محترم آقای کریم یوسف ـ در حلقه هائیکه شما را میشناسند شناختی که از شما موجود است اینست که شما نویسنده نمیباشید. مقاله ایرا که بنام خود برای نشر ارسال کرده اید توسط عناصر پر عقده ای نوشته شده که میخواهند بمصرف مجلهٔ آئینه افغانستان بالای یك زعیم محبوب ملی و خدمتگار صادق افغانستان یعنی جناب پادشاه سابق افغانستان اتهامات جعلی و دروغهای شاخدار حواله کنند .

آقای عزیز ـ شما حدود ۳۷ سال عمر داشته همسن پسرم میباشید . اکثر اتهامات و دروغهای مندرج مقالهٔ تانرا از زبان دیگران شنیده اید؛ در حالیکه یك قسمت آنها همین اکنون درپشاور در فابریکه های دروغبافی امیر صاحبان ساخته و پرداخته شده به خورد خوش باورها داده می شود . واقعات دورهٔ سلطنت ظاهر شاه پیش نظر من گذشته؛ اگر در نوشتهٔ شما واقعیت ها منعکس میگردید آنرا نشر میکردم . ولی بشما اطمینان میدهم که اکثرآن داستانها جعلی و ساختگی میباشند؛ قصور شما درینست که تحقیق ناکرده بداستانها باورکرده اید. بنابران نباید آزرده باشید که مجله آئینه افغانستان اینچنین مقالات را نشر نمیتواند. معذرت ما را بپذیرید. اگر شما موافق باشید حاضریم مقاله شما را بچهار دانشمند بیطرف و غیر حزبی بشمول جناب داکتر صاحب حیدر خان برای ارزیابی و اظهار نظر بفرستیم . با احترام (مدیرمسئول) .

محترم داکترصاحب هاشمیان مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان

در شماره نهم ـدهم مجله شما مضمونی تحت عنوان "ظرفیت افغان سنتر" بچاپ رسیده که انرا مطالعه کردم ومتاسفانه اتهام نوشتن دشنام نامه "لوی شیطان ـ لوی هاشمیان" را که من اصلا از آن اطلاعی نداشتم بمن بسته اید .

محتویات زننده آن شب نامه و شبنامه های دیگر را که روی مقاصد پلیدی تحریر میشود برایم هرگز جالب ومورد تائید نبوده و من این اتهام ناوارد را جدا تکذیب مینمایم ومتاسفم که آنرا بمن نسبت داده اید .

امیدوارم نامه ام را بعین حروف با درنظرداشت مقررات و روش مطبوعات کشور بدون کم و زیاد و تغییر بچاپ برسانید . با تشکر . ثریا بها . از فریمانت . ٥ اکتوبر ١٩٩٠

هموطنی بنام مستعار (گمنام) از فلشنگ نیویارك نامه ای ارسال نموده در سه صفحه و روی پاکت آدرسی بدست نوشته سپس آنرا خط زده و زیر آن بقلم خود اضافه کرده است که "ادرس غلط است". عنوان مقاله است "افغانها کی هستند ؟ و مشکل افغانها چی است ؟ ".
درین نامه آنطور چیزیکه نویسنده آن ترسیده و نام و هویت اصلی خود را مخفی نگه داشته دیده نمیشود مثلا پاراگراف اول آن در مورد این هیچمدان چنین است :

"قبل از آنکه راجع بافغان ها بنویسم میخواهم برای محترم هاشمیان این مسئله را روشن بسازم که شما یك فرد معمولی مانند افغانهای دیگر بوده و ازینکه افغانها شما را بنام (دانشمند) یاد میکنند اشتباه کامل است . اصلا افغانهائیکه شما را بنام دانشمند یاد میکنند سویه خیلی پائین داشته و از دانش هم بهره ئندارند ." واین نوشته تا جائیکه باین هیچمدان تعلق میگیرد بجا و مورد قبول میباشد.

اما مطالب دیگر این مقاله که تنظیمهای پشاور را هتاکی نموده و در مورد افغانها کلمات نا هنجار ونادرست استعمال نموده، بدون افشای هویت نویسنده نشر شده نمیتواند. این هموطن معلوم میشود جرات اخلاقی ندارد که نظرات خود را در مورد وطن و هموطنان خود با قبول مسئولیت بنویسد . اگر وی حاضر باشد اسم و ادرس خود را بفرستد قسمت متباقی نوشته او را عینا نشر خواهیم کرد . (مدیر مسئول)

محترم عبدالرشید لوبل

دیر محترم او .... ورور داکتر صاحب هاشمیان اسلام علیکم و رحمت الله و برکاته :

زه چه ځو میاشتی د مخه پاکستان ته تللی وم ځو جلده د آئینه افغانستان نشریی می د ځان سره د هغه ځای او سیدونکو وطنوالو ته وړی وی . د هغه ځای اوسیدونکو وطنوالو، وطن او وطنوالو ته د خدمت په لاره کی د آئینه افغانستان د نشریی خبریدل ډیر نیك او ارزښمند وباله . خصوصا یوه تیکی ته ډیر اشاره کیدل چه زمونږ د مسلمان او رنجدیده ملت پر اراده ولاړ مثبتو واقعیتو بیانول او د ملت پر عینی دردوباندی د ځینو ځنو مسائلو را تولول بیله تبعیضه او جانبداری څخه د مضامینو نشریدل د آئینه افغانستان بنکاره مطبوعاتی او افغانی جرئت ښایی .

د هغه ځای د محترمو وطنوالو د طرفه چه همیشه ئی په علنی توگه د ستیژو پر مخ په جلساتو کی د تولو مشکلاتو سره سره د پریکړه لیکو، ابلاغیو، راډیوئی مرکو او اخبارو په ذریعه د خپل مظلوم او رنجدیده ملت اراده په ډیر شهامت او میړانه د جهانیانو او بین المللی مراجعو غوږوته رسولی او اوس هم د خپل ملت د ارادی او سرنوشت د ټاکلو په لارکی شپه او ورځ د تولو هغو فشارو سره چه ورسره مخامخ دی زیار باسی د دوی نیکی هیلی او سلامونه تاسو د ائینه افغانستان محترم مسئول چلونکی ته، ستاسو محترمو همکارانو او ددی ځای د تولو وطنوالوته بالخصوص هغو محترمو وطنوالوته چه د افغانستان د مظلوم او رنج دیده ملت د ارادی او سرنوشت د تعینیدو په لارکی په خدمت بوخت او زیار باسی ورسوم...
عبدالله پوپل د آرنج کونتی نه ۰ ۲۰ نوامبر ۱۹۹۰ ۰

گرانه او ډیر محترم او مجاهدورورره پوپل صاحب

ستاسو د ښو هیلی او هغه توده سلامونه چه د کوتی د وطنوالو له خوا مو استولی دی ډیره مننه کوم. ښه شوه چه له خیره سره بیرته رالی او ستا دا تګ او راتګ پاکستان ته چه د مجاهدینو او مهاجرینو په کمپونو کی لیدل کتل کیږی مفید او گتوره اقدام دی چه ډیری پیسی هم پکښی لگیږی خو د مونږ پیسه او هرڅه چه لرو دوطن د سر دجار دی. په کوتی کی هغه نومونه او ادرسونه چه تا لیږلی د مجلی د توزیع په لیسته کی به ونیسو او دخپل مالی توان په اندازه به در ولیږو . خو ماته د پیښور نه لیک راغلی چه د مجددی صاحب او د سیاف صاحب د شکایاتو په اساس د پاکستان حکومت خپلی پوسته خانی ته هدایت ورکړی چه د ائینه افغانستان مجلی مصادره کی او د مونږ دوی آخرنی مجله چه پیښور ته مو استولی و (د هوائی پوستی په ذریعه) هغلته و مرسل الیوته نه ده توزیع شوی . په داسی شرایطو کی یوازنی لیار به دا وی چه د امریکی مقیم افغانانو په خصوصی ذرایعو یعنی د وگړو په لاس کی دغه مجله پاکستان ته ورسوی او ستا کمک او رهنمائی په دغه برخه کی غوښتنه کوم.
په درناوی . س . خ . هاشمیان .

محترم هاشمیان صاحب ۱۵ نوامبر ۱۹۹۰ الحاج فقیریار

سلامهای انجمن اسلامی افغانهای مقیم کالگری البرتا ـ کانادا را خدمت شما تقدیم داشته از خداوند (ج) موفقیت تانرا در راه اتحاد و همبستگی یك افغانستان مستقل و اسلامی و سربلند تمنا داریم.

تصادفا شماره ششم ائینه افغانستان توسط یك از برادران افغانی که در این اواخر به کلفورنیا سفر کرده بودند بدسترس و مطالعه انجمن قرار گرفت . واقعا محتویات مجله ائینه مضامین اشخاص منور و دانشمند کشور را در بر داشته که نظریات شان قابل تمجید است . بناء وکالتا از این زحمات شبا روزی تان که مسئولیت نشر و تریب و تنظیم مجله ائینه افغانستان را بدوش دارند وتوسط آن آرزوها و افکار انعده افغانهای خدمتگار باتجربه و کارشناس و هکذا جوانان صادق وطنپرست کشور را انعکاس میدهند قدر دانی می نمایم .

علاوه مینمایم هرگاه امکان داشته باشد لست نشریات شانرا (انگلیسی ودری) که تا حال به نشر رسانده اند و عجالتا باختیار دارند با قیمت ان رسانده کلگری البرتا بما ارسال تا باساس ان یك عده افغانهایی که علاقمند باشتراك و خریداری نشرات و کتب داشته باشند لست آن ترتیب و با وجه معین فرستاده شود ... الحاج عبدالحمید فقیر یار

برادر محترم اقای الحاج عبدالحمید فقیریار

از احساسات نیك شما متحسس شدیم . خواهشمندیم احترامات و سلامهای ما را ببردران مقیم البرتا برسانید. وجه اشتراك سالانه مجله ائینه افغانستان مبلغ ٦۰ دالر و ششماهه سی دالر است . یك پارسل محتوی مجلاتیکه تا امروز نشر شده بادرس شما ارسال شده است .کتابهای دیگریکه برای فروش بدسترس ما قرار دارد در اعلانات مجله ملاحظه میفرمایند هرکدام را که فرمایش بدهند برایتان ارسال میشود . احترامات و تمنیات نیك ما را بپذیرید . (مدیرمسئول)

مجله محترم ائینه افغانستان

جناب محترم سید عبیدالله نادر در شماره نهم ـ دهم سنبله میزان ٦۹ مجله محترم زیر مضمون "چند نکته پیرامون تعبیر شعر" در یکجای نوشته خود اسم بنده را هم ذکر کرده اند. من هرقدر کوشش کردم مناسبت ذکر اسم خود را دربن مضمون درككنم نتوانستم زیرا نه من شعر میگویم و نه تعبیر شعر را میکنم بنابران ممنون خواهم شد جناب سید عبیدالله نادر ارتباط اسم مرا با این مضمون توضیح فرمایند تا خوا ندن توضیح جناب نادر احترامات قبلی مرا بپذیرید . پاینده محمد کوشانی ازفریمان

سلام و بزرگواری دلسته‌ها شمیان! مجله‌ها یکی پی دیگری میرسد و از خواندن این همه
گنجینه‌ها لذت میبرم. تنها در قسمت ایراد گیری بی موجب و.....
دوست ما داود موسی افغانهای این منطقه بسیار دلگیر شده اند که این آغازاده
ننه‌هاری ما همه مصیبت‌ها و آلام وطن را گذاشته و گاهی بی خردانه بر کلمه «سردار»
اوراق مجله وزین شما را سیاه می نماید و گاه بر پیشانی شورای عزل برخاسته
و بر نویسندگان و فرزندان ما دست تعصب مینهد و مردمان دردمند و آواره
وطن را چلنج میدهد که بالای «کک لنگ بوت کهنه اگر مرد هستند شور بلوید»
که باید به این آغازاده ..... فهم گردد که افغانها با شهامت در همه جهات، چه در شعر و شاعری
چه در ادبیات و هنر و مجسمه سازی و چه در ساحه فداکاری و جانبازی برهمه دنیا
شهامت و مردگری خود را ثابت نموده اند و نتیجه همین مردگری‌ها بود که آغازاده
داود موسی و دیگران از خیرات شان در کنار بحرها به عیاشی و جفنگ گویی مشغول اند.
بهرصورت امیدوارم این عالم زاده‌ها توجه شان را به پرابلم‌های مملکت بیچاره شان معطوف داشته
و از چرندیات و مزخرف گویی‌ها که زاده مردمان نادان و پر عقده است صرف نظر نمایند.
پارچه شعری به عنوانی «زاغان لاشه خوار» بود خدمت فرستادم لوازم مملکت به چاپ نرسیدند
آن را ندانستم، چه این پارچه شعر در همین ایام مصداق دارد و گر به چاپ نرسد کیفیت آن میلاد
کلته دوم از نکته کلدسته نامردان و کثیف رئیسان سشب نامه‌ای در واشنگتن د
نیویارک پخش می نماید و هنرمندان را با کلمات بسیار رکیک و کثیف که خاصه این لنیوان
است به باد دشنام میگیرند. جیلیده «چرا ایرادگی میگیرید» بعضی نسبت سرود بشده
و به این ..... قرار اهدا گردیده است. اگر قبول خاطر محترم شما گردد
لطفاً از راه زیب گنجینه آمینه افغانستان گردانید. لطفاً محبت کرده آقای عظیمی مسئول
بخش هنری مجله تقدیم داشته ادرس مراخدمت شان تقدیم داریم که گفتنی‌های زیادی دارم
محبت و ارادت را قبول دارید الهاشم

AFGHAN ARTISTS ASSOCIATION

presents

شب نامه نویسان بی خرد
اهدا به
از الهاشم
6.5.90
نیویارک



«چرا ایراد میگیرید»

چرا ایراد میگیرید.
چرا بر هر چه می خندید
چرا از خودکشی را پیشه و اعمال خود کردید.
مگر ما از شمایان نیستیم ای دوست؟
مگر خون وطن خواهی و آزادی در رگهای ما، چون هر چه افغان است .....
نیست در جریان؟
چرا بر ما و بر هر کس که در راه خدا و عشق بر میهن قدم برداشته، ایراد میگیرید

صدای ما و هر افغان صدای نصرت و ایراد بر روس است
نوای ما و هر افغان نوای شعر آزادیست
فغان ما و هر افغان فغان از ظلم و بربادیست
دفاع ما و هر افغان دفاع از ملک و ناموس است
شعار ما و هر افغان شعار دین و آئین محمد است

چرا ایراد میگیرید... چرا این نخل عشق و دوستی، آزرده می سازید
نفاق و بدگمانی بر شما هم... بر هنرمند شما هم کار شیطان است.
نفاق انداز و جنگ انداز از راه خدا دور است که راه جای کی در جاست.
چرا بر هر چه می خندید؟
کمال و علم و دانائی شما در چیست .... در کشتار ....
نه خود دارید ظرف و کیف، نه ما را واگذار هستید.
چرا با ما نمی آئید - چرا با ما نمی باشید - چرا با ما صدای رنج و درد و ماتم و اندوه را یکبار نمیدارید؛
چرا ایراد میگیرید.

A. Alam: 4508 Skillman Ave. Sunnyside N. Y. 11104 Tel.: (718) 706-7008

الهاشم عزیز: منظومه «زاغان لاشه خوار» شما رسیده است. کلمات و بنده را از متن نامه شما حذف نمودیم. «ایرادگیری» با نقد بی موجب بودن نمیتواند از حق هر خواننده علاقمند نو و هنگ
یعنی باشد. چنانچه در همین نوشته خود شما استفاده ازین حق شمرده میشود. آقای داود موسی یک شخص دانشمند و همکار قلمی این مجله میباشد و ولو آنکه بعضاً با نظریات شان موافق نباشیم، حق اظهار نظر و انتقاد شان نزد ما محترم است.

محترم محمد نصیر کاتب واقعات

برو بزور خدا !

محترم داکتر صاحب هاشمیان

چند روز پیش در یک صحبت تلفونی پیشنهاد کردم تعداد بیشتر مجله به پاکستان ارسال نمائید و دو سه آدرس هم تقدیم شد . شماگفتید برایتان احوال رسیده که باشر شکایت حضرت صاحب مجددی و سیاف صاحب صدراعظم، پوسته خانه های پشاور مجله آئینه افغانستان را که شماارسال میکنید بمراجع آن نمیرساند .

بعد از آن صحبت همان شب یک داستان بیادم آمد که کاملا واقعیت دارد زیرا توسط شخصیکه در آن وقت در شرکت سرویس کار میکرد شنیده بودم . شخص مذکور میگفت حضرت صاحب مرحوم معروف به نورالمشایخ روزی نزد رئیس شرکت سرویس آمده درخواستی تقدیم کرد . این زمانی بود که برای اولین بار سرویسهای شهری در شهر کابل بکار افتیده بود وعایدات خوب داشت . حضرت صاحب از رئیس شرکت سرویس خواهش کرد تا امتیاز یک لین مشخص باو داده شود . رئیس بحضرت صاحب گفت "بسیار عفو میخواهم که همه لین‌ها قبلا توزیع و فعال شده چند ماه است کار میکنند خصوصا در لین مورد نظر شما چند سرویس رعیتی قبلا امتیاز گرفته، اگر میبود تقدیم میکردم . لذا عریضه تانرا در لست منتظرین میگیریم و به اولین فرصت یک لین برایتان می دهیم ."

بعد از جر و بحث بسیار حضرت صاحب برئیس سرویس گفت "حالا که شما لین نمیدهید من خود یک لین پیدا کرده ام . این لین خدا صاحب است ." حضرت صاحب مرحوم این بگفت و رفت و فردا یک سرویس که در پیشانی آن خوانده میشد "بهر طرف میرود بزور خدا "در جملهٔ سرویسهای شهری اضافه گردید و بدون نوبت بهر لین که میخواست ایستاده کرده کلینر جهر میزد "برو بسرویس حضرت صاحب - برو بزور خدا ".

شخص مذکور علاوه کرد که سرویس داران لینهای شهری خلق تنگ شده عریضه کردند . رئیس سرویس برایشان گفت "برادرها ! این سرویس خدا صاحب است، زور من به آن نمیرسد، عریضه تانرا بکدام جای دیگر ببرید." همان بود که عریضه بصدراعظم محمد هاشم خان رسید و او برای حضرت صاحب عوض لین شهری در لین های پر عاید ولایتی امتیاز داد .

حاصل مطلب اینکه اگر شما هم بالای مجله تان بنویسید "بهر طرف میرود بزور خدا " شاید در پاکستان که یک مملکت مسلمان و مذهبی است توزیع آن بمشکلات مواجه نگردد، بشرط آنکه جمله مذکور باردو نوشته شود . (محمد نصیر سابق کاتب واقعات محکمه وثایق) .

محترم بشیر احمد از پالم اسپرنگ

احساس مسئولیت در قبال نشرات

مبارزهٔ دلیرانه ملت قهرمان و مسلمان افغانستان در دهه اخیر مکتب جدیدیست در مسیرمبارزات ازادیخواهی ملل جهان . اری یکبار دیگر ملت مسلمان افغانستان از امتحان بزرگ دفاع از دین ناموس و تمامیت ارضی موفق بدر امده و صفحهٔ دیگر ازحماسه ها وافتخارات جاویدانی بتاریخ پر شکوه ما افزوده .

این ملت مسلمان و مجاهد افغانستان بود که برای اولین بار بطلان شعار شیطانی و عوام فریبانه ملحدان کمونیست را که میگفتند "انقلاب کمونستی برگشت نا پذیر است "باثبات رسانیدند . محصول مبارزات خستگی نا پذیر ملت مسلمان افغانستان که به بهای خون هزاران هزار شهید گلگون کفن بدست آمده تنها وابسته به میهن ما نمانده بلکه راه گشای رستگاری مللی گردید که بیش از نیم قرن یوغ استعمار سرخ بالای شانه هایشان سنگینی کرده و از هیبت ان غول وحشی ناله در گلو هایشان خفه میگردید .

مبارزات ازادیخواهی مردم افغانستان دارای جهات مختلف بود و دو بخش عمده آنرا نظامی و سیاسی تشکیل میدهد . خوشبختانه ملت ما در بخش نظامی از امتحان موفق بیرون براٰمده و در نتیجه قوای متجاوز و اشغالگر سرخ را از خاک میهن بیرون راندند . و ما متاسفانه در بخش سیاسی تا هنوز نسبت بعضی نا رسائیها موفق نگردیده ایم که با هداف عالیه جهاد

یعنی افغانستان آزاد مستقل و آباد برای همه ملیتهای برابر و برادر افغانستان برسیم .

علل مختلف در بطی ساختن این آرمان بزرگ موجود بوده که عمده ترین آنها شخصیت پرستی های عده معدودی معلوم الحال که با خون شهیدان و اهداف والای شان بازی کرده منافع اکثریت مردم را فدای هوسبازیهای خود و ایدیولوژی های وارداتی خود مینمایند. علت دیگر پروپاگندهای زهرآگین مار زخم خورده «رژیم کابل» برای بدرازا نمودن عمر ننگین و حیثیت از دست رفتهٔ خود و بر علاوه تلاش دولت متجاوز روس در صحنه بین المللی میباشد. آنها تمام قدرت شانرا بخرچ میدهند که بین مجاهدین و مبارزین تفرقه های لسانی، نژادی قومی ومذهبی انداخته و ایشانرا متوجه خود شان ساخته و در ضمن بملل جهان وانمود نمایند که همه جریانات دههٔ اخیر افغانستان موضوع داخلی شان و جنگهای قبیلوی بوده است .متاسفانه درین مورد دسیسه نافرجام دولت مزدور یك اندازه کارگر افتیده است . حتی بوی نامطبوع این خرابکاریها در خارج کشور نیز بمشام میرسد.

باید تذکر داد که ژورنالزم در تسریع و بطی نمودن جریان مبارزات رول بسزائی را بازی مینماید . ژورنالستانیکه خود را در خدمت جهاد قرار میدهند با درك و بررسی همه جانبه از اوضاع، شخص، مضمون و شعار خود را پیشکش جامعه مینمایند . گروه دیگر آنهائی اند که بدون درك مسئولیت و بدون تحلیل و بررسی از اوضاع قلم برداشته و چیزی در رشته تحریر میاورند که نه تنها ممد جهاد نگردیده بلکه در ضد جهاد قرار میگیرد. همانطوریکه نویسنده، شاعر یا نقاش مسئول هنر خویش میباشند نگارنده یا ناشر که جکامه های شانرا جمع آوری نموده وبدسترس جامعه قرار میدهند مسئولیت دارد تا مضامین اشعار و مصاحبه های را برای خوانندگان تقدیم نمایند که پشتوانه پیروزی راه جهاد باشد؛ نه اینکه آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت ضد جهاد قرار گرفته و ناشر اندیشه های زهرآگین تفرقه افگنی گردد.

نشرات آنهم در دیار بیگانه با زبانهای مادری امریست مفید و مثمر و ایجاب عرق ریزی و از خود گذری مینماید . اما جای تاسف است که درین اواخر بعضی از نشرات خارج از کشور و بخصوص در کلفورنیا از مسئولیت های ژورنالستی بعقب مانده وزیاد تر وقت و جدیت را درحجم نشریه نموده اند وبرای بدست آوردن این هدف از نشر هیچگونه مواد ابا نورزیده وتنها با علاوه نمودن اینکه «هر نویسنده مئول تحریر خود میباشد» اکتفا میورزند. مسلم است که هر نویسنده مسئول تحریر خود میباشد اما مسئولیت ناشر و پالیسی نشراتی آن در مورد چه شد ؟ بطور مثال نشریه «قلم در خدمت جهاد» در شماره های اخیر خود مضامین ومصاحبه هایی به نشر سپرده است که خواننده بمجرد مطالعه آن در میابد که نویسنده بجای اینکه جملات خود را متوجه دشمن عمده و درجه یك نموده وطرق و راه رسیدن به پیروزی کامل را مطرح نمایند در عوض تعصبات شخصی، مذهبی، لسانی و منطقوی را بخورد خواننده میدهند و یا اینکه عقده های شخصی خود را روی کاغذ میریزند.

جالبتر اینکه ناشر مصاحبه ای با برادر نجیب و خانمش بمیان آورده و آنرا با زرق و برق خاصی به نشر رسانیده است . از خلال مصاحبه ها و مضامین ایشان چنین بر میاید که برادر نجیب با خانمش که عضویت حزب وطنفروشان پرچم را بسویه کادر رهبری داشته قرارادعای خود شان قبل از کودتای ننگین ملحدان روسی با حزب قطع رابطه نموده حزب و ایدالوژی آنرا بباد انتقاد قرار داده اند که خدا کند واقعیت باشد. ایشان از ظلم و بیدادوطنفروشان خلق و پرچم و بصورت اخص برادر خود نجیب یاد آور گردیده و علاوه نموده اند که نجیب جانی حتی پدر خود راکه مخالف مفکوره اش بود بقتل رسانید . این یك امر مسلم است که خلقیان و پرچمیان هیج دست کم در آدم کشی و شکنجه های دور از انسانی از جلادان و قاتلان حرفوی چون استالین هتلر و .... نداشته بلکه جربی هم میکردند . ایشان همه حریف های سیاسی و وطن داران عاشق بمیهن ما را که متنفر از تجاوز و اشغال و بر ضد فلسفه لجام گسیختهٔ مارکسیزم بودند بدون قضاوت و محکمه با نواع گوناگون دور از کرامت انسانی بشهادت رسانیدند.

جای تعجب است که چگونه برادر خود را عوض بورس کشتارگاه روانه المان غربی برای اجرای وظیفه مینماید. و باز هم (بقرارگفتار خودشان) ایشان در المان تبلیغات ضد دولتی نموده در انجام این موفقیت دوباره بافغانستان خواسته میشوند و دوباره بحیث معاون بانك شامل وظیفه میگردد. در حالیکه هزاران هموطن ما با جزئی ترین مخالفت روانه کشتارگاه هامی گردیدند.

در جای دیگر برادر نجیب از میراکبر خیبر یادآور گردیده و گفته است که خیبر مخالف اشغال افغانستان توسط قوای سرخ بود . این یك امر مطلق است که میر اکبر خیبر یك کمونست دو آتشه و نوکر گوش بفرمان کی ج ب بوده و همه کمونستان بشمول این اقا و خانم، خیبر را استاد خطاب میکردند . ایشان درینجا نیزاز تاکتیك بخصوص پرچمیگری استفاده و حکم خیانت را بالای دیگران نموده و اتهامات بی اساس باین و آن زده و میخواهند بدینوسیله توجه مردم را از اعمال خود بدور نگهدارند. مگر خوشبختانه این متاع شان دیگر کدام بازار نداشته و ملت مسلمان افغانستان ازین پس بخوبی میتوانند تمیز خوب و بد را نماید .

در شرایطیکه فعلا وطن در آن قرار دارد وظیفه ایمانی و وجدانی همه آنهایی که عشق به افغانستان و ایمان بازادی آن دارند و در مخالفت با فلسفه مارکسیستی قرار دارند میباشد که بصورت برادر وبرابر متحدانه گردهم جمع شده طرحی را بمیان آورند تا با عملی شدن آن افغانستان عزیز و مردم با ایمان ما از آن برای همیشه از اشغال بیگانه و حکومت دست نشانده و بی وجدان رهایی یافته و یك افغانستان آزاد و آباد برای همه ملیت های آن بمیان اید . برای رسیدن باین هدف رول و سهمگیری خبرگان ، نویسندگان و نشرات افغانی بیشتر از هر وقت دیگر ضروری میباشد و بهمین ترتیب نشرات بی مسؤلیت عواقب ناگوار در قبال داشته و در افغانستان آزاد سبب سرافگندگی نزد مردم خواهد شد.

بامید وحدت ویکپارچگی ملت مبارز و مسلمان افغانستان در مقابل دولت مزدور وچاکر بیگانه.
بامید طلوع آفتاب آزادی بالای سرزمین عقابان بلند پرواز . بشیر احمد . ١٢ اکتوبر ١٩٩٠

محترم الوزی شرف د هیوستن تکساس څخه

ډیر محترم داکترصاحب سید خلیل الله هاشمیان

د ستاسی دغه ښکلی پُر معنی او ډیره زیاته گټوره (آئینه افغانستان) مجله شماره (٧ -٨) دا دریمه مجله دی چه د سید عمر محبت په ذریعه ماته رارسیدلی او په دقت سره یی لولم . زه یی دومره ښه مصروف کړی یم او دومره زیاته جالبه او دلچسپی یی راته پیدا کړی دی چه اندازه یی نشم کولی دلته په څو جملو کی څرگند کړم . د ستاسی دغه عالی خدمت او جهاد ډیر زیات قابل د قدر دی . دعا درته کوم چه خالق تعالی دي تاسی ته او د ستاسی همکارانو ته نورد هم زیاد تره توفیقونه او کامیابی درته نصیب کاندی .

مجلی می نوره هم ولوستلی ..... مگر دغه آئینه افغانستان مجله جداگانه امتیازات او اوصاف لری او هغه څوك چه په ریښتیا سره زموږ دگران او عزیز وطن سره په حقیقی شکل د زړه له کومی علاقه او مینه لری د دغی مجلی په حقیقی معنی او قیمت باندی ډیر ښه پوهیدلی شي. دا چه ستا باندی تنقیدونه کیږی او دستا له خوا په ډیره سره سینه او خلاصه تنده هغه قبلیږی او بیا د هغوی په مقابل کی په ډیره مودبانه اومعقولانه شکل ښه قناعت بخش جواب ورکول کیږی او هغه ټول په همدی مجله کی نشر او هرڅوك یی لولی دا کار د ستایش او آفرین وړدی ځکه بل هیچا تراوسه پوری دغسی کار نه کړی او نه یی کوی .

اگرچه د نږدی څخه می تاسی لیدلی نه یی او نه دی پیژنم خود دغی مفیدی (آئینه افغانستان) مجلی د لوستلو په ذریعه می په غائبانه ډول تاسی سره ډیره کلکه او ټینگه عقیده او علاقه پیدا شوی دی ....

ډیر محترم جنرال صاحب شرف

ډیره ښه غواړم چه ستا د "خصوصی او شخصی مکتوب" دغه مقدماتی پراگرافونه می پورته په مجله کښی خپاره کړیدی . دا ددی دپاره نه ده چه زه خپل وصف د تا په قلم نوروته وښیم؛ بلکه ستاسو او ستا غوندی په وطن مین پتنگان چه د خپلی پیسی او وخت نه تیریږی او د آئینه افغانستان لا طایلات لولی؛ او بیا قلم په لاس اخلی او خپل د ننني احساسات په ښه خط او عالی لیکنه را لیکلی؛ نو بایده ده چه د دوی نه مننه او سپاس گذاری وشی . او بل دا چه دا آئینه زما شخصی مال ندی دا د افغانستان هینداره ده چه بایده ده هر افغان پکښی منعکس شی او د وطن مینانونه دعوت وشی چه په دغه وطنی فرهنگی جهاد کی ګانونه سهیم وگرزوی .

نو زما عرض تاسوته دادی چه تاسو غوندی پښتو لیکوال دلته په امریکه کی حتی د گوتو په شمار ندی؛ له بلی خوانه د پښتو - فارسی موازنه په مجله کی برابره نده؛ او له بلی خوانه هغه ارزښمند خاطرات او مشاهدات چه ستا په ټټر کی پراته دی باید د وطن او وطنوالو او راتلونکو نسلونو د پاره وسپارل شی .

نو یواځی هیله نه بلکه تقاضا ده؛ محترم جنرال صاحب؛ چه د مونږه سره قلمی همکاری او مرسته وکړی . ستاسو د ښو او سپیڅلی هیلو په مقابل کی زه دومره عرض کوم چه زه د خپل وطن حق ادا کوم . په درناوی . سید خلیل الله هاشمیان .

هموطن محترم اقای حکیم عمر از ساندیاگو

نامه مورخ ۱۸ سپتامبر شما تحت عنوان ««تبصره ای به قسمتی از نشرات اخیر (قلم در خدمت جهاد)»» را که نوبت نشر آن درین شماره رسیده ارزش بخاطری نشر کرده نمیتوانیم که بسیار درشت است و همان چیز هاییکه شما در باره مسئولیت روزنامه نگاری نوشته اید باید بالای همه یکسان تطبیق شود. اینک برای آنکه بحق اظهار نظر شما نیز احترام شده باشد قسمتهائی از پاراگراف اول و دوم نامه تانرا (بعد از حذف بعضی کلمات و جملات) نشر میکنیم:

«« در شماره های اخیر نشریه قلم در خدمت جهاد مضامینی را مطالعه نمودم که توسط چهره های شناخته شده پرچمی (ثریا بها و صدیق برادر نجیب پرچمی) به نشر رسیده بود و مدیر مسئول آقای ثبات نه تنها از نشر آن جلوگیری بعمل نیاورده بلکه ....
من با ارسال این نامه خاطر نشان می نمایم که روزنامه نگاری و ژورنالزم درین لحظات حساس و بحرانی جهاد مقدس مردم نجیب افغانستان علیه اشغالگران و نوکران دست نشانده شان کار بسیار حساس و پر مسئولیت بوده برعلاوه تجربه و درایت صداقت و امانت داری نیز میخواهد ....»»

نظر های شما برادر محترم را در سائر موارد انتظار داریم لطفا آنطوری بنویسید که ما نشر کرده بتوانیم. کم ما و کرم شما. امید واریم از ما آزرده نباشید و اگر خواسته باشید یک کاپی نامه تانرا بجناب آقای ثبات ارسال کنید تا اگر لازم دانند نشر خواهند کرد. احترامات و تمنیات نیک ما را بپذیرید. (مدیر مسئول)

بسم الله الرحمن الرحیم

محترم عبدالکریم بابکر ازهامبورگ

همان دیگ و همان شلغم

برادر محترم داکتر صاحب هاشمیان

نشریه راستگویان چاپ المان که میگویند به تنظیم مجددی صاحب تعلق دارد در شماره دهم خود مقاله محترم دکتور ذکی را پیرامون حل معضله افغانستان وتاسیس یک جبهه و یا لیگ سیاسی عبارت از نمایندگان و دانشمندان اروپا و امریکا به نشر رسانیده وپیشنهاد کرده بود تا چنین شود و یا چنان شود و در عین شماره محترم اقای فاضل نیز به تائید از نظریات شان مقاله ای را با یک طرزالعمل دیگری بچاپ رسانیده ولی اداره مجله در مورد کمی اعتراض از خود نشان داده بود. چون از یکطرف نظریات متناقض و از طرف دیگر پوهاند صاحب فاضل باز هم از اعلحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق سر باز زده بود بنده لازم دانسته در مورد مقاله رقم کرده بتاریخ ۹ اکتوبر باداره ««راستگویان»» جهت نشر سپرده بودم که تاحال نشر نشده و شاید هم نشر نکنند. محتویات آنرا ذیلا مینگارم خواهشمند است در مجله وزین آئینه افغانستان نشر گردد.

«« دانشمند محترم مدیر و کارمندان ارجمند جریده راستگویان اسلام علیکم وبرکاته...
سرمقلله بگویم ویا پیشنهاد محترم دکتورذکی وجناب پوهاند فاضل را که در شماره دهم جریده راستگویان به نشر سپرده بودندمطالعه کردم خیلی عالی و دلپذیر بود اما افسوس و صد افسوس که حالا بسیار دیر شده تا که تریاک از عراق آید مارگزیده هلاک میشود. چه بچشم سر می بینیم و بگوش میشنویم که از وقتیکه قوای ملحد روس خاک مقدس ما را ترک گفتند در بین گروه های جهادی چه بدبختیها ونابسامانیهایی نیست که رونما نگردیده وهم بداخل مملکت گرسنگی مرض نفاق شقاق و راکت پرانی های غیر مسئولانه وبمباردمان های کورکورانه کمونستها وضع مملکت و مردم ما را در حالت مخمسه و تباهی قرار داده. جنگهای خونین و برادر کشی در سرتاسر مملکت بشدت خوددوام داشته حکومت کمونستی که ماهوار از سه الی چار صد ملیون دالر از مدرک فروش قیمت گاز شبرغان از بادارن خود نقد وجنس مهمات جنگی کومک میگیرد روز تا روز قدرت گرفته و خود را فایق اعلام میدارد. از طرف دیگر کومکهای ممالك دوست تقلیل یافته وجهاد مقدس ما به بن بست و رکود مواجه گردیده خصوصا مسئله خلیج جهاد افغانستان را تحت شعاع خود قرار داده توجه ملل متحد وهمه جهانیان را بدان طرف معطوف داشته است. اختلافات ذات البینی رهبران و قومندانان روز بروز اوج میگیرد. اسلحه و مهماتیکه بدست حکومت پاکستان توزیع میشود از صحبتهای محترم صبغت الله مجددی رئیس دولت موقت شنیده باشید که چطور و بکدام طرف و برای چه کسان داده میشود مثالها ازین هم زیاد است.
اگر ما و شمادرین حالت حساس و نازك در فکر تاسیس و تشکیل یك سازمان از دانشمندان ویا لیگ سیاسی در یکی از شهر های اروپا قدم برداریم بودجه و مصارف آنرا تدارك کنیم ومردم را از شرق و غرب که همه در روغن خود میسوزند وادار سازیم که بیایند واشتراك کنند تا انکه نظریات روی کاغذ در منصه تطبیق و عمل قرارگرفته از هزارها میل راه دور آنرا برده

بداخل افغانستان انقلابی پیاده کنیم فکر میکنم موی سر اولادهای ما هم مانند دندانهای شان سفید خواهد شد همچنان غیر محتمل شناخته میشود؛ چه عینا بهمین شکل سازمانی تحت عنوان «« جبهه استقلال ملی افغانستان »» با پشت کار و تلاش های خسته ناپذیر جوانان صادق و وطنپرست ما بمرور چندین سال در لاس انجلس تشکیل یافته اساسنامه و اسامی پیشکاران شان اعلان گردیده فکر میکنم تا حال تعداد اعضای شان به صد نفر نرسیده باشد . علاوتا درماه جولای امسال انتخابات شان صورت گرفته رئیس و معاونها انتخاب اما تا امروز یك کلمه از بابت اجراات شان بگوش نرسیده چند مکتوب با درس های شان ارسال جواب نداده درینجا فکر میشود شاید سقوط کرده باشد.ولی اگر جبهه مذکور فعال بوده چونکه اساسنامه ان از طرف بسیار مردم قبول گردیده فکر میکنم توسعه آن موثریت خاصی داشته باشد چرا نمایندگی آنرا در اروپا دائر و سازمان ندهیم والا نظر شما چیز دیگری بوده و من درست افاده مطلب نتوانسته ام البته معذرت مرا می پذیرید. مقصد اینست که ما افغانها یك عادت خراب داریم که هر کس میخواهد نظر و پیشنهاد او بکرسی قرارگیرد ورنه اساسنامه جبهه استقلال ملی یك سندیست که هیچ روشنفکرآنرا رد کرده نمیتواند پس عوض آنکه بالای یك نظر کار وآنرا اصلاح و تکمیل کنیم هر روز یك نظر نو پیدا میشود وحالا نظریات راه حل قضیه افغانستان آنقدر زیاد شده که حتی قرار مقالات آئینه افغانستان موسسات خارجی امریکائی نظام (بیاند ده وار) برای افغانستان قانون لویه جرگه ساخته (باستناد مکتوب داکترها شمیان لویه جرگه یا لویه خزانه ؟).

برای اینکه از اصل موضوع دور نرفته باشیم بصراحت باید گفت موضوع افغانستان روی کاغذ مظاهرات در اوطان بیگانه شعار ها بگو مگو ها مذاکرات و جلسه های خانگی بین خود ما و شما حل شده نمیتواندچراکه موضع بخود حیثیت بین المللی پیدا کرده جوانب متقابل ابر قدرتهای شرق و غرب میباشند . ما هر قدر کله های خود را بسنگها بزنیم و یا نظریات و پیشنهادات هر چه عالیتر را روی کاغذ بریزیم فکر میکنم در یخ نوشته و در افتاب گذاشته ایم . چنانچه در ظرف ۱۲ سال جنگ عملا دیدیم به تن ها کاغذ سفید از خامه و نظریات دانشمندان سیاست مداران داخلی و خارجی سیاه شده گلو ها پاره گردید ده ها مصوبه مجمع ملل متحد و جلسه های بازار مشترك اروپا و مجالس رهبران ممالك اسلامی و غیره اعلام نمودندکه اقدام روسها خلاف موازین و منشور ملل جهان بوده فورا قوا و گماشتگان خود را از خاك افغانستان خارج سازند اما متاسفانه بخا گوش چپ کریملین شور نخورد تا انکه یك توافق بین المللی بهم رسید و روسها عساکر خود را بیرون کشیدند والبته از لحاظ نظامی و روحیاتی هم ضعیف شده بودند و تاب مقاومت مجاهدین سر سپرده افغانستان را بیشتر نداشتند. نتیجه تجاوز روس وجنگهای ۱۲ ساله همانا دادن حدود دو ملیون شهید مقتول و معلول و ویرانی ۸۰ فیصد شهرها و قصبات بند و انهار پل و پلچك سرکها باغات و اراضی زراعتی جنگلات ومالداری مواد خام معدنیات و اثار عتیقه و فرهنگی افغانستان است و حدود ۵ ملیون دیگرمهاجر و پناه گزین شده همه هستی و دارائی خود را از دست دادیم ...گلو ها بوغمه گرفت اوازها فرونشست اما گروهای رهبری جهاد و قوماندانهای جبهات دمی سخن از اتفاق و اتحاد نزدند هرکدام در حصه خود تشنه « چوکی و مقام هستند و خود را وارث حقیقی تاج و تخت میدانند و میگویند که در ۱۲ سال چه زحمتها را متحمل شده ایم باید پاداش آن بچوکی حکومت بما داده شود باین ترتیب مفهوم جهاد فی سبیل الله از بین رفته معلوم میشود در اول وجود نداشته بللکه هدف بدست آوردن قدرت بوده است . آنطرف دیگر، رهبران ایران در انزوا و انشعاب قرار گرفته چوکی و مقام از شمار خود اضافه تر میخواهند و در داخل افغانستان کمونستهای وطنفروش هنوز هم شعار های خود را در هوا پف میکنند ... از طرف دیگر دست غرض اجانب برای بدست آوردن امیال ناپاك شان خوب در مملکت ما دراز شده اختلافات را چند جانبه بین افغانها دامن میزنند.

از طرف دیگر دیده میشود هر کله و بر خیال دارد . اینك بچشم می بینیم شما چندین بار نظر داده اید اما محترم پوهاند صاحب فاضل بدیگر راه رفته و اداره چنان گفته و من چیزی می نویسم و ان هموطن دیگر از هندوستان و امریکا چیز های دیگر - چهار کله در یك نظر نیستیم تا باشد که ملت ۱۵ ملیونی که ۹۰ فیصد بیسواد داریم در یك راه و تحت یك نظر اورده شوند محال است و خیال است و جنون . برادرعزیزالقدر بسیار مرا ببخشید و معذورم میدارید در دو نقطه مقاله های شما صحبت میکنم. محترم پوهاند صاحب فاضل در یکجا نوشته اند - در صفحه سوم ماده نهم نوشته شما در باره نقص حکومت موقت آمده است من آنرا باجازه شما چنین ترمیم میسازم و ملامتی را بعوض آنکه بحکومت موقت حواله کنم خود می پذیرم زیرا شیوه جوانمردی چنان نیست - خوش گفت و بسیار اعلی . در ماده ۱۲ شما نوشته اید «« اگرچه اکثر افغانها از پادشاه سابق اعلحضرت محمد ظاهر شاه چشم انتظار دارند تصور میکنم شرایط فعلی طوری ایجاد شده که ایشان زمینه را مساعد نمی بینند و از مداخله خود دوری میکنند »» واقعا چنین است، چرا ؟ در جای دیگر پوهاند صاحب فاضل نوشته است که « ظاهر شاه در افغانستان جای پایی ندارد چنین و چنان »» با اظهار چنین گفتار های متناقض وغیر مسئولانه تا زمانیکه دل و زبان را یکی نسازیم خویشتن داری و خود گذری را شعار خود قرار ندهیم ملامتیها را واقعا یکسره برخود قبول نکنیم همان آش خواهد بود و همان کاسه و همان دیگ خواهد بود و همان شلغم.

دامنه سخن را کوتاه میسازم . بزعم من بهتر آنست که دو الی پنجصد نفر از نمایندگان خود ها راکه عبارت از سیاستمداران، چهره ها شناخته شده با نفوذ و دانشمند مالك صلاحیت و قدرت را از پاکستان، ایران، هند، اروپا، امریکا و دیگر ممالك و همچنان داخل افغانستان بدون تا په زدن قبلی که او چه است و کی است و من کی هستم، او چه کرده و من چه میکنم، جمع کرده تحت رهبری شخص واحد غیر حزبی که بهیچ یك تنظیم ارتباط نداشته باشد و خودش نیز خواهان چوکی و مقام در آینده افغانستان نباشد، همه در مکه مکرمه قبله عالم اسلام و خانه خدا جل و عظمت هو اجتماع کنند و با دل پاك و طینت صاف جا بجا لیدر موقت و کابینه موقت حکومت انتقالی را تعیین کنند، و اگر ممکن باشد قانون اساسی آینده افغانستان را در چوکات دین مبین اسلام اعتدال پسند به تصویب رسانیده در غیر آن بحکومت انتقالی تکمیل آنرا محول سازند ـ سپس بهمکاری ملل متحد وحمایت قوتهای جهانی بخاك پاك افغانستان پیاده شده قدرت را از دکتورنجیب تسلیم شوند . در غیر آن بامید انشاءالله دیده بانی میکنیم که از پرده غیب چه صدا خواهد شد. با عرض حرمت . عبدالکریم بابکر .

(نوت ـ این نوشته بامقاله ایکه برای راستگویان قبلا ارسال کرده بودم دربعضی جا ها اندك تغییر خورده است).

محترم ع ـ غ ـ م از دهلی

حـــق ملت و احترام به ارادۀ ملت

برادر گرامی داکتر صاحب هاشمیان (۲٤ فروری ۱۹۹۰ ـ دهلی جدید)

اینجانب بعد ازجنجال زیاد برای مدت مختصر جهت علاج از کابل بدهلی امده بودم و در دهلی توسط یکی از دوستان ارجمند و مهربان شمارۀ اول و دوم مجله ماهنامه ائینه افغانستان به دستم رسید. مجله را پر از غنا و محتوی و مملو از مطالب متنوع خواندنی و گیرا که بازگو کنندۀ احوال و اوضاع کشور عزیز ولی ویران شده میباشد یافتم که نشر آنرا بدون تردید در خور ستایش فراوان میدانم چه نشر مجموعه هائی بدین وزن کار ساده و آسانی نیست بناء برای شما ناشر محترم و همه همکاران قلمی تان تبریك میگویم و از خداوند بزرگ برایتان توفیق مزید ارزو میکنم .

باغتنام فرصت نکات چندی را که از خواندن مضامین مجله آئینه انگیزه شده بطور اختصار برای خوانندگان عزیز رقم میکنم :

(۱) طرح پیشنهادی شما در مورد حل قضیه افغانستان در شماره دوم جالب و قابل توجه پنداشته میشود امید وارم انکشافات بعدی این طرح پیشنهادی را باسرع وقت به اگاهی هموطنان برسانید.

(۲) در لابلای مضامین ومقالات دو شماره نشر شده آئینه افغانستان و جریده مجاهد ولس بجدال ها وجهت گیری های شخصی بعضی تعلیم یافته ها و دانشمندان افغانی در خارج از وطن نیز بر خوردم که مایه تاثر میباشد. چه در چنین حالتی که کشور جنگ زده و ویران شده ما بجهت گیری واحد و وحدت نظر کامل اولاد وطن در هر کجا و هر گوشه از دنیا که باشند نیاز مبرم دارد. دانشمندان ما نباید روی مسائل که رجحان اولی را در شرایط کنونی ندارد جدالی برپا کنند وبه پرخاش بنشینند . طور مثال دو دانشمند شناخته شده کشور در جریده فوق العاده وزین مجاهد ولس تاریخ ۲۱ جنوری ۹۰ که ناشر آن هموطن گرامی دیگر ولسمل صاحب میباشد روی مشخصات و ترکیبات دیموگرافی نفوس کشور بر پایه ملیت قومیت و لسان بمناقشه ومنازعه پرداخته اند . هرچند که این مسئله در وقت آن مهم است اما مصالح و منافع علیای کشور مصلحت نمیدانند تا چنین بحث ها و موضوعات که قدامت درجه اول را ندارد بالای مسائل حیاتی و سرنوشت ساز که عبارت است از قطع جنگ و ایجاد صلح، طرد کامل رژیم منفور و مزدور و بالاخره باز سازی کشور جنگ زده است، سایه بیفگند. لازم بتذکر است که در مورد مشخصات و ترکیبات دیموگرافی نفوس مطالعات مفصل صورت گرفته و اسناد قابل اعتبار علمی در زمینه موجود است که در شرایط موجود جائی بر جدال نمیگذارد و هم ضرورتی برای برهان و حجت دیده نمیشود . بناء صلاح در آن خواهد بود که همه نیروهای ملی توانمندی شانرا در راه قطع جنگ وبرادرکشی بکار برند زیرا صلح نیاز مبرم وعنصر حیاتی برای کشور است .

(۳) رستاخیز ملی و قیام شجاعانه مردم قهرمان افغانستان در برابر تعرض وحشیانه ابر قدرت خارجی بوضاحت نشان داد که افغانها بهیچ اجنبی سر تسلیم خم نکرده اند. نیروهای پرتوان ملی در امر جهاد و آزادی کشور به شایستگی توانستند طلسم و رویای کاذب شکست ناپذیری قشون سرخ روس را بشکنند و این قشون اشغالگر را خجل وسر افگنده نزد جهان و جهانیان از کشور خارج و با شکست قطعی مواجه سازند. اکنون که وطن این زادگاه من و تو از راه مبارزه قهرمانانه وجهاد مقدس ملت مسلمان افغانستان آزاد شده است و دست های کثیف اشغالگران وحشی صفت از کشور کوتاه گردیده مادروطن از همه مبارزان و سازمانهای بالقوه ملی میطلبد تا مبارزات شان را نخست در راه ایجاد یك زعامت شایسته ملی تشدید نموده و راه را برای

قطع هرچه زودتر جنگ و برادرکشی که از حوصله وطاقت هر افغان وطندوست خارج است مهیا گردانند.

یقین دارم تنظیم های جهادی که نامهای شان بقلم زرین بحیث قهرمانان واقعی و شخصیت های برجسته ملی در تاریخ پر افتخار کشور طور جاویدان ثبت شده است بخوبی میدانند که افتخار ازادی وطن و لقب قهرمان جهاد مقدس را داشتن القاب بکرات والاتر وبالاتر از القاب صدارت و وزارت میباشد. هر فرد صالح کشور را نیز عقیده براینست که قهرمانان جهاد را بخاطر آزادی وطن وحفظ دین بامر خداوند (ج) پس مصلحت در ان خواهد بود تا همه نیروهای رزمنده ملی بشمول تنظیمهای قهرمان جهادی بکوشند تا سرنوشت اینده کشور و انتخاب زعامت و تشکیل دولت باساس معیارهای اصیل ملی افغان و موازین قبول شده دیموکراسی تحقق یابد. اینست حق ملت و این راهم گویند احترام به اراده ملت.

(برادر محترم - نامه شما توسط یك هموطن که تازه از هندوستان به کانادا مهاجر شده است بتاریخ ۱۸ اکتوبر ۹۰ بما رسیده و اینك در اولین شماره بعد از وصول آن نشر میشود)

محترم غلام محی الدین زرملوال

ضرورت اعلان جهاد في سبيل الله

دوست خیلی عزیزم داکتر صاحب هاشمیان موسس و ناشر ائینه افغانستان

از خدای عزوجل نیازمندم در مباره قلمی تان جهت نجات مردم و کشور مان افغانستان بلا دیده موفق باشید.

نهایت ممنونم که شام روز سه شنبه نهم اکتوبر ۹۰ از امریکا بکانادا تیلفون کشیده ونظر من سالخورده را در مورد مصاحبه اخیر آقای صبغت الله مجددی آنچه باراديوی آزاد افغانستان ورادیو صدای امریکا نموده اند خواستار شدید. شما فرمودید که آقای مجددی در مصاحبه خویش با رادیو آزاد افغانستان و صدای امریکا اظهار داشته اند که حکومت پاکستان بایشان دستور داده اند تا حکومت عبوری خود را بداخل افغانستان انتقال دهند ویا ازفعالیت های سیاسی دست کشیده در پاکستان آرام بنشینند و یا بیك حمله عبار شده از طرف پاکستان بالای شهر کابل مسلحانه هجوم ببرند. و علاوه نمودید که آقای مجددی پیشنهاد حکومت پاکستان را درمورد حمله به شهر کابل رد نموده و چنین فهمیده میشود که شاغلی مجددی موقف ملی اختیار کرده و می بایست از موقف ملی ایشان پشتیبانی بعمل آید. من هم آناً در مذاکره تیلفونی باجناب شما چنین اظهار عقیده نمودم که اگر آقای مجددی و حکومت عبوری ساخته خود شان ازته قلب خواسته باشند موقف ملی را در حصهٔ ترازیدی ملی افغانها در پیش گیرند بایست بلادرنگ ورسما اعلان نمایند که ایشان جهاد را فی سبیل الله و بخاطر آزادی و نجات مردم و وطن انجام داده اند نه برای کسب قدرت، شهرت، خودکامی و اغراض شوم نفسانی،وهمه تنظیمهای شامل حکومت عبوری شان متفقا اعلان نمایند که بحق خود ارادیت مردم مسلمان افغانستان احترام دارند و ملت مجاهد افغان را که یکنیم ملیون انسانها قربانی داده و معادل صدها ملیارد دالر خساره های مادی و معنوی را متحمل شده اند مستحق آن اند که سرنوشت خود را خود تعین کنند. و بصراحت اعلان بدارند که من بعد تنظیمهای جهادی از فیصله های قاطبه مردم مسلمان افغانستان قهرمان با همه توان و قدرت خود پشتیبانی مینمایند. آنوقت میتوان باور کرد که حکومت عبوری و تنظیمهای جهادی مربوط شان موقف ملی میگیرند. و اگر برعکس زعامت و امارت کشور را کما فی السابق حق انحصاری و احتکاری خود میدانند و بحق خود ارادیت ملت مجاهد افغان که رنجهای بیکران وطاقت فرسای جهاد و مهاجرت را در طول ۱۲ سال جنگ های خونین با روسهای ملحد و عروسکهای دست نشانده شان کشیده اند، احترام نمیگذارند و حق تعین سرنوشت را بجامعه قهرمان و بلا کشیده افغان که بیش از یکنیم ملیون انسان شهید داده، قایل نیستند و سخن حسابی را از دیگران نمیشنوند، در آنصورت نبایست باور کرد که حکومت خود کامگی و عبوری تنظیمهای پیشاور موقف ملی را در پیش گرفته اند. من باری یك نامه را عنوانی شش نفر از سران تنظیمهای جهادی از دهلی فرستادم لیك چنانیکه بحرفهای حسابی هیچ کس گوش ندادند مکتوب من را هم نادیده گرفتند. اینك یك نقل نامه خود را عنوان سران تنظیمها بانضمام این نظر خویش ارسال نمودم اگر صواب دانند لطفا در مجله آئینه نشر فرمائید. با عرض حرمت. زرملوال - ۹ اکتوبر ۹۰ از کانادا. (نامه شما بسایز کوچکتر در صفحه ۱۱۰ نشر شده است).

بقیه در صفحه ۱۱۰

---

۲ - ۴ - تعیین کمیتهٔ تسوید قانون اساسی جدید

۲ - ۵ - طرح و آغاز پروگرام بازسازی کشور

۲ - ۶ - تعقیب سیاست عدم انسلاک و نظارت برین امر که افغانستان مرکز یا پایگاه فعالیت ها علیه سایر کشورها نشود.

۲ - ۷ - فراهم نمودن امکانات و شرایط برای استفادهٔ ملت از حق خودارادیت جهت تعیین نظام آیندهٔ کشور

۲ - ۸ - عملی نمودن موافقات حاصله از مذاکرات کمیشیون صلح

۲ - ۹ - سایر وظایفی که در دورهٔ انتقال نظر به ایجابات زمان و مکان بوجود بیاید

ج : موفقیت این طرح مربوط به عوامل ذیل میباشد :

۱ - پشتیبانی یا تائید، تفاهم و یا درصورت لزوم وارد نمودن تعدیلات سازنده در آن از تمام قوه های ملی ذیدخل

۲ - پشتیبانی ملل متحد، کنفرانس کشورهای اسلامی، ابر قدرتها و نهضت عدم انسلاک و پارکمان اروپائی از آن.

۳ - انتقال قدرت از رژیم کابل و حکومت عبوری پشاور به حکومت دورهٔ انتقال که زمینهٔ آن توسط نقاط بالا فراهم گردیده و وظایف هردو حکومت ذکرشده خاتمه می یابد.

۴ - حکومت دورهٔ انتقال بلا فاصله بعد از اشغال وظیفه بمنظور حفظ امنیت عامه و تامین صلح داخلی اقدامات ذیل را مطابق به موافقه های حاصله کمیشیون صلح روی دست میگیرد :

- تشخیص و اخراج از وظیفه آنعده مردمانی که مستقیماً در جنایات دورهٔ تسلط کمونیست ها سهم داشتند

- الغای ارگان های امنیتی از قبیل خاد، قوای ملیشه، ، څارندوی، ناحیه های حزبی و کمیته های دفاع از انقلاب مربوط رژیم کابل

- تنظیم مجدد و متناسب اردو برای حفظ امنیت بهمکاری صاحبمنصبان مهاجر که هیچوقت عضویت حزب کمونیست را نداشته اند.

- تشکیل یک قوای امنیتی (ملیشوی) متناسب مرکب از مجاهدین تحت رهبری شورائی از قوماندانان عمدهٔ جهاد.

نظریات هموطنان محترم در مورد طرح جناب دکتور محمد یوسف رابرای شمارهٔ آینده انتظارداریم .

کاظم بیمار

د وطنوالو خبری اترى

دڅو وطنوالو سره ديو دوست په کورکي يوځای شو. خبری له هری خوا شروع وی په هرشي تبصری کيدی. بالاخره دخبرو ترمنځ دافغانستان په موضوع او د هغی په آينده بحثونه شروع شوی. خبری ديری شي روانی وی. چه يو وار نوبت يوه کج بحثه وطندارته ورسيد. ده فوراً موضوع د مليتونو په اساس مطرح کړه او وی ويل چه د افغانستان موضوع نه حل کيدونکی موضوع ده ځکه چه هلته (په افغانستان کی) هيڅکله اقليتونو ته حق نه دی ورکړل شوی. او بله دا چه د افغانستان خلکو هيڅکله په يوه وحدت او اتفاق سره ژوند ندی کړی. هميشه عداوتونه او قبيلوی تعصبونه موجود وو، اودی دايو نه بدليدونکوی واقعيت دی. کج بحثه وطندار خپلو خبروته ادامه ورکړه او وی ويل چه مذهبی تعصب زمونږ دټولنی بنسټ تشکيلوی. په افغانستان کی ټول کارونه په مذهبی تعصب روان وو. بخښنه غواړم سنی مذهبو ټول امتيازات درلودل. حکومتونه هميشه دسنی مذهبو په لاس اداره کيدل. شيع مذهبی بی برخی او بی نصيبه وو. تعليم او تربيه هم په همدی شکل په تبعيضی بڼه روانه وه تبعيض اوج ته رسيدلی وو د افغانستان آينده هم که دپخواپه شان وی بڼه نتيجه نلری اهل تشيع ورته چندان خوشبينی نلری پدی اساس زه ورته هم چندان خوشبين نه يم.

د کج بحثه وطنوال خبری اخر ته ورسيدلی. ټولو نورو وطنوالو ورته په حيرانتيا سره غوږ نيولی وو. ځکه چه کج بحثه و طنوال لکه چه په چپ اړخ را پاڅيدلی وو.دي دښو تحصيلاتو خاوند وو. څوځلی ئ امريکی او نورو ملکونو ته يی سکالرشپونه او فيلوشپونه اخستي وو، ټول اولادونه، ورونه او حتی ټوله کورنی يی تحصيل يافته وه دا ځکه چه بی برخی وو او حق يی تلف شوی وو. دلته يی هم ورکشاپونه، دکانونه او شخصی کورونه درلودل کاشکی چه داسی بی برخی يوبل و طندارهم وائی.

دعه کج بحثه و طنوال زمازړه راوپړ ساوه ما ورته وويلی چه مونږ او تاسی دافغانستان يو رو ښان فکره نسل ياديږو ځکه د ښه تحصيل او تعليم خاوندان يوو. مونږ او تاسی سره بايد داسی نکړنه وی ځکه چه هغه ديوه شاعر په اصطلاح ـ چو کفر از کعبه برخيزد-کجاماند مسلمانی.

که مونږ او تاسی دلته داسی فکر ولرو. نو وای دهغه خلکو په ځان چه دناپوهئ په جهان کی ژوند کوی چه هوشياران يی داسی فکر ولری ـ ناپوهان يی بايد يوبل وخوری.

کج بحثه وطنوال پخپلو خبرو ټينګار کاوه، او وی ويل چه دمثال په توګه، هزاره ورونه څومره بی برخی دی ټول هغه سخت کارونه کوی چه هيڅ حد نه لری. ټول په زحمت او تکليف ژوند لری. د هغوی حقوق هميشه تر پښو لاندی شوی دی هيچا پری ترحم نه دی کړی. ده خپلی خبری نه وی خلاص کړی چه يوه بل وطنوال د کج بحثه و طنوال په خبروکی راولويد او وی ويل چه پدی کی هيڅ شك نشته چه زمونږ د وطن غريبان او بی وزلی د وطن په کليو او بانډو، غرونو او رغونو کی ژوند کوی د هغو ټولو ژوند خراب دی، موضوع بايد په دی شکل مطرح شی چه د ګران وطن د کليو. بانډو غرو او رغو اوسيدونکوته بايد په آينده کی کلکه پاملرنه وشي. ځکه چه د وطن په آزادۍاو د دښمن په شړلوکی هميشه زمونږ دغه وطنوالو لويه برخه اخستي ده. دوی د هر ډول سختو شرايطوسره آشنادی سره ددی ټولو سختيو او ربړونو خپل وطن پری ګران دی هميشه دقربانی په وخت ترټولو دمخه ميدان ته ګځليدلی دی او د وطن د دفاع لپاره يی په ځان . مال،اولاد عسرته نه ده کړی هميشه يی دښمن خوار او زبون کړی دی.د انګليس څخه بيا تر روس پوری د دوی له لاسه په زړه داغ داغ وتلی دی. د افغانستان په راتلونکی و خت کی بايد دوی ټولوته پوره توجه وشي. مونږ ټول ديوه وطن

بچیان یو مونږ مسایل د شیع ، سني ، مذهب ، ژبې او قوم په اساس نه مطرحوو . مونږ ټول یو افغان یو، یو انسان یو،د یو آدم بابا اولاده یو په مونږ کې جګ او ټیټ نشته او باید دغه افکاروته زمینه برابره هم نه کړو مونږ باید کوښښ وکړو چه وطنوال ټول سره متحد او ورونه واوسي تفرقې، تعصبونه او بی ځایه نکرونه یوې خواته کړو او په یوه ایمان او یو احساس ټول یوبل ته د واقعي ورورۍ لاسونه ورکړو او هرڅوك چه زمونږ په منځ کې تفرقې اچوي تبعیضونه او تعصبونه را پاروي هغه رسوا او بې ارزښته کړو او دخپل صف څخه یې وشړو. ټولو وطندارانو د دغه خیرخواه او نیك فکره وطنوال نظریه تائیدکړه او ویې ویل چه زمونږ وطن ملي وحدت، اتفاق، اتحاد او ورورۍ ته ضرورت لري دجنګونو او جګړو څخه ستړي اوستومانه یو. د خدای په خاطر د وطن د آبادی لپاره هغه کار وکړئ چه وطن پرې آزادشي. کمونستان له منځه ولاړشي او یو ملي اسلامي حکومت چه د ټولو وطنوالو خوښه پکښې وی منځ ته راشي. د تبعیض او تعصب خاوندان تجرید او رسوا کړو او په یوه واقعي ملي تیام د وطن د نهایي آزادی او آبادی برید وکړو.

دمجلس په آخرکي ټولو وطنوالو د افغانستان د آزادئ، آبادئ او د خلکو د ښه ژوندلپاره دعا وکړه او د وطن د پټو او ښکاره دښمنانو زوال یې دلوی خدای له درباره وغوښت.

ادامه صفحه ۱۰۸

دا لیك مې د محترم مجددي، محترم خالص، محترم محمدي، محترم پیر ګیلاني، محترم حقاني، محترم مولوی منصور پیام ورسوه ته جلال ...

کمه ددې لیك په وسیله درته له کومې احترامات او سلام رسوم

هیله ده د خپلې محترمې کورنی په ګډون روغ او جوړ او بریالی یاست.

زه هم د خدای په احسان دی تراوسه له خپلو اولادو سره ژوندی او سره له هیرو ستونځو ګرار یم نا ست او د قلم له لاری د جهاد په خدمت کې په تیکلو بوخت یم. او دا دی له دی لیك سره یوځای د خپل وراره غلام مصطفی ازادی په لاس دوه شماری د ارمان شهید اخبار او یوه ځانګړی مستقل رساله چه ما په هغوکا داولی او دوهمی کودتا، دخلق او پرچم او هم د موقتی حکومت د تګلاری په هکله لیکلی کیږي، په درناوی لقد یموم. هرکله چه هره لوښته په لیوار لوستو ارزی، فکرکوم که موخت درلودل زما لیکنی به یو وار په دقت مطالعه کیږي. لیك په نکته چه زه هغه د واحد افغانستان د ملی مصالحو او د هیواد د هوسیدلی، ربیدلی او کیږیدلی مسلمان ولس د سلامتی په خاطر د تذکرو پر لولم هغه داده چه زه باور لرم چه د کابل نامشروع او مزدور رژیم به د پیاوړو او سرتیرو مجاهدینو په وسیله د خونړی ځګړی په نتیجه کی قلع او قمع او مجاهدین به سیاسی قدرت په زوره ترلاسه کړی ولی دا ویره شته چه د جنګ له لاری بریالیتوب به مجاهدینو ته په ډیره لوړه بیه یعنی د ډیرو انسانی او مالی تلفاتو او ضایعاتو په بدل تمام شی، فلهذا که چیرته د جنګ پرځای داسې یو امکان پیداشی چه د کابل نامشروع او مزدور رژیم د مذاکرې او خبرو له لاری له منځه لاړ او له صحنی څخه وشړل شی، د مسلمان مجاهد ملت په ګټه به وی ځکه هم به مطلب ترلاسه شی او هم به د انسانی او مالی تلفاتو او ضایعاتو مخ نیوی وشی. او فکر کوم چه که د خبرو په ډګر کی دغه اصل ومنل شی،

چه د افغانی جامعی ډیری شمیر خلکو یعنی د ولس د قاطع اکثریت پریکړه، ټولو ته په خلکو ارزښت د عملو ورکوی، بیا باور کیدلای شی چه د افغانی جامعی

پخوانی پاچا یواځینی شخصیت دی
چه ملت ته نجات ورکولای شي

بسم الله الرحمن الرحيم

محترم سید عمرمحبت

دیر گرانه وروره داکتر صاحب هاشمیان اسلام علیکم

ستاسو نیک نوم اوبریالیتوبونه دخدای پاک نه غواړم. هیله ده چه خپل ټولو ملگرو اومحترم فامیلسره روغ اوجوړ اوسی گرچه زه او ته نه سره پیژنو خو دآهینه له برکته به سره وپیژنو.

شاغلي داکتر صاحب دانه چه زه ستاسو پلو نیسم او دحقیقت نه سترگی پټوم بلکه دغه لار چه تا غوره کړی په رشتیا چه آزاد۱ه او بیطرفه لارده. گرچه زما اوستاسو ترمینځ یوه قلمي مشاجره هم شوی وه خوهغه هم تاپخپله یوه او بزرگي سره له مینځه لری کړه. هغه ځوک چه ملا متي یه ځان منلی شي په رشتیا چه د ډیر لوی قدرت خاوند او دهر رنگه آزموینه بریالي وتلي شي . یو وار بیا بښنه غواړم .

گرانه زه پخپل عجز پوه او اعتراف کوم چه ماته ځان په بي قدرتي کي با قدرته او په قدرت کي بی قدرته ښکاری . نوزه باد ورکوم چه هیڅکله به دهغه چا صفت ونکړم چه په هغه کي ځما تر کړی صفت نه دوبرابره نه وي. زما په شخصي نظر هغه خوب چه تا ځینو شاغلوته لیکلي دی معقول او د منلو وړدی ولی چه زمونږ محترم مشر (سابقه پادشاه د افغانستان) اوس یو بی قدرت چه دی پخپله همدا اعتراف کوي. اما دده پاک نیت شفقت او ترحم پرملت اودهغه نور اوصاف چه په قلم کی نراځي په دی (۴۱) کاله هغه غمجنی ملت د بل مشر نه ونه لیده نوځکه اوس دده دپادشاهي دتیر شوی دوری ارمان کوي. بیاهم دامونږیوچه دی غواړو کمچاچیری ترده شه شخصیت میندلی وی اویایي پیژني نوټول ملت ته دی معرفي کړي چه پی راټول شو او که دده نه بل شه نوم نه پیژنو لازمه نه ده چه دحقیقت نه سترگی پټی کړو..اودده دشمنانو لهخولی په ده باندی تورونه ولگوو. او دملت اودخلقو غوښتنی ته خدای ناخواسته په سپکه سترگه اوگورو. بل داچه که ملت غواړی نومونږ څه کاره چي دی ونه غواړو . اوس که زه خپل شخصي نظر شکاره کړم چه دی یواځیني شخصیت دی چه ملت ته نجات ورکولای شي او ټول پری راتولیدلای شي او ملت پی رضا دي نو بیا به دده شخصي دشمنان چه شمیر هم ډیر لږدي د تنقیدو خولی خلاصي. یو متل مي یاد شوه ((ده مرد جنگي به از صد هزار)) په دی حساس او نازک وخت کي زه مصلحت نه بولم چه ځوک نا راضي یا خفه پاتي شي دوي ته هم باید چه په ډیر احترام غوږ ونیسو . صرف نباید چه ددین او خاوری دشمنانوته دخپل مخالفت په اثر زمینه مساعد کړو. په یوه لویه کورکی هرومروخفگان پیښیږي ـ بیاهم یو متل راپه یادشو چه وایي ((مشک آنست که خود بوید)) .بهتر به داوي چه دا قضاوت به خپله خلقوته پریږدو چه دوي ـ هغه دردمنه اوتوکر توکر ملت په چا باندی باور کولی شي چه د دوي په پرهارو باندی پټی کیږدي. د ملت غوښتنی ته باید په ډیر درنه سترگه وگورو او زمونږ غوښتنه ددوي د غوښتنی سره سمه وي نه داچه خپله غوښتني پر ملت باندی و منو. داوه ځما شخصي نظر . په درناوی . سید عمر محبت .

تمدید اشتراک

شمارا تا اخبر دسامبر انتظار داریم . وجه اشتراک :
سالانه ٦٠ دالر ششماهه ٣٠ دالر

بی تفاوتی خاندان محمد زایی

آقای محترم دکتور هاشمیان

وقتی شما صندوق اعانه برای آقای احمد صدیق حیا بازکرده بودید خودم قصد رفتن بهندوستان داشتم چونکه ادرس اقای حیا هم نشر شده بود میخواستم از نزدیک دیدن کرده در حدود توان کمک کنم اما از تصادف بد برایمن تکلیف گرده پیدا عملیات شدم وتا حال ماندم که ماندم. امید است یکی دوماه بعد خوب شده سفر کنم . انشاء الله .

خودم در قوم محمد زائی هستم و اقای احمد صدیق حیا قومی ما میباشد اگرچه او را از دور میشناسم لذا اسامی اعانه دهندگان را دقیق از نظر تیر میکردم. باورکنید بسیار مایوس شدم حتی گریه کردم که دیدم ۹۵ فیصد اعانه ها را برای اقای حیا افغانهای مسلمان و خیر خواه غیر محمد زائی دادند. در بین انها فقط دو خانواده محمدزائی یکی اقای کریم شیون (۲۰ دالر) و دومی دختران مرحوم غلام فاروق خان عثمان (۹۰ دالر) جمله ۱۱۰ دالر اعانه داده بودند در حالیکه ۶۰ فیصد مهاجرین امریکا را الحمدلله قوم محمدزائی تشکیل میدهدو هر کس خبر دارد که فامیل های خاندان مادر واشنگتن - نیویارك هیوارد و آرنج کونتی چه عیش ونوش که ندارند. هرکدام برای بازی فلاش و چاروالی صدها وهزارها دالر ته وبالا میکنند - هفته یکبار مهمانیها و گردك چالان بوده شاور پارتیها شیرینی خوریها نامگذاریها و شب ششها چالان است . اما وقتی یك عضو این خاندان بمصیبت دچار میشود یك مرد پیدا نمیشود که ۵۰ دالر بیك عضو محتاج و مصیبت رسیده خاندان خود کمك کند . ایا شما خبر دارید که سه برادر اقای حیا در امریکا میباشند ؟ اینها هم دست کمك دراز نکویند . ازینجا ملتفت شدم که چرا این خاندان بقهر خدا گرفتار شده و هنوز کجاست !

اقا صاحب محترم - خانه شما آباد که بیك مصیبت رسیده وسیله کمك شدید. من لالا مستانه را نمیشناسم چونکه شما معرفی‌نساخته اید. لاکن بپاس اعتمادی که بشما و خیرخواهی تان دارم اینك یك مبلغ ناچیز برای این هموطن تقدیم میکنم. هرگاه رفتن من بدهلی صورت گرفت اگر ادرس او را بدهید شخصا بعیادت و دیدن او میروم . نوشته های او را خواندم صد آفرین به حقگوئی او و کمونستها و اعمال آنها را خوب معرفی کرده این هموطن از هر خانواده که باشد مستحق کمك میباشد. خدا کند خیر خواهان بکمك او بشتابند . با احترام .

(یادداشت - محترم سردار راستگو مبلغ ۵۰ دالر اعانه ارسال کرده اند)

صندوق حیاء

صندوق حیاء باز بوده ، هموطنانیکه آرزوی مساعدت داشته باشند مانند سابق اعانه ها باقای حیاء انتقال خواهد یافت .

۱۷ نومبر ۱۹۹۰

(هوالحق)

برادر گرامی جناب هاشمیان! نامهٔ تاریخی ۲۹ - اکتوبر شما را گرفتم - از صحت و سلامتی شما مطمئن شدم — ....

خواهشمندم در شمارهٔ آینده احساسات نیک مرا نسبت به فرستادن اعانه با اینجانب در عالم آوارگی آنهم در اثر پیشنهاد خیرخواهانه شما (ولو باشاره من صورت نگرفته) بنام آن عزیزان قدردان اعم از ذکور واناث تقدیم دارید — (خانهٔ شان آباد باد) من از حق تعالی جل عظمته برایشان مکافات عظیم تمنا می کنم — در بین مسلمانان باید چنین رویهٔ حسنه وصمیمانه دوام داشته باشد چنانچه جریان هجرت مهاجرین بزرگوار در تحت قیادت حضرت رسالتمآب فخر کاینات صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم از مکهٔ معظمه بمدینهٔ منوره (زادها الله شرفها وتعظیمها) واستقبال وایثار حضرات انصار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از آنها در تاریخ درخشان اسلام بی نظیر وبی سابقه و جالب می باشد

اعانه ها طوریکه در شمارهٔ ششم مجله (آئینه افغانستان) توضیح گردیده و آن مبالغ را در میان (صندوق حیا) گنجانیده اند و ادامهٔ آن تا شمارهٔ (هفتم) نیز امتداد یافته و مجموعاً مبلغ (۱۳۷۸) دالر را احتوا میکند بوجوه مختلف بمن مواصلت ورزیده و در کار مریضداری من وخانم بیمار ودختر مریضه ام مساعدت لازمه انجام یافته است بنابران تشکرات قلبی خود را بهمه ذوات قدردان و گرامی ابراز می دارم - با احترام: احمد صدیق حیا - از دهلی جدید.

آرشیف ملي

محترم محمد ناصر رشاد

گوشه ای از تاریخ که تا حال نا گفته مانده

شجاع الدوله در وزارت امنیهٔ افغانستان وسفارت افغانستان در لندن

شجاع الدوله نام مردیست که در ظرف هشت ساعت راه پر پیچ و خم قدیمي جلا آباد الی کابل را طی نموده و بذریعهٔ اسپ سواری ساعت ۸ بجهٔ قبل از ظهر روز ۸ جون سال ۱۳۹۷ شمسي نزد امان الله خان بکابل آمده است . طول این جاده در حدود ۱۸۰ کیلومترو بطور خامه در دورهٔ حکومت امیر حبیب الله خان احداث گردیده بود . شجاع الدوله درین روز با خود پیغام بسیار مهم وضروری داشت که میبایست آنرا بزودترین فرصت بدسترس امان الله خان قرار بدهد و این پیام ترور امیر حبیب الله خان در شب قبل و دسیسهٔ خاندان سلطنتي بر ضد امان الله خان بود که او را موقع ندهند تا سلطنت افغانستان را از آنها بستاند. هرچند که امان الله خان این خبر را شب قبل از زبان پیر بزرگوار شاه آغای مرحوم(قلعه قاضي) شنیده و ترتیبات آغاز سلطنت خود را بنا نهاده و به تجمع اردو و مردم کابل در مسجد عیدگاه بمقصد اخذ بیعت قدم گذاشته بود با آنهم ازین خبر بکر و دست اول که بسرنوشت آیندهٔ اوتاثیر فوق العاده داشت خورسند گردید و بپاس همین خدمت او رابوزارت امنیهٔ افغانستان مقرر نمود. تا این زمان نام شجاع الدوله را کسی نشنیده بود و در بین مردم کابل یک فرد نا شناخته بحساب می آمد. وزارت امنیه که در تشکیلات اساسي قبلي نامی از آن وجود نداشت وفقط بنام کوتوال وکوتوالي یاد میشد درین دفعه برای بار اول بنام وزارت مسمی شده بود .

شجاع الدوله اصلا از مردمان غوربند ولایت شمالي افغانستان بود و معلوم نیست که نام فوق نام اصلي اوست یا نام اکتسابي زیرا در مردم افغانستان چنین اسمی به ندرت دیده میشود و انهم در بین مردم اطراف کابل . بهر حال او در دورهٔ نو جواني به ترتیبی که تا هنوز معلوم نیست بدربار حبیب الله خان پادشاه افغانستان راه پیدا کرد و در قطار عمله و فعله پادشاه قرار گرفت و در حضور پادشاه تربیه شد. او مکتب نخوانده بود و از تحصیلات عالي محروم بود و زبان خارجي که در آنوقت در افغانستا بکلي مروج نبود نمیدانست . او دارای ذکاوت فطری وهوش سرشار بود وظیفه شناس و صادق و فعال که مررد تفقد و توجه پادشاه قرار گرفت و بحیث فراش باشي دربار مقرر شده بود. درین وظیفهٔ جدید نیز کمال احتیاط و صداقت را بکار برده و برموز امور سلطنت آگهي کامل بدست آوردو بداخل و خارج حرمسرای وظائف خود را طوری ایفا مي نمود تا بالاخره محرم عام وتام مقام سلطنت گردید که یک شخصیت کامل و تمام عیار بدربارپاد شاه شناخته میشد.

شجاع الدوله در وزارت امنیهٔ افغانستان دارای صلاحیت عام وتام گردیدودر قدم اول به تشکیل قوای پولیس و ژاندارم افغانستان که تا آنوقت وجود خارجي نداشت مبادرت ورزید و از صاحب منصبان تربیه یافتهٔ آنزمان استعانت گرفته غند پولیس و ژاندارم را بوجود آورد و بالوسیله امنیت کابل را در شهرو ولایت کابل تامین نمود که از خدمت او امان الله خان اظهار خوشنودی و رضاییت میکرد. امان الله خان در شب جشن استقلال سال ۱۳۰۰ شمسي در قصر دلکشا گفت که در کابل و تمام ولایت کابل بتعداد ۱۵۰ نفر بندي جزائي وجود دارد که غیر قابل باور است درحالیکه امنیت کلي در هرطرف برقرار است. اوگفت در بارهٔ زندانیان شرایط انساني را رعایت نموده ایم بدین معني که زندانیان از زجر و شکنجه خلاص شده اند و از نان و لباس استفاده میکنند و دارو وداکتر برایشان مهیا است. وی علاوه نمود که در سرتاسر افغانستان یکنفر بندي سیاسي هم وجود ندارد که تمام اینها در نتیجه خدمات و زحمتکشي وزیر امنیه میسر شده است و موجب رضائیت ما میباشد. وزیر امنیه بقوانین احترام میگذاشت فیصلهٔ محاکم شرعي را موجب الاجرا میدانست و از صلاحیت

کاملی که داشت سوء استفاده نمیکرد رشوت نمیگرفت وحق تلفي نمي نمود زجر وشکنجهٔ مجرمین را ازبین برد وهمیشه پیرو عدالت وانصاف بود .

شجاع الدوله دارای قامت متوسط چهرهٔ جذاب روی خندان کمین و متواضع بود و بملایمت حرف میزد و بحرف مقابل خود توجه میکرد . بدین ترتیب شهرت او بالا گرفت و درهرکجااز او به نیکویی یاد میشد . وی در حوالي سالهای ۱۳۰۱ شمسي بحیث نایب الحکومهٔ ولایت هرات تقرر حاصل نمود و در آنجا باقدامات امنیتي مبادرت ورزید ـ پولیس و ژاندارم را بوجود آورد و ساحهٔ فعالیت آنرا وسیع ساخت . او خدمات ارزنده بمردم ولایت هرات نمود که از صداقت وی مردم استقبال میکردند . او در زمان تقرر بولایت هرات دو نفر از همکاران خود را که عبارت بودند از سید اکرم خان منصبدار پولیس (پسر عم آقای غبار) و دومي عبدالله خان منصوری (پدر اقای امان الله منصوری سابق وزیر داخله) با خود بهرات برد و بمعاونت آنها توانست شیرازهٔ امنیت را در آنولایت قایم نماید. این دونفر هم در دورهٔ وزارت امنیه وهم در ولایت هرات و هم در سفارت افغانستان در لندن با او یکجا بودند و تشریح این داستانیکه میخوانید نیز از زبان آنها میباشد :

شجاع الدوله در سال ۱۳۰۲ شمسي بحیث سفیر افغانستان بدربار لندن مقرر شد و او اولین سفیری بودکه بعد از استقلال افغانستان زمام امورسیاسي را بدست میگرفت هرچند که او درس نخوانده و از مکتب بدور مانده بود ولی از تجارب ماموریت های سابق خود و بالخصوص محافل درباري امیر حبیب الله خان چیز هایی آموخته بود وباصطلاح پخته و تجربه کار شده بود و میتوانست از عهدهٔ این امر مهم کامیاب بدر شود . او با دو همکار خود وارد سفارت لندن شد و اما یک ترجمان نیز که سوابق آن نا معلوم است ولی خود را از صوبهٔ سرحد پاکستان موجوده و افغانستان می شمرد و به پشتو صحبت میکرد در سفارت حضور پیدا کرد که اسم او فعلا بیادم نمانده . بعد از افتتاح سفارت در لندن چند ماهی گذشت و روزی یک خانم انگلیس میخواست باماموریـن سفارت ملاقات کند. این خانم قبلا در سفارت کسیرا نمیشناخت و وقت ملاقات قبلي هم نگرفته بود. چون در سالون پذیرفته شد خطاب بماموریـن سفارت گفت : جای بسا تعجب و حیرت است که شما ماموریـن سفارت افغانستان بزبان انگلیسي بلدیت ندارید . افغانستان که یک همسایه امپراطوري برتانیه بحساب می آید آموختن زبان برای مردم آن و بالاخص ماموریـن سفارت آن در لندن یک امر ضروری و بسیار مهم بنظر می آید.او گفت فکر میکنم دو علت است که موجب شده مانع آموختن شما گردد : اول نبودن وقت کافي و دوم نبودن پول برای پرداخت حق الزحمه معلم ولی من حاضر گردیده ام تا هر دو مشکل شما را حل کنم ، روزانه بسفارت می آیم و در هر روز و ساعت که فرصت داشته باشید به تدریس شما آغاز میکنم وکدام حق الزحمه دریافت نمیکنم و تدریس را بصورت افتخاري ادامه میدهم .

ماموریـن بعد از مشوره اجرا و یا عدم اجرای این امر را بصلاحیت سفیر واگذار نمودند و بخانم انگلیس بروز اخیر هفته وعدهٔ ملاقات دادند. چون سفیر در جریان قرار گرفت اظهار نمود : چگونه یک خانم خارجي میتواند در سفارت افغانستان بنام تدریس زبان داخل شود و بزندگي خصوصي ما راه یابد و بالاخره بسرنوشت ما و مملکت ما بازي کند و آیا سفارت انگلیس در کابل میتواند کدام افغان نا شناخته را بسفارت خود راه بدهد تا زبان فارسي را بماموریـن آن تدریس نماید ؟ او گفت این کار امکان ندارد جواب بدهید که در آینده داخل سفارت نشود ...خانم انگلیس بروز موعود رسید و جواب رد شنید که آینده بسفارت نیاید . ولی خانم موصوفه باین جواب قانع نشد و میخواست با سفیر مستقیما ملاقات نماید. سفیر خانم را بحضور پذیرفت و داخل صحبت شد ، هرچند که متن این مذاکرات در دست نیست ولي نتیجه این شد که مدت ملاقات بچند ساعت ادامه پیدا کرد و سفیر بحیث شاگرد و خانم انگلیس بحیث معلمه پذیرفته شد. خانم انگلیس کتابهای آموزشي را طور رایگان بسفیر تقدیم نمود وبدین صورت موجب خوشنودي سفیر فراهم گردید .

درروز های اول تدریس در هفتهٔ سه روز ولی در روزهای اخیر همه روزه ادامه پیدا کرد. هفته ها و روز ها میگذشت و رفت و آمدها بهمین منوال ادامه داشت . سفیر بعد از مدت سه ماه بمحاورهٔ زبان انگلیسي مهارت پیداکرد و بعد از یکسال بخواندن و ترجمهٔ اوراق سفارت دسترسي کامل داشت . خانم انگلیس مانند ماموریـن سفارت ۸ بجهٔ صبح وارد میشد و عصر بخانه میرفت و بالاخره شبها را نیز درسفارت میگذرانید و بامور دیگر سفارت مانند دیکوریشن و دیزاین سامان و لوازم و اشیای سفارت مداخله میکرد و بشکل یک عضو دایمي و مامور رسمي در داخل سفارت باقي ماند .

شجاع الدوله خواست در دورهٔ سقوي بامان الله خان کمک نماید بناءً از لندن وارد هرات شد هرچند که از

جانب مردم هرات استقبال گردید وحاضر شدند بهر گونه خدمتی که گماشته شوند فداکاري نمایند ولی کاری از پیش برده نتوانست زیرا دیر شده بود . قوای مخالف بزود ترین فرصت شهر هرات را در حال محاصره قرار دادند . شجاع الدوله بکمک عبدالرحیم خان نائب سالار سقوی که از دوستان سابقه اش بحساب می آمد توانست از افغانستان خارج شود. او دوباره بلندن رسید و بزندگي عادي و غیر رسمي در سفارت اقامت گزید و درینوقت امان الله خان نیز وارد ایتالیا گردیده بود .

سفیر سعی می نمود تا بطریقی بامان الله خان کمک مالي نماید زیرا او خبر بود که امان الله خان با فروش زیورات شاه خانم خود را بایتالیارسانده بود . شجاع الدوله از خود اندوخته ای نداشت ولی در سفارت لندن باندازۂ پنجصد صندوق لاجورد درجه اول بطور ذخیره موجود بود که با فروش آن میتوانست هم خود و هم امان الله خان را برای مدتی تامین کند. وبدین نتیجه رسید که باید لاجوردها را بفروش برساند . ولی ترجمان سفارت که همان شخص نا شناخته بود مانع این کار میشد و در مقابله با سفیر ایستاد و ابعاد این مناقشه بوزارت خارجه انگلیس رسید . شجاع الدوله بوزارت خارجه احضار شد تا در بارۂ توضیحاتي بدهد. وی گفت که دولت انگلیس حق مداخله را به شئونات یا خصوصیات سفارت افغانستان در لندن و یا اموال مردم افغانستان در هرکجائیکه باشد ندارد . او گفت افغانستان آزاد است و کدام مملکتی حق ندارد در باره سرنوشت ان حرف بزند و یا راهنمایي کند ... دولت انگلیس تا اینوقت کدام رابطۂ سیاسي با حکومت سقوي افغانستان قا یم نکرده بود و یکدیگر را برسمیت نشناخته بودند ولی چیزیکه ظاهرا معلوم میشد به امان الله خان و طرفداران او خصومت می نمودند و منشاء این مساله از همین جا سر چشمه میگرفت .مشاجره بین وزارت خارجه و سفیر افغانستا به بن بست کشید نزاکت سیاسي از بین رفت و سفیر که رسمیت خود را از دست داده بود زمینۂ مساعدی برای تاخت و تاز هرچه بیشتر مامورین انگلیسي مهیا ساخته بود .

باالنتیجه امر اخراج سفیر افغانستان (در ظرف ۲۴ ساعت) صادر شدو بفردای آنروز سفیر با معلمۂ انگلیس خود خاک انگلستان را برای ابد ترک نمود و در خاک آلمان سکونت گزید. سفیر در خاک آلمان بر ضد دولت انگلیس مقالاتی نوشت که بمطبوعات آلمان بچاپ رسیدو این سلسله مقالات تا مدتها ادامه داشت که امواج آن بمطبوعات ممالک اروپایي و حتي مطبوعات ترکیه رسیده بود . چنانچه در سرلوحۂ مطبوعات ترکیه نوشته شده بود « جرات بیسابقه ـ تهور یک فرد افغان در مقابل امپراطور بزرگ جهان» . شجاع الدوله در آلمان از ناکامي های خود رنج میبرد ومخصوصا بعد از اینکه نتوانسته بود بامان الله خان خدمتی بکند ؛ سقوط و نزول خودش نیز مزید بر علت گردیده بود . معلمۂ انگلیس در معیت او قرار داشت و بامور شخصي و دیگر خدمات او صادقانه رسیدگي میکرد . شجاع الدوله در دورۂ زندگي خود برای بار اول بچنین حالتی روبرو شده بود . سالهای جواني خود را بدربار پادشاه سابق افغانستان بقدر و منزلت عالي سپري کرده بود و مانند پروانه بدور چراغ قرار گرفته بود ... در نتیجۂ همین یاس و نومیدیها روز بروز تندرستي خود را از دست میداد و بعد اندک زماني مریض شد و در گوشۂ غربت جان خود را بحق تلسیم کرد . او درین وقت تقریبا ۵۵ ساله بودو به نزد مردم افغانستان در آنوقت این مرگ نا بهنگام غیر طبیعي تلقي شده بود .

خانم انگلیسي به تجهیز وتکفین او پرداخته بود که پس از نثار دسته ها ی گل بلندن مراجعه نمود. ترجمان سفارت که شاید از گماشتگان دولت انگلیس بوده باشد بعدا مفقودالاثر گردید و سرنوشت صندوقهای لاجورد که دارائي عمدهٔ مردم افغانستان بود تا حالا نا معلوم است . ختم . (۱۷ سپتامبر ۱۹۹۰ ـ کلفورنیا) م. ن. رشاد .

آ ئینه افغانستان از هموطنان و خصوصا مورخین مملکت خواهشمند است در بارۂ هویت ترجمان سفارت وسرنوشت صندوقهای لاجورد بمنظور تکمیل این داستان جالب همکاری نمایند .

توضیحات جناب آقای رشاد

محترم آقای هاشمیان
قراریکه در مجلۀ شماره ۹ـ۱۰ مورخه سنبله میزان در صفحۀ ۷۸ (الف) تحت عنوان « تصحیح ضروري» بملاحظ رسید یکي از دانشمندان محترمیکه اسم شان تذکر نیافته (و شخص دانشمند خصوصا در مسایل تاریخ اسم خود رامخفي نسازد) در بارۀ سفر امان الله خان به ترکیه نقاطی را یادآورشده اند که توضیحات ذیل بخدمت آنها وهموطنان تقدیم میشود :

۱ـ تذکر داده اند که « محمود طرزي با امان الله خان در ترکیه همراه نبود بلکه بعد از سفر مصر از افراد معیتي جدا شده برای معالجه باروپا رفت و سر راست بکابل باز گشت .» جواب گفته میشود که محمود طرزی تا آخر دورۀ مسافرت امان الله خان در ترکیه بود و مذاکرات خود را با اتاترک بزبان ترکي ادامه میداد. محمود طرزي که یکتن از علمبرداران نهضت و ترقي افغانستان بوده مخصوصاآرزو داشت پیوند دوستي را با دولت ترکیه محکم نگاهدارد چگونه میتوانست شاه را تنها بگذارد. آیا چنین امکاني وجود دارد که دو زعیم بزرگ دو مملکت باهم تماس بگیرند و یک عده مسایل سیاسي راطرف تحلیل و تجزیه قرار بدهند و در مسایل ذات البیني مراودات فرهنگي نظامي و سیاسي را تحت بحث و مداقه بگیرند و وزیر خارجه طرف وجود داشته باشد ولی از جانب امان الله خان شخصیکه این وظیفه را به عهده دارد نا معلوم وناموجود باشد ؟ امضاي این قرار داد هابامضای چه کسی رسمیت پیدا میکرد ؟ شخص شاه که درین موارد وارد نبود و سفارت هم نا رسایيهایي داشت و مطابق عرف بین المللي نمیتوانست بجای وزیر خارجه قرار گیرد. بیاد دارم که شخصی از ضابطان افغاني بنام محمد اکرم خان با یک دختر ترکي ازدواج کرده بود و سفیر افغانستان پاسپورت و سفر خرچ او را نمیداد و میگفت فرمان پادشاه را بدست دارم که برای منصبداران افغاني با دختر خارجي ازدواج را بکلي ممنوع قرار داده . منصبدار افغاني میخواست ترک تابعیت نماید ولی مرحوم سید صالح محمد خان آتشۀ نظامي افغانستان سفیر راوادار ساخت تا قضیه را بحضور امان الله خان که چند روز بعد به ترکیه آمدني بود موکول نماید و سفیر پذیرفته بود .

در دعوت بزرگیکه از جانب حکومت ترکیه بامان الله خان در شهر استانبول بعمل آمد و تمام منصبدارن افغان مقیم ترکیه در آن اشتراک داشتند سفیر افغانستان قضیه ازدواج شخص مذکور را بحضور امان الله خان بیان نمود و امان الله خان کاغذ را پاره کرده گفت « هر که زن میگیرد مسئولیت آن بدوش حکومت نخواهد بود . اگرجوانان افغان در خارج زن بگیرند دختران افغان را کي بگیرد ؟» و این بیان امان الله خان با قهر وغضب همراه بود. بروز بعد خودم بمعیت همان منصبدار و شخص سید صالح خان آتشۀ نظامي برای دیدار غلام نبي خان و محمود طرزي که در هوتل « توقاتلیان» استانبول اقامت داشتند رفتیم و موضوع ازدواج منصبدار تحت مذاکره قرار گرفت . محمود طرزی که از طبقۀ جوان افغانستان دائما حمایه میکرد نخواست یک منصبدار افغاني بخاطر ازدواج با دختر ترک خاک افغانستان را ترک گوید لذا فورا بسفیر افغانستان امر اجرای پاسپورت خانم اکرم خان راصادر نمود و در بارۀ پول سفر خرچ مذکور گفت که از کابل منظوری میفرستم؛ ولی غلام نبي خان که از پاریس آمده بود و در معیت محمود طرزي بود فورا مبلغ یکصد پوند مصارف خانم مذکور رااز جیب خود پرداخت .

۲ـ در بارۀ نامزدي یک دختر افغان بنام اتاترک نوشته اند که« قطعا حقیقت ندارد نه چنان دختری که با سن وسال اتاترک توافق داشته باشد در خانواده شاهي در آنوقت وجود داشت و نه اتا ترک مثلیکه همه میدانیم فکر ازدواج را داشته است . این موضوع از چندین شخصیکه در سفر پادشاه همراه ب.دند تحقیق شد قطعا حقیقت ندارد ...» درجواب بعرض میرسد : که نامزدي دختر افغان در رادیو و اخبار ها شایع نشد که همه کس از آن اطلاع یافته باشد. از این موضوع فقط چار نفر آگهي داشتند خود امان الله خان ، خانمش و اتاترک و وزیر خارجه محمود طرزی (سفیر افغانستان وجود نداشت) ولی آتشۀ نظامي آقای سید صالح محمد خان (جنرال مرحوم سابق لوی درستیز) بحیث سامع در پشت دروازۀ اطاق ملاقات قرار داشتند و این معلومات را با یک سلسله مسایل دیگرشنیده بودند وبعدا در یک حلقۀ دوستان خصوصي ونزدیک که من هم شامل بودم بیان داشته بودند و من بایشان تعهد داده بودم که بکس دیگری اظهار نکنم چنانچه اکنون باراول است که بعد از ۶۵ سال بروی کاغذ ریختم . بناء کسانیکه بهمراه پادشاه بودند قطعااز قضیه خبر نشدند زیرا درین مجلس خصوصي

حضور نداشتند و کس دیگری هم نبود که سخن بیرون می برآمد. بعقیدهٔ من کسانیکه با امان الله خان در سفر مذکور همراه بودند یکي از آنها زنده نیستند واگر باشند لطفا اسم وآدرس آنها را ارسال بفرمایید تا با ایشان مکاتبه نمایم؛ قراریکه معلومات دارم آخرین فرد آن همان جنرال مرحوم سید صالح خان بود که در سنه ۱۹۷۸ فوت شده است.

سن و سال اتا ترک در آنوقت ۴۸ ساله بود و در فامیل حبیب الله خان شهید دختران زیاد بسن جواني و نو جواني در کابل وجود داشتند ویافتن شوهر مناسب برای همهٔ آنها برای حکومت وقت یک درد سر بود، اینکه میفرمایند اتا ترک فکر ازدواج را نداشت چه کسی از اتاترک سوال نموده و جواب منفي گرفته؟ باز هم در آخر این موضوع مینویسم که این خویشاوندي جنبهٔ سیاسي داشت نه جنبهٔ نفساني ورنه اتاترک دیکتاتور مطلق العنان بود و ملیونها دختر جوان ترک در اختیارش قرار داشت.

۳- درباره « هیئت سه نفری نزد بچه سقو » (صفحه ۱۱۶ شماره ۷-۸) اسم میاجان حضرت صاحب در میان هیئت سه نفری صحت دارد اسم محمد صادق خان مجددي باشتباه گرفته شده یادداشت نویسنده محترم درست است، اما در هیئت سه نفری شیرجان خان از پادشاهي معین السلطنه دفاع میکرد زیرا بدربارا و بزرگ شده بود و سخن او بالای بچه سقو با اثر بود ولي همینکه بچه سقو همه را رد کرد و شیر جانخان وزیر دربار شده بود برای حفظ و حراست خانوادهٔ معین السلطنه افراد محافظ مقرر کرد و از داخل ارگ بانها غذای پخته میفرستاد . وبچه سقو را مجبور ساخت تا سه لک افغاني را در اختیار معین السلطنه قرار بدهد وبدین ترتیب بصورت آبرومندانه افغانستان را بسوی پشاور ترک دادند.

۴ - درباره اینکه اولاد معین السلطنه گرسنه بمکتب میرفتند و پای برهنه مي آمدند (صفحه ۱۲۲ جلد ۷-۸) ذیلا توضیحات داده میشود :
در سال ۱۳۲۰ شمسي اینجانب در سفارت طهران وجود داشتم و درین موقع نوروز خان سفیر کبیر افغانستان در طهران بودند . دو پسر بزرگ معین السلطنه که اسم یکي را فراموش کرده و آندیگر حمیدالله جان نام داشت در سفارت افغاني با من آشنا شدند . چندی بعد بمن گفتند یکبار نزد سردار صاحب بیایید که خواهش دارد شما را حتما ببینند. و من گفتم که باجازهٔ سفیر صاحب ضرورت دارم و چند روز مهلت خواستم. چون قضیه را بسفیر گفتم او گفت نزد سردار نروي اگر رفتي من قضیه را بکابل خواهم نوشت و بسیار خفه خواهم شد. بناء من جواب رد دادم ولي باز هم آنها برفتنم اصرار میورزیدند . بالاخره بسفیر گفتم خود شما جواب رد بدهید و من را از مشکلات خلاص کنید. بمن گفت جواب رد نمیدهم ولي انها را بخاطر شما مهمان میکنم. در شب مهماني همه آمدند و شاغاسي یعقوبخان نیز درین دعوت اشتراک داشتند. من با همه افراد فامیل آشنا شدم و صحبت ها بسیار بخوشي خاتمه یافت و سفیر یک گلدان بزرگ نقاشي شده قیمتي را بایشان تحفه داد و بمن گفت این خساره را از بابت شما متحمل شدم. سفیر گفت حالت زندگي فامیل سردار صاحب (معین السلطنه صاحب) بسیار وخیم است ، معاش شانرا پادشاه ایران قطع کرده. پرسیدم برای چه؟ گفت از برای اینکه نسبت به آنها بعضي سخنانی گفته بوده. او گفت پادشاه ایران را به بچهٔ سقو تشبیه داده و پادشاه از آن خبر شده و غضبناک گردیده است . او گفت امان الله خان باندازهٔ بخور ونمیر یکي دو ماهي بانها پول فرستاد ولي او هم حالا چیزی نمیفرستد . پرسیدم شما چه کمکي کرده میتوانید ؟ گفت : مصارف شان زیاد است و عائد بکلي ندارند و من نمیتوانم مدت زیاد بانها کمک برسانم . او گفت بحکومت افغانستان حالت رقت بار شانرا چند دفعه نوشتم و حتی بزبان گفتم ولي نتوانستم بسود آنها کاری بکنم. سفیر گفت اولاد هایشان در حال گرسنگي و پاهای برهنه در وقت باریدن برف تهران دروس خود را قضا نمیکنند.... سفیر افغانستان اگر در این باره اغراق نموده باشد بخودش عائد خواهد بود و من آنچه از زبان او شنیده بودم کما حقه عینا نوشتم.

در باره برادر امان الله خان که عبیدالله جان باشد و بنام شاه آغا یاد میشود قبلا در مجله وزین آئینه افغانستان مرخه برج ثور ۱۳۶۹ (شمارهٔ ۵) در تحت عنوان « شاه آغای قلعه قاضي» در سطر اخیر صفحه ۸۹ مجله نوشته شده که با والدهٔ خود علیا حضرت وارد قندهار گردیده بود؛ صفحهٔ مذکور ملاحظه شود . اما در باره سردار علي که نوشته بودم در حالت جنگ و بازگشت امان الله خان از آن یاد شده در آنوقت شاه آغای کوچولو و باصطلاح شما عبیدالله جان در آن صحنه وجود نداشته که از آن ذکری بمیان مي آمد و درهمون شماره موجودیت او با مادرش در قندهار تذکار گردیده بود که حاجت به تکرار ندارد.

درباره وفات علیا حضرت و یا دفن شاه خانم نسبت بمرور ایام زیاد تاریخها بفراموشي رفته پس و پیش بودن یکي با دگر چندان اهمیت نداشته و هدف توضیحات مارا تشکیل نمیداده وفهم تاریخ های واقعي برای خوانندگان (باستثنای مورخین)مورد توجه نمیباشد باز هم خوب شد که نویسندهٔ محترم از اروپا یادداشت و تصحیح نموده. آنچه در نوشته های من که بعد از یک عمر طولاني سکوت و خموشي خاطرات را برای مردم خود میسپارم هدف و قابل اهمیت است اجراات عملي سیاسي و سائر اجراات رجال آنوقته دولت میباشد. افراد معیتي امان الله خان حیثیت مشاور را نداشتند و بمذاکرات امان الله خان شامل نمیشدند و اسرار مجالس را کسي برای آنها توضیحات نمیداد و اکثریت انها را اشخاص نا رسیده و فاقد تحصیل تشکیل میداد و حتی گفته میتوانیم که بعضی ها را نسبت به عدم اعتمادی که در باره شان داشت باخود بخارج برده بود تا مبادا درغیاب شاه فتنه و آشوب برپا سازند .

چه عجب که نویسنده محترم فرموده اند که از چندین شخصیکه در سفرامان الله خان همراه بودند تحقیق شد مثل اینک همه آنها در کدام مملکت اروپا نشسته حیات داشته باشند احیانا اگرموجود باشد از سن صد سالگي وبالاتر خواهد بود که چندان باورم نمي آید و از همه عجب تر اینکه نویسنده محترم با این همه معلومات تاریخي و تحقیقي اسم وهویت خود را اجازه نشر نداده (اقای داکتر هاشمیان بمن چنین گفت) که در اینصورت مجله شریفه نباید نوشته های بي مسئولیت را نشر کند چرا که شخص باید شناخته شود که آیا صلاحیت ومعلومات کافي دارد یا خیر . با احترام . محمد ناصر رشاد از اروایـن کلفورنیا .
مکرر اینکه اقای داکتر هاشمیان لطفا آدرس مرا باقای نویسنده محترم در اروپا ارسال وخواهش شود تا اگر در نشر اسم خود معذوریتي داشته باشند طور مستقیم بامن مکاتبه نمایند.

تصحیح و یادداشت : هموطن‌دانشمندی از اروپا چند فقره تصحیح وتوضیح ارسال کرده اند که قرار ذیل گزارش میباید و ما از این همکاری ایشان ممنون و مشکوربوده دوام آنرا تمنی داریم .

(۱) در صفحه ۱۱۰ شماره ۹ــ ۱۰ (در نوشته آقای حیا) برادر امان الله خان سهوا سردار اعلی خوانده شده حالانکه در مجله قبلی واضحا سردار علی چاپ شده و مقصد سردار محمد علی برادر امان الله خان است که در فرانسه درس عسکری تحصیل نموده و بقندهار بامان الله خان پیوست و در لشکر کشی غزنی هم شامل بود. (پسر موصوف معروف به ولی جان حیات داشته یکتن از هم صنفان ناشر این مجله‌بوده و از مدتیست که در فرانسه زندگی مینماید).

(۲) در صفحه ۱۱۲ در عنوان مربوط بپادشاه بخارا مسکن او در کابل قلعه فتو ذکر شده: قلعه فتوح باید باشد اگرچه ریشهٔ آن معلوم نیست مخفف " فتحو " یا " فتح الله " هم که از مشاهیر عصر سدوزائی بود شده میتواند ــ اما در دفاتر دولتی بنام " فتوح " ذکر شده وقبلا متعلق به علی احمد مشهور به بچهٔ داگی بود و ضبط شد.

در صفحه ۱۱۴ راجع بپول امیر بخارا در هندوستان مطالبی ذکر شده ــ حقیقت اینست که در زمان پادشاهی خود مبلغ ده هزار پوند را توسط جنرال ملیسن ( ) انگلیس قوماندان قوای برتانیه در آسیای میانه‌به بانك لندن گذاشته بود که تا حال ورثه مرحومي در جستجوی آن میباشند. و نیز رفتن یك عده از همراهان او را بکشمیر ذکر نموده ــ این موضوع هم قابل غور است زیرا حکومت وقت افغانستان بهیچ یك از اتباع او اجازهٔ خروج از افغانستان را نمیداد و چندین در خواست (جنابعالی) برای رفتن به حج (و در حقیقت‌برای عرض‌حال بانجمن اقوام از دست بلشویك ها) به لیت و لعل رد شد. نویسندهٔ محترم مرگ او را بسیار زود بعد از آمدن بافغانستان نشان داده در حالیکه تا سالهای اخیر جنگ عمومی دوم حیات داشت و در شهدای صالحین دفن گردید که گنبدی هم بالای قبر آن از طرف ورثه اش اعمار گردیده .

(۳) در نوشته آقای محمد حسن کریمی زیر عنوان(درپیرامون مقاله‌اسلامستان)جائیکه از دریای دانیوب ذکر شده و منبع آنرا کوه های سویس نشان داده مقصد شان باید رود (راین) بوده باشد . (صفحه ۵۸ جلد ۹ــ ۱۰).

هوالله

حقایق جهاد افغانستان در قبال سیاست های منطقه

محترم دکتور سید عبدالله کاظم

روزی فکر میشد که باختم جنگ سرد خطر جنگ گرم ازمیان خواهد رفت وباد نرم صلح وارامش روح خسته وپرتشویش مردم جهان رانوازش خواهد دادو موقع آن خواهدرسید که ممالک جهان در پرتو همکاری وهمبستگي انساني نفسی براحت کشند وبالتیام زخمهای دیرینه بپردازند.ولی چندی نگذشت که ماجرای حملهٔ عراق برکویت دنیا را تکان داد وحکومت امریکا برای تضمین منافع سیاسي واقتصادي خود درمنطقه طوری داخل عمل گردید که این مسالهٔ منطقوي را که نظیر ان درگذشته بارها تکرارشده اما توجهی بان معطوف نگردیده بود بمشابه یک معضله جهاني قلمداد کرد. امریکا با استفاده از مصوبات شورای امنیت ملل متحد آنرا بزرگتر ومهمتر از آنچه بود جلوه دادو عربستان سعودي راراضي ساخت تا بقوایش اجازهٔ اقامت دهد. باجاگزین شدن بیش از دوصد هزار قوای مسلح امریکا در منطقه در عرصهٔ یکماه مسالهٔ کویت وعراق بمسالهٔ امریکا وعراق تبدیل گردید و معضلهٔ شرق میانه که از مدتها قبل درجریان بود بشکل جدید وحساستر ازگذشته مطرح شد.

ملاقات سران امریکا وشوروی در هلسنکي نشان داد که شوروی با پیاده کردن قوای مسلح امریکا در منطقه چندان موافق نیست . امریکا تلاش دارد تا شوروی رابهروجهی که است درمساله خاموش نگه دارد و در مقابل برای شوروي امتیازاتیرا فراهم نماید از جمله امداد اقتصادي. بگمان اغلب شوروي امداد اقتصادي رادر مقابل این امتیاز امریکا در شرق میانه ناچیز دانسته سعي میدارد تا امتیازات استراتیژیک نظیر آنرا در منطقهٔ دیگر کسب نماید. یکي از این امتیازات در ارتباط بقضیه افغانستان خواهد بود .

از آنجائیکه امریکا نظر بموانعي که سد راهش است نمیتواند جنگ با عراق را فورا براه اندازد مجبور است بهر حالت قوای خود رابرای مدت نامعلوم وحتی دوامدار در منطقه مستقر سازد. مصروفیت امریکا در شرق میانه زمینه نفوذ وپیگیري مجدد شوروي را در افغانستان ومنطقهٔ اطراف آن تقویت خواهد کرد. همانطوریکه شوروي در قضیهٔ شرق میانهٔ خاموشي نسبي اختیار میکند امریکا نیز مجبور خواهد بود در قضیهٔ افغانستان سکوت نسبي را مرجح داند.
پالیسي امریکادر طول جنگ سرد بارتباط افغانستان نشان داد که امریکا جامهٔ پرخون ملت افغانستانرا بیشتر بمنظور رسوا کردن و فشاردادن شوروي در مسا ئل بین المللي در جهان بمعرض نمایش و مورد بهره برداري سیاسي قرار داد نه از برای آنکه ملتی درخاک وخون غلطیده وملیونها کشته داده نه از برای آنکه ملت جابر وپر قدرت بریک کشور آزاد و صلحدوست تعرض و خاک آنرا اشغال کرده است . کاش امریکا این احساس مسئولیت را که در قضیه کویت نموده در مورد افغانستان نیز از خود نشان میداد . متاسفانه تلاش جدي امریکا در قضیهٔ افغانستان تا وقتي دوام داشت که جهاد درد سر عمیق را برای شوروی بوجود آورده بود وزمینه مسامحت شوروی را با امریکا فراهم کرده بود . از روزیکه مسالهٔ اروپای شرقي و تحولات آن مطرح گردید مسالهٔ افغانستان از لست رجحانات عاجل سیاسي امریکا درجهان خارج شد وتوجه مقامات آنکشور برای حل سالم و فوري قضیهٔ افغانستان شدیدا کاهش یافت وحتی شکل دیگر را بخود گرفت باین معني که امریکا حکومت پاکستان را به نیابت کامل گزید و متصدی سرپرستي امور افغانستان گردانید و دست آزاد برای سیاستمداران پاکستاني داد تا آنچه آرزو نمایند بر سرنوشت ملت ومردم افغانستان عملي نمایند . در منطقه آرزومندي شدید وجود دارد تا در افغانستان یک حکومت ضعیف و بی اراده رویکار آید وتلاشهای جدي در جریان است تا موانع محسوس ونا محسوس را غرض کوبیدن روحیات ملي هویت ملي و وحدت ملي افغانستان بوجود آورند.

آشکار است که در تشکیل کشور پاکستان دین مقدس اسلام یگانه عنصر بود وهیچ عنصریکه هویت ملي و ارزش ملي را بیان کند در آن ذیدخل نبود چنانچه جدا شدن پاکستان شرقي بحیث یک کشور مستقل بنام

نمبر ۲۰۰ ۱۲۰ مورخه ۲ ثور ۱۳۰۸

فرمان پادشاهی

ملا حمید خان و ملک میرجان و سرتیپ نوزائی و حاجی جان و ملک مختار و ولی محمد خان و میر ... زمینداری!

چون متعهد آمدنم از قندهار بقوم رفتن کابل و خالی کردن پایتخت از وجود ناپاک جماعه دزدان کوهدامنی بوده داشت ولی افسوس که یک هفته میشود که در غزنین معطل مانده

بعضی نفری های مردم اندری بطرف دزدی بچه سقاو دیده میشود که با همدیگر و لشکری با متعاقبه و محاربه میکنند در تمام افغانستان یک نفر افغان دیده نشده که طرف دزدان و دزدی

کوهدامنی را بگیرند مرحبا باعث است که بعضی نفری اندری معاونت انها کمر بسته اند اگر خیال اقوام شما این باشد که یک خوف در مسکن حال شان شده باشد از آن توهم

بیجا است چه انهدام آوری این [illegible] غیرت که اردو های سرکاری [illegible] تا اقوام اندری آمده به احدی ضرر و نقصان نرسیده است و من هم نخواهد رسانید باید تمام اقوام

خود را نصیحت کنند که ازین خیالات و کمک دزدی دست بردار شده خود شما چند نفر ریش سفیدان اقوام تان که معلوم شده نمیتوند و از خیالات خصم در گشته گردیده

مطمئن شوید و از خطا های گذشته شان عفو کردم و اگر باوجود این فرمان و حوصله زیادی که تا اکنون درین باب کرده ام هنوز اقوام شما دست بردار نشده و کمک دزد

خود ها قایم باشند باز آن وقت برای شکایت باید حرکت کنم و تو نتایج و جزای این خیانات بد هم مجبوری میشوم که با این خائنین خود ها را بد بخت خود

اقدام نمایی کنند باید تماما را بدانید فقط

امان الله

به ارتباط نوشته محترم نباغلی محمد ناصر رشاد پیرامون گذارشات دوره سلطنت اعیحضرت امیر امان الله خان که در شماره ۸ و ۹ فوق العاده آئینه افغانستان بچاپ رسیده ، فوتوکاپی فرمان نمبر (۲۰۰) مورخهٔ (۲) ثور ۱۳۰۸ اعلیحضرت موصوف را که آخرین فرمان دوره سلطنت وی می باشد و در غزنی پیش از حرکت نهائی اش به طرف قندهار صادر شده است ، بدست خط و امضاء شخص امان الله خان ، به شما تقدیم میدارم ، اصل آن در آرشیف شخصی من موجود است .

با تقدیم حرمت و ارادت بی پایان

ولی احمد نوری

ولی احمد نوری

دورهٔ حکومت حفیظ الله امین

(قسمت سوم)

محترم داکتر محمد اختر مستمندي

در شماره های گذشته هموطنان محترم چشم دید نوبسنده را از استعمال طرق مختلف زجر وشکنجه دورهٔ امین در اگسا و صحنه های ساختگي خارج پرده و حقایق داخل پرده و عقده های حل ناشدني مامورین عذاب خلقي - پرچمي را تا بازگشت جگر خراش برادران شریف هزاره بسلول اگسا مطالعه نموده بودید ؛ اینست ادامهٔ چشمدید ها:

جوانان هزاره تا آنکه صبح وقت پولیسها آنها را از اطاق خارج کرد و برای تحقیق روز بعد برد از درد فغان میکردند. بعد از سه ساعت تحقیق پولیس آنها را دوباره باطاق آورد تا بعضي اشیای خورد و ریزه خود ها را بردارند و آنها را بجای دیگر برد ، خداوند (ج) میداند که این جای دیگر اطاق دیگر بود و یا شکنجه گاه دیگر ، توقیف خانهٔ دیگر ، محبس دیگر و یا کشتار گاه دیگر و یا بعضا باحتمال بسیار ضعیف از بند رها شده خواهند بود. مگر آمدن پولیسهای مسلح و مراقبت دقیق و عجلهٔ آنها برای خارج شدن از اطاق دلالت به متهم کردن آنها مینمود. بهر صورت باید گفت که در آن روز مشاهدهٔ حالت برادران مسلمان مرا خیلي نا راحت ساخته بود ، میخواستم راه گریز از عذاب جانکاه که هر لحظه بیشتر مرا رنج میداد پیدا کنم لیکن آسمان دور و زمین سخت یک حالت تهیجي بمن دست داد و آرام و قرار را از من ربوده بود . با هر صدائیکه در صحن حویلي شنیده میشد به بسیار احتیاط خود را بلند میکردم تا جریان بعدي را شاهد باشم ومنتظر بودم که چه صحنه را مشاهده خواهم کرد ؟ گرچه بعضا این کار درین حالت به هیچ درد انسان نمیخورد ولی حالت تهیج و حس کنجکاوي انسان را راحت نمیگذارد و یک انگیزهٔ باطني انسان را هر لحظه با تمام خطر آن تحریک میکند که صحنه چه است ؟ صحنهٔ بعدي چه خواهد بود؟ مثل اینکه منتظر کدام واقعهٔ دیگر بودم ؟ ولی خودم جواب برای آن نداشتم .

در ضمن این کله کشک های کنده و گریخته دفعتا مشاهده کردم که مامورین عذاب بلباسهای پولیسي و ملکي برای تحقیق روزانهٔ خود به دسته های دو یا سه نفري بطرف اطاقهای استنطاق خود روانه شدند و پولیسها را که جز اطاعت چاره ای نداشتند برای آوردن مظلومین هدایت دادند چنانچه بعد از چند دقیقه از هر دروازه یعني چپ و راست ، مقابل و عقب ، بندیها با اوضاع ابتر و پریشان ، خسته و بفکر فرورفته و لباسهای کثیف و پاره شده و اکثر آنها پاهای برهنه با روهای متورم ملوث با خون خشک شده از شب گذشته بمانند اینکه این انسانها از جنگ با حیوانات وحشي بر گشته باشند آرام، سر بزیر، با پولیسهای مسلح بطرف مامورین تحقیق خود روانه میشدند (و البته شما هموطنان تصور کرده میتوانید که در آن شکنجه خانه ها چه بالاي آنها گذشته خواهد بود چه تعداد بقتل رسیده و چه تعداد دیگر بزیر شکنجه مجبور باعتراف دروغین وجبري شده خواهند بود تا لحظه ای از درد ورنج عذاب نفس راحت بکشند).

اکثر انها را که من ملاقات کردم انسانهای عجیب با غیرت و همت بودند و یک زره ترس و وهم در نزد شان مشاهده نکرده و اکثر انها با کمال مردانگي میگفتند که خواست خداوند (ج) چنین بوده و اصلا گوسفند نر برای قرباني میباشد و گوسفند ماده را کسی ذبح برای قرباني نمیکند . این است غیرت و عقیدهٔ راسخ اکثر مردانیکه درین راه جان خود را داده اند . آیا باور کسی میشود که چنین قوم در دنیا تسخیر شدني باشد ؟ و خواه دوستان و دشمنان بگویند و یا نگویند حقیقت حقیقت است با همه کتمان باورم نمیشود که درین دنیا یک روز شخصي پیدا نشود و حقیقت را طوریکه است بیان نکند و نگوید که این مردان سر زمین افغانستان عزیز مردان جهان ساز نبوده اند ؟ و آنهاییکه امروز از آن انکار و یا آنرا مخفي و یا کتمان میکنند حتما روزی با حقایق تاریخ مواجه شدني اند ـ چنانچه در ان روز من خود شاهد دونفر محبوس در اطاقهای دیگر بودم که شخص اولي در اطاق نمبر ۸ اگسای متذکره (در اطاق جوار تیراس بسمت راست) در تحت زجر و

شکنجه های مختلف که ما همه بندیهای اطاق های دیگر فغان ونالهٔ او رابرای چندین ساعت میشنیدیم بالاخره در تحت فشار زیاد آهسته آهسته صدا خاموش گردیده تا اینکه به خُر خُر تنفسي افتاده و بخاموشي گرایید . ما همه بندیها در حقش دعای خیر کردیم و از تکلیفی که در راه حق ، ایما و وطنپرستي متحمل شده بود برایش از دربار خالق اجر آخرت نیاز نمودیم. بعد از این واقعه خارج شدن بندیهای دیگر از اطاقهای شان ممنوع قرار داده شد تا بالاخره تاریکي شب در همه جا سیاهي افگند و جسد میت را چندین نفر عسکر در حالیکه دونفر از آمرین انها راهدایت میکرد در تذکره انداخته و از دروازهٔ شمالي خارج کردند و مامورین خلقي و پرچمي فکر کردند که تاریکي شب مانع دیده شدن جنایات آنها میگردد ولی چنین نبود بلکه ملاحظه میکردم که اکثر بندیهای اطاقهای دیگر نیز مانند من کله کشک کرده و میت متوفی را که با لباس سفید و واسکت سیاه با قامت بلند و جسیم که قسما از اثر لت وکوب تورم نیز کرده بود خارج اگسا کردند . وبعدها از یک پولیس شنیدم که از جملهٔ خوانین سمت شمالي وطن بوده و متهم بجای دادن مجاهدین بوده است .

شخص دومي در همان روز در یک اطاق سمت جنوبي اطاق من (یعني بسمت شرقي دفتر اگسا) تحت تحقیق یعنی اصلا تحت تیغ جلاد ها بوده و از قال و مقال و گفت و شنیدی که شنیده میشد بر می آمد که شخص مذکور حقیقتا یک مسلمان مجاهد بود زیرا خلقیهاهر قدر عتاب و اصرار باقرار او بمجاهد بودن میکردند و شکنجه خود ها را زیاد و زیادتر میکردند محبوس با فغان وناله از درد میگفت که من بهیچ دار و دسته مربوط نبوده صرف افغان و مسلمان هستم و وطن خود را دوست دارم ومانند شما وطن فروش نیستم تا اینکه بالاخره طاقت یکنفر خلقي طاق گردیده و تفنگچهٔ خود را کشیده تا او را تهدید کند و شخص مجاهد بروی او تـف انداخته و خلقي هم فیر کرده و شخص مجاهد را جا بجا شهید میکند و بافیر تفنگچه ناله و فغان و سر و صدا دفعتا خاموش میشود. همه بندیها یکه در انوقت در اگسا بودند صداها را بگوش شنیده و تا معلوم شدن موضوع همه تصور میکردند که محبوس حمله کرده و کدام یکي از خلقیها را مردار کرده خواهد بود و بعدا معلوم شد که صحنه طور دیگر بوده است و پولیسها قرار هدایت در حالیکه برای بندیها چشمک میزدند میگفتند که تفنگچه یک مستنطق خطا خورد و شخص متهم هلاک گردید .

سه شب باینصورت در اطاقهای خارجي اگسای نمبر اول که بعدا دانستم که چندین عدد اگسا یعني نمبر دوم و سوم و ... هم وجود داشته گذشت و هر شب تعداد بندی جدیدالورود بیشتر میگردید وجای کمبود میکرد لذا یک تعداد بندی ها را از حویلي خارجي بداخل نقل میدادند مانند کسانیکه تحقیق نداشتند و یا باصطلاح آنها تحقیق شان تکمیل شده بود . حویلي داخلي در عقب حویلي خارجي قرار داشت که بعد از گذشتن از یک حویلي کوچک مستطیل شکل به آن داخل میشدند و درینجا اطاقهای کوچک جدید هر روز توسط بندیها تیار میکردند و در نظر بود که در انجا در آینده تشنابها بسازند . در انجا یک دروازهٔ بسیار کوچک قرار داشت که هر شخص مجبور بود سر خم از آن تیر شده داخل حویلي یعني بندي خانهٔ اصلي اگسا برسد . (باقي دارد) .

عالم رویا.

(قسمت دوم)

محترم محمد حسن کریمی

... از بیانات

بیدم بحیرت فرورفتم و بهنباه گرفتم . این اشتباه بیش از بیش انگیزه مرا تقویت کرد . درتجسس افتادم داکترحسن شرق چگونه وازکدام طریق بسرعت حیرت آور راه خود را بمنزل سردار داود باز کرد و در پوست او درآمد . یکی دوهفته اسیطرف و آنطرف تپیدم . حتی با خود او خود را نزدیک ساختم . او بخوشی مرا پذیرفت و هدایت داد در حوزهٔ پوهنتون بطرفداری داود خان تبلیغ کنم . باندک زمان ملتفت شدم که حسن شرق شخص زرنگ و چالاک است و او روابط با سفارت شوروی داشت . زمانیکه سردار داود بیکار بخانه نشسته بود حسن شرق بچنگ غلام حیدر عدالت افتاد . غلام حیدر عدالت یکی از اقارب داود و از شاخهٔ سردار سلطان محمد خان «طلائی» بود . حیدر عدالت او را به داود معرفی کرد . سردار داود با اولین صحبت دریافت که میتواند «شرق» را استعمال کند و از او کار بگیرد . درحالیکه آنها از ارتباط «شرق» با سفارت شوروی آگاهی نداشتند . بعدها ارتباط حسن شرق با سفارت شوروی آفتابی شد و داود بیشتر با او رفتار شفقت آمیز داشت .

حینیکه سردار داود بچوکی صدارت تکیه زد ، حسن شرق بحیث مدیر قلم مخصوص صدارت مقرر شد و با بین وسیله روسها اعمال و کردار داود را تحت کنترول داشتند . از طرف دگر ببرک کارمل و حلیه پرچم را معرفت و نور محمد ترکی مانند زن غر در خفا ، الغرض تقویهٔ حزب خلق غرنمائی میکرد . سیاست روسها در مورد افغانستان بسیار عاملانه بود . از کنگرهٔ سوسیالیستها درین روسی که (۹۰) فیصد آن کارکنان کی ، جی ، بی را تشکیل میداد بسوی افغانستان سرازیر شد و از سوی دگر جوانان با عقده بغرض تحصیل به خاک شوروی اعزام گردید . من این جریانات را عمیقاً مطالعه میکردم . بالآخر تصمیم قطعی گرفتم که رسیدن بهدف مقدس است . هر مانعی که در مقابل من عرض اندام کند ، بایستی از سر راه من برداشته شود . خود را تکان دادم و راه موفقیت را یافتم . روزی از دوکتور انیس که شخص دانشمند ، هشیار ، پاک و عفیف بود پرسیدم که نظر شما در مورد ادامهٔ سلطنت محمد زایی ها چیست ! دوکتور انیس که در عین زمان یکی از خویشاوندان من بود ، با صراحت لهجه جواب داد «گلیم سلطنت ما چیده میشود» روسیه هم به بلای عظیمی گرفتار خواهد شد که راه خود را نیابد . اضافه کرد روسها مردمان جنگجو و توسعه جو هستند اما ایجابات دههٔ هشتاد قرن بیست ، با این طرز تفکر موافق نیست . بنابران تا جائیکه بنظر من خطور میکند ، روسیه در اوایل قرن (۲۱) از هم متلاشی خواهد شد . سخنان استاد بزرگ افکار مرا مشتبع ساخت . روزهایی اندیشیدم که بزرگان نقشه های خود را در افغانستان تطبیق میکنند . اما به چه وسیله ، توسط کدام اشخاص ؟ نور محمد ترکی که روزی مکتب پیران عبد المجید زابلی بود ، بیش از گرگ باران دیده و یا کفتار گریز کرده بنود . ببرک کارمل بود که یکه تاز میدان بود و اناهیتا زیر بغلش در آمده بود . دختران و پسران جوان پوهنتون را اغوا میکرد . از یکطرف پرچم را تقویه میکرد و از طرف دگر به معاشقه میپرداخت . کار بجائی کشید که ببرک به اناهیتا گفته بود : تو مرا خوشی ها دادی و از من کام دل گرفتی . اکنون خودکشی میکنم ، مرا تنها بگذار ، بیش از این من به ظلم رنگریز نمیتوانم تسلا کنم . اناهیتا که زن هشیار رسیده بود ، بجوابش گفته بود ، کارمل جان ! تو از نیکه از حال رفته ای گناه من نیست . بارها بتو گوشزد کردم ، متوجه صحت خود باشی ، تا در مبارزهٔ ملی توفیق یابی . شنیده ای که گفته اند : «عقل سلیم در بدن سالم» اما توصیهٔ من نقش بر آب شد و اکنون بیشرمانه برمن میتازی و به شخصیات من حمله میکنی . تو بفکر آن مباش که ریدیولوژی مارن را مال مشترک میداند و بوسیلهٔ فحشا به جاسوسی میپردازد تا بتواند منافع سیاسی خود را بدست آرد . تو متوجه نیستی که ما با مردم افغانستان سروکار داریم . ما انقلاب سیاسی کردیم که کشور را از چنگ خانوادهٔ مصاحبان نجات بدهیم . ما اینکار را توسط پلان روسها انجام دادیم و انقلاب سیاسی را براه انداختیم . اناهیتا درحالیکه سیمایش سرخ شده بود گفت من بخانوادهٔ محمد زایی شهسالار شاه محمود خان بزرگ شده ام . دربار این خانواده برای من مکتب خاصی بود . روزها مردم جوقه جوقه بدستبوسی شهسالار روا و تالار بزرگ می شدند ، زبان این مردمان ، لباس این مردمان ، گفتار این مردمان ، حتی طرز خوردن این مردمان کاملاً از هم فرق داشت . شهسالار که تعلیمات عالی نداشت در بدرهٔ زندگی شاهی ، علوم ، سیاست و دانش بادج خود رسیده بود و او از همهٔ آنها بی بهره بود . اما توانست با اخلاق خاص و پیش آمد معنوی بیش از مدت یک نسل کسب محبوبیت کند و ملت را طوری اداره نماید که احدی هم ناراض نباشد . مردم دست او را میبوسیدند و او هم در زمانیکه «تهای لکه دار» هزاران نفر را کشت ، در بعضی گردنهای «شبش» بالا و پائین میرفت شاه محمود خان آن گردنها را میبوسید . در این حال نجیب گفت : (بعضی

2

ازین مردم که سالها روی حمام را ندیده بودند (در قریهٔ ما در پکتیا زندگی میکردند .) دوکتور نجیب گفت که من از سخنان اناهیتا پند گرفتم و درک کردم که انقلاب سیاسی کافی نیست ، فرهنگ و عنعنات ملت چهار هزار ساله را تغییر دهد ، خصوصاً فرهنگ و ثقافت اسلامی انعطاف ناپذیر است . ما ده ها هزار افغان را که عقیدهٔ شان با عقیده و ایدیولوژی ما اختلاف داشت کشتیم . درین کشتار دست «کی جی بی» هم شامل بود . دوکتور نجیب گفتار خود را ادامه داد و از روابط خود با میر اکبر «خیبر» یاد آور شده گفت خیبر ادعا داشت ، ما اگر بتوانیم انقلابی را براه اندازیم ، جهت این انقلاب بایستی متکی بمنافع مردم افغانستان باشد ، نه بیگانگان . او عقیده داشت اگر پای بیگانگان در جریانات و تحولات افغانستان دخیل شود ، ما نه تنها بهدف نمیرسیم ، بلکه بدنامی ، رسوائی و ناکامی نصیب ما خواهد گشت و سیرانهٔ ایدیولوژی مترقی از هم خواهد پاشید . خیبر گشت به ببرک خورده میگرفت و او را از تماس با سفارت شوروی مانع میشد اما ببرک از سر خر خود پائین نیامد . در نتیجه مشاهده کردیم که نه تنها ببرک کارمل بدنام و ناکام شد ، حتی پوزانوف ، سفیر کبیر شوروی مقیم دربار کابل را نیز بزمین زد . پوزانوف که با تملق ببرک خو گرفته بود ، توقع داشت که امین و دگر پیشوایان انقلاب در پیشگاه او

3

سر تعظیم بزمین مالند و از ببرک پیروی نمایند . نجیب گفت : حساس من در مورد «امین» میرساند که غرور ملی و جهانی بر این جلاد و قصاب زمان غلبه کرد ، تا بر علیهٔ پوزانوف جبهه بگیرد . منشا این غرور در ریشه های آن به کلتور افغانستان مرتبط میشود . وگرنه «امین» یا این سردمدار کمونیزم که از مکتب مارکس ، انگلس و لینین فلسفه بافی میکرد ، بر علیهٔ پوزانوف بغاوت نمیکرد . نجیب درین اثنا مکث کرد و سگرت خود را بدهن برد . من ازین موقع استفاده کرده دربین کلامش دویدم و پرسیدم : دوکتور صاحب ، روابط شخص شما با سفارت شوروی و با مستشاران و شاورین روسی در کابل چگونه بود ؟ نجیب فوراً سگرت را گذاشت و گفت : من هم خود را در گرداب طوفان انقلاب انداختم ، اما فهمیدم راهیکه ما میرویم به ترکستان است ، من ازین راه برگشتم و از گرداب فنا سالم بیرون شدم .

نجیب گفت ، من زعمای پرده بازی را بدقت تعقیب میکردم تا به کرکتر و اعمال شان پی ببرم . من شاهد جریانات روز بودم که چگونه زعمای تهیدی از کشتند و کشتند و بر خاستند و آلهٔ دست پوزانوف شدند ، یا نشدند . یکی پی دگر از بین رفتند . ترکی یا آن خر بریز نعت چند بار به ماسکو رفت و هدایت گرفت به مسجد برده ، واگر زنده میماند ، سونده مکه بود . اما این خر موشی از عقل بیگانه بود . روسها تبر را به دندز زدند و او را استعمال کردند . اما این استفاده جوئی برای روسها ماهیت قانونی ندارد . من این خر یا این «دابة الارض» را خوب میشناختم . او با «خر عیسی» فرقی نداشت .

«خر عیسی گرش بمکه برند - چون بیاید هنوز خر باشد» این خر پیر هر طرف دوید که از دبستان حزب دمکراتیک چیزی بیاموزد، ما بار خود را بمنزل نگهدارد. اما او بسرنوشت خود رسید و با ارمانهایکجا دفن شد. بریژنف از مرگ این خر دبنگ آنقدر غصه کرد که دماغش دستخوش تموجات و تشوشات روحی گشت، بیاماند با افغانستان لشکر کشید و اندکی نگذشت که از غم مرد و یا خفه اش کردند. نوبت که به «امین» رسید دست بکشتار زد، تا با نویسنده تواند ماسکو را راضی نگهدارد.

اما اخراج یوزانوف از افغانستان ضربه دگری بود که بفرق بریژنف وارد شد. بریژنف خود خواه که خورش خود را با مدالهای جواهر نشان مزین کرده بود، پیش ازانکه این مدالها از سرش سبیل باند، بخدمت امین رسید و او را بوسیلهٔ نظامیان خود کشت و خاطر حزین خود را تسکین داد. بریژنف هژده سال یکه تاز میدان بود. و شوروی را بکشورسوی تسلیحات کشانید. با تعقیب چنین پالیسی ملت روسیه در تنگنای فقر و گرسنگی گیر آمد نتیجه اش آن شد که مارکسیزم و کمونیزم رو بزوال میرود و دست طمع شوروی بطرف دشمنان در غرب دراز شده است. چنانچه صائب تبریزی میگوید: «دست طمع که پیش کسان میکنی دراز - پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش.»

با تهاجم شوروی بافغانستان و زوال کمونیزم، روند روزگار تغییر کرد. بعد از نابسامانیها و ویرانی ها در جوامع بشری نابغه ها ظهور میکنند، جلو بدبختیها را میگیرند و کبوتر صلح را پرواز میدهند. نابغهٔ امروز جهان گورباچف رفیق گرم مجبوب است که جنگ سرد را از بین برد. دشمنی را به دوستی تبدیل کرد. الماس جاه طلبان کوتاه بین که در ماحول ما قرار دارند چشمان خود را باز کنند و به جستجوی حقیقت بروند. از جنایت دست بردارند و به ماهیت اصلی و ارزشهای ذاتی انسانی بگرایند. راستی و راستگوئی را در ضمیر خود، در ضمیر خود، در سرشت خود ممزوج سازند. من بالای گذشتهٔ خود خاک انداختم. گذشته های دهشت آور و وحشتناک خود را بعد تر برایت قصه میکنم، تا خودم تکان بخورم و از آن اعمال زشت غیر انسانی خود عبرت بگیرم چنانچه گرفته ام. و اگر بخود تکان ندهم و روش خود را تغیر ندهم، من هم بسرنوشت اسلاف خود گرفتار خواهم شد.

من با هوشیاری با دشمنان خود نزدیک میشوم و از طریق ایجاد «صلح» تلاش دارم وقت کافی بدست آرم، تا مصدر خدمتی برای کشور خود شده بتوانم. اینک من چیق میزنم، به دوستان و دشمنان خود میگویم: از من نترسید، معایب من را بروی من بکشید، من نجیب الله دیروز نیستم.

«دوست آنست که معایب دوست - همچو آئینه روبرو گوید
نه چو شانه با هزار زبان - پشت سر رفته مو بمو گوید.»

نجیب بعد ازین توضیحات شربت خواست. فوراً گلاس مشروب (ودکه) را بروی میزش گذاشتند. اصرار کرد بمن هم مشروب تعارف کنند. عرض کردم، من معذورم به مشروبات عادت ندارم. نجیب با خندهٔ قهقه چیق زد: تو مانند آخندها تظاهر میکنی. فی البدیهه بیت «حافظ» را سرود: «واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند. چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند.»

عرض کردم من در طول زندگی مشروبی بلب نه نهاده ام و مزهٔ آنرا چشیده ام و سگرت را هم بلب نه نهاده ام. باز هم با خندهٔ قهقه گفت: بنوش، بنوش تا مزه اش را بچشی. لذت نشه شدن عالم دیگری دارد. وای بحال تو پیرمرد فرتوت. اگر میخواهی حرفت بکرسی بنشیند و مضامین نجیب و سالم و سلیم بنویسی. بنوش، بنوش. گفتم اگر لب بر لب گلاس بگذارم، استفراغ میکنم، نمیخواهم بی نزاکتی از من در انمقام سر بزند. نجیب از نوشیدن مشروب پیهم نشه شده بود، بمن گفت خوشا بحالت مردک نزاکت شناس. اگر نزاکت شناس هستی، چرا در غیاب من بمن دشنام دادی. نه نزاکت در خمیرت است و نه جسارت در سرشتت. نجیب گفتار خود را ادامه داد. شراب، کباب، رومانس، عشق اگر در زندگی انسان داخل نشود، زندگی بی طراوت است، بی لذت است. زندگی خشک و منجمد احساسات خشک را تحریک میکند. باین د تیره حس بدبینی و جهانبینی منفی را در شرائین انسان تزریق میکند. بجواب گفتم: مشروب یا الکل قلب و دماغ را صدمه میزند، کباب شور فشار خون را بالا میبرد، عشقبازی و شهوترانی که با فراط برسد از طول عمر میکاهد. نجیب گفت، تو پیر شدی راست میگی.

من هنوز میدان دارم به کسی اجازه نمیدهم با مور د اعمال شخصی من مداخله کند. این روش من است بخواهم ازان برحذر بمانم. من غمهای خود را با نوشیدن حل میکنم. تو خبر داری امرای پشاور، خلقیهای بی وجدان بر علیهٔ من توطئه میچینند، تا مرا از بین ببرند و کشور را بار دگر بحمام خون تبدیل کنند. اما تصمیم من وزن دارد. این تصمیم مانند کوه شمشاد در برابر شان ایستاده است. هرکدام، هر یکی از آنها که به چنگم بیفتد، فوراً به قصاب امر میدهم، آنها را سر بزنند. محاکمه در مورد این وطنفروشان معنی و مفهومی ندارد. من از شنیدن

3

روشنی (۱۴) راکت فیر کرد که از انجمله (۹) راکت به کوه زنجیرک اصابت کرده و (۵) راکت به مقر «تنی» روبرو خورده و «تنی» زخمی شده. درین اثنا جنرال شوروی سوال کرد: «تنبه خانه» به کجا ست؟ جلال خان جوابداد: جنرال صاحب «تنبه خانه» در بین مرغان و زنجان واقع است. بسیار منطقهٔ مهم است. سروری گفت من تاکنون نام «تنبهخانه» را نه شنیده ام. جلال خان گفت صاحب در قدیم در زنخانه گاوها و مرکب ها را با تیله و تنبه درون میکردند، رفته رفته منطقه به تنبه خانه معروف شد. جلال خان بگفتار خود ادامه داد، صاحب بافغانستان نامهای عجیب و غریب یافت میشود. به وردک یک حصه را «اشش گاو» میگویند. بشمال هندوکش یک شهر «آی خانم» نام دارد. از شهر «آی خانم» بت ها را بیرون کشیده اند، مانند بت های بامیان. نجیب از شنیدن اینگونه سخنان پوچ برآشفت و خشمش کرد. به جنرال شوروی هدایت داد معلومات تمه در زمینه بدست آرد. بعد رو بمن کرد و گفت: کریمی فکر نکنی که صاحب منصبان و افسران نظامی ما در امور نظامی بی نا دانند. افسران من در امور ارکان حرب و مسایل تعبیهٔ عسکری تمام معنی وارد اند. چنانچه سال گذشته در جلال آباد قوای دشمن را تار و مار کردند. نجیب از وزیر دفاع حکومت موقت در پشاور چنین گفت: مولوی محمد نبی یکنفر ملا است و عالم دین است. روزی سخن از «میدان» جنگ میزد و برای شنوندگان از میدان «میادین» ساخت. کلمهٔ «میدان» اصلاً ترکی است نه عربی. همچنان برای «جا» «جین» دو «هزار» «تعنبان» فرمایش داد «بهلز جمع تعنبان، کلمهٔ «تعابین».

4

دین حملات بترس افتادم، ادراک کردم که مشروب تاثیر خود را بخشیده. ولی خود را از دست نه دادم و خونسردی خود را توانستم حفظ کنم. چشمانش که مانند کاسهٔ خون سرخ شده بود، به سیمای من مینگریست. لحظهٔ سکوت کرد و با لبخند زهرناک صدا زد. «کریمی گشنه شده» گفتم من بقرحه معده گرفتارم به صرف غذا ضرورت دارم. درین اثنا دروازه باز شد و جنرال پاچه سرخ راساً بطرف نجیب رفت و دست او را فشرد. خوب شد آمدی، کریمی بچنگال ما افتاده با او مصاحبه میکنم. جنرال حکیم شوروی بمن نگاه کرد و با تحقیر بسوی من آمد و گفت آقای کریمی خوش آمدی. پیش آمد جنرال حکیم سروری با من بسیار محترمانه بود. رو به نجیب کرد و گفت آقای کریمی بسیار وطندوست است. نجیب گفت سوابق کریمی را خبر دارم. امروز مهمان من است. هنوز سخنان دوکتور نجیب ختم نشده بود که در باز شد و یکنفر صاحب منصب محترم بعد از تعظیم سلام گفت، رهبر صاحب مبارک تان باشد. اردوی شجاعت نشان ما «تنبه خانه» را در انتهای ولایهٔ لوگر فتح کرد. نزدیک بود «تنی» را دستگیر کنیم، اما گریخت. دگروال عظیم خان لوای (۶) فرقهٔ (۱۸) تلفونی گفت، که «تنی» زخمی شده، زخم کاری خورده. نجیب ازو پرسید تلفات ما چند نفر است؟ جوابداد: شهید (۸۶) نفر، زخمی (۱۹۰) نفر. نجیب پرسید: راکت هم فیر کرده اند یا نه؟ صاحب منصب جوابداد. بلی صاحب رفیق گسکو فسکی

استعمال کرده بود. نجیب بعد آن اطاق را ترک داد. من با سروری بغرض صرف غذا به رستورانت باغ بالا رفتم.
در بین راه مردم را بسیار افسرده و پریشان دیدم. به رستورانت بجز از یکتعداد روس ها و صاحب منصبان
دوکتور نجیب کدام نفر دگری بنظر نرسید. به رستورانت پیش از آنکه من از جنرال سروری سوالی کنم، خودش
سخن را آغاز کرد، اوضاع افغانستان، پاکستان، جریانات کشور روسیه را مفصلاً شرح کرد. او از موقف نجیب
به نفع افغانستان پشتیبانی نمود. در مورد اقدام محمد ظاهرشاه پادشاه سابق گفت، دوکتور نجیب حاضر است
مقام خود را با وی بسپارد و لذا ادامهٔ قدرت صرف نظر کند، بشرطیکه امریکا حاضر شود از پشتیبانی حکومت
پاکستان در امور امرای قبایلی دست بردارد و به زمامداری محمد ظاهرشاه در افغانستان موافقه کند. ا صلاً روسها
با فوندامنتالیستها (بنیادگرایان) توافق نظر ندارند، و از خمینی نمایان در هراسند و هم نمیخواهند افغانستان تحت
نفوذ پاکستان و یا ایران برود. گفتم دوکتور نجیب میتواند در این میان نقش موثری بازی کند و زمینه را برای
ورود محمد ظاهرشاه آماده سازد. گفت این امر است ناممکن. تا زمانیکه حکومت امریکا نقش خود را او لتر
بازی نکند و ماسکو را قانع نسازد، نجیب کورکورانه میدان را برای ناخت و تاز حکمتیار، ربانی، سیاف
و حکومت پاکستان رها نمیکند. جنرال سروری به سخن خود ادامه داد: ما نظامیان پاکستان را ایشان ایشان
میشناسیم و از دوکتورین ضیاء الحق بخوبی آگاهیم، از انقلاب اسلامی ایران هم بی خبر نیستیم، با ضعف
و بدبختیهای مردم خود ما افغانستان هم آشنائیم. تحت این شرایط ناگوار دوکتور نجیب هرگز حاضر نمیشود
افغانستان پارچه پارچه را در صندوق حرص دشمنان بنیاد دین و بجیب یک خود پشتون بدنامی تاریخی را کسب کند.
تکیه کلام نجیب است: من قدرت را از روس ها نگرفتم. برای من شرم است که افغانستان را به پاکستانیها یا ایرانیها
بسپارم. جنرال سروری گفت: او هر روز این جمله را به صاحب منصبان اردو تلقین میکند. در مورد محمد ظاهرشاه
عقیده دارد که ظاهرشاه یکنفر افغان است، چهل سال سلطنت کرده به سیاست حاکم است. او تجارب زیادی
اندوخته، عمرش نیز به آخر رسیده او برای شخص خود کاری انجام نمیدهد که بضرر افغانستان و منافع دشمنان
باشد. نجیب میگوید من مستقیم که ظاهرشاه یگانه شخصی است که مردم افغانستان به گردش جمع میشوند و
او را به رهبری خود بدون قتل و قتال میپذیرند. ظاهرشاه میتواند سیاست خارجی افغانستان را
به نفع افغانستان بچرخاند دستهای دشمنان این کشور را از خاک افغانستان دور کند. سروری از زبان نجیب
قصه کرد که نجیب بارها اعتراف نموده که برای رسیدن با وج قدرت صدمات زیادی به بیکر ضعیف مردم
وارد کرده است، اکنون برای اینکه جبران و تلافی اعمال گذشتهٔ خود را بنماید، با این اصل معتقد است
و هم مایل نیست «خلقی ها» دوباره قدرت را تصاحب کنند و گودالهای پلچرخی را از اجساد بیگناه مردم
افغانستان پر کنند. افغانستان در طول ۱۲ سال جنگ به وحشتگاه مهیبی تبدیل یافته که بشریت از آن ننگ
دارد. من سخنان جنرال سروری را با یک گوش دادم و گفتم اگر واقعاً دوکتور نجیب بغرض کفاره گناهان خود
چنین اقدامی متشبث شود که افغانستان را از حالت مخمصه نجات بدهد، استقلال و حاکمیت ملی
کشور توسط ظاهرشاه استقرار یابد و مردم افغانستان ازین بدبختی نجات یابد، دوکتور نجیب کرامت خوبی
بدست خواهد آورد. جنرال سروری گفت: تلاش من و رفقای همنوا با من تا امروز همین بالعملی میچرخد. در عین زمان
مخالفینی هم در اردو موجود است که نمیخواهند قدرت را از دست بدهند، همچنانیکه گورنشت ها در ماسکو بر
علیه نهضت جدید مقاومت میکنند. من در این اثنا متوجه شدم که سروری نهایت خسته است. علت را
از او پرسیدم. گفت ما یان شب و روز خواب نداریم، خلقی ها مارهای آستین ما هستند، اگرچه سران خلقیها
قلع و قمع شده اند، اما هسیریک مرحی «کاف» است که بحیات دوکتور نجیب خاتمه بدهد. او گفت «جرزمان» بر افغانستان
طاری است، افق کشور هنوز هم تاریک است و سرنوشت آن هم مجهول. در دورهٔ سلطنت شاهی ما فکر میکردیم
وطن ما و مردم ما در تاریکی مطلق فرورفته، فلهذا یکتعداد نهضت پسندان خود ها را به این روش اندرختند، تا از
طریق ایدیال مترقی و صحت بگویم بالتطبیق رژیم کمونستی افغانستان در شاهراه عظمت رهنمون خواهد شد. بدبختانه
ما کورکورانه بظواهر این مسلک بی بنیاد که سخن از بهشت برین در دنیای تجدد میزد فریب خوردیم بابیرون
این مسلک نه تنها خود ها را در پرتگاه تباهی اندرختیم، بلکه مردم فقیر و بیگناه افغانستان را هم به بدبختی
کشانیدیم. اکنون میبینیم که پایه های مسلک کمونیزم فرو میریزد و گردانندگان این چرخ در گرداب
نابودی رو به زوال میروند. پرسیدم در صورتیکه ظاهرشاه موفق شود در یکی از پایتخت های افغانستان بزمین بنشیند،
از دوکتور نجیب دشمنها چه عکس العملی بظهور خواهد پیوست؟ جوابداد وقتیکه ما متیقن شویم که دست نظامیان
پاکستان و ایران در میان نیست و سازمان ملل متحد واقعاً مطابق منشور ملل بر اوضاع مسلط است، دوکتور نجیب

2

با یکی یا دو صد نفر رفقای خود خاک افغانستان را ترک و به شوروی پناهنده میشوند، من با یکتعداد رفقای همنوایم
رونده محلی جدید (سند) خواهیم شد. تصمیم ما عجالتاً همین است. اما جریانات جهانی قضیهٔ افغانستان را
تحت الشعاع خود قرار داده و امریکا را در ریگستان عربستان سعودی مصروف ساخته است. در عین زمان امریکا
از نظامیان پاکستان نسبت تولید «بم اتومی» دوری بجوید و از تادیه مبلغ هفتصد ملیون دالر یک ساله به کشور
پاکستان امداد مالی میکرد، امتناع ورزیده است. دوری گرفتن امریکا از پاکستان جرّ و حل قضیهٔ افغانستان
مبا فزاید. از طرف دگر بنیادگرایان امثال حکمتیار، سیاف در حالیکه سرمای زمستان در شرف ورود است،
مقابل ما دست به حمله زده اند، با این عمل بازار برادرکشی گرم است. آقای کریمی هم پس ما از نادانی و بیخبری
امرای پشاور و ناسنجی نظامیان پاکستان است که متأسفانه آنها به ظواهر امر متکی اند و به سقوط تهترافی روسیه
دلشادند. سقوط سیاسی و اقتصادی روسیه که منجر به سقوط ایدیولوژی گردیده، یک امر روشن است.
اما قدرت نظامی روسیه در دست جنرالهاست که بکمال خود باقیست و هنوز هم به تسلیحات ادامه میدهند.
و هر آن امکان قیام اردو بر علیه گورباچف متصور است. این خطر متوجه پاکستان و ایران است.
گورباچف با سینهٔ فراخ توانست جنگ سرد را از جهان بزداید و صلح را قایم کند. اما تهاجم عراق به کویت
و تمرکز لشکرهای امریکائی، اروپائی وغیره به ریگستان عربستان سعودی، جنرالهای مغرور روسیه را

3

سراسیمه ساخته است. اوضاع روز بروز رو به وخامت است. اگر آتشی در خلیج فارس شعله ور گردد،
نیروهای عظیم زمینی و هوائی روسیه بسوی «بندر کراچی» در بحر هند سرازیر میشود. خاک پاکستان نوزاد
بین روسیه و هند تقسیم خواهد شد. من از شنیدن این جملات از زبان جنرال سروری سرگیچ شدم
و تشویش ناگواری سخت بر من مستولی گشت. همینقدر توانستم بگویم، درینصورت جنرالهای روسی جنگ
جهانی را دامن میزنند. سروری جوابداد: جنرالهای روسی از لشکرکشی امریکا و به شرق میانه سخت ناراضی
اند و تلاش دارند قماری را که گورباچف باخته است، با اشغال کراچی جبران کنند از خیز و جست زدن گلبدین
حکمتیار از یکطرف و تولید بم اتومی پاکستان از طرف دگر «بهانهٔ» عبری را جنرالهای روس بدست دارند و هم
لشکرکشی امریکا را بروی جهانیان میکشند. جنرال سروری گفت: هر مرتبه که پایم به ماسکو میرسد
یک جنرال روسی بدیدن من میآید و در ضمن صحبت از اهمیت سوق الجیشی و تجارتی بندر کراچی بمن گوشزد
میکنند. یکی از آنها در ملاقات اخیرم که در ماسکو اتفاق افتاد چنین گفت: تحت البحریهای اتومی ما
شب و روز در صد میلی بندر کراچی در حال شنا اند. جنرال روسی ادعا داشت که بندر کراچی برای کشوری
مانند شوروی ارزش حیاتی دارد. دیر یا زود ما کراچی را اشغال میکنیم. روسیه در نظر دارد از شهر پشاور
کوریدور مستقیم به بندر کراچی در خاک موجودهٔ پاکستان برای خود باز کند. مابقی خاک پاکستان نوزاد

4

[illegible] جرأت [illegible] نظاره [illegible] مبارکه [illegible] تعلق بیگیرد. من بیش از این نتوانستم در این
باره سخنی بشنوم. از جنرال سروری خواهش کردم، مرا به منزلم برساند. جنرال سروری تعارف [illegible]
[illegible] مرا به منزلم برد و یکی توصیه کرد و گفت [illegible] وزارت را [illegible] در همان [illegible] خوردم و از خواب بیدار شدم.

[illegible]

خان دو سره و مصافحهٔ ملا یانه

محترم سید مسعود پوهنیار

ملا محمد سرور آخندزاده ٔ قندهاری یکی از مصاحبین نایب السلطنه نصرالله خان شخص آزاده مجرد ظریف و بذله گو بود .

هنگامیکه یکروز عده ای از حکام تازه مقرر شده بودند بحضور نایب السلطنه جهت گرفتن فرامین حاضر شدند . نام هریک از انها که خوانده میشد نزدیک امده نایب السلطنه بعد از توصیه های لازمه فرمان را برایش میداد و او پس از دعا و سپاسگذاری بسمت ماموریت خودعزیمت مینمود.. در ان بین نام یکی از حکام خوانده شدکه خان آغا خان. ملا سرور اخند بصورت ظرافت گفت که این خان اغا بحکومت نا رفته خان دو سره است چون بکرسی حکومت جلوس نماید طبعا هژده سره خواهد شد . تحت تاثیر آن خوش طبعی نصرالله خان از دادن فرمان بان بیچاره امتناع ورزید.

امیر عبدالرحمن خان از طرف ملکه ویکتوریا بلندن دعوت شده بود . امیر چون از قرارداد خط سرحدی دیورند خاطره خوش نداشت پای دردی را بهانه کرده بعوض پسر دوم خود نصرالله خان را فرستاد. هیئت معیتی او از مشاورین و مصاحبین گرفته تا اشپز دلاک و غیره عمله بالغ بر شصت نفر میشدند . در باره سفر مذکور متاسفانه اطلاع زیاد ندارم اما قرار شنیدگی داستانهای دلچسپ داشت . مثلایک مقدار کلوخ معتنابه جهت استنجا بهمرای خود برده بودند . نصرالله خان چون شخص متعصب و در مسائل مذهبی سخت گیر بود استعمال کاغذ را در تشناب نا روا میدانست . کلوخهای متذکره در مهمانخانه ها وهوتلها سبب بندش تشنابها و جنجال زیاد شد. بالاخره بمقادیر زیاد ململ خریداری شده عمله موظف گردید تا از توپهای مذکور پارچه هایی بعرض وطول نیم وجب قطع نمایند تا بوقت استنجاء استعمال شود .

در یک شب ضیافت رسمی بحضورملکه ویکتوریا که بافتخار نایب السلطنه در قصر شاهی بکنگهم داده شده بود جمعیت زیادی بود . در انجمله اسقف بزرگ کلیسای لندن هم حضور داشت . موصوف در مصاحبه ای از ملا سرور آخند پرسید که شما مسلمانها راجع بحضرت عیسی (ع) چه عقیده دارید ؟ آخوند گفت ما بحضرت عیسی علیه السلام و همه پیغمبران ایمان داریم . حضرت عیسی (ع) ازجمله ٔ چهار پیغمبر اولوالعزم است که کتاب مقدس انجیل برایاو نازل شده. چون اخوند از اسقف پرسید که شما نسبت بحضرت عیسیعلیه السلام چگونه عقیده دارید ؟ اسقف گفت که حضرت عیسی پسر خدا است . ملا سرور اخند بی محابا بروی اسقف یک پخسه تف انداخته گفت خبیث چه بد میگنی . مقابلتا اسقف بروی ملا تف کرد وتف بازی بین شان مکرر شد. نصرالله خان متوجه شده پرسید که ملا چه میکنی ؟ ملاگفت صاحب پروا ندارد ـ مصافحه شما مصافحه شاهانه است از ما ملایانه .

نصرالله خان بعد از مسافرت رسمی از لندن چون بطور خم وذکه رسید دید که مردم درزیر سایه های درختان دراز کشیده اند موصوف روی خود را بملا سرور اخند کرده گفت ـ ملا دیدی که در لندن مردم همه بیک شتاب و دویدن بودند هیچکس آرام و بیکار دیده نمیشد . اینجا ببین که همه بخواب رفته اند . ملا گفت صاحب' کار آن بدبختها چون نا تمام مانده بود عجله داشتند که آنرا بانجام برسانند . اما این مردم چون کارهای خود را تمام کرده اند حالا بیغم استراحت نموده اند . ختم

تبصره ـ بارتباط حکایات مزه دار جناب پوهنیار صاحب دریک مورد لطیفه ای ـ درخصوص کلوخ تجربه ای و راجع به حاضرجوابی ملا سرور اخند روایتی بخاطر دارم که جای آنست گفته شود .

بارتباط خان دوسره' لطیفهٔخان کشال ازینقرار است :

"" میگویند دو هموطن از منطقه چاریکار در راه بین چاریکار و گلبهار یکجا شده در یک جاده پا پیاده بطرف گلبهار روان بودند. هر دو پُندک های مملو از امتعه و اغذیه به پشت خود داشته بعد از طی یک فاصله برای رفع خستگی زیر سایه درختی پناه میبردند . هرکدام به چُرت و افکار خود غرق بوده تا نزدیکهای گلبهار مکالمه ای بین شان صورت نگرفته بود . وقتی درختان سبز و هوای فرح بخش گلبهار بچشم و مشام شان رسید یکی از دیگری پرسید :

اَ سُک نام تو چیست ؟ وجواب شنید که "" خاک محمد علی خان' خان سفید شیر و کُرنامه و بولَغین...."" و اضافه نمود که "" اَ سُک نام تو چیست ؟ ""

دومی جواب داد "" نام مه هم خاک محمد علی خان است اما اینقدر کشال نی . ""

در مورد کلوخ تجربه عینی از اینقرار است ـ در سال ۱۳۳٤ (یا ۳۵) من مدیرعمومی امور ترافیکی اولین شرکت نو بنیاد هوائی آریانا بودم. این شرکت با اشتراك یك کمپنی امریکائی بزعامت پیتر بالدوین تاسیس و اولین دفتر آن در چهار راهی شیرپورقرار داشت. در ظرف ششماه بعد از تاسیس، از آنجائیکه مناسبات سیاسی با پاکستان بسیار خراب بود دولت تصمیم گرفت که زاید از ۲۰۰۰ حاجی توسط شرکت اریانا بجده انتقال یابد. من مامور شدم بقندهار ـ بحرین وجده حاجی خانه ها ونمایندگیها تاسیس و عملیات انتقال را از قندهار تا جده مراقبت کنم. در قندهارکار بسهولت وسرعت پیش رفت ونایب الحکومه بامر صدراعظم یك جناح هوتل را طورکرایه باختیارآریانا گذاشت تا پیلوتهای خارجی وعمله طیاره وشرکت از آن استفاده کنند. در بحرین (که در انوقت تحت الحمایه انگلیس و یك صاحب منصب انگلیس آمر میدان هوائی بود) یك محل را در جوار میدان که ریگزار محض بود بعد از مذاکرات ومشکلات زیاد بما بکرایه دادند. دَور و سقف آن را با چوب و بوریا پوشانده یك استنجا خانه احداث کردیم و در شهر بحرین چند نفر پاکستانی را استخدام کردیم تا برای حجاج ما نان شرقی بپزند. در جده مشکلات نبود زیرا حجاج مستقیما بحاجی خانه ها میرفتند و در تحت مقررات دولت سعودی مراسم را بجا می آوردند. مشکلات زیاد ما در بحرین پدید امد زیرا انگلیسها بما روی خوش نمیدادند و هر روز در میدان یك مشکل جدید ایجاد میشد که البته قصور عمده در کمبودیهای شرکت آریانا بود که نمیتوانست دران وهلهٔ اول تاسیس خود مقررات ضیق هوائی ملکی انگلیس را در بحرین مراعات نماید. طیارات اریانا جمعا ۸ طیاره (دی سی ۳) کوچك بود که هرکدام اصولا ۳۲ نفر را گنجایش داشت ولی ما درهر دوطرف ۳٤ نفر می انداختیم. کابل همه حجاج را بقندهار میفرستاد و برای چند شب تا رسیدن نوبت در حاجی خانه مجهز قندهار میبودند. طیارات بعد پرواز از قندهار از زاهدان تیل می گرفتند و اکثر به بحرین پائین میشدند. حاجی خانه ریگزاربحرین که حجاج دو تا سه شب را برای رفتن بجده انجا توقف میکردند مستریح نبود وخصوصا تفت و رطوبت بحرین در اثنای روز خیلی مزاحمت آور میبود ولی چاره نبود زیرا طیارات کرائی و هم از خود اریانا کهنه بوده اکثر نقایص تخنیکی پیدا میکردند و عوض یك شب چند روز برای ترمیم به بحرین میماندند.

اولین مشکل کلوخ پیش از رسیدن بجده در بحرین پدید آمد باین ترتیب که بار دوطیاره یعنی ٦٨ حاجی حدود یك هفته در بحرین ماند زیرا دوطیاره، حامل آنها مشکل تخنیکی پیدا کرده در بحرین زیر ترمیم بودند. در جده بمن تلگراف رسید که فورا به بحرین برگردم وقتی انجا رسیدم حاجی صاحبان بسیار برآشفته بوده (البته حق هم داشتند) از کپطانها (دونفرهندو) شنیدم که تهدید بلت وکوب شده و بقرارگاه میدان نیز مزاحمت ایجاد شده بود. صاحب منصب انگلیس امر میدان مرا باطاق خود برده اخطار داد که باید در ظرف ٤٨ ساعت حاجی خانه را ببندم. گفتم اطاعت میکنم بدو شرط (یکی) اینکه بداخل شهر یك محوطه را بما کرایه بدهید (دو) بمن اجازه بدهید با شیخ کویت یا یکتن از مسلمانان کویت ببینم زیرا کویت یك قلمرو اسلامی بوده افغانها حجاج مسلمان بوده از مجبوریت ازاین جزیره استفاده میکنند واضافه کردم که اگر شما اصرار کنید باسرویسهای خبری ممالك اسلامی مصاحبه میکنم آنوقت شما گله نداشته باشید. امر میدان نرم شده گفت مامورین صحی ما چند بار کمپ شما را معاینه کرده این را یافته اند (و بالای میز خود یك خریطه پلاستیکی را گذاشت که سر آن با تار محکم بسته شده بود) راستی من در باره کلوخ تا آنروز هیچ نشنیده بودم اما اینقدر شنیده بودم که حجاج ما بعضا چرس همرای خود میبردند فکر کردم چنین چیزی یافته باشند. بعجله خریطه را بازکردم. بوی بدی فضای اطاق را پیچید و دیدم کلوخهای استعمال شده گی در بین ان بود. آمر میدان گفت درین ریگستان کلوخ یافت نمیشود حجاج شما اینرا استعمال میکنند که خلاف مقررات است ما از یکطرف قرانطین صحی برای منع این کار وضع کرده ایم و از جانب دیگر شرکت آریانا طبق مقررات ٥٠٠ پوند جریمه شده است. وقتی حاجی خانه را معاینه کردم دیدم واقعا استنجا خانه بسیار کثیف بوده بهرطرف کلوخها افتاده بود در حالیکه آفتابه های آب و همچنین چنددانه بیل فراهم شده بود تا نجاسات را زیر ریگ کنند واینکار نشده بود. از حجاج خواهش کردم از آب استفاده کنند میگفتند این آب نا پاك است. شرکت جریمه کلوخ راکه آمرمیدان بعدا زمناقشه به یکصدپوند تقلیل داده بودپرداخت.

در مراجعت از حج تجربه بدتری رخ داد. وزن مقررهٔ هر حاجی ۳۰ کیلو بود. هرحاجی یك پیپ آب زمزم داشت که ۳۰ کیلو میشد و بستره وکالای خریداری هر کدام حدود ۲۰ تا ۳۰ کیلوی اضافی را تشکیل میداد. بکارکنان نمایندگی هدایت داده شده بود که آب زمزم را بگذارند اما چیز های بی لزوم اضافه وزن را مانع شوند. در جده بمن اطلاع دادند که حجاج خریطه های کلوخ استعمال شده را میخواهند واپس بافغانستان ببرند. وقتی تفتیش کردیم در مورد ۷۰ فیصد حجاج صادق بود. هر قدر عذر کردیم که طیارات خراب شده مشکل وزن وجود دارد فایده نکرد. حجاج میگفتند ما این کلوخ کثیف را بخاك پاك نمیگذاریم. خوب بخاطر دارم که در مورد یك طیاره که خریطه های کلوخ حدود ۱۵۰ کیلو وزن اضافی را تشکیل داده بود تصمیم گرفتیم خریطه ها را قید کنیم. حجاج اعتصاب و مظاهره کرده خلاف قانون میدان بزیر بالهای طیاره در میدان شتافتند و گفتند تا زمانیکه خریطه های کلوخ را زیر چشم ما بار نکنید نه باین طیاره سوارمیشویم و نه میگذاریم این طیاره پرواز کند. بالاخره آنها برنده شدند. این بود تجربه کلوخ.

در مورد حاضر جوابی مرحوم آخند سرور از پدرم که آنوقت یکتن از منشیان دفتر معین السلطنه بودشنیده بودم که ملا صاحب مرحوم در تورخم بسردار نصرالله خان اینطورجواب داده بود: «تا زمانیکه حکومت امیرصاحب دوام داشته باشد بفضل خداوندمردم آرام بوده ضرورت بکار نخواهند داشت!»

محترم محمد زکریا ابوي

بیعت و مرگ غازي امان الله خان

نوشتهٔ آقای محترم ناصر رشاد که برای آرشیف ملي که از ابتکارات مجلهٔ وزین افغانستان میباشد فرستاده شده قابل قدر روشني انداز گزارشات ناگفته و یا فراموش شده میباشد ـ دیگران وظیفه دارند که در پهلوی این چنین نویسندگان خاطرات شنیدنیها چشمدید های خود را برای تکمیل همچو موضوعات ملي تحریر دارند تا خاطرات زنده ماند و فروگذاشت هاییکه در اثر گذشت زمان و یا فوکس بد ذهني جبرا در تشریحات وقایع آمدني است اصلاح شود .

من در اثر مطالعهٔ نوشته های آقای رشاد رفتم در عمق خاطرات خود ـ یادداشتهای خفته بیدار شد ـ خاطرات سالهای ۱۳۲۷ الي دهٔ ۱۳۳۰ شمسي یادم آمد. اقدام جدید انگلیس خنجر جدید برتانوي که زخمهای کهن را دوباره تازه وملتهب نمود ـ خنجر گفتم ، از اینکه اعلحضرت غازی امان الله خان آنرا خنجر نامیده بود وبارها گفته بود که وادي کرم خنجری است در قلب من .

این ضربهٔ جدید به نفع پاکستان کشور جدید النام وجدیدالهویت تمام شد که توسط پالیسي و پرنسیپ جدید امپریالزم انگلیس ساخته و بافته شد و قسمت های قیچي شده و غصب شدهٔ پیکر اصلي افغانستان میراث بفرزند نو تولد رسید. مخالفت و مناقشات بین این دو حکومت اسلامي شروع و دامن زده شد.

درین آوان امان الله خان در غربت پناهندگي و در ناتواني مالي در روما بسر میبرد. حکومت و ایجنتهای پاکستاني به آن شدند تا از وجود او برای اذیت حکومت افغانستان استفاده نمایند . مگر امان الله خان به آنگونه که از حرکات غلام نبي خان چرخي و کمک متجاوزانهٔ روس مانع شد و منافع ملي را بر سود شخصي ترجیح داد این بار هم روحیهٔ عالي وطن پرستي خود را آشکارا ساخت؛ باین معني که بیعت خود را بکابل روانه و در آن تذکر داد « برای اینکه دشمنان افغانستان از نام من استفاده ای نتوانند و سنگ راه وطن عزیز نگردند بیعت خود را تقدیم میدارم.» گرچه حکومت این خود گذری را نا جوانمردانه به تکدي تفسیر و تعبیر کرد مگر کافهٔ مردم مطلب را درک و به آن با دیدهٔ قدر نگریسته و محبوبیت او را دو بالا ساخت. اقدام امان الله خان هدف مهم سیاسي و تحریکي پاکستان را خنثي نمود مگر با آنهم پاکستان از تحریکات و شیطنت های مخفي و علني خود در مقابل ملت و حکومت افغانستان خود داری نمیکرد و ادعای حکومات وقت در مساله پشتونستان آنها را بسیار نا راحت میساخت و خود را یگانه میراث خور ملکه ویکتوریا میدانست وحتی بموضوعات دیگری هم دست میزد که امروز هم به کلهٔ بعضی نزدیک بینان بنامهای واهي ، غیر علمي و غیر عملي وغیر ملي خطور میکند .

پاکستان در پهلوی بسا حرکات مخالفانه اکتیف و پاسیف گذشته در سال ۱۳۳۸مردم شجیع غیور وفقیر منگل را بمقابل پلانهای انکشافي حکومت تحریک و اسباب اغتشاش و کشته شدن دگروال محمد رفیق خان قوماندان ژاندارم را در سور باغ چمکني فراهم نمود . حکومت مجبور شد به پیمانهٔ وسیع سوقیات عسکري راروبدست بگیرد و قطعات عسکري در دره های قشنگ و دست نخوردهٔ غلنگ ، جاني خیل ، موسی خیل لیزه ، حسن خیل ، جاجي میدان وغیره تحت امر جنرال سعید خان که من رئیس ارکان او بودم سوق شد . گرچه این سوقیات در یک ساحهٔ وسیع صورت گرفت ،انتظار بدی برده میشد مگر از فضل خداوند و روحیهٔ تساند ، همکاری و ملت گرایي کافهٔ صاحب منصبان مربوطه برای خنثي نمودن تحریکات دشمن و درایت قوماندان قول اردوی پکتیا مرحوم دگر جنرال فیض محمد خان لوگري تلفات رخ نداد و چند واقعهٔ خورد ، جزئي و ترافیکي قابل یاد آوری نیست، و این اولین بار بود که عساکر حمله ور از حوصله و گذشت و تبلیغات ضد دشمني طوری کار گرفتند که اهالي سلحشور منگل خود ملتفت واقعیت شده و دست برادري را فشردند ـ رفاقت جای خصومت نشست و اثرات این دوستي در ماورای سرحد در بین فراریان تاثیر بخشیده رو بوطن آوردند .

هنوز در دره های منگل بودم که رسانه های خبری دنیا از وفات شاه فراري امان الله خان خبر هايي به نشر گذاشتند ؛ همه برای او غمگین شدند ، دعاها کردند ومردم منگل نیز باوجودیکه باصطلاح خودشان از « پاینده کهول» (محمد زايي اولاده سردار پاینده خان) دل خوش نداشتند مگر از تیمار داری شخص امان الله خان بعد از ختم جنگ ملای لنگ که مردم منگل به آن « د تبښتي کال» میگویند ممنونیتهايي داشتند فراموش نشد ني . خان کوسین خوله ، صاحب جان خان موسي خیل ، مرد کهن سال و ریش سفید قصه های او را می نمود. مردم برای او دعای مغفرت می خواندند و پسرش موسی جان شاعر بدیهه سرابرای مرحومي مرثیه ای سرود.

وصیت مرحوم امان الله خان آن بود که میت او را بافغانستان انتقال دهند. هنوز حکومت و خاندان شاهي در موضوع تعلل داشتند که سردار مرحوم محمد داود خان از ماسکو که در آن هنگام در روسیه بود هدایت فوري داد تا جنازه را خواسته و با مراسم خاص خاک سپاري شود .میگویند قرار شد که میت در جوار قبر اعلحضرت شهید در تپهٔ مرنجان دفن گردد. مگر در مجلس ارگ یک سردار کهن سال محترم و بذله گویي حضور یافته بود و سوال کرد: اگر امان الله خان در آنجا دفن شود در مراسم افتتاح جشن استقلال که بمقابل مقبرهٔ محصل استقلال احترام عسکري اجرا وبعدا رسم گذشت شروع میشود ، این احترام برای کدام محصل و غازي خواهد بود ؟

جمله کارگر شد و هدایت صادر گردید ـ میت بجلال آباد انتقال یافت و پسر امان الله خان در معیت جنازهٔ پدر بود و خطابهٔ خود را بلسان دري که بالفبای ایطالوي تحریر یافته بود قرائت کرد. درود بارواح مجاهدین راه آزادي . ختم .

گرفتاری مجید کلکاني

محترم حبیب اللة وهاب
از نیویارك

بلی زمستان بوذ و برف همه جا را سفیدی خاص بخشیده بود و ساعت دو یا سه بعد از ظهر بود و من متعلم صنف ٨ مکتب بودم که این واقعه را بچشم خود تماشا میکردم . البته دورهٔ حفیظ الله امین غدار بود .

بهر صورت در همان روز مجید بدیدن یکی از اقارب خویش به بلاك ١٦ مکروریان آمده بود و حکومت امین از آمدن وی بانجا خبر شده بود وخانه ما عقب بلاك ١٦ یعنی در بلاك ٢٠ بود. نا گهان همه جا را عساکر مسلح بمحاصره در اوردندو گرداگرد بلاك ١٦ را که مجید در طبقه سوم ان بود محصور و مسدود نمودند.اگرچه عساکرمذکور بچهره مجید را نمیشناختند ولی امرین خاد میدانستند که بکدام منزل و در کدام اپارتمان بود و امده بودند که او را دستگیر کنند . شاید صاحب منصبان خادچهره او را می شناختند. بهر صورت وقتیکه مجید از اوضاع خارج اپارتمان خبر شد صد دل را یکدل کرده از بلاك پائین شد تا برود موتر سرویس بگیرد ولی در همان راه که او میرفت ممانعت بود وقتیکه مجید بانسو قدم گذاشت عسکر برایش گفت که از ان راه نروید ممنوع است . دفعتا مجید صدا زدکه از آن راه نروم باسفان بروم. وقتیکه صاحب منصب موظف همین سخن را شنید به عسکر امر کرد تا ان شخص را نزد او بیاورد. بمجردیکه عساکر از مجید خواستند که نزد صاحب منصب برود مجید فکر کرد که او را شناخته اند وتفنگچه ایکه در بغل داشت کشید و بالای عسکرفیر نمود همان بود که بعد از چنددقیقه او را گرفتار کردند و بعدا همان شب براديو گرفتاری ویرا با مریضی ترکی یکجا اعلان کردند و بعد از چند مدت همه آگاه شدند که مجید را بشهادت رسانیدند والسلام .

بنگله دیش این حقیقت را ثابت ساخت ـ همچنان تداوم حکومت جنرالها در پاکستان نشانۀ دیگر از فقدان محور مشترک ملي را در آن کشور افاده مینماید. برعلاوه دریاي اتک حد فاصل میان دو ترکیب کلتوري کاملا متفاوت را در پاکستان بیان میکند که از نگاه ارزشهاي ملي هیچ وجه مشترک باهم ندارند. از همین سبب است که پاکستان مجبور بوده موجودیت خود رافقط در قالب اسلامي حفظ نماید. کمبود محور مشترک ملي در آنکشور حکومت پاکستان را وادار میسازد تا این نقیصۀ داخلي را با تضعیف احساسات ملي در کشور همسایه یعنی افغانستان پوشیده نگهدارد و افغانستان را نیز بعین محور که خودش دور آن میچرخد بچرخاند تاازیکطرف بداعیۀ قبائل پشتون مبني برحق خودارادیت خاتمه دهد و از طرف دیگر زمینۀ ایجاد یک کانفدریشن یا حتي فدریشن را با افغانستان در آینده مساعد گرداند.

پاکستان بخوبي آگاه است که اصول ملي و اسلامي نزد مردم افغانستان یک ترکیب فوق العاده باارزش و با اهمیت است و میداند اگر این دو اصل در فردای افغانستان مشترکا حیثیت یک محور مستحکم را کسب نماید آنوقت افغانستان نیرومند باراده واداره افغانستان آزاد و متحد و غیر قابل نفوذ بوجود خواهد آمد. از آنرو پالیسي حکومت پاکستان در قبال آیندۀ افغانستان متکي بر اصل تجرید ارزشهای اسلامي از ارزشهای ملي میباشد. آنها میخواهند جهاد افغانستان را که در حقیقت پدیدۀ مشترک ارزشهای ملي و اسلامي است تنها بجانب اسلامي سوق دهند و ارزشهای ملي را از صحنه حیات پر افتخار ما تجرید نمایند. از همین سبب است که جبهات اصیل جهاد افغانستان که دارای تفکرات اسلامي وملي اند فعالیت خود را در داخل افغانستان پهن کرده و در پشاور اقامت ندارند. درمقابل پاکستان آنعده کسانیراکه در لباس خالص اسلامي در آمده اند وبیشتر برای نیات پاکستان خدمت مینمایند در آغوش گرفته و برایشان امتیازات بزرگ رااعطا نموده وچنین وانمود میسازد که گویا این گروپها نمایندگان واقعي جهاد افغانستان میباشند. درمیان تنظیمهای هفتگانۀ جهادي در پشاور مقرب ترین همان تنظیمهائی اند که در آنها احساسات ملي افغاني حتي بصفر تقلیل یافته وتنظیمهائیکه در آن هنوز احساسات ملي افغاني بچشم میخورد تحت فشار و محدودیت عملي قرار دارند. اگر ارزشهاي ملي واسلامي در گروهي از مجاهدین ازهم تجرید نمیشد چگونه امکان داشت که حکومت پاکستان یک تعداد مجاهدین ما رابنام لشکر اسلام در کشمیر و عربستان سعودي مورد استفاده قراردهد درحالیکه داعیه کشور ما هنوز پابرجاست. از همینجاست که در پاکستان برای مجاهدین تعلیم پان اسلامیزم میدهند وآنها راتشویق مینمایند تا با فراموش کردن داعیه ملي فقط برای استقرار یک امپراطوری روياء انگیز وغیر عملي که دراین اواخر اصطلاح اسلا مستان به آن میدهند دست بکار شوند وفردا از این لشکر در ارتباط با جنبشهای آسیاي مرکزي که اکنون جزء قلمرو شوروی میباشد بهره برداری سیاسي نمایند و بار دیگر سرزمین ما را مرکز آشوب و اضطرار سازند و خود باصطلاح در" غندي خیر" نشسته صحنه را تماشا کنند. درینجا باید بصراحت و تاکید بیان نمود که اسلامیت وافغانیت در رگ وخون هر افغان چنان ترکیب استوار وخلل ناپذیر دارد که باساني نمیتوان آنرا ازهم جدا کرد. با تجزیه اسلامیت و افغانیت از رگ وخون افغان به یقین درآن سرزمین نه افغان وجود خواهد داشت ونه اسلام و این همان آرزوئیست که دیگران در دل میپرورانند و با تجزیه افغانستان هر یک سهم خود را خواهند برداشت.

باساس همین پالیسي است که براي یکعده از هموطنان ما که نور اسلامیت واحساس افغانیت در جسم ودماغ شان ماواء دارد زمینه هاي اقامت وفعالیت در پاکستان مساعد ومیسر نمیگردد وبشکلي از اشکال ایشانرا ازآن کشور دور میسازند تا از یکطرف برای آنانیکه در تجرید ارزشهای ملي وارزشهای اسلامي موافق وبا پاکستان همکار هستند میدان فعالیت خالي شود واز طرف دیگر قشرهای با احساس از جهاد دور نگه داشته شود. آنها میخواهند در ذهن مردم باصفای ماچنان اندیشه را ایجاد نمایند گوئي افغانهاي مهاجر در دیگر کشورها فراري هستند و آنها بجهاد علاقمند نیستند وفقط در پی آرامش خود میگردند. با این روش توام با تبلیغات وسیع کوشش میشود تا جدائي کامل بین گروپهای تحصیل کرده و سائر طبقات جامعه افغاني را بوجود آورند و صدمه ای دیگر بر پیوند استوار افغانیت و اسلامیت وارد سازند. زیرا آنها میدانند باموجودیت حلقه قوي متکي بر اصل افغانیت واسلامیت دست خارج از دامن عفیف مردم افغانستان کوتاه خواهد شد.

بادرک این حقیقت است که مردم مسلمان وصادق افغانستان که با روحیات ملي و اسلامي عیار میباشند چه در داخل کشور وچه در خارج با شدت بیشتر دنبال زعامت ملي و اسلامي میگردند و از منتهاي ضرورت بپادشاه سابق رجوع مینمایند. اگر تنظیمهاي پاکستان از بدو مرحله متوجه پالیسي دیگران میشدند و در راه تحکیم و استواری افغانیت واسلامیت بحیث یک پدیدۀ مشترک در جهاد اقدام میکردند زعامت ملي واسلامي از همانجا

بخش زبان [۱۳۰] و ادبیات

بخش نقد و معرفی آثار

بخش انگلیسی (ازچپ براست)

ومطالب دیگر

نوشته: م. ن. نگارگر

تذکری بر توضیح آقای مهاجر افغان

احساس می‌کنم که این بار مستقیماً با شاعری اندک رنج و حساس طرف قرار گرفته ام و هذا، خدا می‌گویم که تذکر من گرد ملالی بر آیینهٔ طبع شان ننشاند.

هنوز پاسخ درشت شان برای آقای داود موسی در گوش من زنگ می‌زند و شعر شان درباره کفش کهنه که در آن داستان مشهور قطیفه ابوالقاسم را جامهٔ نظم پوشانده و کلمهٔ (قطیفه) را به (کفش) تبدیل کرده بودند در برابر چشم من است و اما یک موضوع پرتو امیدی بر دل من می‌تاباند و آن این که من و آقای (مهاجر افغان) یکدیگر را نمی‌شناسیم و احساس بغضی در میان مان وجود ندارد و اگر نگارش من سبب بهبود در کار شاعری ایشان نشود مسلماً صدمه‌ای بدان نمی‌زند. آری همین پرتو امید به من جرأت می‌دهد که تذکری بر توضیح ایشان بنویسم.

آقای مهاجر افغان، در پاسخ آقای (حیا) می‌نویسند که کلمهٔ (معبود) را به طور استعاره برای (وطن) به کار برده اند.

باید محترمانه خدمت شان عرض کنم که استعاره یک اصطلاح ادبی است که انواع گوناگون و شرایط خاص به کاربرد دارد، بدین معنی که شاعر سرو را می‌تواند قد معشوق بخواند به دلیل این که وجه استعاری رسایی و بلندی در هر دو وجود دارد و فوراً به ذهن خواننده انتقال می‌نماید ولی تاک را نمی‌تواند مگر این که وجهی استعاری زیبا ابداع کند. بنابراین نخست استعاره را باید تعریف نماییم و در محدودهٔ آن تعریف ببینیم که چه شرایطی در آن قلمرو حاکم است و آیا می‌توان (معبود) را برای وطن استعاره کرد یا خیر. استعاره که به معنای عاریت خواستن یا عاریت گرفتن است نوعی مبالغه در تشبیه می‌باشد که شاعر مشبه به را ذکر می‌کند ولی مشبه را اراده و به جای این که بگوید A مانند B است می‌گوید A عین B است و بنابراین B را حذف می‌کند، ولی وجه استعاری در واقع همان وجه شبه است و شرط مهم استعاره این است که استعاره اسم علم یا خاص نباید باشد زیرا که کلیت ندارد و مختص است. در زبان دری به غیر از اسم های خاص حاتم در جود و بخشش، مجنون، فرهاد و وامق در عشق و سقراط در دانش و حکمت و عرایس الشعر (لیلی، شیرین، عذرا) در جمال و زیبایی دیگر اسم خاص یا علم وجود ندارد که استعاره گردیده باشد.

(معبود) موضوع عبادت و از دیدگاه اسلام موضوع عبادت ایزد متعال است و به جز او شی یا ذات دیگری را از روی اعتقاد موضوع عبادت قرار دادن از دیدگاه اسلام شرک است. اما صوفیه که (معبود) را معشوق می‌دانند این هر دو لفظ را به جای یکدیگر به کار می‌برند ولی (معبود) و وطن هیچ گونه شباهت ندارند و درین مورد پای وجه استعاری می‌لنگد و چون وجه استعاری جز در آیینهٔ ذهن محترم (مهاجر افغان) در جای دیگر تجلی نمی‌کند شعر شان مصداق آشکار المعنی فی البطن الشاعر می‌شود و تعقید چیزی جز این نیست که شعر خود شان گنگ بماند و شاعر به جای شعر سخن بگوید. اگر من و آقای (حیا) شک نمی‌کردیم ولی نرسیدیم فلک هم نمی‌فهمید که آقای (مهاجر افغان) (معبود) را برای (وطن) استعاره کرده اند زیرا بدبختانه همان طور که گفتم وجه استعاری مشهور در اسم علم معبود وجود ندارد.

آقای (مهاجر افغان) برای اینکه استدلال خویشتن را مقبول تر سازند یک رشته آیات کلام الله مجید استناد نموده چنین پنداشته اند که آقای (حیا) از به کاربرد کلمه های (رب) و (خداوند) هیچ اطلاعی نداشته باشند.

آقای (مهاجر افغان) التفات نفرموده اند که کلمه های رب در زبان عربی و (خداوند) در زبان دری قبل از نزول کلام الله مجید وجود داشته و برای بیان مفاهیم وضعی خود به کار می‌رفته اند. به طور مثال کلمهٔ رب النوع که جمع آن ارباب الانواع است و همچنان رب الارباب یا خدای خدایان در میان یونانیان و مصریان قدیم موجود بوده است. در واقع کلمه های تربیه، مربی، ربیب و ربیبه

همه از همان ریشهٔ رَبّ اشتقاق گردیده و کلمهٔ رَبّ به چار معنا در کلام الله مجید به کار رفته که فقط یکی از این چار معنی به مفهوم ایزد متعال است.

ایشان آیاتی را که در آن رَبّ به معنای ملک مصر به کار رفته است برگزیده اند و من می خواهم خدمت شان عرض کنم که در سورهٔ مائده آیه ۶۳ به معنای دانشمندان بردبار و در سورهٔ نساء آیهٔ ۲۳ به شکل ربائب که جمع ربیبه یعنی دختر زن از شوهر قبلی او می باشد نیز آمده است و اما لفظ خدا که از خواتای پهلوی مأخوذ است به معنای صاحب و مالک باشد و این مفهوم در کلمه های کدخدا، دهخدا، خانه خدا و ناوخدا (ناخدا) آن قدر مشهور است که من به ذکر شواهد مثالی نیاز نمی بینم. در واقع کلمه های رَبّ در زبان عربی و خداوند در زبان دری نخست اسم عام بوده اند و بعد که اطلاق خاص یافته اند و به مفهوم پروردگار عالمیان هم به کار رفته اند. مسیحیان شرق میانه امروز هم کلمهٔ ربّنا المسیح را به همان مفهوم Our Lord Jesus Christ انگلیسی به کار می برند.

علمای بلخ و ماوراء النهر که در ترجمهٔ تفسیر طبری می خواستند از دقت فراوان کار بگیرند کلمهٔ رَبّ را خداوند و پروردگار ترجمه کرده اند ولی کلمهٔ ایزد و جمع آن را به شکل یزدان که در دین زردشتی فرشتگان پایان رتبه تر از امشاسپندان بودند به معنای آفریدگار یعنی الله برگزیده اند که نه مؤنث دارد و نه جمع و من در زبان دری متنی را ندیده ام که در آن ایزد جز به مفهوم الله به مفهوم دیگر به کار رفته باشد. اما خداوند به معنای مالک یا صاحب به قرینهٔ این که مالک حقیقی ایزد (ج) است از شکل اسم عام تدریجاً بدر آمده و اطلاق خاص یافته است یعنی درست برعکس استدلال آقای (مهاجر افغان).

در مورد کلمه های مارکسیزم و کمونیزم آقای مهاجر افغان می فرمایند:

«در زمان های قدیم علمای محترم بانی قواعد و استعارات ادبی هنوز با کمونیزم روبرو نشده بودند که برای آن کلمهٔ استعاری ابداع نمایند.»

مع الوصف اگر هم آن قسم کلمه پیدا و استعمال هم شود جای اصل را نمی گیرد. «بنابران این تعقید ادبی ناخواسته و ثقالت در کلام را که درین دو کلمهٔ منحوس مضمر است بناچار باید پذیرفت.»

و اما در پاسخ ایشان محترمانه به عرض می رسانم که مرحوم استاد خلیلی دربارهٔ فاجعهٔ کمونیزم و تجاوز روس که بر کشور شعر های زیبا و بلند فراوان گفته اند ولی در عین زمان از به کار برد این کلمات احتراز نموده اند نه بدین دلیل که این کلمه را نمی شناخته اند بلکه به دلیل این که با موسیقی زبان فارسی نمی ساخته اند و تنافر حروف داشته اند. از سوی دیگر اگر کار شاعر امروز تکرار استعاره های گذشتگان باشد باید گفت که معشوقهٔ شعرای گذشته با ممثل تیپیک استبداد مستولی بر جامعه یا به عبارهٔ دیگر زن زاد خانهٔ استبداد بوده است یعنی زلفش وسیلهٔ بستن (کمند) ابرویش وسیلهٔ دریدن (خنجر) مژه اش وسیلهٔ کشتن (تیر) چشمش قاتل و خالش هندو و این تشبیهات به وسیلهٔ هزاران شاعر متوسط آن قدر زیر و رو گردیده که دیگر به لاشه ای از کلیشه های نفرت انگیز بدل شده است، ولی سنایی، خاقانی، مولانا، سعدی، حافظ، صائب، جامی، کلیم، فیضی، سلیم، بیدل و در عصر خود ما خلیلی را بدین دلیل دوست می داریم که راهی تازه رفته اند.

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان
هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است

با عرض احترام و ارادت

[signature]

تبصره بالای نوشته های اقای احمد صدیق حیاء

نوشته ها ومقالات وارده را هنگامیکه مدیر مسئول میخواند در برخی موارد توضیح طلب یادداشتهایی میبردارد که میبایست موازی با نشر آنها مطرح میشدند ولی مصروفیت های پیگیر یکنفر و کار روز افزون مجله فرصتها را ضیق ساخته بکار های باصطلاح "میرزایی" کمتر رسیدگی شده است. بازهم بفحوای اینکه دیر آید درست آید در نوشته های هموطن گرامی اقای احمد صدیق حیاء نکاتی قابل یادداشت و تبصره میباشند - قرار ذیل :

اول - در مجله شماره پنجم (ص ۷۰) آقای حیاء بیت ذیل را از ابوالمعانی بیدل دانسته اند:

"بدل گفتم کدامین شیوه دشوار است در عالم
نفس در خون طپید و گفت پاس آشناییها"

بیت فوق از بیدل نبوده بلکه از علامه محمود طرزی میباشد. یك بیت دیگر این غزل طرزی که بحافظه ام مانده ازینقرار است:

طریق دلربایی یك جهان نیرنگ میخواهد -- به حُسن محض نتوان پیش بردن نازنینیها

میگویند این غزل را علامه محمودطرزی بمناسبت ازدواج صبیه اش با اعلحضرت امان الله خان سروده و بملکه اهدا کرده بود (الغیب عندالله). در رساله ایکه حدود ۲۵ سال قبل بعنوان "مکتب ها و سبك های ادبی" نوشته بودم و بصنف اول پوهنځی ادبیات تدریس میشد متن کامل غزل مذکور که حدود ده بیت داشت در جمله چندنمونه شعر علامه طرزی درج گردیده است.

"طپید" را آقای حیا به (ط) نوشته اند. تپ ریشهٔ فعل (تپش - تپ وتلاش و تپیدن از مشتقات آن) کلمه دری است باید به (ت) نوشته شود.

ابوالمعانی بیدل در همین بحرو قافیه غزلهایی دارد که دو نمونه آن ذیلا تقدیم میشود:

دم تیغست بیدل راه باریك سخن سنجی -- زبان خامه هم شق دارد از حرف آفرینیها

و

سخن شد داغ دل چون شمع از آتش بیانیها - معانی مُرد در دوران ما از سکته خوانیها
بناموس حواسم چون نفس تهمت کش هستی -- همه در خواب و من خون میخورم ازپاسبانیها.

شعرای نام آور افغانی پیرو سبك یا مکتب بیدل بوده اند از قبیل مرحومین سردار محمدعزیز خان عزیز (والی ولایت مزارشریف در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان) سردار غلام محمد خان طرزی وپسرش علامه محمودطرزی - سردار حیرت، سردار نوید و جناب پژواك (که الحمدلله حیات دارند) - اینها بعضا غزلهای پخته و ستوده مانندبیدل سروده اندکه در اثر اشتباه کاتبان نا آشنا برموز ادبی در جملهٔ اشعار بیدل قلمداد شده اند. باین ملحوظ قصور آقای حیاء نبوده شاید در کدام دیوانی غزل مذکور را از آن بیدل خوانده باشند.

دوم - جای دیگر (همون شماره صفحه ۷۱) آقای حیاء سه بیت از غزلی را که مطلع آن اینست:

"این چه شوریست که در دور قمر می بینم -- همه آفاق پر از فتنه وشر می بینم"

بخواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نسبت داده اند. این غزل از حافظ نیست و در دواوینی که از طرف یا به اجازهٔ وزارت فرهنگ ایران چاپ شده شامل نمیباشد مگر در بعضی دیوانهای تجارتی که اغلب در خارج ایران طبع گردیده است. باستناد نُه نسخهٔ خطی منسوب بدورهٔ حیات حافظ که توسط حافظ شناسان نامدار ایران از قماش مرحوم ملك الشعراء بهار - محمد قزوینی - دکتر قاسم غنی - سعید نفیسی - دکتر خانلری و امثالهم مورد نقد و بررسی قرار گرفته، غزل مذکور دیده نمیشود و دیوانهائیکه از روی نسخ خطی در ایران چاپ شده آن غزل را ندارند. جناب اقای حیا که یك شاعر آشنا به عروض و رموز میباشند شاید غزل مذکور را در کدام دیوان چاپ هندوستان دیده باشند که امید است در تصحیح آن بپردازد.

در دیوان های معتبر حافظ زیر مطلع های حرف (م) دو غزل مختوم به "می بینم" درج میباشد قرار ذیل :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم — که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم. و
در خرابات مغان نور خدا می بینم — این عجب بین که چه نوری زکجا می بینم.

سوم - آقای حیاء در دو مورد علم زبانشناسی مربوط به بخش نحو راجع به غلط های مشهور از قبیل "گزارشات - خواهشات - و سفارشات" باساس دستور زبان عربی قضاوت و تبصره نموده آنها را "غلط است" میخوانند (مجله شماره ۷-۸ صفحه ۱٤٦ دیده شود). ترکیبات مشابهی از قبیل میوه جات - هزاره جات، انکشافات و امثالهم نیز از همین نوع غلط های مشهورمیباشند. اگر موضوع از زاویهٔ دستور زبان عربی قضاوت شود نظر و فیصلهٔ آقای حیاء درست است - ولی از نظر معیارهای علم زبانشناسی، زبان فارسی و هر زبان دیگر در اتخاذ روشهای مربوط به ترکیب کلمات صلاحیت و استقلال دارد. معمولا در اثر مخلوط شدن فرهنگها وزبانها داد وگرفت فرهنگی رخ میدهدو اثرات آن در زبانهای مربوطه پایدار میماند.

برای توضیح مطلب مجبوریم بدامان علم نحو چنگ اندازیم : زبان فارسی دو علامه (مورفیم) جمع دارد (: ها ـ آن) . در طـــول سه صد سال نفوذ زبان عربی در اوایل اسلام زبان عربی در تمام وجوهات آن بشکل دستوری استعمال و افاده میشد بلکه نحویان خراسان در تدریس زبان عربی انقلاب آوردند. ولی بعد از آن زبان فارسی به تدریج غلبه سیاسی و فرهنگی حاصل نمود و بیك عده کلمات و اصطلاحات عربی تابعیت داده شد که یك رسم معمول و نتیجه منطقی تماس زبانها میباشد . رسم جمع زبان عربی چنانکه میدانیم (شکل منظم آن) / این / و / آت / است (اشکال غیر منظم زیاد دارد). فارسی زبانها رسم جمع / آ ت / را تابعیت داده در کلمات فارسی بکار بردند (میوه جات ـ هزاره جات ـ سزیجات ـ روغنیات نمایشات وامثالهم) ـ همچنان همین / آت / را بالای کلمات جمع عربی بغلط تطبیق کرده جمع جمع ساختند (انکشافات قیودات مکاتبات و امثالهم). و شکل دیگر این غلط مشهور تطبیق رسم جمع فارسی / آن / بالای کلمات عربیست (از قبیل محصلان معلمان مَلِکان حاضران و امثالهم). این نوع ترکیبات در اثر قبولی عامه ترویج یافته تابعیت میگیرند و ‌‌‌«‌‌ غلط » گفته نمیشوند . البته در موسسات اکادمیك که دستور زبان عربی فارسی و پشتو بصورت اکادمیك تدریس میشود توضیح این مسایل برای شاگردانیکه در آینده معلم و مدرس زبان میشوند لازم است و تطبیق هم میشود چنانچه در نصاب درسی پوهنحی ادبیات شامل است ولی سخت گیری و انتقاد بالای مردم تا این جزئیات نحوی را در نوشته های مطبوعاتی مراعات نمایند مثمر شمر شده نمیتوانند زیرا کسانیکه معیار های دستور زبان عربی در مورد کلمات عربی را مراعات نمیکنند علماً کمسواد یا بیسواد اطلاق شده نمیتوانند ـ در مورد این نوع نویسندگان محض اینقدر حکم کرده میتوانیم که آنها بالای دستور زبان عربی تسلط کافی ندارند .

مشکل اساسی درینجاست که دستورزبان عربی که در سابق از صنوف چهارم ابتدائی ببالا تدریس میشد بتدریج از نصاب درسی مکاتب حذف گردیده متاسفانه در سالهای اخیر دوره شاهی با مضمون عربی در صنوف بالای مکاتب بقسم بچه اندر یا طفیلی معامله میشد. معلم عربی حیثیت و مضمون عربی ناکامی نداشت . در جاهائیکه عربی هنوز بصورت نمایشی وجود داشت نصاب درسی تطبیق نمیشد. این نقیصه باید در سیستم تعلیم و تربیه افغانستان آزاد بنحوی چاره جویی شود که برای تدریس زبان عربی وقت و اهمیت بیشتر در نصاب درسی مکاتب قایل گردند ـ علاوتاً در سطح اجتماعی باید تدابیری برای احیاء ارزش زبان عربی اتخاذ گردد .

چهارم ـ تبصره دیگر محترم حیاء مربوط بموقعیت ضمیر در پهلوی اسم است که میگویند : «(مکتوب هذا) یا (کتاب هذا) غلط است . باین دلیل که (مکتوب) و (کتاب) اسم است و (هذا) ضمیر میباشد ـ قاعدتا ضمیر قبل از اسم استعمال میگردد نه بعد از اسم ـ یعنی باید نوشته شود (هذا کتاب ـ هذا مکتوب) و غیره. چنانچه در انگلیسی میگویند (دس بوك) اگر (بوك دس) گفته شود مهمل و خنده آور میباشد . »(نگاه شماره ۷ـ۸ صفحه ١٤٦).

چنین بنظر میرسد که قضاوت آقای حیاء باساس جهان بینی بسیار محدود شان در چگونگی عمل کردن زبانها استوار میباشد . ولی بقرار معیار های علم زبانشناسی ضمیر و صفت از توابع اسم بوده در وجه جهانی زبان (Universal aspect of language) هر زبان ضمیر و صفت را درپهلو یا بداخل اسم قرار میدهد ولیکن در وجه خصوصی زبان (specific aspect of lang) هر زبان روش خصوصی خود را به شکل متفاوت از یك زبان دیگر تعقیب کرده میتواند قرار ذیل :

(الف) موقعیت قبل از اسم (که در انگلیسی prepose میگویند): در بعضی زبانها ضمیر وصفت قبل از اسم قرار میگیرد مثلا :موقعیت ضمیر در زبانهای عربی ، فارسی، پشتو و انگلیسی قبل از اسم است : (هذا کتاب)، (این کتاب) ، (دا کتاب) ، (دس بوك ـ this book) .
در بعضی زبانها صفت نیز قبل از اسم اخذ موقع مینماید مثلا ؛ پشتو، روسی، جاپانی، اردو، ترکی، جرمنی و امثالهم: (ښه کتاب) (خروشیه کنیگه) (یوی هن) (اچهه کتاب) (گوزل کتاب) (گوتی بوخ) .

(ب) موقعیت بعد از اسم (که در انگلیسی آنرا postpose میگویند) : در بعضی زبانها ضمیر و صفت بعد از اسم قرار میگیرند مثلا ضمیر در دو زبان افریقائی که مثال آن فعلا میسر نشد ـ و صفت در زبانهای عربی (کتاب الابیض) و فارسی (کتاب سفید) و امثالهم . و همینطور است ضمیر ملکی که در عربی (کتابی) و فارسی (کتاب من) بعد از اسم ولی در زبانهای پشتو (زما کتاب) روسی (میه کنیگه) جاپانی (وته کوشینو هن) اردو (میرا کتاب) ترکی (بنم کتاب) جرمنی (ماین بوخ)و فرانسوی (مان لیفغ) قبل از اسم اخذ موقع می نماید .

(ج) موقعیت میان اسم (که در انگلیسی آنرا midpose میگویند) یعنی ضمیر و صفت در بعضی زبانها بداخل اسم مدغم میشوند و مثالهای آنرا (محض بمنظور نشان دادن جنبهٔ تطبیقی آن از زبان فارسی انتخاب میکنیم): ضمیر (این) و صفت (سفید) و اسم (کتاب) را درنظربگیرید: وقتی خواسته باشیم ضمیر (این) را در بین اسم کتاب مدغم سازیم باید اول اسم کتاب را مشتق نمائیم که از ان (ک + تاب) بدست می آید . آنگاه (این) را بان بیفزائید (ک + این + تاب) یعنی (کاینتاب) و هرگاه صفت (سفید) بان مدغم گردد (ک + سفید + تاب) یعنی (کسفید تاب) ترکیب میشود . در زبانهای التصاقی از قبیل ترکی میان وندوجود دارد وچنین عمل میکنند .

آقای حیا درست میفرمایند که اگر فارسی زبانان ضمیر اشاره عربی (هذا) را استعمال میکنند بقرار دستور زبان عربی آنرا قبل از اسم (هذا کتاب) بنویسند چونکه در زبان خود نیز ضمیر اشاره را پیش از اسم میگذارند. ولی زبان بطور عمومی شکل مقاوله اجتماعی دارد و مردم در بعضی موارد خلاف دستور زبان خود عمل میکنند مثلا کلمات (سفید کوه) ، (سرخ کوتل) و (سیاه بینی) و (سرخ روی) و (سیاه روی) را در نظر بگیرید که در هر مورد خلاف دستور صفت قبل از اسم (در زبان فارسی) قرار گرفته است . دستور زبان که موظف به تشریح میباشد در چنین موارد باید بگوید که فارسی زبانها در موارد (اسم مکان و اسم خاص) صفت را قبل از اسم قرار میدهند و نیز در مواردیکه از ترکیب (اسم وصفت) معنی مجازی می سازند (سرخروی بمعنی مظفر وکامیاب) و (سیاه روی بمعنی بد نام) چنان عمل میکنند. ترکیب غیر دستوری (کتاب هذا) نیز یك چنین روش قبول شده تلقی شده میتواند .

در ختم این بحث مفید باید خاطر نشان ساخت که عربی یك زبان غنی و مفید بوده خصوصا بخاطر جنبه مذهبی آن و اینکه در زبان های ما مخلوط شده دانستن آن برای هر افغان باسواد قابل سفارش میباشد . ولی تطبیق معیار های دستور زبان عربی بالای زبانهای افغانستان غیر علمی و غیر عملی است و این روش غیر علمی تا چهل سال قبل عمومیت داشت چنانکه دستور های فارسی آنزمان مبتنی بر دستور زبان عربی نوشته شده بود (که دستور مرحوم ملك الشعراء استاد بیتاب یکی از آنست) . اکثر غلط های مشهور مروج در زبان دری نیز از همین جهت پدید آمده است . س . خ . صالشمان .

نکته ها

وقتی شاعری که خود را ماهر می پنداشت ولی به عروض و قافیه نمیدانست از مسافرت حج مبارک بهرات برگشته بحضور حضرت جامي صاحب قدس سره شرفیاب شد و در ضمن دیوان اشعار خود را بخدمت آن بزرگوار تقدیم کرد تا آنرا ملاحظه و اصلاح بفرمایند و بهنگام تقدیم دیوان خود گفت « این دیوان اشعارم را بحجرالاسود مبارک نیز تماس داده و متبرکساخته ام » جامي صاحب بزرگوار که یکي دو صفحه از آن اشعار بیربط و سکته را خواند کتاب را قات کرده بشاعر داده فرمودند « چه خوب میشد اگر این دیوان خود را به آب زمزم هم شست و شو میکردید .» (ارسالي آقای احمد صدیق حیاء از دهلي) .

آورده اند که خواهر زادهٔ حضرت جامي (رح) در مورد بیضهٔ زاغ یک قطعه شعر گفته بود که مطلع آن این بود : « اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت ـ نهي زیر طاووس باغ بهشت .» و در چند جای همان غزل کلمهٔ « بیضه » را بتکرار استعمال نموده بود. وقتي قطعهٔ مذکور را بحضرت جامي صاحب تقدیم نمود و منتظر و متوقع تحسین بایستاد ، جامي صاحب فرمود « خوب شعر گفته اي اما چندین جای بیضه گذاشته اي .» (ارسالي محترم کهگدای از المیدا)

نویسنده و گوینده باید محیطی را که مخاطب قرار میدهند یا باصطلاح غربیها (audience) خود را بشناسند ـ بعبارت دیگر آدم در هر محیطی که هست باید برای همانجا بنویسد و بگفته مرحوم حاجی اسماعیل سیاه (گوزك) هراتی طوری نباشد که «« از کرخ نان خورده و تعریف لندن کند »». (کرخ یکی از ولسوالیهای ولایت هرات است). (از لابلای نوشته های استاد سمندر غوریانی) .

تمدید اشتراک

شمارا تا اخیر دسامبر انتظار دارم . وجه اشتراك :
سالانه ٦۰ دالر ششماهه ۳۰ دالر

پیشنهاد تیکه داری ۱۳۶

واقف مومن

این بخش زبان و ادبیات آهسته آهسته از بقیهٔ مجله دلچسپ تر شده میرود و میخواهم با تشکر از آقای دکتور نگارگر که شعر قشنگی در شمارهٔ پیشین بمن اهداء کرده بودند پیشنهاد کنم تا من و ایشان این بخش مجله را تیکه کنیم. البته به فهم اینکه تعلیم من در تخنیک و شغلم تجارتست. ولی کارها را عادلانه تقسیم میکنیم. ایشان با بلدوزر از پیش و من با برس مویک از عقب روان میشویم. تسطیح کوها بر ذمهٔ ایشان و پاک کاری براده و حکاکه و خراطه و قذاذه و حتی قراضه بدوش من. مخصوصاً حالا که بخش جوانان هم بر دیگر بخشها علاوه شده ممکن است رهنمای خوبی برای جوانان ما شده بتواند.

بنظر من برای بن کنی کفر از مکه باید اول از مقالاتیکه در مجلهٔ آیینه به امضای (اداره) نشر میشود شروع کنیم. مثلاً اگر کلمات (میخوائیم) و (میخوائند) دران دیده میشود باید بپرسیم که اینها مأخوذ از تیز دکتورای ادبیات کدام زبانند؟ یا میبینیم که تعیین بر وزن تَفَعُّل نوشته میشود و طاؤوس را طاهوس مینویسد. همچنان برای اینکه درینجا از «شترمرغیت» ـ لا مناقشة فی المثال ـ جلوگیری کرده باشیم، یک مثال انگلیسی نویسی آنرا هم میدهیم. انجمنی هست بنام (بیاند وار. Beyond War) یا ماورای جنگ که این مجله را به آن نظرکی هم هست. نام آنرا گاهی بصورت The Boyond War و گاهی بصورت Beyond the War میخوانیم. انگلیسی زبانان مثلی دارند که میگویند If you know the rules, you can break the rules یعنی توبه فرمایان خود توبه کمتر میکنند. چون صاحب امتیاز، مسئول، مُصَحِح و نویسندهٔ این مجله همه عین نفر اند، نمیتوان این نقیصه را بر کمسوادی زیر دستان حمل کرد. حالا بیاییم سر فصل الخطاب این شهکاری من:

در شمارهٔ ۷ و ۸ این مجله آقای مهاجر افغان در جبین شعر(شمشیر و آیینه)ی شان مطلبی چند به پاسخ نوشتهٔ (شاعران غیر مسلکی)ی من منتشرهٔ شمارهٔ ۶ این مجله نوشته بودند. باتشکر ازینکه جناب ایشان به چلنج من پاسخ مثبت دادند عرض میکنم که جای مسرت است که ایشان بر اصل مطلب نوشتهٔ من یعنی فرق بین مهارت شاعر و انتخاب موضوع شعر اختلاف نظر ندارند. من خودم وقتی شعر «شمشیر و آینه»ی شانرا با دیگر اشعار شان مثل «عید مهاجر» مقایسه میکنم، رول صلابت موضوع را بسیار واضح درک کرده میتوانم.

ثانیاً اگر آقای مهاجر افغان نوشتهٔ مرا کدام تعرض بخصوصی روی شعر خودشان تلقی کرده باشند یقین میدهم که واقعیت چنین نیست. اتفاقاً من آنچه راجع به فقدان مفاعیلن فاعلات نوشته ام در شعر شان مشهود نیست. شکایت من از آنانی بود که صفحات این مجله را لوحهٔ مشق شاعری ساخته اند.

سوم راجع به اینکه من نوشته بودم که افغانها باید بر جهل خود در مورد زبانهای بیگانه اعتراف کنند، بهتر است برای اینکه بازهم حمل بر فضل فروشی نگردد آنچه را که فرهنگ سه جلدی عمید (ص۷۴۵) راجع به دو نوع جهل شرح داده نقل کنم: (جهل مرکب آنست که شخص نمیداند اما می پندارد که میداند. جهل بسیط آنست که شخص نمیداند اما اعتقاد به دانستن خود هم ندارد. یعنی میداند که نمی داند.) بناء برین هر وقتی کلمهٔ اعتراف را با کلمهٔ جهل توأم ذکر میکنیم، طبیعیست که از جهل مرکب سخن نمی زنیم. و اما جهل بسیط، من تا امروز نه شنیده ام که یک انسانی از عیب جهالت بسیط بری باشد. اینکه میگویند که انسان از بحر علم قطره ای بیشتر نچشیده معنی آنرا میدهد که در مورد بلیونها گیلن مابقی آن جاهلست. خواهی نخواهی.

چهارم من چلنج خود را در مورد شعری برای بوت کهنه درست فهمانده نتوانستم. مقصود من این نبود که کسی یک داستان منظوم بسراید و دران ذکری از بوت کهنه بنماید. در همچو صورتی اگر کلمات (کفش کهنه) رابه (سنگ مرمر) عوض کنیم، همین شعر در بارهٔ سنگ مرمر می شود و اگر آنرا به(گاوآهن) مبدل کنیم در بارهٔ گاو آهن میشود. مطلب من این بود که وقتی شاعر به یک بوت کهنه ای نگاه میکند، تنها و تنها دران بوت چه میبیند وآنرا با چه الفاظی ارائه میکند.

یگانه مثالیکه فعلاً برای توضیح موضوع داده میتوانم از شاعر جوان پښتو ع. باری جهانی میباشد که در وصف یک رباط مخروبه در جوار راه بین کابل و کندهار سروده شده:

کنډواله کلا

په لویه لارکې د شیلې تر څنګه
ګروبه کلا د تودو خونو سره
د زمانې د سیلابو نو شاهد
د شو ړېدلو دېوالونو سره

دا له پخوا څخه هېر سوی کورګی
د ورکو مینو داستانونه لري
دا د مستۍ دا د خمار دنیا ګه
څه نا ویلي شان رازونه لري

د پیمانې د خښتې مات ټوکری
د ګناهونو خاطرې یادوي
تیاره کونجونه یې د رمز په ژبه
اوس هم سینه کې ولولې پاروي

د دې کلا په هره خونه کې به
سپینې سینې چا لڅې کړی نه وي
د وحشي مینې په بې رحمه حملو
به یې غاښونه پرې کښې کښلی نه وي

دلته یې هم څه غټو بورو سترګو
د چا له سره عقل وړی نه وي
نازکو ګرمو پستو شونډو به هم
زړه او کوګل ورسوځولی نه وي

دا وښتورا او نښتلو زګېروی
د چا احساس لېونی کړی نه دی؟
د لېوني هوس بې صبره پنجو
د چا ګرېوان هم ورځیرلی نه دی؟

دلته به هم تاوده پاسته ورنونه
د چا په غېږ کې لو بېدلی نه وي؟
سپوږمۍ به هم په غلي غلي راتلو
د خلکو پټې لڅې کړې نه وي؟

د شهوتي توپان بد مسته څپو
د چا سینه طغیاني کړې نه ده؟
د غلا کتنې بې پرنده وکې مینه
یو وار ناڅاپه یاغي سوې نه ده؟

د ځوانۍ بنګ د ساقي سپینو لاسو
له لارې هم څوك اړولي نه دي؟
چيا چې خبرې د ګناه کولې
دوی به کټ کټ باندې خندلي نه دي؟

پربید وشونډو د مچکو چپا ؤ
څوك له خوانه خوبه ایستلي نه دي؟
د خوبه ډکې بېرېدلې سترګې
د هوس غېږې ته ورغلي نه دي؟

د دې کلا له هرې ړنګې سره
د چا بېباکه هوسونه ښخ دي
د ویلې سوې سوځېدلو شمعو
په شاهدۍ باندې عشقونه ښخ دي

دې کنډواله کې ګناهونه کېدل
د ثوابونو ځنځیرونه شلېدل
څو د جهانه بې خبر و مستو
د حسن ښار ته تاړاکونه وړول

شیله هغسې لاپاراسکې وهي
تندر هغسې لاغړومبېږي ورته
د هېر و سویو لحدونو تر څنګ
لاله هغسې زرغونېږي ورته

خو له کلا څخه نغمې نه راځي
د پټې مینې زمزمې نه راځي

درینجا شاعر با دیدن آن خرابه بیاد گناهانی می افتد که عاشقان در میان چهار دیوار آن مرتکب شده باشند. نشۀ بنگ جوانی و دستهای سفید ساقی چه عده ایرا از راه خدا کشیده باشد و چطور...

معنی فارسی این شعر را با فهم اینکه ترجمۀ شعر کاریست بس مشکل و از نظم به نظم آوردن آنهم ازان مشکلتر، بدوش یکی از دوستان انداختم که فکر میکنم خوب از عهده بدر آمده باشد و مراد از نقل این منظومه تنها دادن مثال است:

سر شاهراه کنار شیله ها
ویران قلعه ای با گرم خانه ها
ز سیلاب زمان دیده بسی
آن شاریده، تکیده دیوارها

این کهنه سرای رفته از یاد
ز گمگشته عشقها آورد یاد
این دنیا گک خمار و مستی
نگفته بس رازها دارد بیاد

ز پیمانه هر پاره شکسته
شبحی از گناهیست در گذشته
پرورده هر کنج تار و مرموز
باز هم ولوله در جان خسته

دران غبار آلوده چاردیوار
چه پستانها که عریان صدف وار
مانده بران عشق وحشی داغها
وز گزند دندان نقش و آثار

زیبا دو چشمان بور و خوشرنگ
رانده باشد عقل را هم پاره سنگ
وان جوره لبانی گرم و نازک
نهاده جان در آتش به نیرنگ

ز لذت، ناله ها از آغوشها
زده رنگ جنون بر احساسها
پنجه ها بی صبرانه مجنون وار
دریده از جنون گریبان ها

مگر نه آن دو ران گرم و نرم
غلتیده در هم در آغوش هم
یکی نور مه هم ناگهانی
عیان پوشیده کرده یکدم

این بد مست طوفان موج شهوت
بطغیان کشیده دیگ شهوت
آرزوی یک نگاه دزدکی
بنهاده ناگهان سر بغاوت

بنگ جوانی و دست ساقی
ز ره برده باشد عشق وافی
بر آن کس کز گنه میزده دم
چه خوش خندۀ قِت قِت عیانی

چپاول بوسه ای زان خفته لب
نه بر هم زن خواب نیمه شب؟
هراسان آن دو چشم خواب آلود
به آغوش هوس در تاب و تب

هر خرابه ازین خراب قلعه
بیباک هوسهاش، نهان به سینه
جز آن شمع مذاب شاهدش نی
زان عشقها سپرده در خاک، خفته

آن ویرانه، آن خانۀ گناه
زنجیرۀ گسستۀ گناه
مستانی را بی خبر زین جهان
بر شهر حسنش خوش چپاولها

شیله دائم سر مست و پر جوش
آسمانش همچنان اندر خروش
کنار گور هائی رفته از یاد
باز روید لاله ها گلگونه پوش

ولی زان قلعه آوای نایی
نخیزد، نی ز عشقی صدایی.

بقیه در صفحه ۱۳۸ (حاشیه زیر)

تبصره

محترم داود موسی خوب مینویسند و مرچ و مصاله(ح) می افزایند که مزه دار میشود و از همه خوبتر اینکه مزاحگر و مزاح طلب میباشند . قسمتهایي از نوشته شان بارتباط این مجله قابل تبصره میباشد :

مینویسند : «(... تعلیم من در تخنیک و شغلم تجارتست)» و باین تعلیم و شغل میخواهند «(تیکه داری)» ادبیات را نیز پیشه سازند ، نه اینکه چنین استعدادی ندارند ، استغفرالله ، تسلط شان در علم اللغه و عروض از نوشته هایشان مشهود است ، اما ذهنیت عام چنین است که صرف نظر ازینکه از بهرهٔ خود در رشتهٔ تخنیک در مملکت نیازمند بهره برداري سودمند نتوانستند ، تاجرخوب بوده وهستند و «(تیکه داري)» هم که رشته ای از تجارت است حتما از دست شان پوره میباشد ، خصوصا در مواردیکه پول و مفادساخته میشود. درین کسب خامیکه ادبیاتش خوانند پول و مفاد که اصلا وجود ندارد اما درد سر بسیار است ؛ پس چرا پیشهٔ خداخوب کردهٔ پیسه سازندهٔ تجارت را گذاشته بریگستان ادب در پی «(تیکه داري)» افتاد ؟ ادب که کندهٔ یخ و قطي گوگرد نیست که یکي آب ودیگری آتش افزاید و هر دو را که مورد نیاز زندگي باشند «(تیکه داري)» توان کرد؛ ادب جزء مایلزم زندگي نیست ، چندان بازار وخریداری ندارد واز «(تیکه داري)» آن مفادي متصور نباشد.

تا اینجا که مزاح بود و پکوره پزي بمنظور مزه افزوني در لذت دهن ؛ و اما بدون احساس ضرورت تیکه دهي، که مستلزم داوطلبي نیز باشد ،از هر نوع همکاري استقبال میشود تا بخش زبان و ادبیات خواندني و آموزنده بار آید و جناب داود موسی این همکاري راتا کنون بیدریغ انجام داده از ایشان ممنون و مشکوریم .

پیشنهاد دیگری نیز از یکتن از همکاران این مجله از نیویارک رسیده تجویز مینمایند که : «(یک پیشنهاد دارم اگر قابل قبول شما واقع شود: بخاطر اینکه کدورت در بین نویسنده ها پیدا نشود فلهذا مسئولیت نشر شعر راشما خود قبول کنید یعنی اگر از نظر شمااز هر نگاه درست بود آنرا بچاپ برسانید وگرنه هیچ آنرا چاپ نکنید واگر شاعر آن ادعا نمود که چرا؟ شما میتوانید که با دلایل تان آنها را قانع سازید. بفکر من باین شکل شاید که کس تحت انتقاد کس قرار نگیرد. من شخصا انتقاد پذیر هستم اگر اینکه محترم حیا صاحب و یا اقای نگار گر صاحب کدام انتقاد میکنند آنرا به دو دیده قبول میکنم زیرا هنوز در مراحل آموختن قرار دارم وانتقاد شان را بمثل رهنمایي یک استاد ورزیده بچشم باز می بینم.)» (میر محمد رفیق انصاري از نیویارک)٠

با اظهار سپاس از هر دو تجویز ، موقف ما اینست که نه آن میکنیم نه این ؛ نه بساط تیکه داري را میگشاهیم، نه خود این بخش را تیکه میکنیم. این بخش فرهنگ مردم است ، بروی مردم باز میباشد. هر افغان حق دارد درین هرکارهٔ ادب هنر نمایي کند و هرکرا با ادب سروکار است حق نقد وانتقاد را دارد، نقد بالای اصوُل ومعاییر ادب ، نه اینکه اگر کسی از چاربیتي خوشش نیاید باید نشر نگردد.

انتقاد و تصحیح جناب داود موسی از لحاظ شکلیات وارد است : کلمات (میخوائیم) ، (میخوائند) وامثالهم باید عوض همزهٔ عربي (ء) با(ە) دري تایپ یا نوشته شوند ؛ ولی تا جاییکه باین هیچمدان تعلق میگیرد این سلوک خصوصا در تایپ کردن از دماغ ناقص بانگشتانِ من تایپست هنوزهم انتقال نیافته ، از جانب دیگر همان همزهٔ عربي را فارسي زبانان (ە) میخوانند : (Rolaid spells : RELIEF) «(الف)» . همچنان انتقاد دیگر اقای موسی وارد است که(تعین) باید با یک (ي) نوشته شود؛ اگر در نوشته های خودم با دو (ي) تایپ شده باشد اشتباه تایپي بوده درآینده نیز از تصحیح آن استقبال خواهم کرد، اما در مورد نوشته های همکاران این مجله پالیسي مااینست که هر کس هر طوری بنویسد همانطور (بشمول اغلا ط املا يي) تایپ میکنیم . برخی بصبغهٔ تاکید مینویسند که نوشتهٔ شان همانطوریکه هست چاپ شود و اینرا حق شان میدانیم ولی حق انتقاد مبتني بر دستور و اصول رابرای خود و خوانندگان نیز محفوظ میداریم.

«(الف)» یک اشتهار تجارتي انگلیسي است راجع به ادویهٔ موسوم به " رولید" که رفع درد خوانده میشود .

ادامه از صفحه ماقبل

پنجم خدا کند که آقای مهاجرافغان بکاربردن کلمات «شاعروطنی» را از طرف من بحیث هتک حرمت بشعرای افغان تلقی نکرده باشند چه همچو چیزی بهیچوجه منظور نبوده. صرف میخواستم برای تعریف، بین شاعر افغانی و غربی فرقی قائل شوم. با عرض احترام. (داود موسی)

محاکمهٔ «غلط» و «صحیح» در اصول و اسلوب املاء در وطن ما که از جملهٔ باصطلاح ده فیصد با سواد آن فیصدي چیز فهم ها از نیم فیصد نیز کمتر است و در زبانیکه مخلوط از چند زبان بوده و هنوز املاء معیاری ندارد ، کار سهل نیست و در محیط غربت وهجرت عملي نمیباشد ؛ وتازمانیکه فیصدي چیز فهم ها بلند نرود مثمر بوده نمیتواند . بنظر ما ضیاع وقت است اگر هر روز سفارش کنیم که (تغییر) را با دو(ي) و(تعیٌن) را با یک (ي) بنویسند یا (طاووس) را (طاهوس، طاوس، تاووس) و دیوث را (دوس ، دووس ، دیوس و دوث) ننویسند (در ایران بعد از آنکه باصطلاح پاکسازي کردند و کلمات عربي را از استعمال زبان برون ساختند - که یک اشتباه علمي بود - نه تنها مفرس کلمات انگلیسي از قبیل امپراطور وبرطانیه هنوز به (ط) نوشته میشود بلکه تهران رانیز(طهران) مینویسند) . در همین شماره در بخش مکاتیب وارده بجواب آقای کریم یوسف دوجا کلمه عربي «قیود» را دیده و دانسته «قیودات» نوشته ام که جمع جمع و انکشاف غلط رسم جمع عربي در افغانستان میباشد اما مروج است (هزاره جات و میوه جات غلطهای دیگر اند بقسم دیگر). کسانیکه میدانند و میخواهند املاء را مراعات میکنند و کسانیکه نمیدانند یا نمیخواهند بهر شکلی که اینها را بنویسند مفهوم میشود . نکتهٔ قابل تذکر در مورد املاء فارسي اینست که مراعات کامل دستور زبان عربي در مورد کلمات عربي دخیل در زبان فارسي برای اکثر فارسي نویسان معاصر نه تنها ممکن نیست بلکه باساس معیار های علم زبانشناسي که بحث آنها درینجا بیلزوم میباشد متوقع بوده نمیتواند .

درباب عنوان « Beyond War » که من (بیاند ده وار) یا (ده بیاند وار) نوشته بودم و به کمسوادي ام حواله شده این هیچمدان به آن اعتراف دارد. اما از باب توضیح عرض میشود که کلمهٔ « beyond » در زبان انگلیسي بسه منظور استعمال شده میتواند : (۱) اسم (۲) قید - adverb (۳) preposition،در عنوان فوق الذکر کلمهٔ (بیاند) بحیث اسم در پهلوی اسم دیگر استعمال شده ، اسم مرکب (بیاند وار) را تشکیل داده و بحیث اسم خاص (واسم موسسه) بکار رفته است . ولی نمود زیر بنایي « ب » این ساختمان(the Beyond War Organization - موسسهٔ ماورای جنگ) میباشد که مشخصهٔ (the) رادر آغاز خود دارد و مختصر آن (بیاند وار) است که بعد از تطبیق «قانون حذف» این اختصار پدید آمده است . مشخصهٔ (the) حتي در بین دواسم مذکور جا گرفته میتواند که در آنصورت (Beyond the War) باز هم دستوری بوده اما معني کلمه از اسم مرکب به (prepositional phrase) تغییر میکند. در انگلیسي اگر بگویند (I am beyond fear - یعني من در ماورای ترس قرار دارم یاأز کس نمی ترسم) معني دارد و دستوري است ولی (I am beyond war) اگرچه غیر دستوری نیست لیکن غریب بوده معنایي مانند (I am dying blue) را افاده میکند. البته موسسات اسم بی معني نیز میتوانند داشته باشند که در آنصورت پای دستور در بین نمی آید.

ولی آقای داود موسی حق بجانب میباشند که مطابق بمتن روبنایي انگلیسي باید عنوان مذکور بدون مشخصه یعني (بیاند وار) نوشته میشد و در آینده سفارش شانرا مدنظر قرار میدهیم. جان مطلب درینجاست که دو نفر امریکایي کمسواد تر از من و موسی که اصلا شغل فروشگر(salesman) در یک مغازهٔ کالا فروشي را داشتند شرکتی برای مقاصد پیسه سازي را تاسیس و آنرا (موسسهٔ ماورای جنگ) نام گذاشتند وبرهنمایي (افغان سنتر) مملکت درمانده و جنگ زده ای مانند افغانستان بخورد شان داده شد تا برای آن قانون لویه جرگه بسازند - حالا اگر در نوشتهٔ فارسي تلفظ درست آنرا (بیاند وار) یا غلط آنرا (بیاند ده وار) یا (ده بیاند وار) بنویسیم، هدف و مقصد نا پاک این موسسه وهمکاران آن که همانا پیسه ساختن و تجارت کردن بالای جسم نیم جان افغانستان میباشد ، تغییر نمیکند و موسسهٔ مذکور بهر اسم و رسمی که خود را بخواند و یا (افغان سنتر) هر قدر برای ستر واخفای اهداف و مقاصد آن که همانا سود جویي و پیسه سازی محض میباشد سعی و تلاش بیشتر بعمل آورد، باز هم افغانها(بیاند وار) یا (بیاند ده وار) رامعادل سوداگري میخوانند و « انداز قدش را میشناسند» .

از مزاح (humour) های جناب داود موسی و جرات نقد و برداشت متقابل و نکته های ادبي و عربي شان خوشم می آید ؛ امید وارم این شیوه را دوام بدهند. بخش زبان و ادبیات بروی شان باز است : نه بحیث تیکه دار بلکه بصفت وطندار. این بخش بروی همه شاعران و نویسندگان باز است بشرطیکه گنجایش هضم انتقاد را داشته باشند. با تقدیم احترامات . س . خ. هاشمیان .

« ب» در علم زبانشناسي (بخش نحو) جملات و فقرات هر زبان دو نمود دارند : یکي نمود زیر بنایي که عامهٔ مردم آنرا دیده نمیتوانند ولي نحویان و زبانشناسان شکل و ترکیب کامل آنرامي بینند ؛ دیگری نمود روبنایي یا ظاهري زبان که بعد از تطبیق قوانین « حذف » و « تعویض » پدید می آید و عامهٔ مردم همین را مي بینند .

و از بین مردم تبارز میکرد. اکنون که زعامت پادشاه سابق بشدت مطرح است تشویش جدي در پاکستان بوجود آمده است و تلاش بعمل می آید تا بهر قیمت که باشد جلو این حرکت گرفته شود . جای شک نیست که تاریخ افغانستان در دوران قبل از حادثهٔ ثور چندان درخشان نبود وگرنه این فاجعه در کشور رخ نمیداد اما باآنهم اعمالیکه نظام های بعدي در کشور انجام دادند از یکطرف و دور نمای تاریک گروپهای جهادي در پاکستان از طرف دیگر سبب شده است تا نظامهای قبل از ثور در انظار مردم برائت گیرند و اکثریت را مجددا متوجه پادشاه سابق گرداند. برای جلوگیري از این میلان حکومت پاکستان حتی بر ائتلاف نا مسعود حزب اسلامي وخلقیهامهر موافقت گذاشت وبخیانت پیشهٔ بزرگ « تنی » اجازهٔ اقامت در پشاور داد. قرار مسموع این شخص نابکار امروز بحیث قوماندان ارشد در چوکات حزب اسلامي اجرای وظیفه مینماید.

آیا سوال نمیشود که این سازش مسلمان وملحد از برای چیست وچگونه «اجتماع نقیضین» از نظر فلسفهٔ اساسي اسلامي ممکن و میسر خواهد بود؟ « تنی» بوضاحت گفت که « عضو حزب خلق میباشد وخواهد بود » این گفتهٔ او چنین معني میدهد که در حقیقت او برای آن آمده تا مسلمان را بسوی خود کشاند نه آنکه خودش مسلمان شود . و در اینصورت چگونه میتوان از نظر کسانیکه داد از اسلا میت میزنند بر سازش مسلمان با ملحد مهر موافقت گذاشت . آیا این مهر منافقت نیست ؟ زیرا مسلمان صادق سازش مسلمان را با مسلمان افغان مرجع میداند. « تنی» برای آن آمده است که احساسات ملي را در جهاد افغانستان سرکوب کند زیرا کمونستها نیز ارزشهای ملي را نابود میسازند البته اینبار بکمک کسانیکه آنها در جامهٔ قدسیت اسلام ارزشهاي ملي را میکوبند. اینست پیوند مشترک آنها واینست مطلوب حمایت گر آنها !

أکنون بکنج دیگر از جهاد مردم ما نظر می اندازیم که با دهشت انفلاق ثور بکشور مسلمان وهمسایهٔ ایران پناه برده اند ودرآنجا سازمانهای جهادي را تاسیس نموده و بفعالیت خود در امر جهاد ادامه مي دهند . اگر نظری بحوادث ایران بعد از استقرار رژیم اسلا مي انداخته شود معلوم میشود که مصروفیت داخلي خاصتا جنگ با عراق مجال کافي برای حکومت ایران نداد تادر قضیهٔ افغانستان بطور عملي ودوامدار و با طرز دید خاص داخل فعالیت گردد و علاوتا با موقف منفي که امریکا و دول غربي در ایران مواجه شدند امکانات تقویه جهاد افغانستان از طریق ایران برای امریکا ودیگران میسر نبود . ازهمین سبب است که جبهات جهادي افغانستان مقیم ایران نتوانستند از کمک بین المللي مستفید گردند و از دسترسي بسلاح و مهمات جنگي محروم ماندند و نقش شان نیز محروم گردید. در ایران نیز عده ای از مجاهدین افغان که تحت تاثیر انقلاب اسلامي قرار دارند کمتر بارزشهاي ملي افغاني اهمیت میگذارند ولی اکثریت باوجود حساسیت های مذ هبي و هم بعضا زباني از نقش سالم ارزشهای اسلامي و ملي در آیندهٔ کشور جانبداری و حمایت مینمایند.

اگر نظری باهداف والای جهاد درکشور انداخته شود بوضاحت معلوم میشود که :

ـ جهاد افغانستان تنها از برای آن نیستکه بعضیها گویند « دین مقدس اسلام در خطر است » وباید « برای نجات دین » جهاد کرد. دین اسلام با پهنا و استواری کامل قرنها را بدنبال گذاشته وتا بشر در کاینات است دوام دارد. هیچ قدرتی را توان نیست دین اسلام را معروض خطر سازد. دین آسماني و کلام الهي را ثبات و استقرار است . هرگز به ضعف و سقوط نمي گراید تا در پی نجاتش برآیند. اسلام خود ناجي ناجیان است . آنچه معروض بخطر است فقط اسلامیت خود ماست وجهاد افغانستان از برای آنست که اسلامیت خود را حفظ کنیم عقیده وایمان خود را از گمراهي برهانیم و خود را عیار کامل باصول اسلامي سازیم .

ـ جهاد افغانستان در مقابل « نانجیب » نیست تنها در مقابل خلق وپرچم نیست تنها در مقابل ستم وشعله نیست بلکه در مقابل همهٔ این قماش اشخاص و افکاریست که مغائر با شئون اسلامي و ملي در حرکت اند ـ جهاد ما در مقابل همه کسانیست که مغایر با خواسته های ملت بحکم بیگانه اقدام میدارند حقایق دین ما را نادیده میگیرند آئین ما را زیر پا میگذارند و شیشهٔ ناموس ملي ما را می شکنند .

ـ جهاد افغانستان برای نجات وطن از فشار قوای اشغالگر و تسلط مفکوروی آن براه افتاده است .عَلَم جهاد در افغانستان برای حصول استقلال میهن ـ این فرخنده میراث نیاکان ما ـ برای حفظ هویت ملي وتمامیت ارضي برای کسب حق تعین سرنوشت وحکومت خود برخود بر افراشته شده است و تا وقتي برافراشته خواهد بود که بحقوق حقهٔ خود مجددا نایل آئیم .

بجواب شاغلی کریم (شیون)

آقای محترم هاشمیان!

جواب شاغلی (شیون) را در شمارهٔ گذشتهٔ (آئینهٔ افغانستان) خواندم - آقای خلیل قبلاً فرموده بودند که خانهٔ زنبور را نباید آتش زد - اما من بحکم حضرت ابو المعانی (بیدل) ما حصل در خانهٔ زنبوران از جهت آتش زدم که درخلال آن نصیب من شهد گردد و این شهد عبارت از نکات علمی و ادبی می باشد که در ضمن مباحثات ادبی بروز می کند. بلی طوریکه محترم (خلیل) هم در تبصرهٔ خود بجواب آقای نوری نوشته اند که شاعران باید انتقاد پذیر باشند و بسخن حق تسلیم شده در برابر (حیا) و ادب حرمت را مراعات نمایند و از ذکر کلمات بی ربط خودداری کنند و رگ گردن را بحرکت نیاورند - آقای شیون نوشته اند (با اینکه بیشتر از سی سال بدین سو ندرتاً شعر گفته ام اما خوشبختانه هرگز شاعری را وسیلهٔ معاش قرار نداده و ادعای شاعر بودن نداشته و ندارم -) در اینجا آقای شیون مانند ... کرته گفته اند - و حال آنکه همه دوستان ادبا مرا می شناسند که من در عمر خود از مناعت طبع و استغنا کار گرفته و از راه شاعری معاش نگرفته ام بلکه از صداقت در راستکاری خود در انجام وظیفه و خدمت بوطن عزیز و فرهنگ و دانش معاش حلال گرفته ام و بجز حق تعالی جلّ عظمته که دربارش عظیم و فضل او هم عظیم است بکسی تنزل نکرده ام وهمیشه گفته ام که —

مشتها در کشت استغنا پر کاهی نمی ارزد - گدا گر نیستی تا چند گیری نام حاتم را؟

و همین موضوع اعانه و یا صندوق (حیا) را که شاغلی هاشمیان در (آئینه) گنجانیده اند از خیر اندیشی خودشان و یا بعضی دیگر دوستان دیگر بوده و من در عمر خود چنین عادت نداشته و ندارم که از راه اعانه تقویه شوم اما چون حسن نظر یکعده دوستان گرامی و قدردان را دیدم ناچار از حیا کار گرفته سکوت کردم و گفتم ای یاران مهربان! خانه تان آباد - خدای کریم به همه شما پاداش نیک و اجر عظیم نصیب کند که با یک برادر آزاده خود اظهار همدردی در عالم غربت و هجرت به شیوهٔ کریمانهٔ حضرات انصار رضی الله تعالی عنهم که با برادران مبارک مهاجر خود در عصر فرخندهٔ سرور کائنات صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بجا آورده بودند شما نیز بجا آوردید تشکر ....

انتقاد سالم کاریست معقول و درخور تمجید - زیرا - از تصادم افکار برق حقیقت جستن گرفته و خوانندگان با ذوق از ان شنیدن الهام می گیرند و مستفید می شوند - چنانچه خودم از انتقاد سالم ملول نمی شوم - طور مثال خدمت دوست دیرینم آقای شیون -

تذکر می دهم که گذشت و میدان - بعضی اشعارم از قبیل (سر طاس) (سلام بهار) مخمس بر غزل جناب سردار عبد العزیز خان (حیرت) مخمس بر غزل مرحوم واقف لاهوری وغیره در صفحات (آئینهٔ افغانستان) بچاپ رسیده و بدسترس شاغلی شیون قرار دارد - لطف کرده آن اشعار مرا ملاحظه کرده اگر کدام غلطی داشته و شکستگی را در آنها یافتند بمن بنویسند - من البته رضوش می شوم و بعوض دالر ناچیز (دل) خود را در گرو محبت شان قرار خواهم داد - یکبار این کار را امتحان کنند. شاغلی شیون باز می نویسند: (اشاتاً در دوشه مصرع هنگام بیرون نویسی یک حرف و نیم حرف و یا کلمه از قلم افتیده ... . اما خوشبختانه عیب در اصل نیست ..) عجب دلیل معقولی ...

انوری مرحوم گفته: (شعر ناگفتن به از شعری که او ناید درست - بچه نا زادن به از شش ماهه افگندن جنین —)

آمدم بر سر نقص اشعار آقای شیون وجواب کار شان؛ درباره شعر بهار بخون خفتگان شان که گفته اند: (آتش افروز خانهٔ هر برگ و اخگرتم -) ببرگ خبیث را همه می شناسند اما اخگر را نشناختم - خواستم تنها بکی در پهلوی نام ببرک آورده شود و آن عبارت از نام کارل اکبر و خیبر بود که تذکر دادم - چه آنها از یک حزب و یک پارتی منحوس بوده وشب ها و روزها در کنار هم می نشستند و دم از خدمت بوطن می زدند - درنتیجه معلوم شد که واقعاً از جوانان با درد و انقلابی و وطندوست بودند و در بدل یک بوتل ودکا و رقص با دختران هرزه - کشور مبارک ما در وطن را (بتعبیر شاعر مرحوم آقای خلیلی) بجنگ روس دادند و قد خود را در برابر این رذالت و وطنفروشی چنگ ساختند. ولی آقای شیون نوشته اند (..... بعقیده من بمرده لگد زدن چندان کار مردانه نیست درحالیکه همقطاران و هم مسلکان او هنوز زنده اند .... — — ... وباز اگر قافیه اجازه می داد من بجای هر دو "ببرمل" میگفتم که او فعلاً سمت سفیر رژیم مزدور کابل را در پولند دارد —) ازین جواب شان معلوم می شود که آقای شیون با اکبر خیبر ارتباط و محبتی

داشته که از تذکار نام آن ها زیره خاطر شده و از (لیلی) یاد آوری می کنند گفته اند:
ده کجا و درخت ها کجا ؟ نام لیلی در بینجا ضرورت داشت ؟ باز هم اگر آقای بیشون کافیه را تغییر داده می توانستند برای لیلی یک قصیدهٔ غرا زند و هم قطاران بزرگ ملعون را
در آئینه (افغانستان) منعکس گردانند ....

در همین شماره (هفتم و هشتم سال اول - سرطان - اسد ١٣٦٩)
(آئینه افغانستان) در صفحهٔ ادبی آن غزل تازه از آقای بیشون توجه ما را بخود جلب کرد
آنرا خواندیم. در مطلع آن (ای جنون با تو بکوه و دشت و آهون سر زدم -)
این بیت که از بحر رمل مثمن می باشد تقطیع آن چنین صورت می گیرد : (ای جنون با -
تو بکوه و — دشت و آهو — سر زدم -) اول باید گفته شود که (ها مون) یعنی
فاعلاتن — فاعلاتن — فاعلاتن — فاعلن
دشت (آهون) نوشته نمی شود و صورت صحیح آن همان (ها مون) است - ثانی در تقطیع
(ن) ها مون زاید میماند و شعر را ثقیل و شکسته می سازد - لذا بهتر آن چنین می داشت که
(ای جنون با تو بکوه و دشت و صحرا سر زدم -) در مصرع سوم شعر ثقیل و شکسته می باشد:
(کودکان گر سنگم زنند و یا که دشنام دهند -) بر علاوه که این مصرع ثقیل است از وزن

و بحر رمل مثمن خارج شده - با این صورت البته آقای بیشون می خواهد از بحر خارج شده وارد
بحر الکاهل گردند و در آنجا طوفانی بر پا نمایند - نظر من در این مصرع چنین است : (گر طعن
و یا سنگی کودکان بخورم از دم -) آخرین مصرع هفتم غزل مذکور : (تا بیا تا باید دمی از
رنج و آزار این دلم -) در تقطیع - وای - آزار زاید میماند و شعر را ناقص می سازد،
لذا مصرع مذکور را چنین تصحیح می کنم : (تا بیا تا باید دمی از رنج و زحمت این دلم -)
وقتی که بمصرع نهم رسیدم باور کنید خود را هم گم کردم زیرا این مصرع نیز طوفانی شده و از
همان بحر خود قدم فراتر گذاشته است - من این ابتکار و انقلاب آقای بیشون را قابل تمجید می
دانم — شعرای محترم باید از چنین اشعار الهام گرفته دیوان خود را رونق بیشتر بخشند.
بهر حال باسس همان (٢٠) دالر آقای بیشون - این مصرع انقلابی شان را چنین تعدیل می
کنم : (نیست دیگر چاره تا من باز یا بم میهنم -) باریکی در اینجاست که در هر مصرع تحولات
انقلابی مشهود می گردد و من تا حال بچنین شاعر و رزیده روبرو نشده بودم - عالم آواز گیرا عجب
کیفیتی دارد - آقای بیشون فرموده اند : (خواستند آباد کردن خانه را با دست دیو -)
تعالت این مصرع را اهل ادب احساس می نمایند ، در مصرع دوم دانستم که آقای بیشون
پریدن را هم مانند مرغان هوا یاد دارند - موفق باشند ، چه گاهی از بحر خارج می
شوند و موقعی در هوا پر می زنند - و زمانی گوش خود را کر می زنند ، باقی چه بگویم که از

تعالت دیگر مصرع ها خودم نیز تعالت و کمال احساس کرده صحبت خود را تا
وقت دیگر بهمین جا ختم می کنم و قضاوت را به دانشمندان محترم شاعلی (م - انگارگر)
می گذارم . — احمد صدیق تپا - دهلی جدید - ١٥ اکتبر ١٩٩٠ .

یا دداشت اداره - ما یك ثلث نوشته آقای حیاء را نشر و بعضی کلمات طنز را از آن حذف نمودیم . چنین بنظر میرسد که شعرای موسفیدو پخته کارما انتقاد پذیر نبوده خواهان اصلاح و بهبود فن و هنر خود نمیباشند و این بخش زبان و ادبیات را که ما بحیث یك ضرورت فرهنگی محیط غربت و هجرت گشوده ایم میخواهند از آن هرکاره پهلوانی در بیاورند آنهم بمصرف این مجله که تمام شد مصرف چاپ فی صفحه آن ٣٠ دالر میباشد (هزار ورق قرب ٣ سنت).

این بخش تخته سفید است تا هر افغان بالای آن مشق بتوانند - بشرط آنکه انتقاد بالای هنر خود را بپذیرد . ما با انتقادات شخصی موقع نشر نمیدهیم ولی نقد علمیرا میپذیریم و منعکس میسازیم . بهمت و همکاری شما هموطنان محترم این بخش صبغهٔ علمی اختیار نموده و باید این سویه را حفظ و انکشاف داد - انکشاف از مهارتهای عروضی وهنری انفرادی گرفته تا بلند بردن سطح دانش و هنرپروری مردم همه مستلزم برده باری و سعی و اهتمام متداوم میباشد . پهنای دانش را از گهواره تا گور پذیرفته اند.

انتقاد بر وزن یا خصوصیات بدیع یك شعر توهین به شاعر و شخصیت او نمیباشد و تا این روش بحیث یك کلیه قبول نشود هنر انکشاف کرده نمیتوانند . شاعر دانشمند با شتباه و لغزش هنری خود ملتفت و معترف میشود . آخر اشخاص خیرخواه و علاقمند بفرهنگ و هنر وقت گرانبهای خود را صرف مطالعه وتحلیل این بخش مجله می نمایند و هدف هیچکدام آنها رنجاندن هموطنان وبیجهت بدبین خلق کردن برای خود شان نباید باشد !

نقد شعر قدامت هزار ساله دارد و ما نمیتوانیم بخاطر حب وبغض های شخصی سد و مانع این روش خجسته گردیم . در عین زمان شخصیت شاعر ونقاد هردو نزدما محفوظ و محترم بوده به تعرضات شخصی موقع نخواهیم داد . با احترام (اداره)

خاک پر شور

شنیده‌ام که سکندر شهنشهٔ یونان — چو بست بهر جهانگیری از غرور میان /۱
نبود بر سر راهش کسی فزون از میغ — بچشم خلق نمودی خدای حربه و تیغ /۲
ز نوک حربهٔ او میچکید خون جهان — زخاک پاش نمودار خاک پادشهان
چو کرد زیر و زبر سرزمین دارا را — بر آن بشد که بدست آرد آریانا را /۳
گشاید این در پولاد را به پنجهٔ زور — نماید از رهٔ افغانستان بهند عبور
خبر نبود که این مملکت عدوسوز است — خدنگ چلهٔ پکتیسیان جگردوز است /٤
خلاصه اینکه چهل ماه گشت سرگردان — پی حصول مرام همچو آسیا بی‌نان
چو مادرش خبر فتح هند را نشنید — زحال ابتر فرزند در هراس افتید
نوشت نامه که ای نوردیدهٔ مادر — یگانه گیتی‌کشای اسکندر
ترا نزاده بودم جز برای پیروزی — چه جای اینکه بیفتی به اینچنین روزی
چرا بهند نرفتی؟ چه درمیان افتاد؟ — ستارهٔ تو و یا اینکه آسمان افتاد؟
چه ساخت دهر که یونان حریف پیدا کرد — چه فتنه ایست ندانم که چرخ برپا کرد
دلم زحرف بدونیک اهل یونان خَست — که پادشه نتواند دهان مردم بست /٥
یکی زکوه ترا سرنگون کند، دگری — بگوید آنکه از او نیست کمترین خبری
من و ارسطو و اعیان ملک حیرانیم — کجاست راه حقیقت کدام سو رانیم؟
چو فیلسوف نداند که سد راه تو چیست — خیال میکنم آنجا مکان دیو و پری است
برای خاطر قلب حزین من بنویس — کدام دیو خیالیست نام او پکتیس؟
سکندر از در حیرت بمشورت پرداخت — سوال مادر خود را به افسران انداخت
نوشت نامه سکندر که ای فدای تو من — سکندر و همه یک ذره خاک پای تو من
سوال سخت ترا میدهم جواب کنون — ولی نه اینکه بخط و کتابت و مضمون
ببین آه چه مشکل جواب پیچیده — جواب آنچه ارسطوش هم نفهمیده
برای یک دو سه هفته از راه مهمانی — روانه شد بحضورت سران افغانی
بشرط آنکه گرامی بداری ایشانرا — بدان نَمَط که شهان پرورند مهمانرا /٦
ولی زیاده ز حاجت مخواه نشان بیشت — که با خبر نکنند از شجاعت خویشت
بده قبول بدربار شان بروز نخست — بگوی هرچه بفکر و رضا و خواهش تُست
بمجلس دومی چون بخوانی ایشانرا — به هدیه های گرامی نوازی ایشانرا
که سرفراز بیایند پس بخانه خویش — بدان غرور که شاهین به آشیانه خویش
امید من ز جناب جلیله زینسان است — (درین زمینه امیدم بخاک یکسان است)
که یک خریطه پُر از خاک آریانا هم — روانه شد بحضور تو با سران توأم
که قبل مجلس ثانی بزیر فرش اطاق — بگسترند ازین خاک مغفرت میثاق
گرفت نامهٔ فرزند چو مادر او — گذشت آنچه ز حیرت گذشت بر سر او
بمجلس اولی شد زهر دهن سخنی — زباغ و گلشن خود چید هرکسی سمنی
بمجلس دومی چو رسید نوبت کار — فشانده شد به تهٔ فرش خاک حیرت بار
چو خواستند خوانین آریانا را — نشان فخر و غرور نژاد آریا را
بدرب قصر بهم خورد حالت ایشان — فلک بلرزه درآمد ز صُولت ایشان /٧
درین میانه دو سه تن میان خون غلتید — ز ضرب تیشه تو گفتی که بیستون غلتید
چنان که کنگرهٔ چرخ نیلگون افتاد — چنان که سقف بهم آمد و ستون افتاد
هزار خُم نکند مست می پرستان را — چنانکه ذرهٔ خاکی وطن‌پرستان را
چه شورها که درین مشت خاک پُرشور است — چه دیده‌ها که براه امید آن کور است
سکندر است نه تنها که زور ما دیده — هزار آینه را این غبار پوشیده

یادداشت ـ این منظومه در مجموعه «حدیث خون» تحت عنوان «مردان پاروپامیزاد» نشر شده و ما عنوان آنرا تغییر داده‌ایم.

/۱ ـ میان = کمر؛ میان بستن = قصد و اراده کردن.
/۲ ـ میغ = مه غلیظ و ابر.
/۳ ـ دارا (ملک دارا یا سرزمین دارا) =
/٤ ـ پکتیسیان = ساکنین پکتیس (پکتیس و پکتیک و پکتیکا درمتون یونان آمده)
/٥ ـ خَست (به فتح اول) و خستن = آزرده شدن ـ رنج دیدن ـ پریشان شدن
/٦ ـ نَمَط (به فتح اول و دوم) = طریقه ـ روش.
/٧ ـ صُولت (به ضم اول) = حمله ـ غلبه ـ هیبت.

داستان « موسی و منگری »

مرحوم پوهاند
میر امان الدین انصاری

(قسمت دوم)

(۵)

بدینوجه برده است هرزنده سر
هدف اندر آن است دفع عدو
چو داده ترا زَهربزدان پاك
درین ره ضروراست سعی فزون
چو موسی شده دشمن جان مار
درآن لحظه گردد دل مار یخ
درآن دم توان گفت ای دوستان
چو گفتار لندی بپایان رسید
بنرمی خرامید بر تخته سنگ
بگیرید گوش ای گروه خزند
نگارنده ٔ نامه ٔ باستان
روان بود موسی سوی کوی تور
نظر اوفتادش چو بر روی مار
شد از ترس پنهان به پشت درخت
صدا زد درآن لحظه بر وی زمین
بشدت بزن خاك برفرق مار
چو موسی شنیدا ین سخن اززمین
گرفته بکف قبضه ٔ خاك را
ز چشمان آن مار برگشته بخت
پس آنگاه موسی علیه السلام
ز نسل همان مار طالع نگون
کنون گر کسی خصم خواهد ذلیل
سر دشمن خود بخواندقصور
بجا ئیکه طفلان کنند ایش ومیش
ندانم درین محفلا زبیش وکم
بخانه ولیکن اگر هست کس
بدنبال مرجان یکی کورمار
خرامید پیچان سر تخته سنگ
بیا تا بگویم سخن فاش تر
نخست از همه شُکر مرجان زجان
اگر راست گویم نبودم خبر
درین فکر عمری بسرکرده ام
نیفتاد مغزم مگرکارگر
نیارد خدا جان مرجان زیان
نگر زاستماع همین داستان
بیفزوده این قصه خشم مرا
از این پس بنام هرکه موسی بود
از این پس همه کورماران دهر
گمارند هم همت خویش را
بهرجا که فرصت رسد ازفلك
بزهر وبقهر و به نیرنگ وچال
نگردد مگر اب در روده گرم
که تا نام موسی ز روی زمین
بگردانم اکنون عنان سخن
نهم راز او راکنون درمیان
چوزهر آفرین کردمرا رخشم
مگر ساخته هوش من تیز تر
چو بودم بسی نسل پنهان بغار
برون از بن غار هنگام روز
چونزدم بود معنی نور هیچ
نبودی گر این کم زموسی خطر
چو سازسکون راست شورعجب
شب هنگام درپرتو کهکشان
بسیر وبگردش شب آرم بروز

زخوان توافق نصیبی دگر
بوجهی که افتدبحیوان نکو
بدان دشمن خویشتن کن هلاك
که گردد ز هرقطره خصمی زبون
چه خوش گربزهرش برآری دمار
که موسی بماند ته ٔ خاك شخ
که از ما بتاریخ مانده نشان
دگرنوبت مار مرجان رسید
سخن را بوجه دگر دادرنگ :
که دارم حکایت یکی دلپسند
روایت نموده است این داستان
که آمد پدیدار ماری زدور
بشد خنجرك موی هایش چوخار
در ان جا بپستا دخشکوکرخت
ز من مشت خاکی ستان ای گزین
پس انگه نگرصُنع پروردگار
بدل کرد شکر جهان آفرین
بزد برسر آن ماربیباك را
بصارت علی الفور بربست رخت
سوی طور بی خوف برداشتگام
بود کورماران فزون در زمین
ز اعجاز موسی بگیرد دلیل
که یارب کند خاك موسی شکور
کنی استماع این سخن را توبیش
چه ربط این حکایت رساند بهم
کفایت کند محض یك حرف وبس !
برآمد برون ازمیان قطار
بگفتار آمد بدون درنگ :
برای شما دشمنان بشر !
مرا واجب آمدبدون گمان
ز اسرار نقصان نور نظر
بسی تار اندیشه مجرکرده ام
که از رمز پیچیده یابم خبر
که بکشود اسرار راز نهان
همه فلس ها بر تنم راستان
که کور ساخت موسی دو چشم مرا
بمن خصم جانی نه تنها بود
برا بندد نبال موسی بقهر
که گیرند قصد ٔ پس وپیش را
گذارند در راه موسی تلك
بیارند بر آل عمران زوال
که از پوست موسی نسازندچرم
شود نیست ای دوستان گزین
باخوند همنام خصم کهن
که آسان شود کاربر همگنان
مبرا مرا آفرید ازدوچشم
بتاریکی احساس من بیشتر
بچشمم شده روز شبهای تار
مرا نور خورشید آرد بسوز
خورم ره چو منجیله درغاربیچ
من وگوشه ٔ غار راحت شمر
خوش اید مرا زَهَف هنگام شب
سراغ آرم ازراز ساغرکشان
به هنگامهٔ صبح حیرت فروز

(۶)

فراغت بجویم من از کار خویش
براحت خَرَم دربُن غار خویش
ز سیروسیاحت زپُرس و زِیال
فزاید بهر لحظه علم وکمال
شبانه باوقات سیر وسفر
ز موسی مکرر گرفتم خبر
نهان نیست از من کنون رازاو
بجز من که داند سُرِ سازاو
گذشته از این در صف اعتبار
مرا مار گُشن آمده بارغار
بگیتی زطرح رفاقت به حسن
نبرده سبق هیچ ماری ز گُشن
ابولحیه اش اجر نیکی دهاد
ز موسی بمن قصه کرده زیاد
شنو از خلال همین قصه ها
ز احوال موسی گُزین حصه ها
۱/ اگر نقش بیت نیکه را دیده ئی
قواره ز آخوند فهمیده ئی
قد او بلند است ریشش سفید
به چف وکف خویش راحت نوید
رسیده بسن گرچه هفتاد و یك
به نیرو بود لیك سخت و کَلَك
تراوَد لعاب از دهانش چو نهر
که اکسیر باشد به توقیف زهر
عصا گیرد از چوب شیشم بکار
که کرده سرش نقر بر شکلمار
کدوی نگارین برنگ و بزیب
۲/ بلاغند نصوار دارد بجیب
پُرَش جیب باشدز مرچ سیاه
که خنثی کندزهررا خواه مخواه
بود چُوکره او را هزاران هزار
کمر بسته هریك به تسخیر مار
چَپَری سر صُفَه دارد زِ نَی
۳/ بران سایه افگن یکی شین غَزَی
بنزدیك آن باغچه ٔ دل پذیر
قد افراشته بُته های فقیر
چلم را ز این بُته پُرکردنش
ندارم خبر گور وهم گردنش
یکی را مراد است مرچ سیاه
که سازد بدان زهر ماران تباه
یکی را به پَندَك گُر ونیشکر
دگر را به کنداله نصوارتَر
ز زهر آن یکی جان رسیده بلب
از او زهر هر کسی مینمایدطلب
دگر پرسد از وی زکوهٔ فسون
که با آن چسان مارسازد زبون
یکی جنتری پخته خواهد ازاو
که ماری کند مست بهر عدو
یکی منتری کوته خواهد ز وی
که سازد بدان غندل ومار پی
یکی پخته کرده است منتر زیاد
که در مارفیائی شده اوستاد
به ماوای آخوند کرده سفر
که بندد باستادی او راکمر

۱/ بیت نیکه = شاعر معروف و مرد متفکر پښتون
۲/ بلاغند = بسته تالکی (کرد اصطلاح کاسیانه بلوخت گویند)
۳/ شین غزی (الشینو) = لعبه یا بوتی که از خار بالای چپری اندازند.

(۷)

ورا حجره است تاریك وتنگ
چه حجره؟ باخوند چون‌کوشکی
نمد پارهٔ فرش دارد اطاق
سبوی سفالین نهاده بکنج
فراز سر او کتابی بزرگ
ببالا مدبّر اوراق آن لا بلا
بخوانی گرا وراق آن‌پی به‌پی
چراغ گلین پُر زتیل سیاه
یکی چارپائی که بافته‌زمار
بخانه چو آید بهنگام شام
ز وقت عشا٫ تا گه٫ نیم‌شب
در آخر به بستر چوغلطردراز
چو چارپائی اش بیخ داردزمار
قدیفه٫ نازك بسر گُسترَد
ز پرکار افسون خطِ دور او
محال است ماری بجرئت ز صف
سحرگه چوبیدار گرددزخواب
بهنگام بیداری آن مرد بجست
براو بی وضوء گرشوی‌نیشزن
رهاند مر او رازآسیب زهر
رسد گر لعاب دهن دیر تر
رسد تالعاب از دهن‌تا بپا
شناسد در آندم نه پا ازسرش
ترا گرهوس باشد آزار او
باین کار باید گزیدن کسی
و هم باید این مار نبودکلان
بفکر منِ بنده٫ کهترین
قدش بیش نبود زقدر بلست
شنیدم چنان زهر او بیخکن
چوکردم چنین فاش اسرار را
کنون گشته خورشید سوزان‌وگرم
مرا به‌زالطاف رخصت دهید
بگفت این وپایان شدازتخته سنگ
از این قصه ماران‌بجوش آمدند
فشا فش از آن‌شیله بگرفت اوج
همه مارها ازبزرگ وچنون
بماران‌به‌نهجیکه رسم‌است وخوست
بشد ازته پوست کهنه عیان
چوماری زشادی نگنجد بپوست
خداوند دانای کردار مار
خدا گفته منِ هم‌زروی گمان
درین ره اگر رفت حرفم خطا
فسونگربیا جنتری سازکن
فسردم خدا را زمنتر بسی
چنین چند مانم به پژمردگی
زمانی برون گر نیایم زترق
بخوان جنتری تا که مستی کنم
خدا را صُفتی بدر شو زکر
نوای نَیَم زهر قلهل بود
ز جنترِ فغان از ته دل کنم
بنوك دُم ایستاده گِسري کنان
بجان عدو زهر ریزم چنان
شود مزج تا زهر درخون او ۶/
بیکدم روان سوی بستر شود
شبی کاندران چرخ نیلوفری
شبی کاندران ابرك از کهکشان
شبی بود شایسته٫ رهزنان
درین شب خزیدن بروی [illegible]

۴/ که‌آبادگشته (دمسجدپه خَنگ)
درآنجا بمدخل درکوچکی
بود سُفره‌ازنان‌جَوپُربتاق
که سرپوش آن‌بافته‌آمدزمُنج
وقابه‌بران باشدازچرم گرگ
ز منتر که‌آردبماران بلا
بیابی بسی هوده تالیف وی
بدیوار دَرِ کُفره‌داردپناه
بیك گوشه٫دیگر آن‌راقرار
ز قرص جوین باشدا ورا طعام
نماز و نیازش بود بهر رب
هنوزش بحق هست راز ونیاز
نباشد ورا توشك نرم کار
بذکر خداوند خوابش بَبَرد
زِ بَد فارغ ازماروازجوراو
نمایدکه از خط رود آن طرف
برای وضوء مینماید شتاب
وضویش همیشه بماندردست
نه مرج سیاه نی لعاب دهن
مجالی نیابد که آید بقهر
یقین‌خاك اورا تودرتوبره بر
پرد مرغ روحش سوی ماورا٫
علی الفور بینی توخاکسترش
همان به‌که خصمی به‌بیزاراو
که زهرش خطرناك باشد بسی
که آسان به‌بیزارگرددنهان
نباشد کس از منگری بهترین
بزهربیت آمد نخستین به لست
که در لحظه خشکاند آب ازدهن
نهم بر شما باقی کار را
مرا به که خُسپَم بُن غارنرم
ز خورشید سوزنده راحت دهید.
پی کارخود رفت مار زرنگ
۵/ زوامف نمادرخروش آمدند
طرب میزد ازکلچه٫مارموج
تن آورد ازپوست کهنه برون
شده شادی مرگ‌پیداشندپوست
دگر جلد پاکیزه اندرمیان
گرش پوست ازتن برآیدنکوست
که احساس سازند چون آشکار
ازآن شمهٔ برتو کردم عیان
بود آرزو پوزشم از شما
ز تاثیر منتر دلم باز کن
که نقصان ز زهرم نیابدکسی
بکردار پاهای خَو بُرده گی
من و رشته٫ بی نفس را چه‌فرق؟
بقتِل عدو پیش دستی کنم
ز آهنگ مغزم نمانده بسر
طرب نزدمن شور و کَلکَل‌بود
بشور جنون رقص بسمل کنم
بساز عرب رقص مصری کنان
که‌از وی بگیتی نماند نشان
۶/ بپُندَد (سَپ وکم)بمثل کدو
مژه تا زنی خاك بر سر شود
فرو هشته بر رخ سیاه معجری
پراگند بر چادر آسمان
که از خوان مردم رباپندنان
بر کلچه زن بیش‌نغز و گزین

(۸)

خطرناید ازدشمنانش فراز
که اکثر فرورفته درخواب ناز
اگر زَدتوان جَبرَه وخاربُشت
دگر کیست او را بیارد بهُشت؟
چو آمد شب تار نزدیك نیم
فزون منگری را بشد خوف وبیم
برآمد برون لشم ازغارخویش
پُر اندیشه ازسختی کارخویش
همیرفت و میکرد هر سو نظر
مبادا براهش بیاید خطر
ز روح ابوالحیه آن نیم شب
بزاری همیکرد یاری طلب
سرم بارمسئولیت خرمن است
امید همه مارها بر من است
اگر جَبرَه ام میشود سردوچار
بطور یقین باخت خواهم قمار
بیاید اگر خاربشتی فراز
مرا پاره سازدبدندان آز
درین راه ناکامی من شمار
بنی منگری را زدوده وقار
ز خجلت نیارم برون سر ز غار
غبارم بافلاك باید فرار
شود اختر بخت من واژگون
زِ بیم تابقاف قیامت زبون
بدین‌سان باندیشه های طویل
بدو کوتهی کرد راه رحیل
قضا بود آن شب بموسی طرف
قلم زن بنامش قلم زد ۶ تلف!
بپیمود ره منگری بیخطر
نگردید صیش درین ره هدر
صحیح وسلامت بحجره رسید
به نرمی به بیزار موسی خزید
مریدان چو رفتندمسجد سحر
ندیدند آنجا ز موسی اثر
زبانی مبادا رسیده بوی
که خالی بود جاش چون مغز نی
چه شد آنکه هر روزپیش‌ازنماز
نمودی دَرِ حجره٫ خویش باز
چه شدآنَکه هر روز پیش ازشفق
شدی از دگرَها بمسجد سبق؟
وضو تازه کردی بوجهی گزین
نشستی بمحراب روی زمین
یکی زان میان گفت با دیگری:
سحر خواب دیدم بزرگ اختری
ز مرز بتی کوت بر بسته رخت
در افگند مردم باندوه سخت
خدا خیر پیش‌آرد ای همگنان
که آخوند غائب بود از میان.
جوابی به پرسش نیامدز طق
پراگنده شد وهم در بین خلق
یکی از مریدان بحجره شتافت
بدر هر قدر کوفت پاسخ نیافت
چو از کوفتنِ دَر نبرداشت سود
بیارانِ دیگرَ خبر داد زود
برونِ دَرِ حجره شد بیر وبار
پس از گفتگو یافت اینسان‌قرار
چو احوال موسی است محتاج غور
دَرِ حجره باید شکستن به فور

زوامف نمادرخروش آمدند

۴/ (دمسجدپه خَنگ (پشتو) = درکنارمسجد.
۵/ در فهم کلمه اول مصاعب ... ذکر خط آن را در هرم را ببینید:
۶/ سَپ وکم (پشتو) = بینهایت مضاعف.

(۹)

ببینیم باید چرا تا کنون
نگردیده موسی برون از درون
مگر او مریض است یا مرده است
ویا خواب سنگین ورا بوده است
چو دروازه فرسوده بود ولقلق
بآسمان برآمد برون از لخلخ
در آن دم که دروازه گردید باز
چه دیدند؟ موسی فتاده دراز
نه بر بستره بلکه بر روی خاک
ز قالب پریده ورا روح پاک
در آندم نشد هیچکس باورش
کی منگری کرده خاکسترش
شتابان ز نزدیك دیدند نیك
چه دیدند؟ پندیده موسی چو خیك
تن او کبود است چون آسمان
قف سبزرنگ از دهانش روان
ز دیدار آن منظر دل گزند
ز یاران بگردون فغان شد بلند
همه زاری و نوحه کردند سر
که بگزید موسی بعقبی سفر
برفت آنکه از هوده و منترش
شده مارها بود فرمان برش
برفت آنکه چلتار او مار بود
بدنبا ورا زهر کشی کار بود
برفت آنکه از هوده های نوین
فگندی سر کبچه ها بر زمین
برفت آنکه از وی لعاب دهن
ز دودی چو تریاك زهر از بدن
برفت آنکه از هوده اش درزمان
زبون آمدی غندل وگژدمان
برفت آنکه از روزگار نخست
چنو درجهان مارگیری نه رُست
چو وی پور با ننگ از ننگرهار
نیارد دگر مادر دهر بار
باوراق تاریخ کردم نظر
چنو مار فناشی ندیدم دگر
ولی حیف در صحنهٔ رزم، وی
زبون عاقبت آمد از منگری
درین لحظه تکرار آمد بیاد
همان گفتهٔ نغز از اوستاد:
«فسونگر بود هرقدر مارفسا
هم از مار آخر در افتد زپا
فسونگر شود کشته از مارخویش
زبون عاقبت گردد از کارخویش»
بده ساقیا آب جنتر خواص
که از منتر غم کند دل خلاص
یکی جرعه تلخ چون زهرمار
که زیر آورد اندوه روزگار
زداید ز دل زنگ افسردگی
برد از رُخم رنگ پژمردگی
ز اندوه سنگین بکردار کوه
مرا چند دل ماند اندر ستوه
نگفتی چه باشد چنان اندوهی
که سنگینی آن بدل چون کوهی
مرا اندوه آمد ز ابنای دهر
که چون منگری میکشندت بزهر
خزیده در آیندر آستین
تو گوئی که اندر صف راستین.

(۱۰)

نظیری ندارند در جهان
سپارند در لحظه بهرتوجان
بخسپند در آستینت چو مار
بفرصت کشند ازنهادت دمار
از ایشان بهر سو بودچاه کنی
خدایا تو چاه کن بچاه افگنی.

از مرحوم پوهاند میر امان الدین انصاری رحمت الله علیه.

یادداشت ـ این منظومه را در زمان حیات استاد مرحوم حدود ۲۲ سال قبل یکبار خوانده بودم فکر میکنم در قسمت اخیر آن حدود ده بیت دیگر داشت که جای انتقادی بود. اگر نزد اقارب مرحومی باشد امید است جهت تکمیل آن بفرستند.

یادداشت: بارتباط اقتراح محترم آقای داودموسی «یك لنگ بوت کهنه» (شماره ششم ص ۱۱۸) قابل تذکر میداند که قرار مسموع هنگامیکه مرحوم پوهاند میرامان الدین انصاری رئیس پوهنحی ادبیات بود درنشستی بمنظور صرف نان چاشت دردفتر کارش یکتن ازاستادان پشتون ضمن صحبت از شدت وکشنده بودن زهرمارهای مشرقی خصوصا منگری مار، تجویزکرده بود اگرکسی داستان «موسی و منگری» را در نظم بیاورد. میگویند دوسه روزبعد استاد انصاری این منظومه را بحضور استادان قرائت کرده بود.

حاصل مطلب اینکه «یوسف زلیخا»، «لیلی مجنون»، «شیرین فرهاد»، «وامق عذرا»، «مردان پارو پامیزاده» (اثر پژواك که درین شماره نشر شده) و «موسی ومنگری» وامثال آن آثاریست که ازنگاه استخدام ادب برای زندگی آموزنده می باشند. معهذا از «یك لنگ بوت کهنه» بعضا عرق پا نیز بمشام رسد و چکیده ها زاید که یکی آن در ستون آینده ریخته است.

الادین

عنایت شریعتی

باز آمده در خاطرم آن قصهٔ دیرین
افسانهٔ باغی و چراغی زالادین
روزی زقضا یافت الادین ز صحن باغ،
زیبا چراغ کوچکی یا بکرزتر بسته
آندم که خواست پاك کند گرد چراغش
دیوی فرا رسید سرافگنده باهمه
گفتا مُریدم نوبود در خدمت چراغ
از من سر تعظیم بتو، از تو فرامین
یابندهٔ چراغ، همان بینوای پار
هنگامه اش نگیختی بهر بوم و بر طنین
هر بار دستی زد کف دستی به چراغش
دیو چراغ سبز شد ازگوشهٔ زمین
القصه که آن دیو به پاس چراغ او
باغی به او بساخت پر از سوسن ونسرین
قصری میان باغ، بیك دم بنا نهاد
از مرمر و طلا و صدف، نقره و نگین
از نور آن چراغ، الادین ثمر نه جُست
از فیض آن رسید ولی گنج سلاطین
روزی که آن چراغ بدست دگر فتاد
نی باغ بجا ماند ونه آن قصر پلاتین

*** *** ***

آن چشمهٔ نورانی، همان منبع پر فیض
در قصه، آن چراغ ودر ینجا چراغ دین
سرمایه نشاید ز چراغی طلب نمود
فیض چراغ روشنی، شیوه و آیین
دردا ولی که گرد همین مشعل طریق
وابسته هوا و هوس، مثل الادین
دستی سر چراغ کشند، از دل بپا
فریاد سر زند که ز الادین، الادین

کفش کهنه و نمکپاشي

تخیل : احمد شکیب (از نیوبارک)

بتوجهٔ داود موسي

پیامی آمده از سوی داود
برای دوستان احمد و محمود

پیامش را بجان و دل ستودم
باستقبال آن شعری سرودم

قضا را محفلی اندر ده ما
بحکم رسم دیرین گشت برپا

ز مدعووین درآنجا زید نامی
بکفش کهنه بر میداشت گامی

جوانک داشت در فکرش تردد
بکفش کهنه می سنجید باخود

گذارم کفش اگر بیرون خانه
بدورش افگنند چون است کهنه

چو پاافزار دیگر هم ندارم
چسان در پادري کفشم گذارم

بمجلس زید شد باکهنه کفشش
زوضع این وآن برخاست خشمش

بخود گفتا ندارم شاخ یادُم
بمن گستاخ می بینند مردم

چرا یکبارگي حیران اویند
فضیحت چیست تاخندان اویند

یکي گفتا که کفشش بوی دارد
دگر گفتا که پایش خوی دارد

یکي گفتی که کفشش وصله داراست
دگر گفتی کَفَش هم تار و ماراست

زقید بند آزاد است این کفش
زدست خاک برباداست این کفش

ز بس خورده است رقعه تنگ گشته
ز بس فرسودگي بی رنگ گشته

چو اندر سردي وگرمي دویده است
خصوصیات چرم از دست داده است

به وزنش میخ افزوده است بسیار
چنان تا کُند سازد پای رفتار

چو میخش چنگک افتد با گلیمی
بپا سازد کش وگیر عظیمی

بیفتد گر پلاس و میخ باهم
گلیم فرش بر چینند یکدم

دگر کاین میخها گلگیر کفشست
کثافت ها بسی در زیر کفشست

تماس برف و باران کرده قاقش
بباید سوخت اکنون در اجاقش

ز وصل کفش به باشد فراقش
به دورافگند باید از وثاقش

ببین این کفشها تلي ندارد
پتک و پاشنه بکلي ندارد

غرض زاین طنزها بسیار گفتند
همه نظم عیوب کفش سفتند

از این طرز ادا زیدک برآشفت
ز دل آهی کشید و وانگهی گفت

الا ای صاحبان مکنت و مال
چه میگوهید پیش ازدرک احوال

من آخر دوازده ساله یتیمم
که محروم از نقود زر و سیمم

ندارم غمخوری صاحب کمالی
بجز مادر کلان پیره زالی

بگیتي ما پر کاهی نداریم
ز هستي در جگر آهی نداریم

همین کفش است و من هرگاه بیگاه
که می آرم ز بیرون آب از چاه

همین کفشست کز آنسوی دریا
ز جنگل هیزم آرم تا به اینجا

همین کفشست کز خورشید سوزان
کف پایم نسوزد در بیابان

همین کفشست کز خار مغیلان
اذیت میشوم اما نه چندان

عیوب کهنه کفش خویش دانم
خرید نو نباشد در توانم

بکفشم وصله گردیده است روزن
که پولي نیست بهر تار و سوزن

شناس درد آسانست لیکن
علاجش دست خالي نیست ممکن

بجای آنهمه گفتار و پندار
سر صندوق واکن سکه بشمار

خدا را نغز پردازانِ بي درد
مسازیدم ز حرف مفت دلسرد

تو ای تاجر نمودي سود بسیار
چه کردي در تمام عمر ایثار؟

بزخمي گر نه بگذارید مرهم
نمکپاشي نفرماهید کم از کم

پا افزار : کفش ؛ پادری : کفشکن؛ خوی : عرق ؛ رقعه : پینه ؛ پلاس : فرش و پارچهٔ پشمین ؛ وثاق : اطاق ؛ وصله : پینه وپاره و درینجا چسپیده یا پدید آمده؛ روزن : سوراخ ؛ سکه : پول .

مجاهد افغان: عبدالله غمخور

هو

زموبز حال

غلیم را پوری خاندي، زه په کورکړنه جوړیږم - - - په دی هم نه پوهیږم
غرض په مخه کړی یم، په سیند باندی ګډیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

کتلئ می په ننگ دی، د سپینو تورو جنگ دی - - - وطن په وینو رنگ دی
د توری پالوان یم، خو پیسوته نه تینگیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

د پلار نیکه نومونه، درانه لکه دا غرونه - - - د نام وننګ سیندونه
تاریخ راته په سرو سترګو ژړیږي،زه خندیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

ما کړی سرداري ده ، خپلواکه تاجداري ده - - - بی مثله واکداري ده
لا لو نه په ایرو کښی لتهومه ، اوس کړیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

عزت می سرنامه وه ، غیرت مي کارنامه وه - - - جرئت می هنگامه وه
نیولی می وه لویه ، اوس دچاپه پښو ولیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

ښامار می ځملولی ، هاتي می پرځو لی - - - جهان می لړځو لی
په بریتو لاس وهمه ، خوماشوم غوندی لوبیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

غیرته چیرته لاړی ، عزته چیرته لاړی - - - همته چیرته لاړی
د یوې ګیدې د پاره هم ګرویږمه خرخیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

عالم عالم مرگونه ، امبار امبار غمونه - - - جهان جهان فکرونه
سبا می معلوم ندی چه به څه شمه څه کیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

خبری بی شماره ، جرګې په کښی بسیاره - - - فندونه هزار واره
هوس بی لارکړی یم ، په لاره نه سمیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

اخلاف دي که اسلاف دي - - - اخته په اختلاف دي
غوغا د اقتدار ده، له ګړنکه پسې ولیږم - - - په دی هم نه پوهیږم

(عبدالله غمخور - ۲۵ اکتوبر ۱۹۹۰ - پیښور)

مجاهد

بنازم چشم پاکت ای مجاهد
سرم قربان خاکت ای مجاهد
وطن آزاد میگردد زبازوت
کنم جام را فدایت ای‌مجاهد

به مردی دامن صحرا گرفتی
چو شیران گوشهٔ تنها گرفتی
کمونستان تبه شد از هجومت
به سنگر مردی و ازجا نرفتی

همیشه در نبردی با غداران
چو شیران در گذرگاه‌وبیابان
جهاد در حیرت ازپیکارتوشد
تو سرشار از دعای مستمندان

ز کندر تاکنرها و بدخشان
ز پکتیا تا به میدان‌وسمنگان
همه امید فتح از تو دارند
ز بادغیس تا به پنجشیروسلیمان

همه امید از درگاه تو دارند
همه سر در پناگاه تو دارند
الهی چارهٔ آن ملتی کن
که روی عجز بر جاه‌تودارند .

از میر محمد صابر انصاری

برگ گل خشکی ز خزان وطن آری

(ای دوست نخواهم که تو بر خاک مزارم) یک غنچهٔ بگزیده گل نسترن آری
یا نکهت جان بخش دلاویز سحرگاه یا لحن خوش آیند ز مرغ چمن آری
یا شاخ گلابیکه گل لطف بهار است از لطف به آرامگه ام بی سخن آری
یا تحفه ئی از نغمهٔ آن بلبل خوش خوان تا دور شود از دل تنگم محن آری
یا لؤلؤ و مرجان که مرا جان بکند شاد یا گوهر غلتان عدن از عدن آری
یا صوت دل انگیز از آن شرشرهٔ آب یا نغمهٔ داود به تسکین من آری
یا بوسهٔ گرمی که کند خاک مرا گرم از لعل لبی هدیه صفت سوی من آری
یا صرصر صبحی ز سر زلف پریشان تا جمع کند حال پریشان من آری
یا نامه ئی از سوی عزیزان زمن دور یا نافه ئی آهوی ختن از ختن آری
یا آه دلی کز غم من در تب و تابست یا قطرهٔ اشکی ز دو چشمی بمن آری
یا نیم نگاهی که کند مست و خرابم در دیده باین گوشهٔ بیت الحزن آری
یا از نفس عیسی عمران نفسی چند تا زنده کند پیکر بی جان من آری
یا پندک نشگفته ئی از زنبق نوروز یا شاخهٔ پرپر شدهٔ یاسمن آری
یا آب حیاتی که از او خضر حیا تست در قمقمه از چشمهٔ باغ عدن آری
یا قطرهٔ اشکی که سحر ریخت ز چشمی یا رقص ز پروانه گه سوختن آری
بر نصرتی آرامش روحیست گر از لطف نی - نی برگ گل خشکی ز خزان وطن آری

از م. ا. نگـارگر

بر گذرنامهٔ شاعر نوشته اند که جُـز
افغانستان هرجا میتواند رفـت .

به جُـز افغانستان

بـه جـُز افغانستان آری ...
دو لفظ ساده و خوانا ،
به پیش چشم من ، اندر گذر نامه ، همی رقـصد ،
چو دو آئینهٔ روشن
که تصویر اندر آن خوش می درخـشد . لیک ،
برای هیچ کس جز من ،
زبار سالها رنج و الم رازی نمی گوید .
برای آنکه بنوشتش ،
« به جز افغانستان » دیگر ندارد هیچ معنایی ،
درون سینهٔ او پـُتک احساسی نمی کوبد ،
پیام این دو لفظ ساده مفهوم است .
همـی گوید « به جز افغانستان » این مرد
به هرجایی که میخواهد دل او میتواند رفت ؛
ولی هرگز نمیداند که این پیغام
چه شوری در دلِ من میتوان انگیخت .
برای او « اصول » است این
که سر پیچی از آن جرم است ؛
ولي از ژرفناهای روان نا خود آگاهم
نفس سوزان بسوی لب همی آید ،
صدای پرسـش « آخر چرا؟ » هر دم ،
و این پرسش برای من به سان بیکران بحر است ،
که پیدا نیست پایانش ،
که پیدا نیست پهنایش .
ندارد پاسخ این پرسش
که پاسخ همچو خورشید درخشان روشن است آخر ،
خودم دانم که اندر خانه ام غولان آهن پا
و اندر آسمانم گرگان آهنین چنگال ،
زشهر بی خدایی بی محابا حمله آوردند ،
جوانان مرا کشتند و پیران مرا خستند
هزاران سرو وشمشاد مرا در آتش افگندند .
ولی وجدان خواب آلودهٔ گیتي
تماشا کرد و هی هی گفت و دیگر هیچ
دلـی در سینهٔ جالوت عصر ار بود
چرا در دجلهٔ خون دست و روی خویشتن را شـست ؟
بسان شیر غـُرّان آمد و همچون شغالی رفت
نگفتندش : « چرا آخر ، دلیل کینه ورزي چیست ؟ »
تمام هست وبودم را ربود و رفت اما کس
برویش گل نگفت آری ،
« عدالت » در جهان گر هست قربانگاه محکوم است
که در سر پنجهٔ بیداد قانون نیز چون موم است
پناهم داده اند این جا که چون بیژن ز بخت بد
اسیر بسته در چاهم ،
وخود زین راز آگاهم ،
که چون مرغ مهاجر گر به شهر خویش بر گردم
سراغم را به جز تیر جفا چیزی نمی گیرد .
ولی از ژرفناهای روان ناخود آگاهم
بگوش من صدای نرم نرمک باز میخواند ،
« بهشت گمشده » (۱) آنجاست ،
بسویش باز خواهم رفت ،
و از تیر جفا اندیشه ای هرگز نخواهم کرد ،
که چون مرغ مهاجر سینهٔ من عاشق تیر است
اقامت گاهم ار باشد ستیغ کوه پامیر است .

---

(۱) اشاره به شعر « بهشت گم شده » از جان میلتون شاعر انگلیسي (۷۴-۱۶۰۸) .

با فغانهای مهاجر در پاکستان ، آنهائیکه بعد از سالها تپ وتلاش و محرومیت و انتظار باروپا امریکا پذیرفته میشوند، دولت پاکستان پاسپورت ملتجی میدهد.
در پیشانی این پاسپورت می نویسند که حامل این پاسپورت بهرجا رفته میتواند

بجز افغانستان

میگویند یکنفر افغان از وزارت خارجه پاکستان دلیل این تابه را پرسیده بود . برایش گفته بودند که این شرط را تنظیمهای پشاور بالای دولت پاکستان تحمیل کرده است!
امید است استاد نگارگر گذرنامهٔ خود را بحیث یك وشیقهٔ محرومیت که مغایر موازین حقوق بشر میباشد محفوظ نگه دارند .

در مورد اینکه چرا جهاد برحق ما به تشتت و پراگندگي گراییده و چرا بهمان مجد و بزرگواری که در اهداف والایش نهفته است جلوه گر نشده دلائلی وجود دارد. عمده ترین دلیل آنستکه متاسفانه ما نتوانسته ایم این جهاد مقدس را که بر پایه های حق و حقانیت استوار است طور لازم برای خود و برای دیگران ارائه وتفهیم نمائیم. هریک کوشیده ایم گوشه ای از آنرا روشن سازیم ولی هیچیک موفق نشده ایم آنرا بطور کل وجامع در یک چوکات واحد بیان کنیم. از همین جا است که سوء تفاهمات و بعضا کج بحثي ها ما و دیگران را از درک حقایق جهاد باز میدارد و سبب میشود که دیگران بنام دوست به پند دهي و نصیحت گریبي هاي دوستانه یا مغرضانه بپردازند و یا باستدلال اینکه افغانها از عهدهٔ کار خود برامده نمیتوانند در صدد راه سازي و چاره سازي برای ما میشوند و در نهایت امر اهداف خود را پیش میبرند .اکنون که شرایط واوضاع کشور و مردم ما به بحراني ترین مرحله ای تاریخ خود رسیده و سوال موجودیت ما مطرح بحث میباشد لازم است تا تلاش نمائیم اصول اساسي جهاد خود را توحید وانسجام دهیم .

اگر نظری بخواسته های اکثریت قاطع مردم بیندازیم و آنرادر طول تاریخ پر افتخار خود مطالعه کنیم و اگر دلایل و شرایط عیني و ذهني جهاد مقدس خود را با بصیرت کامل بر رسي کنیم میتوان بسهولت چار چوب اساسي حیات ملي کشور را درک وبیان کرد. آنها عبارتند از :

۱ ـ اسلا م دین ما قران مجید راه ما و محمد (صلعم) هادی ما .

۲ ـ اتحاد و همبستگي آئین ما .

۳ ـ مشي واضح وطریقت سالم با محتوای ((از ما برای ما وتوسط ما)) شعار راستین ما.

۴ ـ بیطرفي فعال مثبت با قضاوت آزاد در جهان شیوهٔ جهان بیني ما .

چهار اصل فوق که باید روشني بیشتر بانها انداخته شود روزنهٔ امید را برای تنظیم سالم حیات ملي کشور ومردم ما در آینده باز خواهد کرد. ودر صورتیکه همه در محتوای اساسي این چهار اصل به تفاهم برسیم و آنرا شیوهٔ کار وعمل خود سازیم و در راه تحقق آن صادقانه و عاملانه با تحمل و تفاهم قدم برداریم بتوکل خدای بزرگ (ج)و همتی که در بازوي افغان نهفته است از این منجلاب تاریخ موفقانه بدر خواهیم شد . (و من الله التوفیق).

در شمارهٔ آینده ((تحلیل چهار اصل اساسي برای آیندهٔ افغانستان)) (باقـي دارد)

ادامه صفحهٔ ۲

جرگه بمنظور تنظیم دورهٔ انتقال یک سازمان سیاسي موقت تشکیل مینماید؛ این سازمان سیاسي موقت علاوه بر عهدهٔ اجرائیوي، وظایف مشخصـی را که از طرف جرگه وضع میگردد و جهت اعادهٔ ثبات و استقرار و تسوید قانون اساسي جدید و تدابیر دائر شدن لویه جرگه افغانستان بمنظور تصویب قانون اساسي و آماده ساختن زمینهٔ انتخابات آزاد و ایجاد نظام سیاسي قایم بر مبادي اسلام در افغانستان و تنظیم حیات پارلماني در چوکات آن نظام، ایفاء مي نماید. و من الله التوفیق .
روم ، مورخ ۱۸ـ ۸ ـ ۱۳۶۹؛ مطابق ۹ـ ۱۱ـ ۱۹۹۰ .

نوت ـ این پیشنهاد بتاریخ ۲۴ نوامبر توسط صدای امریکا پخش شده است .

مخمس عزیز احمد نوری (مهاجر افغان) برغزل بیدل

دشت کلفت

ما هم به نقش‌کف بوریا زدیم پا   از خود گذشته ایم و بدنیا زدیم پا
بر مال و مکنت و بر حب جاه زدیم پا   •آخر ز فقر بر سر دنیا زدیم پا•
• خلقی بجاه تکیه زد و ما زدیم پا •

هر چند ره زدیم درین دشت و این رباط   با کاروان رفتیه، گذشتیم زین نشاط
جز غم ندیده ایم زکس فرحت و نشاط   •فرقی نداشت عزت و خواری در این بساط•
• بیدار شد غَنا، بطمع تا زدیم پا •

هر چند همچو شیر ژیان پر شجاعتیم   مملو ز عشق میهن و دین بی نهایتیم
لیکن چو اتفاق نداریم، ملامتیم   • عمریست لطمه خوار هجوم ندامتیم•
• یا رب چرا چو موج بدریا زدیم پا •

حیفست آنکو خون مجاهد دهد بباد   با بال همتی که پریدیم از نهاد
از نه فلك گذشته ایم بآوازهٔ جهاد   • زین مشت پر که رهزن آرام کس مباد•
• بر آشیان الفت عنقا زدیم پا •

از حق بترس و ز فرجام و آخرت   کآنجا نه رنگ باشد و نه جام فاخرت
نام دگر نمانده بجز نام تاجرت   • طی شد به وهم، عمر، چه دنیا چه آخرت•
• زین یکنفس طپش بکجا ها زدیم پا •

نمرود سیر عالم بالا خیال داشت   وین عیش و نوش فانی بسی هم و بال داشت
دیدی شکوه کی، آخر چه حال داشت   •مژگان بسته سیر دو عالم خیال داشت•
• از شوخی نگه بتماشا زدیم پا •

دستی اگر به سینه شد و یا دراز کرد   باید ریا نکرد، خضوع و نیاز کرد
نشنیده ئی که گربهٔ عابد نماز کرد   • شرم سجود او عرقی چند ساز کرد •
• کز جبهه سودنی به ثریا زدیم پا •

بر ما اگر چه عیش و نوش مهیا نبود   از دور چرخ، قسمت ما جز غَنا نبود
در ظلمات زندگی آب بقا نبود   •واماندگی چو موج گهر بی غَنا نبود •
• بر عالمی ز آبلهٔ پا، زدیم پا •

رفتیم چون اثیر، ولی عجز داشتیم   از کشف کُنه هستی، بلی عجز داشتیم
در کارگاه طینت خود عجز داشتیم   • چون اشك شمع در قدمُ عجز داشتیم•
• لغزیدنی که بر همه اعضاء، زدیم پا •

با این عروس دهر ترا سخت الفت است   زین عشق بهرهٔ تو زیانست و خفت است
حاصل از این سراب همه رنج و نقمت است   • بیدل، ز بس سراسر این دشت کلفت است•
• جز گرد برنخاست بهر جا زدیم پا •

وااین هم شعری دربارهٔ کفش کهنه از : م. ا. نگارگر

در طبع اول این پارچه اشتباهٔ بیش از ده کلمه از تایپ مانده بود؛ تصحیح مجوزهٔ آن خوانندگان را مغشوش میساخت،بنابران به تجدید طبع آن اقدام شده امید است استاد نگارگرمعذرت ما را بپذیرند.

اهدا به داود موسی - ۲۷ جولای ۱۹۹۰

دختر و رنگین کمان (۱)

بود روزی روزگاری ،
قریه ای در نا کجا آباد ،
مردمش بی برگ ، اما سخت کوش آزاد ،
رنج صد تبعیض بی بنیاد ،
تیشه میزد بیستون صبر را بی باک ،
سوسن صد آرزو پر پر شده برخاک
بسته دیو یاء س، نعش عشق بر فتراک .(۲)

سیم و زر از سینهٔ دشت ودَرَش بالان ،(۳)
مردمش از بینوایي ابتر وافسرده ونالان ،
باغش از باد ستم تالان ، (۴)
کودکانش خسته و بیمار ،
یک دو سه تیره درون ضحاک بد کردار ،
داده مغز آدمیت را بخورد مار .

دختران پا به سن را از برای جفت ،
پیره گرگان در بهای مبلغ هنگفت ،
می ربودند و توافق بود حرف مفت .
دختری چون با برادر همسري میکرد
هیچ تحویلش نمیدادند غیر از درد ،
می جهید از سینهٔ بیچاره آهی سرد .

روی گلشن را چو باران بهاري شست و شو میکرد ،
از شراب ناب شبنم، لاله هردم پر سبو میکرد ،
آسمان بهر زمین ،
رنگین کمان خویش رو میکرد ،
دختران رنگین کمان را چون که میدیدند می گفتند :
آه اگر زیرش همی رفتند و آن سو راه می سُفتند ،
وانگهي آسوده اندر جادهٔ مردي همی خُفتند .

گفته میشد دختری چون رد شود زیر کمان ،
آسمان با او ،
همی گردد همانِدم مهربان ،
دختر زیبا شود مردی دلیر وقهرمان .
نازک اندامی ز جمع دختران سرو قد ،
گفت : « تاکی می برم بیهوده بر مردان حسد ؟
می شوم با پایمردي از کمان چرخ رَد » .

در افق رنگین کمان را دخترک می دید و سوی او ،
عشق در دل راه می افتاد بهر جستجوی او ،
مشک او کافور شد در رهگذار آرزوی او ،
سال ها بگذشت و آن رنگین کمان ،
جلوه ای میکرد و می شد از نظر پنهان ،
قامتِ دختر خمید اندر تلاش آن .

شامگاهی نا گهان،
لنگهٔ کفش کهنه اش از کفشکن ،
با زبان بی زباني دردِ دل را ریخت بر دامن ،
قصه ها گفت از همه سعی وتلا ش خویشتن
ناله ای کرد و برایش گفت : « ای دختر ،
سینه ساییدم بزیر پای تو در دشت و در ،
رگ رگم بگسست و افتادم بدین سان محتضر .

دیگر از جانم چه میخواهي ؟
وز پی یک آرزوی هرزه و واهي ،
می شوي بار دگر آخر کجا راهي ؟
نیست دیگر پای رفتن مرگ در راه است ،
در کمینت گونه گونهِ اژدهای خفته در چاه است ،
بهره ای گر هست در پایان این ره یک نفس آه است ،
بس کن آخر زین هوس بگذر .»

آرزو رنگین کمان و ما همان دختر
از هوس بت ها تراشیدیم و بشکستیم .
برمزار رفتگان سودیم کفش کهنه و آخر
می رسد این ره به پایان نرم ، نرم ،
تاچو ما مردی تهي از گوهر آزرم ،
مست مستان بگذرد از گور ما وز کهنه کفش او
برمزار ما بریزد یک دو ریشه چرم ،
آری ، آری زندگي این است ،

در بیابان می دویم و اژدها مان در کمین است ،
لیک با این هم ،
آز بر انگشتر هستي ما تنها نگین است .
آری ، آری زنــدگــي ایــن اســت ....

---

(۱) کمان رستم . (۲) تسمه ایکه برای بستن چیزی از عقب زین می آویزند. (۳) بالیدن بمعني نمو و رشد کردن . (۴) تاراج .

عرض پوزش

استاد نگار گر در نامۀ مورخ ۵ نوامبر خود ده مورد حذف کلمات را از منظومۀ فوق (شمارۀ ۹ ـ ۱۰ صفحۀ ۱۴۲) یادداشت نموده تصحیح آنرا تقاضا کرده اند و در مقابله معلوم شد که کاملا حق بجانب میباشند. واقعیت اینست که صفحۀ مذکور را دوست ارجمندی که مهارتهای تایپستي و شوق کامپیوتر بازي او هردوابتدائي ولي دقت نظر و تسلط وی بارکان عروض قوی میباشد، تایپ نموده بود وما بدون مقابله آنرا نشر کرده بودیم. بنابران عوض تصحیح، به تجدید تایپ منظومۀ مذکور می پردازیم.

مخمس برغزل خواجه حافظ شیرازی (از سردار محمد عزیز در قرن ۱۹

ما را سر و کاری نه به تحقیق و مجاز است ـ نه گوش بناقوس و نه بربانگ نماز است
نه ذوق تلاش و نه خیال تگ و تاز است ـ المنة الله که در میکده باز است
زانرو که مرا بر در او روی نیاز است .

ای غرّهِ ادهام بجولانگه هستي ـ پابسته بدامی تو مپندار که رستي
گر زانکه ترا هست سر باده پرستي ـ خمها همه در جوش و خروشند ز مستي
آن می که درانجاست حقیقت نه مجاز است .

سودای غم دوری و افسانۀ هجران ـ اظهار فراق و الم و رنج فراوان
تفصیل جفای فلک و محنت دوران ـ شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
کوته نتوان کرد که این قصه دراز است .

از عشق چه گوئي که هوش را تو طفیلي ـ جز یار بکس گر بودت ذرۀ میلي
از بلبل شیراز شنو بهر تسلي ـ میل دل مجنون خم طرۀ لیلي
رخسارۀ محمود و کف پای ایاز است .

از یار دعا خواستن ای محو تحیّر ـ تصدیع محال است که ناید بتصوّر
زین حرف کجا متفق آید به تفکّر ـ از دی همه مستي و غرور است و تکبّر
وز ما همه بیچاره گي و عجز و نیاز است .

ای ذوق خیال تو به تن روح مجسّم ـ غیر از تو مرا نیست کسي مونس و همدم
تا دل بطربگاه وصالت شده محرم ـ بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم
تا دیدۀ من بر رخ زیبای تو باز است .

مست می عشقیم و ندانیم چه گوئیم ـ مطلوب عیان است بهر در طلب چه پوئیم
معشوقه ز ما دور نرفت است چه جوئیم ـ رازی که بر خلق نگفتیم و نگوئیم
با دوست بگوئیم که او محرم راز است .

آنرا که غم عشق ز دل زنگ زداید ـ از بنده گی پیر مغان کي بدر آید .
چون بلبل شیراز همین نغمه سراید ـ در کعبۀ کوی تو هر آنکس که در آید .
از قبلۀ ابروی تو در عین نماز است .

ای باده پرستان ز کف داده دل و دین ـ ای همنفسان یک نفسي از پی تسکین
ای غمزده گان حال "عزیز" و غم دیرین ـ ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین
از شمع بپرسید که در سوز و گداز است .

(از ارسالي محمد حسن کریمی)

جوی خون

کجا روم به که گویم غم نهفتۀ خود را
چسان علاج کنم این دل شکستۀ خود را
نه شب قرار بودنی به روز آرامم
زشام از چه تفاوت کنم سپیدۀ خود را؟
بجای شرشرۀ آب جوی خون جاریست
اگر نگه کنی تو کشور درخون تپیدۀ خود را
بباد کوه سمایی و سبز خواجه صفا
فدا کنم دلک خون چکیدۀ خود را
ستاره سرزد و مهتاب در تلألؤ شد
دلم سراغ کند نوشگفتۀ خود را
هلال عید بر اوج فلک اشارتی دارد
شکسته باش و نگر، قد خمیدۀ خود را
بچاه ظلم چو یوسف فتاد کشور من
طبیبی باخت چو یعقوب دیدۀ خود را

ژنو ۱۹۸۶

محترم دکتور محمد رحیم شیرزوی

وطـن و هموطـن

ز بس فضای تو ای خاك تیره وتارا ست
فشرده سخت گلویت بدست اغیا را ست
زمینت آتش هوایت زغم شررها را ست
فساد وفتنه بهرگوشه ات چه مقدا را ست
بهر کجا نگری بارگاه کشتا را ست

حیات تنگ، فضا تنگ، نه امید صبا
«« ببین تفاوت راه ازکجاست تا بکجا »»
تو افتخار جهان بودی گشتی ازچه فنا
بگو برای طبیبان که ازبرای خدا
که زخم سینه عمیق است مرجمی کا را ست

اگرچه نیست بمثل تو در زمین وزمان
خجالت است بلب بردن از تو نام ونشان
نه سر بماند نه سرمایه نه امیدوتوان
خدا خراب کند هرکه کرده است ویران
به آتشیکه ترا سوخت خود گرفتا را ست

چه حاصل است چنین فکر وآرزو کردن
پناه بغیر، ستم کیش بی خدا بردن
بس است طعن رقیبان ودشمنان خوردن
هزار بار ببالم براه حق مردن
سرم بلند چو منصور گرسر دار است

چه دستها که ترا زار وبینوا کرده
به تیغ تفرقه ات سر زتن جدا کرده
فریب و جاه و جلالت ز بس سیاه کرده
به این رهی که روانی خدای نا کرده
بزودی مادر میهن بکام اغیا را ست

ترا بخون جگر مادر وطن پرورد
گهی بسینه گرمش گهی به آه سرد
باشك تیره و بد بختی ها و گونه زرد
برای آنکه به داغش بسوزی روز نبرد
سریکه خاك نشددر رهش چه ایثا را ست؟

چرا بدست اجانب سپرده سر باشیم
من و تو تشنه بخون یکدگر باشیم
من وتو زاده یك مام ویك پدر باشیم
اگر من وتو نسازیم و در بدر باشیم
برای ما و تومرگ ابد سزاوا را ست!

بیا که ماوتو یك عضو ویك تن وجانیم
من وتو قصه تاریخ نسل افغانیم
به درد زخم جدائی من وتو در مانیم
بدست ظالم منکر وطن چرا مانیم؟
وگرنه عاقبت کار ما و تو زارا ست

بیا که هیچ نماند آبرو بما و بمن
گذر زشیوه بوسیدن در دشمن
ز بند غیر برون آ که نیست جای سخن
بپاس خون شهیدان راه عشق وطن
وگرنه مرگ برین زندگی شرفدا را ست

دگر زفتنه مخوان بیش ازین فسانه خویش
قشون سرخ تو جا داده ای به لانه خویش
بسیل خون فرو بردی آشیانه خویش
بدست خویش که آتش زند بخانه خویش؟
بجز تو غیر پرستیکه پیشه ات عار است.

فریمان – کلفورنیا ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۰

این اولین اثر داکتر صاحب شیرزوی را در آئینه افغانستان استقبال می نمائیم. ماشاالله استعداد خوب دارند و معانی را خوب می پرورند. امید است باین همکاری خود دوام بدهند. (اداره).

محترم خلیل الله باختری

وطـن آزادگان

مسکن آزادگان تا پایمال جنگ شد
عرصه برمیهن پرستان بی محابا تنگ شد

هر طرف را بنگری یك خانه آباد نیست
شهر وکوه ودشت ما ویرانه ویکرنگ شد

ره سپردیم بردبار غیر اما پای ما
از علاج ناقص آن نا طبیبان لنگ شد

گردش ایام را بنگر که آن صاحب جمال
در نظر آمد فرشته عاقبت ارژنگ شد

تا نگرید روزگار بر زردی رخسار ما
از قضا آئینه چون افتادنشان سنگ شد

محتسب از نارسائی های عقل دوستان
در جهان افسانه گشت و مبتلای بنگ شد

در بگیرد در دوعالم آشکارا وعیان
آنکه مانع رفاه ما بصد نیرنگ شد

شاهد مقصود را دربرگرفتن مشکل است
ساربان در خواب و منزل یکقدم فرسنگ شد

باختری با اتحاد کامل این کار و ان
میتوان در ملك هستی وارث اورنگ شد

باختری ازهامبورگ ۲۰ نوامبر

محترم اقای احمد صدیق حیاء

اهدا به سبز چشمان دلربا

چشم سبزت میکند رشك بهار آئینه را
لعل میگون تو سازد پر خمار آئینه را

حیرت ایجاد است جانا بسکه دیدی سوی او
آری حسن تو نموده بیقرار آئینه را

عکس رویت را سکندر دیده اندرصفحه اش
داشت زانرو روز وشب اندر کنار آئینه را

حیرت و آئینه باهم لازم و ملزوم شده
پرتو حسن تو داده اعتبار آئینه را

این دلم را نذر عشقت کرده ام در زندگی
جان من از من نگهدار یادگار آئینه را

دور دار از روی خوبت لب سرین وسرخی را
ور نه سازی تا قیامت داغدار آئینه را

با ادب هرگز نبا شد با خود بینی سازگار
از حیا تا میتوانی دور دار آئینه را

محترم آقای عبدالغفار صدیق ازکانکورد
از منظومه ایکه فرستاده اید چهار بیت
آنرا ذیلا نشر میکنیم :

درد تو هر شب نهد بر جان من درد دگر
کاش بودی مثل من امروز یك فرددگر

در حریم سنگر عشقت جوانان دلیر
گر یکی جان میدهد سر میکشدفرددگر

چشم شان بهناز شاهین قلب شان مانند شیر
نیست در اقطار عالم مثل شان فرد دگر

تا شود مطلوب تان بر وفق فرمان خدا
تا نه دزدد حاصل دست ترا دزد دگر

محترم محمد نسیم افضلي (نسیم)

د ژوند زوال

هره ورځ چه مې د ژوند فروغ زوال شي
هومره نور مې افسرده خاطر په حال شي

په تهول عمر د سبا په امید خوښ وم
نن مې خوښ زړګیٔ په کوم امید وخیال شي

سباوون په هیله تهوله شپه شو ګیر وم
شپه به ختمه ګواکي نوره د ملال شي

څه افسون دی را خپور شوی سباوون کي
چه په تور پوړنی یی پټ لمر د وصال شي

نیمو شپو په قافلو کي غوغا ګډ ي
هسې ښکاري چه سحر لیده محال شي

ترَ نَيمہ شوی قافلی له دغه وهمه
هغه شان چه په مرغانو کوز یو غال شي

هره خوا دی منډی ګډی قافلي کي
د مور کله زوی په لتہ کي مجال شي

عجیبه چه یو په تیښته ځان پری پیتي
بل په هڅه چه صاحب د مال منال شي

په یو خوا به خندا درشي له حیرته
په بل خوا به دی زړه خون په بل احوال شي

ډیر له بُهته دی حیران ولاړ خاموشه
لکه څوک چه په ناڅاپه پیښه لال شي

هیڅ مه پوښته له(نسیم) چه څه به جوړ شي
خپل عمل دی وپوښته چه ځواب دسوال شي

سید عبیدالله زاده

هینه د وطن

په هیڅ ملک کې نشي آرام او قرار زړه
هغه چا ته چې مینه د وطن وي
(نادر)

د تاریخ هري حساسو شیبو کې راغلي چې ماته تر لاسه شوي، او خیل د ملي فرهنګ د ژوندي کولو پاره لازمي هڅې وکړې.

او خیل د اسلافو د پاره د ژبې، ثقافت، هنر او ادبیاتو ساتنې تینګښت وساتو، څکه چې د علم او عرفان لمر ښکاره په مرو بیرون شي. او دا مسلوم خبره ده، چې د روښانو آرزو هم د هرې ټاټوبي کې همداره. چې د هغې ملکونو دین او مذهب له مینځه یوسي. او بیا د هغه ملکونو په درونډ فرهنګ باندې چې د ملکونو د راجستري درته میراث پاتې حمله وکړي. او خیل شمان هم شانتي بې فرهنګه کړي. د دې خبرې مثال نه یوازې افغانانو ته څرګنده شوي ده، لیکن د دنیا خلکو ته څرګنده ده.

چې روښانو د روسیه د بخارا د نیولو څخه په هغه ملک کې نه دین پر لیږو او نه هغه علمي خزانې چې بخارا درلودې، پدا شي حال کې چې بخارا د تاریخ په اوږدو کې د علم عرفان، او د فارسي ادبیاتو ستوری ؤ. او هم یو متمدن او شتمن ملک ؤ. چې په هغه وخت بخارا د دین عالمان، فلسفي پوهان، شاعران، او متصوفین درلودل، لیکن د روسیه د روښانو د یرغل څخه په هغه ملک کې هیڅ هم پاتې نشو، چې د هغې تاریخي ویرانۍ د شاعر په قول دا حکایت کوي

هر کس که ببیند حال من گوید که بحران دیده است
آری خرابی ظاهر است آنجا که طوفان بگذرد.

نو راځي چې هري حساسو شیبو کې یو ادبي اتحاد ترمنځه کړو. له زښتناده چې دا چې زړه چې خیل شمان و منو چې د اسلامي یووالي شنسیني لاره ده. د شاعر په قول

بلندي ز آن یافت که او پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد.

والسلام سید عبیدالله زاده

[illegible]

اقبال

انتظار

آه، در دم میکشد فریاد من یخ بسته است
ساغر امید من بی آرزو بشکسته است
وای بر شعر تسلی میدهد بی خواب خویش
شمع تنها همرهم تا سحر بنشسته است
در وجودم قطره قطره خون بیخ بسته چو موم
از فضای این وطن ذرات روحم خسته است
ای که میری سوی میهن انتظارم کن تمام؛
نرگس چشم به سویش که این گلدسته است
خاک عالم بر سرم، خاک وطن میخواهمت
جز تو چشم از گل و گلزار گیتی بسته است.

هغه ځوان دی

چه له خپلی جار شو قهرمان دی
د دشمن په سر ختلی لوی طوفان دی

افغاني خاوری روزلی په لمن کی
ځکه نوم یې نن لوړ شوی په جهان دی

استعمارا واستثمار ته یې ماته ورکړه
مجاهد دی، مبارز دی، لوی افغان دی

سره عسکر یی ځغلولی تر مسکوه
دا دلوړو غرو زمری نن په جولان دی

د روسي ابر قدرت یی بی آبرو کړ
افغاني مور زیږولی لوی انسان دی

په توپونو او تانکونو ایسار نه شو
د غلیم لپاره تندر د آسمان دی

په تش لاس دی جنگیدلی په میدان کی
له غیرته ځنی ډك دا تنکی ځوان دی

خپل هیوادیي رنگین کړی په سروینو
د وطن د آزادۍ پیغام رسان دی

په غیرت یې ټول جهان اعتراف کړی
په تاریخ کې لیکل شوی نوم نشان دی

په مرگ هرسړی مړ کیږی هیڅ شک نشته
د وطن لار کی چه مړ شي هغه ځوان دی

استاد محترم دکتور هاشمیان :

بیت زیر را :

« آبیکه آبرو ببرد در گلو مریز
از دیده خون بریز ولی آبرو مریز »

که غالبا از میرزا صایب اصفهاني خواهد بود یکي ازدوستان بنام علي محمد ي اهل ایران که باشعار سبک هندي متمایل است تازه بمقصد استقبال بمن فرستاده بود وبموجب خواهش محترم شان اینک بتضمین و استقبال آن پرداختم به امید آنکه افتخار نشر آنرا یافته باشد.
باعرض حرمت . محمد طاهر هاتف .

استاد محمد طاهر هاتف

آبرو مریز

بیصرفه پر مگو عرق گفتگو مریز
ناخوانده، بر سر دل کس چون دخو مریز

با حرص و آز در طلب از این و آن مشو
آب رُخَت چو اشک پی جستجو مریز

اندر سوال رد و قبول هر دو مُضمراست
با این تردد آبِ رخِ آرزو مریز

گر رستنت ز زخم زبانهاست مد عا
زنهار خود بروی کسی این خیو مریز

میکاهد از وقار تو بد مستي شراب
آب حیات را چو مَی اندر سبو مریز

از تشنگي بمیر که این مرگ بهتر است
« آبیکه آبرو بِبَرَد در گلو مریز »

منت پذیر خلق مشو در حصول رزق
« از دیده خون بریز ولی آبرو مریز »

آب طهارتی که دهد زانفعال دست
بر دست و پای خویش بقصد وضو مریز

زاهد دماغ سرخوشي باده را نداشت
این آب خشگوار میان کدو مریز

هاتف چو کسر شان تو گردد هلاک خصم
این آبرو بقیمت خون عدو مریز

دخو : کودن ـ ساده لوح ؛ خیو : تُف .

محترم دکتور عبدالاحد بارکزوی

شهید سنگر

عشق آزادی و ایمان چه مزایا دارد
حریت پیشه چه آئین دل آرا دارد

تا بکی سر به در غیر نهی ای افغان
سر نهادن به دری آخر رسوا دارد

بت شکن نزد خدا پایهٔ اعلی دارد
مکه از بت شکنی کعبه الله دارد

بین خلیل ع حق ما مسند والا دارد
غزنه و بت شکنش عرش برین جا دارد

هر مجاهد بخدا نزد خدا راه دارد
ملکش حرمت وی تا به ثریا دارد

مومنت کی بتوان گفت اسیر اغیار
مرگ در راه خدا عزت والا دارد

مرگ سنگر که میسر بشود در ره حق
مشعل مرقدش از عالم بالا دارد

ای شهیدا تو که در راه خدا جان دادی
ره قران تو اعجاز مسیحا دارد

گر تو رفتی ز جهان بهر اوروس خائن
درس ایثار تو یك عالم معنی دارد

رحمت حق بتو ای دافع وسرباز وطن
بتو هر هموطنت مهر به دلها دارد

ملت غازی افغان بتو قران خوانند
ثبت نام تو به کهسار وطن جا دارد

بارك و جمله عزیزان تو از درگهٔ رب
زان بهشت بتو پاداش تمنی دارد

تمدید اشتراک

شمارا تا اخیر دسامبر انتظار
داریم . وجه اشتراك :
سالانه ٦۰ دالر ششماهه ۳۰ دالر

محترم محمد کریم شیون

وطن گم کرده ام

ای خدای آسمانها من وطن گم کرده ام
بال و پر بشکسته ام راه چمن گم کرده ام

نیست کس چون همزبانم تا باو گویم زدل
من درین محنت سرا طرز سخن گم کرده ام

غرقه در خون است ایوا کهسار کشورم
در میان دود و آتش خویشتن گم کرده ام

چهره های خوب ما اندر نقاب خاك شد
من هزاران نو جوان را بی کفن گم کرده ام

تیره شد دنیای غربت یك قلم در دیده ام
چون صفای بامدادان وطن گم کرده ام

شیونم در سینه مرده چون گلوگیر است غم
در میان سفله گان جان سخن گم کرده ام

\- - - - - - - - - - - - - -

خورشید امید

شب میرد وروز آید وخورشید برآید
انوار حق از ظلمت تردید برآید
از پشت سیه ابر از ظلمت اوهام
رخشنده ، رخ کوکب ناهید برآید
بتخانهٔ طاغوت فروریزد وپاشد
هرجا به جهان نعرهٔ توحید برآید
ابلیس ازین معرکهٔ مسلم والحاد
مغلوب وسرافگنده ونومید برآید
افسوس مخور اینکه هلال رمضان مرد
ازچاهٔ زمان ، ماهٔ نو عید برآید
گر روزه ز تو دیدن دلدار گرفت
عید آید و دلدار به وادید برآید
صد چشمه برون می جهد از چشم سکندر
صد کاسه زخاك سرجمشید برآید
جهد تو بیارد ثمر ، از بی ثمری ها
گلخوشهٔ رنگین زبر بید برآید
چون ابر سیه بگذرد این ظلمت غم ها
شب میرد وروز آید وخورشید برآید

(دوکتور شمع ریز)

سپیدی

(اقتباس)

استاد یوسف آیینه

شعر و شاعر

دنیای شاعر بیکرانه است ، ناآشنای تیره دل را ، در حریم شاعران رهی نیست . بوی مستی از شعر خیزد . نوای عشق را این مزمار خوش می سراید . شعر ز آنسوی ماده پیامها می‌آرد ، فاش می‌گوید و دلشاد است .

شاعر را ترجمان اسرار باید دانست ؛ هستی هرگز تهی از مایهٔ شعر نیست ؛ اما تو که شاعر نیستی ... بیحیائی روا مدار . این طایفه به فرمان کسی نمی رود . شعر و شاعر را نمی توان بزنجیر کشید و محدود ساخت .

بیهنری چند ... با موزونیت ناقص و با قدرتی چند ، در تظاهر شعرفهمی ، زین مقام بیگانه اند ... هرچند صدا ، افگنند ، بیهوده است و باطل . قاعده برین رفته ...که نوازش یافتگان دنیا که بیکدم نردبان را تا پلهٔ بالا طی کرده باشند . در همهٔ فضیلت ها و دانش ها حرف اول با آنهاست . تاریخ ازین زندانبانان هنر و اندیشه بسیار دارد .

اما شعر، مثل چشمه ها می‌جوشد . جوی ها ، رود ها و دریاها پدید می‌آرد ؛ همیشه جریان دارد . همچنین در آفرینش مظاهر شعر است و در اختیار شاعر .

شاعر گاهی اشک می ریزد ، زمانی شغب دارد و شعرتر (۲) می انگیزد . همیشه متأثر و مجذوب است . پرواز شاعر در عوالم نامعلوم تا آنجا که مطلوب و گمگشته‌ٔ خود را بیابد ... رواست .

ملت ها ... با شاعران، زنده اند . آوای شعر با کاروان زنده‌گی همرهی دارد ؛ هیچکسی نیست که از گفتهٔ شاعر چیزی بیاد نداشته باشد . پس برین طایفه ، قید نهادن و حکم کردن بیمعنی است .

رشته های شعر، از طرف محققین و ادبای صاحب نظر شمرده شد و هنوز، در توسعه است . آثار و مظاهر تمدن بشر و محیط زنده‌گی شاعر ، با تخیلات و تفکرات و احساسات وی ، مایه و سوژه شعرگوئی را فراهم می آرد .

اگر به شاعر فرمان دهند که چنین بگوی ! سخت نارواست.

• ● •

شعر غنائی و عشقی که درد ها ، سوزها ، مستی‌ها، شور و جذبات گوینده ، در آن منعکس میگردد ؛ همانست که از دل برای دل تراوش یافته و شاعر را فقط دران می توان یافت . خواندن و شنیدن چنین اشعار انگیزنده ، ناگهان عواطف و احساسات را تحت تاثیر قرار داده ، استغراق و فراموشی می‌آرد . حالت گوارا و انبساطی می بخشد ... لذت شعر نیز همین است ... باقی را بگذار !

نوگوئی و نوپردازی از دیری ، خاصه در وسط و بعد دو جنگ جهانی ، در اروپا رخ نمود و شعرای ازان اقبال کردند . (۳)

از همه آلام و رنجها و شورها و هیجانات و شور و جذبات و تاثرات باطنی بشر ، در مواقف و طبقات مختلف زنده‌گانی اجتماعی و حالات خوب و بد گفتند . از پس کوچه ها ، محلات فقیر ، فساد خانه ها ، جنایتکاران ، معتادان ، مجرمین ثروتمندان و خسیسان و ظالمان و افتاده‌گان و غریبان و بیماران و گمرهان ، گرسنگان و دیوانگان سوژه و مضمون و مایه و مواد شاعری را ، ماهرانه بدست آوردند و به حضور بنده‌گان خدا (جل جلاله) هدیه کردند ....

غلبهٔ آن در شرق نیز کشید . ذوق شرقی را بران افزودند هموطنان شاعر ما نیز ، زین رود و ادب نو، بی بهره نمانده شعرای نوگوی ، آثاری ازین دست به نظم آوردند . غث و ثمینی بافتند و تعدادی برگفته ها افزودند که رحمت بر آنها باد .

خلاصه که شعر نو با وزن و ادا و ترکیب و انداز جای خود را باز کرد . اما باز هم شاعر درین پرده بیشتر بدردها ، سوزها ، آلام ، هیجانات و جذبات خود پرداخت و آتش در نی افگند . "شعر منجمد" و "دلفروش" شاهد برین معنی خواهد بود .

"آ"

شعر منجمد

بلا مستی نهفته به شرم از کنار خود
لرزان و ترسناک
دورم نمود و گفت که دیوانه نیستی
آن پنجه های نرم
وین چشم پر عتاب
هر دو ستیزه کار

• ● •

آوخ که در رواج محبت کتاب عشق
حق را گرفت و داد بخوبان روزگار
امشب مرا ببخش گلی از بهار خود
این آرزوست پاک

• ● •

ای شمع هوشدار که پروانه نیستی
با حرف های گرم
دل را بگو جواب
مژگان بهم فشار

• • •

ما از کتاب عشق گزیدیم باب عشق
این شعرهای نغز بمانند یادگار
از ما نشان شور محبت درین ورق

• • •

از دام های صید گزینان پریده رفت
مرغ گریز پا
تا طرز دلبری
نو، شد بروزگار
در دست دلبران فسونکار گیر شد
پیچید دام، هرچه فزونتر تپیده رفت
آن صید بینوا
افتاد در بلا
بال و پر فگار
تا خواست برجهد که سراپا اسیر شد

• • •

اکنون فتاده ام به کنارت ز دهر دور
آرام و نیمه خواب
اندر جبین تو
بینم تبسمی

• • •

ای شام تیره پرده فروکش خدایرا
کز چشم حاسدان شود ایمن دو تیره روز

• • •

دل از حرارت نفست برگرفت نور
لب بوسه بیحساب
چرخد بدور س
بس فتنه گی

• • •

زیبا فرشته ای به صفت شعر منجهد
دیشب کنار "آئینه" تا بامداد بود.

"آ"

دلفروش

زلف ها روی شانه می لغزد
رنگ شب بر بلور، ریزانست
سیم در زخمه اوج می گیرد
وز نواهای گرم لرزانست

• • •

بانگ مرغان چو زنگهای سحر
می رساند، نوای بیداری
نیمه خواب آن دوچشم افسونگر
باز دنبال دل شتابانست

• • •

شستم از اشک دست وپایش را
زخمه ها، نغمه ها برون می داد
عشق و مستی و شور پرگنده (۱)
از زمین تا به سقف ایوانست

• • •

بوسه های نیازمندانه
بر لب و دست نازنین دادم
چشم خود بست و گفت "آئینه" !
دلفروشی نه کار آسانست.

---

(۱) پرگنده مخفف پراگنده است.

(۲) شغب = شور وغوغا، فتنه و آشوب.

(۳) اقبال : رو آوردن نیز معنی دارد: گویا عده ای شعرا به آن رو آوردند. اما کلمات "از آن" قبل از کلمه "اقبال" میرساند که شاید در اثر اشتباه طباعتی (استقبال) "اقبال" شده باشد. (س. خ. هاشمیان)

تمدید اشتراک

شما را تا اخیر دسامبر انتظار دارم. وجه اشتراک :
سالانه ٦٠ دالر ششماهه ۳۰ دالر

محترم استاد سمندر غوریانی
سابق آمر دپارتمنت فلسفه پوهنتون کابل

تحلیل نامهٔ نجیب

دوست عزیز اقای داکتر سید خلیل الله هاشمیان

نامه نجیب بعنوان شما و پاسخ صریح و قاطع شما به ان نامه مرا واداشت تا که من هم گفتنی هایم را باقتفا و پیروی از شما و طبعا نه در پاسخ بنامه نجیب بلکه بعنوان تحلیل مطالب ان اولتر از همه با شما و باز از طریق ائینه افغانستان با هموطنان درمیان بگذارم و امید وارم تا که انرا بمشابه یک دخالت بیمورد در مساله تلقی نکنید چون همانطور که خود تصریح کرده اید این نامه یک مکاتبه در باره احوال شخصی نیست و مربوط بامر وطن و هموطنان است و شما از عادت ما افغانها لابد اگائید که حتی در بازی شطرنج هم جانب یکی از دو طرف را میگیریم و دخالت میکنیم تا چه رسد بچنین یک مساله خطیری .

و باز در چنین اوضاع و شرائطی وظیفه دینی و اسلامی ما نیز ایجاب میکند که در همچو مسائلی دخالت کنیم که خداوند کریم فرموده است " و تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الا ثم والعدوان "(بامر نیکوئی و تقوی بهم یاری کنید وبگناه وتجاوز همکاری‌نمائید)

منهم خود را در صف شما قرار میدهم وبا نقل از مطالب نامه نجیب نقد و تحلیل فهرست گونه‌ٔ از ان را بدست میدهم :

" ... برای اینهمه بدبختیهای افغانستان هر کس عامل جداگانهٔ را مسئول قلمداد میکند تصور نمیکنم اکنون موقع ان باشد که روی مسئولیت های اینطرف یا انطرف حرف بزنیم زیرا ازین امر جز تشدید تضادها و ادامه خونریزی چیز دیگر متصور نیست . " (نجیب)

ولی ایا حق داریم از خود بپرسیم که " اینهمه بد بختیهای افغانستان " یعنی چی ؟ اری مثل اینکه خود نجیب همانند استاد سلف خود این بد بختی را تشخیص داده است که درچند سطر پیشتر ان گوید : " دو طول این سالها بیش از یک ملیون هموطن ما بشهادت رسیده ویا معلول شده اند وبیش از پنج ملیون هموطن دیگر مجبور به ترک خانه وکاشانه خود... " مثل اینکه گویا حادثهٔ اتفاق افتاده وچیزی پیش امده وجنایتی صورت گرفته است وجالب اینجا است که هم انگیزه این جنایت معلوم نیست وهم عامل وفاعل ان از لحاظ انکه خود نجیب میگوید:
" هرکس عامل جداگانهٔ را مسئول قلمداد میکند... " و اینکه کار بدی نیست چون معمولا انسانها همه جا بدنبال مسئول و عامل جنایت میگردند وخود نجیب خبر داردکه کشور ها تاهنوز که هنوز است مجرمین جنگ جهانی دوم را که در این گوشه ویا آن گوشهٔ ازجهان که متواری گشته اندجستجو مینمایند وفاعل و عامل انرا مجازات میدهندو اما نجیب مصلحت نمی بیند که " اکنون " موقع آن باشد " مگر این بمعنی ان نیست که مجرمین حادثه تشخیص نشده اند نه خیر تشخیص شده اند مگر تنها و زمانی جرم شان ثابت میگردد و محاکمه میگردند که بر اساس پلان تازه نجیب خلع سلاح شوند تا که بجرم خود اعتراف نمایند وانوقت است که دیگر بهیچ کس و بهیچ طرفی موقع داده نمی شود تا که باز بگفته نجیب " هر کس عامل جداگانه را مسئول قلمداد کند" بلکه بر عکس درآن صورت عامل خود بهانگ بلند بجرم خود اعتراف صحیح و شرعی خواهد کرد انطوریکه در محاکمات نمایشی در تلویزیون کابل دیده ایم .

مگر در جریان جنگ این کار نه عملی است و نه هم مصلحت است . هیتلر میگفت وقتی ما پیروز شدیم هیچکس از ما پرسان نخواهد کرد . نجیب هم میخواهد بگوید که تا وقتی که بطور نهائی پیروز نشده است مصلحت نیست که مسئول را تشخیص دهد و وقتی که بطور نهائی پیروزشد انوقت است که " تصور میکند " که " موقع ان رسیده که ...." و دیگر هیچکس از او پرسان نخواهد کرد و اما حالا دشمن در موقعیتی نیست که نتوان او را رایگان و باسانی با عتراف بجرم وجنایت واداشت .

" مردم افغانستان نمیخواهند بیش ازین قربانی انتقامجوئی دیگران شوند. " کدام دیگران ؟ یعنی غیر از مردم افغانستان و فکر میکنم نجیب الله خان باین تعبیر موافق باشد. وقتی ابعاد این قربانی رابررسی میکنیم باید اذعان نمائیم که کشیدگیها وانتقام جوئیها در حدود مخالفت ونزاع میان برادران وزیر فتح خان نبوده که بکوری چشم یکنفر منجر گردید بلکه انتقام جوئی که بشهادت بیش از یک و نیم ملیون نفوس و اوارگی بیشتر از پنج ملیون هموطن تمام شده وبقرار یک احصائیه رسمی و کلاسیک نیم نفوس کشور را احتوا میکند بایستی که حتما به تضاد های بین المللی پیوند ناگسستنی داشته باشد همان تضادهای بین المللی که نجیب الله خان در دوران تحصیل بجای مطالعه مواد درسی در رشته طب ترجیح میداد که تا انرا بامید فرداهای جامعه شکوفان مطالعه کند که نتیجه ان انقلاب ملی و دیموکراتیک شور بوده است که نجیب الله

بخش نقد و معرفي آثار

نقد فلم روسي

دكتور غلام مصطفى رسولي

درد، ننگ و انزجار مردم

این عنوان فلم سه قسمتاي است كه در اتحاد شوروي توسط سیرگی پیترو وبچ لوكیانچیكوف كارگردان ستوديوي سينمايي (بيلوروس فيلم) در شهر مينسك ساخته شده است این فلم پيرامون عواقب مصيبت بار جنگ در افغانستان است. اين فلم مستند سه بخش دارد كه هر يكي بنام (درد) (ننگ) و (انزجار مردم) مسمى گرديده است.

مجلهٔ حجيم باسيف چاپ آلمان در شمارهٔ اكتوبر ۱۹۹۰ مصاحبهٔ ك. ميلر خبرنگار خود در پاريس را با كارگردان اين فلم بچاپ رسانيده كه اينك متن دري آنرا بطور مختصر بخدمت خوانندگان محترم تقديم ميكنيم.

سوال: سيرگى پيتروويچ - بعقيدهٔ شما بينندگان آيندهٔ فلم شما در اتحاد شوروي از جنگ در افغانستان چه ميدانستند ومردم شوروي در زمان اين جنگ چه برداشتى مينمودند؟

جواب: عملاً اكثريت باشندگان شوروي آگاهي نداشتند كه در افغانستان چه نوع جنگ جريان دارد اهداف سياسي آن چيست ويا چه چيزي ميتوان اين جنگ را مقايسه كرد. واين چيزيست در خور اهميت شايان زيرا كارتهاي ناگهاني به مادران ميرسيد ودر آن بآنها اطلاع داده ميشد كه پسرشان حين انجام وظيفهٔ انترناسيوناليستى هلاك شد.

اينكه اين فريضه در چه نهفته بود وسرباز شوروي كدام فريضه را انجام ميداد در اين باره هيچكس معلومات نداشت. زيرا نظريات مختلف موجود بود: مثلاً اينكه سربازان ما در آنجا از مرزهاي جنوب ما پاسباني ميكنند. بعضاً اين اند يشه‌ها شئونرديدي توليد ميكرد كه ميگفت گويا ما از مصالح انقلاب افغاني دفاع ميكنيم. وكسانيكه اندكي باسواد تر بودند از خود سوال ميكردند: آخر چرا ما با نيروهاي مسلح خود از منافع انقلاب بيگانه دفاع كنيم ولو اين انقلاب خصلت فرضاً سوسياليستى داشته باشد.

سوال: شما سيرگى پيتروويچ خود را ميهن پرست زاد بوم خود ميشماريد. شما در ساختن اين فلم هدفى را تعقيب كرديد كه ميتواند بر شعور وخردمندي مردم روس نفوذ كند. ولى شما خودتان اين جنگ را چگونه ارزيابى ميكنيد وچرا فلم تانرا باين نام مسمى ساخته ايد؟

جواب: جنگ براي هر انسانى داراي عقل سليم وهر ميهن پرست چيزي دهشتناك است. ويك كشور بزرگ كه شرايط زندگى خود را بر يك كشور كوچك تحميل كند كار نادرستى را انجام ميدهد واين راه خروج از هرگونه حوادث سياسى نيست. من اين فلم را صرف براي تماشاچيان شوروي ساخته بودم ونمى دانستم كه خارج از كشور نيز نمايش داده خواهد شد.

قبل ازين من يك فلم كاملاً ديگري ساخته بودم كه خصلت ريكلام را داشت وآنرا طبق اوامر ارگانهاي دستور دهنده ساختم كه در بارهٔ بيلوروسيه بود. براي اين كار من مجبور شدم در سرتاسر سرزمين بيلوروسيه وحتى در تمام اتحاد شوروي فرسخ پيمايى را انجام دهم. در اينجا بود كه من به حيرت افتادم. زيرا حين فلم برداري خود من يك شهر يك روستا ويك قريه كوچكى را هم نيافتم كه در آنجا قبر سرباز كشته شدهٔ شوروي در افغانستان وجود نداشته باشد.

سوال: شما قبل از نمايش فلم صحبت از آنانى بعمل آورديد كه براي جنگ روندهٔ افغانستان بودند. شما گفتيد كه اينها مردمان عادي بودند وطبقات متوسط وبلند جامعهٔ شوروي در آنها وجود نداشت. آيا ميتوانيد پيرامون مردمان عادي كه براي كشته شدن به افغانستان ميرفتند چيزي بگوييد؟

جواب: در كشور شوروي زمانى از طبقات بلند، متوسط و پايين نام ميبرند كه صحبت بر كشورهاي بورژوازي باشد. ما حتى طبقات نى بلكه قبيله داريم. واز قبيله هاي بلند پايه يعنى وزرا اعضاي كميته مركزي ومامورين عاليرتبه هيچكسى اولاد خود را به جنگ به افغانستان روان نكرده است. آنانيكه به جبهه افغانستان رفته وبازگشته اند آنهارا بنام "افغانها" ياد ميكنند واينها

به دو گروپ تقسيم بندي ميشوند. گروپ اول كسانى چاپلوس و متملق هستند كه در نتيجهٔ اين چاپلوسى مدال ونشان وپاداش ميگيرند گروه دوم كسانى هستند كه به خانواده هاي بى بضاعت وناتوان تعلق دارند واينها مردود ترين گروه را تشكيل ميدهند اينها مى بينند كه مامور عاليرتبه همان مامور عاليرتبهٔ سابقه است كه شبيه به دوران قبل از پيريسترويكه (بازسازي) حيات مرفه تر از ديگران دارد. بيروكرات همان بيروكرات سابق است وآنكه در موتر لوكس سياه ميرفت مانند سابق پايش بر زمين نخورده واولادهاي اين قبيله در سالونهاي مخصوص تغذيه ميشوند واينها هيچكسى از احفاد واولاد خود را در جنگ در افغانستان از دست نداده اند.

سوال: انديشهٔ فلم تانرا زير عنوان (درد) و دو بخش ديگر آن (ننگ) و (انزجار) را چطور ارزيابى ميكنيد؟

جواب: جامعهٔ ما باين فلمها ضرورت دارد. حتى براي تزكيهٔ نفسانى جامعهٔ ما اين فلم يك پديدهٔ موثر شمرده ميشود. افغانستان. اين همان كشوريست كه بما تعليم داد و ما را فهماند كه ما كى هستيم و چه كاري باما كردند؟ اگر ما گلهٔ حيوانات باشيم كه بهر سو بخواهند مارا ببرند اين يك چيز است واگر ما ملتى هستيم ومردمى هستيم متشكل از چندين مليت درآنصورت ما بايد جامعه سليم را ايجاد كنيم.

قسمت (ننگ) اين فلم بخاطري باين نام ياد ميشود كه تا هنوز برخورد با آنانى كه از جنگ از افغانستان برگشته اند وچنانكه در

جواب بیشتر از آن بنام گروهی در نام بردم شبیه به برخوردیست که با پدران ما حین برگشت از جنگ دوم جهانی بوطن بعمل میآمد . وچه کاری با پدران ما کردند ؟ آنها از اسارت که رها شدند به حیث قهرمانان رهسپار وطن گشتند ولی بمجرد یکه قطارهای حامل آنها ازمرز دولتی اتحاد شوروی عبور کرد و داخل کشور شد شیشه های قطارها را می بستند وآنها را دیگر به حیث جنایتکاران حمل میکردند وپس از تحقیق وبازداشت عده ٔ به ۱۲ وعده ٔ هم به ۲۵ سال حبس محکوم گردیدند .

من نمیخواهم پیشگویی کنم ولی فکر میکنم که انعکاس فاجعه ٔ افغانستان بعد از ۱۰ ــ ۱۵ سال درکشورما باصدای نیرومندتری طنین انداز خواهد شد .

خوانندگان محترم ! این بود یك بخشی از مصاحبه ٔ سیرگی لوکیانچیکوف کارگردان فلم (درد) (ننگ) و (انزجار) که با گ . میلر خبرنگار مجله ٔ باسیعچاپ فرانکفورت که در پاریس بعمل آمده ودر شماره ٔ اکتوبر مجله ٔ مذکور بچاپ رسیده است .

واما در اینجا میخواستم علاوه کنم که چنانکه جعل بافی ودروغ اصل اساسی نشریات و تبلیغات اتحاد شوروی را تشکیل میدهد در فلم سازی و هنر سینما نیز شوروی ها از تزویرومنافقت کار میگیرند .

بطورمثال می بینیم که در اوائل سالهای هشتاد شروع تجاوز شوروی بر افغانستان کاسیس و کولوکوف دوتن از خبرنگاران ایزویستیا روزنامه ٔ چاپ مسکو درکتابی باصطلاح "افشاکننده ٔ" خود باخبثباطنی که خصلت روسی را تشکیل میدهد در یکی از صفحات چنین نوشته بودند :

" . . . برعکس پروپاگند غربی هیچ یکی ازکندکهای سربازان شوروی در نابود ساختن باندهای ضد انقلابی اشتراك نورزیده زیرا سربازان شوروی بمنظور دفع طرد تجاوز امپریالیستی ودفاع از حاکمیت ملی جمهوری دیموکراتیک افغانستان ازتهدید خارجی به افغانستان دعوت شده اند . قوای مسلح افغانستان خود شان باندهای اشرار وضد انقلابیون را نابود میسازند ."

و . کسیس ن . کولوسوف . ازنشرات خدمات ارتش . مسکو . ۱۹۸۱ صفحه ٔ ۲۸ (بزبان روسی)

ده سال پس از سپری شدن این جعل بافیها (کمسولسکایا پراودا) ارگان سازمان جوانان کمونستی شوروی چنین مینویسد : .

" من با آشوب پروازکردم تا باز با سربلندی برگردم . واکنون فکر میکنم که آنچه من قبل از این جنگ در سیمای خود داشتم آنرا دیگر هیچگاه بدست نخواهم آورد . نخیر . . . هیچگاه . . . تولی ما قشلاقرا باخاك یکسان ساخت . من با جوانی همگام راه میرفتم . او دری را باضربلگد کشود وما ازدهن کلشنیکوف به آتشباری شروع کردیم . . . در وجود ما نفرت اوج میگرفت . . . ما تمام باشندگان این کلبه را در خون غوطه ور ساختیم حتی مواشی خانگی را هم کشتیم و واقعیت اینست که کشتن حیوان بسیار دشوار است . دل مان سوخت . من نه میخواستم که چوچه مرکبها را تیرباران کنم آنها چه گناه دارند ؟ . . . وزمانیکه مزارع گندم را آتش زدم حال من خوب نشد زیرا خودم اهل روستابوده و دهقان هستم "

ولادیمیر ایروخوفتسوف روزنامه کمسولسکایا پراودا ۱۵ فبروری ۱۹۹۰

اینست سیما و محتوای واقعی مطبوعات ٔ نشریات ٔ تبلیغات و نگارندگان شوروی ودر اینجا میخواستم از بناغلی لوکیانچیکوف کارگردان سینمایی مینسك اینقدر بپرسم که امروزکه شما اعضای کمیته ٔ دولتی سینماتوگرافی شوروی که بنابرجبر تاریخ مزورانه بر روی پرده ٔ سینما شبیه سایرسانعهای گروهی روسی پوزبرخاك می مالید وچنانچه شایان رژیمهای کمونستی استهمه گناهان را بر اسلاف خود تحمیل میکنید آنگاه که در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ ارتش شماره چهل شوروی مخالف تمام موازین بین المللی وبدون هرگونه دلیل قانونی از زمین وهوا کشورما را مورد تجاوز قرارداد شما درکجا تشریف داشتید ؟ مگر شما بناغلی لوکیانچیکوف نه بودید که فلم (انقلاب دوام دارد) را به کارگردانی خود در اوایل سال ۱۹۸۰ که ددمنشی وکشتار سرتاسری ازطرف عساکر شوروی در افغانستان به اوج رسیده بود بر روی پرده های سینما قرارداد یدوبه آن فلم در فیستیوال بین المللی مسکو جایزه ٔ اول دادید ؟

ولی آنچه درخور توجه بیشتری است اینست که اتحاد شوروی که درجنگ تجاوزکارانه ٔ خود درافغانستان طبق آمار رسمی نظامیون شوروی سیزده هزار سربازکشته داده وبرخی ازخبرنگاران خود شوروی این رقم را به پنجاه هزار میرسانند درطول این ده سال صدها کتب ورساله ونشریه و بخصوص فلم های باصطلاح مستند ساختند و پخش کردند و نمایش دادند که دران جعل بافی ودروغ و سالوسوریا اندرون یك یکرمدغم است . اکنون که لانه ٔ کمونیزم جهانی ازفیض ضربات سنگین نهضت مقاومت افغانستان روبه ویرانی است اعترافات برجنایت نمیتواند موجب تبرئه ای آن جعل بافان شوروی شود که در وارونه گری حقایق در باره ٔ جنگ افغانستان نقش عمده داشتند .

تقریظ

مجله وزین "سپیدی" که زیر نظر جناب محمد صدیق پسرلی (شاعر و نویسنده ٔ معروف پشتو و موسس مجله) بمدیریت مسئول آقای محمدآصف صمیم و هیئت تحریر متشکل از شاعران ونویسندگان معروف پشتو (جناب حبیب الله رفیع - میرویس موج - ازین انگور و امان الله ساهو) در پشاور طبع و نشر میشود یك مجله ٔ باذوق علمی و ادبی بوده مطالب آموزنده و سر گرم کننده دارد.

جهانبینی علمی این مجله در مورد زبانهای افغانستان که نه تنها موازنه پشتو - فارسی را عادلانه حفظ نموده بلکه مقالاتی در باره ٔ زبان و فرهنگ دری از آنجمله مقاله ای پیرامون "همگون سازی املای زبان دری" دارد قابل تقدیر و تمجید است. اشعار و مقالات شاعران و نویسندگان برازنده ٔ زبانهای ملی افغانستان این مجله را غنای علمی و ادبی بخشیده، مسایل سیاسی اجتماعی افغانستان را واقعبینانه مورد تحلیل و بر رسی قرار داده است.

از محتویات شماره دوم مجله وزین "سپیدی" نوشته ٔ استاد یوسف آئینه "شعر وشاعر" با ملحقات آن در بخش "زبان و ادبیات" آئینه افغانستان اقتباس شده جالب و آموزنده میباشد.

د فرهنگی خبرونه تر عنوان لاندی د پېښور پوهنتون د پښتو اکادمی له خوا د پښتو لیکدود (رسم الخط) دتوحید مرکه او د نومیالی او خوږ ژبی مشهور شاعر جناب الحاج عبدالله غمخور د "لویه هنگامه" مخکښتنه (چه په رشتیا کی لویه هنگامه اچولی ده) د آئینه افغان ستان په بله گڼه کی خپره شی.

در همین شماره از وفات نابهنگام دوستان و وطنداران "مشرقی وال" خود مولوی محمد گلاب ننگرهاری (تاریخ وفات ٢٧ اسد ١٣٦٩) و عبدالمنان دردمند (تاریخ وفات سرطان ٦٩) با تاثر مطلع گردیده دردمند شدیم. مرحومین از پیشتازان ادب معاصر پشتو بوده اشعار ومقالات وخدمات ثقافتی شان در خاطره ها موجود است. ایزد متعال هر دو را بیامرزد و بجنت مکان دهاد. انا لله و انا الیه راجعون.

آئینه افغانستان مطالعه، همکاری قلمی ومساعدت مالی بمجله "سپیدی" را بهموطنان فرهنگ پرور سفارش مینماید. وجه اشتراك سالانه آن برای امریکا ٥٠ دالر و برای اروپا ٤٠ دالر است.

توفیق مزید مسئولین و کارکنان "سپیدی" را از بارگاه رب العزت مسئلت مینمائیم.
(و من الله التوفیق)

د سپیدې درنو دوستانو !

سپیدې دافغانستان دکلتوري ټولنې ادبي اوکلتوري مجله ده. دافغانستان کلتوري ټولنه یواځې اویواځې دافغانستان فرهنگ او ادبیاتو ته د خدمت په امید جوړه شوېده. دغه کلتوري ټولنه اودغه کلتوري او ادبي مجله ستاسو د ټولو خپله ټولنه اوخپله مجله ده.

موږ تاسو قدرمن دوست ته د مجلې د پرله پسې درلېږلو تکل کړی دی. امیدکووچې له یوې خوا به د مجلې په باب خپل نظر راولېږئ اوله بله پلوه به دمجلې دګټوون کوونکو په پیدا کېدوکښې له موږ سره مرسته وکړئ.

زموږ بانکي پته داده :	زموږ پته داده :
GRINDLAYS BANK	G.P.O
AC- No.63239001	P.O. Box 665
Peshawar Pakistan	Peshawar Pakistan

تقریظ بی هویت

امروز(٣٠ نوامبر)دو نشریه در لفافه های علیحده از لندن مواصلت ورزید یکی بفارسی دومی بانگلیسی و هر دو بدون آدرس و بدون معرفی مدیر مسئول یا حزب و جمعیت مربوطه. نشریه ٔ فارسی "آریانا" (شماره ٔ اول مورخ ١٥ نوامبر ٩٠) در ٨ صفحه ٔ بزرگ با قطع و صحافت مرغوب و در گوشه ٔ چپ صفحه اول آن نوشته اند:

"ادرس مکاتباتی و صفحه جوانان را در شماره ٢ مطالعه خواهید کرد."

ولی ما هویت هر دو نشریه را شناختیم، از کجا ؟

(١) از فوتوهای بزرگ قوماندان احمدشاه مسعود در صفحات اول وآخر و مصاحبه های او در متن "آریانا".

(٢) از طرح معروف پروفیسر محمد فاضل خان که به تکرار به نظر خواهی گذاشته شده.
(٣) از نبودن یك کلمه ٔ پشتو در ٨ صفحه ٔ بزرگ "آریانا".

بعقیده آئینه افغانستان اینوع تبلیغات بشهرت نیك قوماندان احمد شاه مسعود که یك قوماندان نیك نام محلی و یك شخص مغتنم جهادی میباشد صدمه میرساند. اخبار ونوشته های مسعود واصله از پاکستان مشعر است که مردم فکر میکنند که قوماندان مسعود دربن اواخر سه اشتباه را مرتکب گردیده است:
(الف) آمدن بپاکستان و در اختیار پلانهای آی اس آی قرار گرفتن.
(٢) برای عذر و ائتلاف بخانه حکمتیار رفتن.
(٣) به تحریك حکمتیار و خوجه ثین ربانی بشخصیت محترم و محبوب مردم افغانستان

جناب محمد ظاهر خان پادشاه سابق تاختن. قوماندان مسعود در منطقه خود بوظیفه ای که انجام میداد موفق بوده یك شخص مغتنم بوده و است ولی شما از خشت پخته سنگ مرمر ساخته نمیتوانید.

ما تشویش داریم که خدا ناخواسته قوماندان مسعود در پاکستان ترور نشود!

the coterie of party hardliners. The fact remains that no responsible or representative segment of the Afghan political spectrum is prepared to enter into a political dialogue with it.

Peace and stability in Afghanistan can be restored only if power is transferred from this régime to a broad-based government acceptable to the Afghan people. Resolution 44/15, adopted by consensus by the General Assembly last year, called for the establishment of such a government. This is the exclusive prerogative of the people of Afghanistan.

Pakistan has consistently supported the right of the Afghan people to determine their own future free from outside intervention, interference, coercion or constraint of any kind whatsoever. Our commitment to this principle is unflinching and abiding.

Mr. RAZZOOQI (Kuwait) (interpretation from Arabic): There is no falsification of facts that can match what we have heard from the representative of the dictator Saddam Hussein. What we have heard at this session of the General Assembly ignores all covenants and principles. Is this reasonable, while we live in a civilized world and are about to enter the twenty-first century governed by human and civilized relations that have accumulated and developed over hundreds of years of civilized human development and the promotion of humanity in dealing with each other? How can we see with our eyes the deterioration in those relations only to be replaced by primitive and barbaric policies based on the law of the jungle instead of the Charter of the United Nations.

واینست جواب شاغلی روشن روان عضو هیئت
نمایندگی رژیم کابل بجواب نماینده پاکستان.

The following is the response of Mr. Roshan Rawan, representative of Kabul regime to the representative of Pakistan :

Mr. ROSHAN-RAWAAN (Afghanistan): I have not asked to be called upon at this late hour to join in rhetoric with the representative of the military circles of Pakistan. I shall also refuse to descend to the level of using the kind of language and vocabulary that we heard this afternoon from the same representative. However, the record must be put straight.

It was amazing to me to hear once again from the representative of the military circles of Pakistan that there are no military training camps, no bases on the territory of that country from which interference in and intervention against my country is taking place. If that is the case, why is it that this armed interference is not continuing anywhere else in my country except in Asian Afghanistan bordering on Pakistan and that there is no fighting in all the other provinces in my country? If he is right - and I would like him to answer - then where do all these rockets come from that are being fired on cities, including Kabul and that are killing innocent civilians? They have not hit military targets, they are killing civilians - women, children and pedlars.

It is too late for the military circles of Pakistan to hide the very fact that they are violating, indeed flagrantly violating, all the provisions of the first Geneva accord on non-interference and non-intervention. It is too late; the whole world knows, so I do not want to expound on that. But one thing is very important. We are tired of hearing, time and again, from these representatives of the military circles of Pakistan, about the question of the self-determination of peoples. Frankly, the military circles of Pakistan which, since the very birth of Pakistan, have been sabotaging the democratic will of the people of Pakistan, do not have the right to preach the values of self-determination to others. Recently there was a behind-the-scenes coup by these very military circles against the legal Government of Benasir Bhutto; and we all know about that.

The Assembly may recall that, in my statement before the General Assembly at its special session, I informed this forum that, although elections had taken place in Pakistan, it did not mean that democracy prevailed there. The military has not yet returned to their barracks. It is holding all the strings. Recent developments in Pakistan, and the dismissal of the legal Government, have borne out my words.

We are all in favour of the self-determination of our people. Let us alone; let us organize elections; let us vote; let the people of Afghanistan express their will and desire by voting democratically and freely the way they want.

Secondly, it is very difficult to hear from the representative of the military circles of Pakistan that the people of Afghanistan are not ready for peace and reconciliation, that they are not capable of dialogue. As an Afghan, I will not accept that. My country has been the cradle of a very great civilization in our region, and I am proud to say that its people have spread civilization to the neighbouring areas, including Pakistan. Those people are certainly capable of dialogue.

We Afghans are poor. We are among the least developed economically. Some of us are now refugees in other countries. But we are certainly not ignorant people; we are not savages; we are not trigger-happy. In fact, there is a saying in my language, "Prove me guilty by argument, and kill me." Such is the tradition that is in our veins. We are a people of dialogue, of argument, of talk. It is only outside interference, now mainly from Pakistan, that is preventing Afghans from coming together and engaging in dialogue.

In conclusion, I should like to make two very important points. The first is that we have been hearing statements from Heads of State and Government, Ministers for Foreign Affairs and Heads of delegations during these past two weeks. Every speaker has been in favour of co-operation, of forgetting the past, of finding new solutions to problems and of solving regional problems. Pakistan alone stands against this trend in the world. With regard even to Afghanistan - and we appreciate this fact - numerous delegations expressed concern about the continuation of bloodshed there; numerous delegations expressed the hope that peace would come there; they supported a political settlement. Only Pakistan now stands in the way.

The second point is that, when we signed the Geneva agreements, we expressed to many our doubts about the sincerity and goodwill of Pakistan, although it, too, signed the agreements. And yes, immediately after the completion of the withdrawal of the Soviet troops from Afghanistan came the tragedy of Jalalabad - Afghans killing Afghans. This was the word of Inter-Service Intelligence (ISI), according to the Pakistani press itself. Therefore, at the present time, when a consensus is emerging internationally for a political settlement of the Afghan question, once again, my dear colleagues, I warn you that Pakistan lacks the sincerity and goodwill to co-operate. I hope the community of nations, the General Assembly, will make every effort not to allow Pakistan once again to sabotage the Geneva agreements, again to sabotage the international consensus which is emerging for a political solution to the question of Afghanistan, and to allow the people of Afghanistan to engage in dialogue and to solve their problems through understanding and dialogue.

و اینهم بیانات نماینده دولت جمهوری اسلامی
ایران بارتباط قضیه افغانستان در مجمع عمومی
سال جاری موسسه ملل متحد – ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۰

The following is the speech of the representative of the Islamic Republic of Iran to the U.N.General Assembly concerning Afghanistan, on September 25,90:

Mr. President,

The question of Afghanistan, notwithstanding advances and setbacks in the course of the past year, still remains unresolved. The Islamic Republic of Iran, as a neighbor of Afghanistan, and in light of common ties of religion, culture and history, cannot remain indifferent to the destiny of its neighboring country and its Muslim people. While reaffirming our support for the struggle of Muslim Afghan people, we stress on the necessity of establishment of an independent, Islamic and non-aligned government in Afghanistan enjoying relations of good neighborliness with its neighbors, which can only be attained through the unity of all walks of the Afghan Muslim people and respect for the wish of the majority expressed in a free election. We declare our readiness to play an active and serious role in assisting the Afghan people to hold free elections in the exercise of their inalienable right to self-determination; a role emanating from the existing strong moral bonds between the Islamic Republic of Iran and the Afghan people and Mujahedeen. The mechanism for free elections under the supervision of the United Nations, proven effective in turbulent areas such as Namibia, can be utilized, with the cooperation of neighboring countries, to bring the crisis in Afghanistan to an end. We hope that with the resolution of the Afghan problem and emergence of a propitious situation, Afghan refugees could voluntarily and honorably return to their homeland.

بیانات فوق از داکومنت های ملل متحد
عینا اقتباس شده است .

The above speeches are excerpted from the United Nations original documents.

UNITED
NATIONS

9

General Assembly

A/45/L.3
9 October 1990

ORIGINAL: ENGLISH

Forty-fifth session
Agenda item 29

THE SITUATION IN AFGHANISTAN AND ITS IMPLICATIONS FOR INTERNATIONAL PEACE AND SECURITY

Draft resolution submitted by the President

The General Assembly,

Having considered the item entitled "The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security",

Recalling its resolutions 43/20 of 3 November 1988 and 44/15 of 1 November 1989,

Reaffirming the purposes and principles of the Charter of the United Nations and the obligation of all States to refrain in their international relations from the threat or use of force against the sovereignty, territorial integrity and political independence of any State,

Reaffirming also the inalienable right of all peoples to determine their own form of government and to choose their own economic, political and social system free from outside intervention, subversion, coercion or constraint of any kind whatsoever,

Gravely concerned at the situation in Afghanistan, which resulted from the violation of principles of the Charter of the United Nations and of the recognized norms of inter-State conduct,

Noting the conclusion at Geneva, on 14 April 1988, of the Agreements on the Settlement of the Situation Relating to Afghanistan 1/ and the completion of the withdrawal of foreign troops in accordance with those Agreements,

Aware of the continuing concern of the international community at the sufferings of the Afghan people and the magnitude of the social and economic problems posed to Pakistan and Iran by the presence on their soil of millions of Afghan refugees,

Deeply conscious of the urgent need for a comprehensive political solution of the situation in respect of Afghanistan,

Conscious that a successful final political settlement of the Afghanistan problem would have a favourable impact on the international situation and provide an impetus for the resolution of other acute regional conflicts,

Expressing its appreciation to the Secretary-General and his Personal Representative for their efforts to bring about peace and security,

Taking note of the report of the Secretary-General 2/ and the status of the process of political settlement,

1. Emphasizes the importance of the Agreements on the Settlement of the Situation Relating to Afghanistan, hereinafter referred to as the "Geneva Agreements", concluded at Geneva on 14 April 1988 under United Nations auspices, which constitute an important step towards a comprehensive political solution of the Afghanistan problem;

2. Expresses its deep appreciation to the Secretary-General and his Personal Representative for their constant efforts to achieve a political solution of the Afghanistan problem;

3. Calls for the scrupulous respect for and faithful implementation of the Geneva Agreements by all parties concerned who should fully abide by their letter and spirit;

4. Reiterates that the preservation of the sovereignty, territorial integrity, political independence and non-aligned and Islamic character of Afghanistan is essential for a peaceful solution of the Afghanistan problem;

5. Reaffirms the right of the Afghan people to determine their own form of government and to choose their economic, political and social system free from outside intervention, subversion, coercion or constraint of any kind whatsoever;

6. Calls upon all parties concerned to work urgently for the achievement of a comprehensive political solution, the cessation of hostilities and the creation of the necessary conditions of peace and normalcy that would enable the Afghan refugees to return voluntarily to their homeland in safety and honour;

7. Emphasizes the need for an early start of the intra-Afghan dialogue for the establishment, through democratic procedures acceptable to the Afghan people, including free and fair elections, of a broad-based government to ensure the broadest support and immediate participation of all segments of the Afghan people;

8. Calls upon all parties concerned to exert every effort to promote a political settlement acceptable to the Afghan people in order to bring to an end the protracted conflict that has prevailed in Afghanistan for the past several years;

9. Requests the Secretary-General and his Personal Representative to continue to encourage and facilitate the early realization of a comprehensive political settlement in Afghanistan in accordance with the provisions of the Geneva Agreements and of the present resolution;

10. Expresses its appreciation for the efforts of the United Nations High Commissioner for Refugees aimed at providing humanitarian assistance to the Afghan refugees and facilitating their voluntary return, and appeals to the parties concerned to take all necessary measures to ease their lot;

11. Renews its appeal to all States and national and international organizations to continue to extend humanitarian relief assistance with a view to alleviating the hardship of the Afghan refugees, in co-ordination with the United Nations High Commissioner for Refugees;

12. Expresses its appreciation for the efforts of the Co-ordinator for Humanitarian and Economic Assistance Programmes Relating to Afghanistan and calls upon all States to provide to the Co-ordinator adequate financial and material resources for the purposes of achieving the speedy repatriation and rehabilitation of the Afghan refugees, as well as for the economic and social reconstruction of the country;

13. Requests the Secretary-General to keep Member States and the Security Council informed of progress towards the implementation of the present resolution and to submit to the General Assembly at its forty-sixth session a report on the situation in Afghanistan and on progress achieved in the implementation of the Geneva Agreements and the political settlement relating to Afghanistan;

14. Decides to include in the provisional agenda of its forty-sixth session the item entitled "The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security".

1/ S/19835, annex I; see Official Records of the Security Council, Forty-third Year, Supplement for April, May and June 1988, document S/19835.

2/ (To be issued.)

UNITED NATIONS

General Assembly Security Council

Distr.
GENERAL

A/45/635
S/21879
17 October 1990

ORIGINAL: ENGLISH

GENERAL ASSEMBLY
Forty-fifth session
Agenda item 29

SECURITY COUNCIL
Forty-fifth year

THE SITUATION IN AFGHANISTAN AND ITS IMPLICATIONS FOR INTERNATIONAL PEACE AND SECURITY

Report of the Secretary-General

1. The present report is submitted in pursuance of General Assembly resolution 44/15, which was adopted without a vote on 1 November 1989. In that resolution, the General Assembly requested the Secretary-General to keep Member States and the Security Council informed of progress towards the implementation of the resolution and to submit to the Assembly at its forty-fifth session a report on the situation in Afghanistan, on the progress achieved in the implementation of the Agreements on the Settlement of the Situation Relating to Afghanistan, 1/ concluded at Geneva on 14 April 1988 (hereafter referred to as the Geneva Accords), and the political settlement relating to Afghanistan.

2. I have reported regularly to the General Assembly and the Security Council on the progress in the implementation of the Geneva Accords, as well as on the operation of the United Nations Good Offices Mission in Afghanistan and Pakistan (UNGOMAP) (A/43/720-S/20230, A/44/661-S/20911 and S/20465).

3. After consulting the parties to the Geneva Accords - on whose behalf I had approached the Security Council in April 1988 (S/19834 and S/19835) in order to obtain its consent to deploy United Nations military personnel in the region - in a letter dated 9 January 1990 addressed to the President of the Security Council (S/21071), I sought the concurrence of the Council to extend the temporary detachment of military officers to Afghanistan and Pakistan beyond the 20 months envisaged in the Accords, which was coming to an end on 15 January 1990. In its resolution 647 (1990) of 11 January 1990, the Security Council, recalling its resolution 622 (1988) of 31 October 1988, confirmed its agreement to the measures envisaged in my letter and extended the temporary deployment of the military officers concerned to assist in the mission of good offices for a further period of two months - up to 15 March 1990.

4. In my letter dated 12 March 1990 (S/21188), I informed the President of the Security Council that my consultations with the signatories of the Geneva Accords had indicated that a further extension of the existing arrangements would not meet with the necessary consensus. Accordingly, the arrangements for UNGOMAP came to an end on 15 March 1990.

5. Up to 15 March 1990, UNGOMAP continued to discharge its mandate pursuant to the Geneva Accords, monitoring the implementation of all aspects of the Geneva Accords, and providing good offices to the parties to the Accords. UNGOMAP continued to receive numerous complaints, from each party against the other, of alleged violations of the first instrument of the Geneva Accords, namely, the Bilateral Agreement between the Republic of Afghanistan and the Islamic Republic of Pakistan on the Principles of Mutual Relations, in Particular on Non-Interference and Non-Intervention. By the end of its mandate, UNGOMAP had received 1,168 notes verbale from Afghanistan, containing a total of 7,545 specific complaints alleging violations by Pakistan of the Geneva Accords. On its part, Pakistan had submitted 211 notes verbale containing a total of 1,317 specific complaints of alleged violations by Afghanistan. Most of the complaints lodged by the two parties fell into the categories already indicated in my reports to the General Assembly at its forty-third and forty-fourth sessions (see A/43/720-S/20230, para. 22, and A/44/661-S/20911, para. 5).

6. Despite the constraints and a number of difficulties encountered in the course of its operations from the outset, UNGOMAP spared no effort to investigate the complaints lodged by the two parties. By 15 March 1990, UNGOMAP had submitted to the two parties 102 reports on numerous inspections regarding the complaints, and the two parties had held 15 joint meetings under the auspices of UNGOMAP to consider the inspection reports, as provided for in the fourth instrument of the Geneva Accords, namely, Agreement on the Interrelationships for the Settlement of the Situation Relating to Afghanistan. The venue of the joint meetings alternated between the two UNGOMAP headquarters units in Islamabad and Kabul. Since the end of the arrangements for UNGOMAP on 15 March 1990, Afghanistan has continued submitting to the Office of the Secretary-General in Afghanistan and Pakistan (OSGAP) notes verbale containing complaints on alleged violations of the Geneva Accords by Pakistan, copies of which have been submitted by OSGAP to the Government of the Islamic Republic of Pakistan.

7. The number of military officers who served with UNGOMAP was 40. They were detached from existing United Nations operations, namely, the United Nations Truce Supervision Organization (UNTSO), the United Nations Disengagement Observer Force (UNDOF) and the United Nations Interim Force in Lebanon (UNIFIL). The military officers, equally distributed between the two UNGOMAP headquarters units in Islamabad and Kabul, comprised the following number from 10 nationalities: Austria, two; Ghana, six; Canada, three; Ireland, five; Denmark, four; Nepal, six; Finland, two; Poland, four; Fiji, five; and Sweden, three. There was virtually no change in the small civilian auxiliary staff deployed at the two headquarters units.

8. With regard to the implementation of the third instrument of the Geneva Accords, namely, the Bilateral Agreement between the Republic of Afghanistan and the Islamic Republic of Pakistan on the Voluntary Return of Refugees, UNGOMAP co-operated closely with the Office of the United Nations High Commissioner for Refugees (UNHCR). The continued differences between the two parties to the Accords regarding the interpretation of article IV of the third instrument have prevented the establishment of the mixed commissions envisaged therein. Efforts to bring an understanding on that question have continued.

9. Despite the setback in establishing the formal mechanisms foreseen in the Geneva Accords, a number of measures have been taken during the current year to begin providing direct assistance to a significant number of refugees already returning voluntarily to Afghanistan. Through the dedicated efforts of the High Commissioner for Refugees, Mr. Thorvald Stoltenberg, the voluntary repatriation assistance programmes are being implemented in Pakistan and in Afghanistan by UNHCR, in close co-operation with the Office of the United Nations Co-ordinator for Humanitarian and Economic Assistance Programmes Relating to Afghanistan (UNOCA) and the World Food Programme (WFP).

10. The Government of Pakistan, UNOCA, UNHCR and WFP agreed to launch a voluntary repatriation project on an experimental basis for a period of three months that started at the end of July 1990. This pilot project is being implemented in 10 different locations along Pakistan's border with Afghanistan and involves the provision of a repatriation grant in the form of cash for transport and food in exchange of the refugee family's ration passbook. By the end of September, close to 10,000 families, or about 50,000 refugees, had already benefited from the scheme. It has now been agreed to extend the project up to February/March 1991.

11. Throughout 1990, UNHCR has also been providing direct and individual support to an estimated number of 15,000 Afghan returnees passing through reception and transit centres established by the Government of Afghanistan in the cities of Herat, Mazar-i-Sharif and Kabul. Transport and food assistance is being provided jointly by UNHCR and WFP following interviews with the returnees. Progress is also being made by the United Nations agencies concerned in providing assistance to the

10

internally displaced persons who are beginning to return to their villages of origin in increasing numbers. In a parallel effort to create conditions conducive to further voluntary repatriation, a temporary presence has been established by the United Nations in the provinces of Herat, Kandanar, Kunar and Paktika.

12. With regard to the United Nations humanitarian and economic assistance programmes relating to Afghanistan, I am pleased to report a significant expansion in the activities of the United Nations system during the year. Through the dedicated efforts of my Co-ordinator for United Nations Humanitarian and Economic Assistance Programmes Relating to Afghanistan, aid commodities reached the needy Afghans in practically every province of the country in spite of logistic and other difficulties.

13. Currently there are over 400 United Nations projects and sub-projects inside Afghanistan, 121 of which have been completed, 246 are under implementation, while over 50 are in the pipeline. They cover aspects of economic and social life ranging from mine clearance activities to agriculture, health, education and restoration of physical infrastructure. While emergency assistance continues to be needed by vulnerable sections of the population, experience gained during the year by the United Nations agencies clearly demonstrates that reconstruction work can be undertaken in earnest in most parts of the country.

14. The problem of acute food shortages in some areas, as noted last year, is now in large measure under control. The efforts of the Co-ordinator to open new routes in order to reach, in a speedy and cost-effective manner, the needy people, particularly in the northern and western regions, have yielded encouraging results. With the collaboration of WFP, 55,000 MT of food have been delivered in the north, while sizeable stocks have been pre-positioned in the neighbouring southern areas. Simultaneously, increased activity by the Food and Agriculture Organization of the United Nations (FAO) to provide seeds and fertilizer has led to bumper crops. Provinces such as Kunar, Paktika and Kandahar, where the United Nations has been active, are now self-sufficient in food. The serious problem of locust and sun pest has also been addressed and it is expected that next year important quantities of grain can be rescued in the infested northern provinces.

15. Commendable efforts are also being made by the United Nations Development Programme (UNDP), as well as by the United Nations specialized agencies and programmes, notably the International Labour Organisation (ILO), FAO, the United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO), and the World Health Organization (WHO), in addition to the United Nations Children's Fund (UNICEF) and the United Nations Fund for Drug Abuse Control.

16. In addition to the United Nations offices in the Islamic Republic of Iran, Pakistan and the Union of Soviet Socialist Republics, the United Nations presence within Afghanistan has been considerably strengthened by the Co-ordinator. Besides Kabul, United Nations staff members are stationed in various provinces to facilitate the delivery of aid, to monitor its distribution and to initiate rehabilitation projects. These include at present the provinces of Badakhshan, Balkh, Bamyan, Herat, Kunar, Paktika, Kandahar and Takhar. Further expansion in which the United Nations Volunteers Programme is playing an increasingly useful role, is foreseen in the coming months. Even though the ongoing fighting and related security hazards for the United Nations staff continue to be a matter of serious concern, it is clear that the efforts in the humanitarian and economic fields can and must be sustained and strengthened.

17. In financial terms, the response to the appeal I launched in October 1988 now stands at $US 1,029 million. However, the imbalance between contributions in cash and in kind, as well as the high proportion of contributions earmarked for specific purposes, as noted last year, continued to affect operational flexibility.

18. In paragraph 10 of its resolution 44/15, the General Assembly requested the Secretary-General to encourage and facilitate the early realization of a comprehensive political settlement in Afghanistan in accordance with the provisions of the Geneva Accords and of resolution 44/15.

19. In my report to the General Assembly at its forty-fourth session (A/44/661-S/20911, paras. 23-32), I provided an account of my efforts towards the realisation of a comprehensive political settlement in Afghanistan, pursuant to my mandate under General Assembly resolution 43/20 of 3 November 1988.

20. In a letter dated 12 March 1990 to the President of the Security Council (S/21188), I informed the President of my intention to redeploy a limited number of military officers as military advisers to my Personal Representative in Afghanistan and Pakistan to assist in the further implementation of the responsibilities entrusted to me by General Assembly resolution 44/15 and, in particular, its operative paragraph 10. I also informed the President that the military officers would be detached temporarily from existing United Nations operations, with the concurrence of their respective countries. In a letter dated 28 March 1990 from the President of the Security Council (S/21218), I was informed that my letter was brought to the attention of the members of the Council, who had no objection to the action I had proposed.

21. On 15 March 1990, I established the Office of the Secretary-General in Afghanistan and Pakistan (OSGAP) in order to further intensify my efforts for a comprehensive political settlement. I did so, bearing in mind the mandate given to me and the call for a larger United Nations role in the solution of this problem. OSGAP is headed by my Personal Representative in Afghanistan and Pakistan, Mr. Benon Sevan. It is organized into two small headquarters units - one in Islamabad, with a sub-office in Peshawar, and one in Kabul. The Military Advisory Unit of OSGAP, comprised of 10 military advisers, one each from Austria, Canada, Denmark, Finland, Fiji, Ghana, Ireland, Nepal, Poland and Sweden, provides the Personal Representative of the Secretary-General with the military advice required to assist him in the further implementation of the responsibilities entrusted to the Secretary-General. The Military Advisory Unit is responsible for the provision of military expertise, as required; the maintenance of a continued assessment of the security situation in Afghanistan; and elaboration and updating of plans for military support to a possible increased future United Nations involvement in Afghanistan. The military advisers are organised in two small units in Islamabad and Kabul, with some of the military advisers in Islamabad rotating between Islamabad and Peshawar. The organizational arrangements of OSGAP are essential in order to remain in constant touch with all segments of the Afghan society and to obtain the minimum knowledge of that complex political and military reality which is needed if my mandate is to be carried out.

22. The expenses of OSGAP are met from the regular budget of the United Nations. At the time of the establishment of OSGAP, I requested the Governments of the Republic of Afghanistan and the Government of the Islamic Republic of Pakistan to continue, similar to the undertaking they had made for UNGOMAP, to bear the local operating cost of OSGAP.

23. I am pleased to report that the support and co-operation from all concerned, particularly from the two host Governments, namely, the Government of the Republic of Afghanistan and the Government of the Islamic Republic of Pakistan, as well as from the two guarantors of the Geneva Accords, namely, the Government of the Union of Soviet Socialist Republics and the Government of the United States of America has continued after the lapse of the mandate of UNGOMAP. Each of the host Governments has provided the necessary assistance in ensuring the security and safety of OSGAP personnel. I should therefore like to express my appreciation to the Governments of the two host countries and all other Governments concerned whose support and co-operation are essential for OSGAP to perform its functions effectively. I also take this opportunity to express my sincere appreciation to the Governments that have been providing military advisers to serve with OSGAP. I should also like to thank the civilian staff and the military advisers of OSGAP for their outstanding performance under difficult conditions.

24. Pursuant to paragraph 10 of General Assembly resolution 44/15, I intensified my consultations with all segments of the Afghan people, the two parties and the two guarantors of the Geneva Accords, the Governments of the neighbouring and other countries. I also initiated a series of consultations through my Personal Representative in Afghanistan and Pakistan, who has travelled extensively during the past two years shuttling between the capitals concerned.

25. Since the adoption of General Assembly resolution 44/15, I have had several discussions with the Foreign Minister of Afghanistan, Mr. Abdul Wakil, and as recently as September 1990, with President Najibullah, in Paris. Mr. Sevan has maintained close contacts with the authorities in Kabul. Since November 1989, his meetings with the Foreign Minister of Afghanistan have continued almost on a monthly basis, and he has had several lengthy and substantive discussions with President Najibullah during the current year. My representatives also maintained close contacts with the leaders of opposition groups based in Peshawar and Tehran, as well as with other prominent Afghans currently residing outside the region. They have also been in close contact with leaders of opposition and other groups inside Afghanistan, including Afghan commanders.

26. I also had the opportunity to meet in April and September 1990 with the Foreign Minister of Pakistan, Sahabzada Yaqub Khan, and I was in touch through Mr. Sevan, with the President and the Prime Minister.

27. My discussions with the two guarantors of the Geneva Accords have been particularly intensive since the adoption of General Assembly resolution 44/15. In January 1990, I met in Moscow with the President of the USSR, Mr. Mikhail S. Gorbachev, with whom I had a thorough discussion on the Afghan question; I also discussed the question on several occasions with Mr. Eduard A. Shevardnadze, the Foreign Minister.

28. I also held discussions on this problem with the President of the United States, Mr. George Bush, in June 1990, as well as with Secretary of State, Mr. James A. Baker III.

29. In addition to my contacts with the guarantors and the regular contacts between Mr. Sevan and the Ambassadors of the guarantors in the area, a series of expert-level meetings have been conducted by my representatives with officials of the United States, in New York and in Washington, D.C., on a regular basis since last November. Further, since last December, six similar meetings have been held with representatives of the USSR in Moscow, New York and Geneva.

30. I also had several opportunities to discuss the Afghan question with the Foreign Minister of the Islamic Republic of Iran, Dr. Ali Aqbar Velayati, as recently as September 1990. The Foreign Minister had previously received my representatives in April, June and August 1990 at Tehran.

31. The above account represents only the highlights of an intensive and continuous network of discussions that I and my representatives have been conducting with all concerned during the last 12 months for the purpose of encouraging and facilitating the creation of conditions for the early realization of a comprehensive political settlement in Afghanistan.

32. A number of specific proposals and suggestions have been put forward by the Government of the Republic of Afghanistan, the opposition leaders, prominent Afghans currently residing outside the region and the guarantors. The basic aim of all the proposals and suggestions has been to bring about the establishment of a government in Afghanistan, which would have the support of the majority of the Afghan people and thus bring an end to the fighting and suffering. Most of the proposals and suggestions recommend free and fair elections, bearing in mind the Afghan traditions as a means to achieve that objective. Most of them, however, have been put forward not as a result of a dialogue among the opposing parties, but rather as unilateral proposals.

33. I wish to reiterate what I stated in 1989, in my previous report on the work of the Organization. 2/ The problem relating to Afghanistan cannot be solved except by political means. For that, a consensus is needed both at the international and the national levels. As outlined in my current report on the work of the Organization, 3/ there has been progress in the direction of a consensus among the guarantors and the countries neighbouring Afghanistan. Such an international consensus is necessary, in my view, in order to encourage an Afghan national consensus and an Afghan political process, which in turn would enable the Afghan people to exercise, unhindered, their right to self-determination. In the course of the contacts and discussions I have mentioned above, the responses I have received so far from the Governments concerned clearly indicated a desire to achieve a settlement through political means.

34. I believe that the time has come to define the emerging international consensus in a more concrete manner in order to give the necessary impetus to the political settlement of the Afghan conflict. This consensus should comprise first and foremost the recognition of the right of the Afghan people to determine their own future, free from outside interference, as well as the necessity for a credible and impartial transition mechanism with appropriate powers and authority, as may be agreed, that would allow the Afghans to participate in a free and fair election process, taking into account Afghan traditions. This consensus should further indicate the need for a cessation of hostilities and a halt to the arms supply to all sides, as well as the necessity for the implementation of all other transitional arrangements. The plight of the Afghans has always been of great concern to me and it is my belief that the emerging international consensus would recognize the need for international economic assistance to the Afghan population which has suffered for far too long.

35. I should like to emphasize that an international consensus, far from encouraging a solution that would be imposed on the Afghan people, would in fact free the Afghan question from its external constraints and allow the Afghan people to exercise, unhindered, their right to self-determination. Even when such an international consensus is achieved, a long and difficult road still lies ahead for the Afghan people. It will then be up to the Afghan people to reach agreement on the transition period and the transition mechanism.

36. I appeal to all Afghan leaders and to the Afghan people as a whole, to place the interest of the Afghan nation above all others in order to achieve a comprehensive political settlement. I am confident that the Afghan people will rise to the challenge, as they have done throughout their history. I stand ready to assist them, in whatever way they deem appropriate.

Notes

1/ See Official Records of the Security Council, Forty-third Year, Supplement for April, May and June 1988, document S/19835, annex I.

2/ Official Records of the General Assembly, Forty-fourth Session, Supplement No. 1 (A/44/1).

3/ Ibid., Forty-fifth Session, Supplement No. 1 (A/45/1).

Speeches on Afghanistan in the U.N. 45th General Assembly.

شوردنازه وزیر خارجه اتحاد شوروی در خطابه خود بجامعه ملل (۲۵ سپتامبر ۱۹۹۰) فقط در یکجا در مقدمه گفتار خود بموضوع افغانستان آنهم طور ضمنی تماس گرفته است که ذیلا ملاحظه میفرمایند. ولی در جای دیگر خطابه خود در موضوع تصمیمات مشترك شورای امنیت بشمول عملیات نظامی بارتباط بحران شرق میانه چیز هائی گفته است که تاویلات منطقوی نیز در بطن ان مدفون است. بعبارت دیگر وزیر خارجه شوروی میخواهد فجایع ناشی از تجاوزات کشور خود را اکنون زیر نام "صلح محبوری" بپوشاند و برای کشور خود سند فراغت وتضمین بین المللی تامین کند.

The Soviet Foreign Minister Edward Sheverdnadze in his speech to the U.N.General Assembly on September 25,1990 made only one reference to Afghanistan in the beginning of his speech, indirectly though. However, in another part of his speech, in connection with the "joint measures of the Security Council including military operations, he has said vague things which carry regional implications. In other words, the Soviet Foreign Minister seems now to try to bury the disasterous effects of his country's aggressions under the blanket of " compulsory peace" in order to secure for his country a document of " release " and international guarantees.

Unprecedented progress has been made in the peaceful resolution of regional conflicts by political means. In Southern Africa the United Nations plan for the independence of Namibia has been implemented. The situation around Nicaragua has been settled, and a dynamic search for peace is under way in Cambodia, Afghanistan and other hot spots of the globe. All this is being done with the most active participation of the United Nations.

رویداد چهل و پنجمین اجلاس اسامبله عمومی ملل متحد در نیویارک (۱۹۹۰) بارتباط افغانستان

The Soviet Union is prepared to conclude an appropriate agreement with the Security Council. We are sure that the other permanent members of the Council and states that might be approached by it will do the same.

If the Military Staff Committee worked properly, if appropriate agreements had been concluded between the Council and its permanent members, and if other organizational aspects of countering threats to peace had been worked out, there would be no need now for individual states to act unilaterally. After all, however justified they might be, such actions provoke a mixed response, create problems for those same states and may not be acceptable to all.

By contrast, there is no reason to object to steps taken by legitimate international "law-enforcement bodies" - the Security Council and its Military Staff Committee.

We should not underestimate even the psychological effect of the Security Council acquiring structures and forces to counter aggression.

I would like to emphasize that the use of force is only possible as a last resort. We must rely on non-military, political means and pursue our objectives in a peaceful manner. Today more than ever before it is these methods that are becoming effective.

صاحبزاده یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۰ در خطابه خودبمقابل مجمع عمومی سالانه ملل متحد بموضوع افغان ستان تماس گرفته چنین گفت:

The Foreign Minister of Pakistan, Sahibzada Yaqub Khan, in his address to the U.N. General Assembly on September 28,1990 said the following concerning Afghanistan:

The unwavering and consistent support of the international community to the heroic struggle of the Afghan people against foreign military occupation was largely instrumental in the signing of the Geneva Accords in 1988, and the withdrawal of the Soviet forces from Afghanistan in 1989. The Geneva Agreements addressed only the external aspects of the problem. The framework for the internal settlement was provided

PRESS BRIEFING BY SECRETARY-GENERAL'S PERSONAL REPRESENTATIVE IN AFGHANISTAN AND PAKISTAN

Briefing the press yesterday, 14 November, Benon Sevan, Personal Representative of the Secretary-General in Afghanistan and Pakistan, drew attention to the report of the Secretary-General concerning the situation in Afghanistan (document A/45/635-S/21879). Referring to the resolution adopted by the General Assembly on 7 November, Mr. Sevan emphasized that Secretary-General Javier Perez de Cuellar believes it is incumbent on the international community and, above all, the two Guarantors and the immediate neighbours of Afghanistan, to exert all-out efforts in urging all segments of the Afghan people to work out and agree on the arrangements for the establishment of a broad-based government, through a credible and impartial process of free and fair elections, taking into account the Afghan traditions.

Mr. Sevan clarified that by "broad-based government", no particular view as to what form it should take was being espoused. He also stressed that the resolution emphasized the participation of all segments of the Afghan people, and did not address itself, and rightly so, as to the participation or non-participation of personalities or leaders.

He recalled that the Secretary-General had reiterated his appeal to all Afghan leaders and to the Afghan people as a whole, to place the interest of the Afghan nation above all others in order to achieve a comprehensive political settlement. He said the time had come when all Afghan leaders should put aside their personal interests, at least for the transition or interim period, in order to allow progress towards a political settlement. Perhaps the time had come to even make, if need be, the ultimate personal sacrifice to bring to an end the suffering. Accordingly, they should rather concentrate on appropriate powers and authority required for an impartial transition mechanism, which would enjoy the confidence of the vast majority of the Afghan people. He stressed that no foreigner could or should impose an external solution on the Afghan people.

Mr. Sevan went on to say the Secretary-General was encouraged by the efforts of the United States and the Soviet Union as well as of Iran and Pakistan towards a political solution. He emphasized that the efforts of the Secretary-General towards an international consensus was not an effort to impose an external solution, but rather to remove all external constraints in order to allow the Afghan people to exercise, unhindered, their right to self-determination.

In brief, he stated, what was meant by international consensus was international disengagement from Afghan affairs. It was for the Afghans themselves to decide their own form of government and choose their own leaders as well as their destiny. Current efforts by the Afghan opposition groups towards unity should be encouraged. The Secretary-General had over a year ago emphasized the need for a structured Afghan delegation representing the opposition groups in order to expedite an Afghan political process towards a political settlement. Therefore, a united opposition should be encouraged as a positive step towards a political settlement.

Asked if he had seen any positive diplomatic movements, Mr. Sevan said there was progress in the direction of a consensus among the Guarantors and the countries neighbouring Afghanistan. As the Secretary-General had stated on several occasions, an international consensus was necessary in order to encourage an Afghan national consensus.

Queried as to the level of hostilities, he replied that unfortunately the military operations by all sides had currently intensified. The Afghan people, irrespective of where they lived, in the urban areas or in the countryside, continued to suffer. He did not believe that in the immediate future the level of military operations would diminish, unless there was progress towards a political settlement. Asked how many deaths had taken place in Afghanistan, Mr. Sevan said it was difficult to ascertain correct figures. The reported estimates ranged anywhere from 500,000 to 2 million.

Asked if there had been any thought to applying "a Cambodia type solution" to the situation in Afghanistan, Mr. Sevan said it was too early at this stage to talk about such an approach. When asked to confirm reports about involvement of United Nations personnel in the Ministries of Defence and Information, among others, in Kabul, he denied categorically any such involvement.

In response to what was the attitude of the opposition leaders concerning talks with the Government in Kabul, Mr. Sevan replied that thus far the opposition leaders had rejected talks, direct or indirect, with the Government.

Asked about any "UN blueprint" or any other blueprint for a solution, Mr. Sevan said there was absolutely no "UN blueprint"; nor should there be one, he added. The Secretary-General had been requested by the General Assembly to encourage and facilitate the early realization of a comprehensive political settlement. The Secretary-General was personally committed to assist the Afghans in whatever way they deemed appropriate.

What would you like to see in terms of a "rethinking of positions" from all of the leaders? a correspondent asked. Mr. Sevan said the leaders concerned were fully aware of the obstacles towards a political solution. It was not appropriate or useful for him to suggest any specific action, at least not in public. Asked about the position of external parties to the conflict, Mr. Sevan said all non-Afghans, friend and foe alike, should refrain from interfering in Afghan affairs and should instead help by trying to create an atmosphere that would enable the Afghans themselves to determine their own future.

Asked about the efforts of the super-Powers, Mr. Sevan said he believed the United States and the Soviet Union were currently discussing how to reach an understanding on general principles. There was no effort to impose an external solution on Afghanistan. Questioned as to what had really changed in respect to the talks between the United States and the Soviet Union, Mr. Sevan said the fact that they had been discussing real options was itself a major step forward. There was a sincere effort on the part of both Governments to reach a genuine understanding on how to encourage the Afghan people to reach a political settlement.

Asked about the status of the "so-called zones of tranquillity", Mr. Sevan said the situation in Afghanistan was volatile and constantly changing due to the ongoing military operations by all sides. Despite all the existing dangerous situation, the United Nations humanitarian and economic assistance programmes relating to Afghanistan had significantly expanded their activities, through the efforts of the Co-ordinator for United Nations Humanitarian and Economic Assistance Programmes relating to Afghanistan, Prince Sadruddin Aga Khan. Mr. Sevan emphasized the need to bear in mind the current realities in Afghanistan, and all the logistic and other difficulties, including personal danger, encountered by United Nations personnel in carrying out their functions.

RESOLUTION NO. 19/19-P ON THE SITUATION IN AFGHANISTAN

The Nineteenth Islamic Conference of Foreign Ministers (Session of Peace, Interdependence and Development), held in Cairo, Arab Republic of Egypt, from 9-14 Muharram 1411H (31 July - 5 August 1990),

Proceeding from the principles and objectives of the Organisation of the Islamic Conference and resolutions of the Islamic Conference which emphasise the common goals and destiny of the peoples of the Islamic Ummah;

Affirming anew the right of all peoples to decide the form of government they wish to have and to choose their own political, economic and social systems, free from all forms of foreign intervention, coercion or pressure;

Recalling the principled stand adopted by the Islamic Conference in its resolutions on Afghanistan since January 1980;

Recalling the positive role played by the Organisation of the Islamic Confernece to support the Afghan Mujahideen and to promote a just political settlement of the Afghanistan conflict;

Taking into account also the Resolutions adopted by the United Nations General Assembly at the Sixth Emergency Special Session and its subsequent regular sessions as well as the decisions adopted by the Ministerial Conferences of the Non-Aligned Countries in February 1981, June 1982, September 1985, April 1986, September 1988 and May 1989 and the Seventh, Eighth and Ninth Summits of the Non-Aligned Countries, against foreign military intervention in Afghanistan;

Recalling also the resolutions adopted by consensus by the 43rd and 44th regular sessions of the United Nations General Assembly;

Desirous of restoring the political independence and sovereignty of Afghanistan, its Islamic identity and its non-aligned character;

Concerned over the fact that serious impediments still stand in the way of the Muslim people of Afghanistan to exercise freely their right to determine their political future;

Recalling its decision, adopted by the 18th Session of the Islamic Conference of Foreign Ministers, to invite the Representative of the Afghan Mujahideen to occupy the seat of Afghanistan in the Organisation of the Islamic Conference;

Deeply conscious of the need for a comprehensive political settlement of the grave situation in Afghanistan;

Fully aware of the immense burden borne by the Islamic Republic of Pakistan and the Islamic Republic of Iran, as a result of the asylum provided by them to millions of Afghan refugees, driven away from their homeland, and who are still unable to return because of the disturbed conditions;

1. Takes note with satisfaction of the report of the Secretary General of the OIC (ICFM/19-90/PIL/D.2 (Rev.1).

2. Commends the heroic struggle of the people of Afghanistan for the liberation of their homeland and recognizes and supports the role of the Afghan Mujahideen for the restoration of the independent, non-aligned and Islamic status of Afghanistan.

3. Calls for a comprehensive political settlement so that conditions of peace and stability are created in Afghanistan.

4. Recognizes that the formation of a broad-based government is essential for the restoration of peace and for enabling the people of Afghanistan to exercise their right to choose their own political, economic and social system free from outside intervention.

5. Calls for the creation of the necessary conditions of peace and normalcy that would enable the Afghan refugees to return voluntarily to their homeland in safety and honour.

6. Supports the efforts of the Afghan Mujahideen to establish a broad-based government in Afghanistan.

7. Offers its good offices in promoting a just political settlement in Afghanistan.

8. Decides to continue generous humanitarian assistance to the Afghan refugees and to work for their repatriation and rehabilitation in Afghanistan in cooperation with the Islamic Republic of Pakistan and the Islamic Republic of Iran.

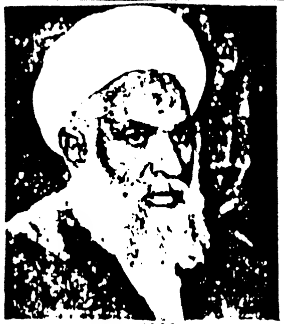
9. Renews its calls to all states as well as national and international organisations to extend assistance to alleviate the suffering of Afghan refugees;

10. Expresses its appreciation to the Islamic Development Bank (IDB) for its study on reconstruction in Afghanistan, prepared in pursuance of the Eighteenth Islamic Conference of Foreign Ministers Resolution No.18/18-P and requests the Secretary General of the Organisation of the Islamic Conference to submit to the Islamic Conference of Foreign Ministers at its Twentieth Session specific recommendations on the subject on the basis of the IDB study.

11. Requests the Secretary General of the Organisation of Islamic Conference to keep Member States informed of progress towards the implementation of the present resolution and submit to the Sixth Islamic Summit Conference and the Twentieth Session of the Islamic Conference of Foreign Ministers a report on the situation in Afghanistan.

12. Decides to consider the issue at the Twentieth Session of the Islamic Conference of Foreign Ministers.

EXCLUSIVE INTERVIEW WITH LEADER OF HARAKAT — ISLAMI



AYATOLLAH MOHSENI

HAZRAT. GRAND AYATOLLAH MOHSENI of the Harakat-e Islami of Afghanistan recently arrived in the Islamic Republic of Iran. Our reporter asked some questions from him on various subjects. The interview in question and answer form is given below:

Q... According to the latest reports, the question of elections is in the air on behalf of mercenary regime in Kabul. Some factions in Peshawar and others have an election plan on behalf of the United Nations which has been presented. Kindly explain what is the objective of these plans. Could you also tell us how in your how view these elections can present solutions to our problems?

A... The (Kabul) regime sees no chance for its existence. If that regime abandons power and free and fair elections are held, naturally and definitely there will be an Islamic government in Kabul.

Q.. If the election plan is approved and it is decided that elections should be held in the entire country, then what will be the political and social status of the parties based in Iran?

A... The Islamic parties also should participate in the elections like others. There should be no hurdles for them and others. But we do not agree to the previous plan for constituencies. These constituencies were fixed by Daoud Khan on the basis of biased thinking in which the rights of the people of the central provinces were violated.

For example, some constituencies have the representation of 10,000 voters while in the central region the constituecy has voters numbering as nuch as 150,000. It means there is a difference of 15 times between the two constituencies.

Q... Foreign ministers of the United States and the Soviet Union in their recent meeting emphasized on the solution to the Afghan problem and in the light of the Soviet military assistance to the mercenary regime, what do you think about the real solution to this problem?

A... I have repeatedly proposed a Council of Jihad to the Peshawar based alliance which should be active around Kabul. I also proposed that all groups should have their representatives in that council. I proposed that when Kabul is liberated the council will be converted into the Revolutionary Council. We should continue our Jihad and should take over power. We must continue our Jihad as one billion Moslems are waiting anxiously for the victory of Islam in Afghanistan. If the parties have their own doubts of the military activities, then we should discuss the election plan.

Q.. Up to what extent there was there an impact of the Islamic Revolution of Afghanistan on disruption and weakening of Eastern Europe. Could you explain?

A... In the present circumstances, there are no worries on this issue. Despotic regimes, are inevitably unsuccessful. The U.N. should not work in the interests of the mercenary regimes which may result in undesirable events.

Q... What is your opinion about the unity among the Shiite groups When do you think this unity can be achieved?

A.. We always supported unity, and officials have this capability of achieveing this great task. Harakat-e Islami came into existence when there was no Shiite group and we took this great responsibility on our shoulders. But the unity among Shiites can be achieved only when all the groups work under the banner of Imamiyeh which should comprise leading learned personalities and there should be a judicial body which should be neutral so that the internal differences may be sorted out.The central region and other regions where Shiites live should be controlled and military capability should be strengthened. The powers should be equally distributed and there should be no injustice at all. All decisions should be taken according to the wishes and will of the people.

Q.. How do you view the military and political presence of the Harakat-e Islami in the major regions such as Qandahar and Herat? What are the possibilities for the betterment of military presence of Harakat-e Islami in these regions?

A.. The presence of the military power of the Harakat-e Islami in various regions is increasing. Perhaps you know that in Nimruz and Herat and other groups have joined Harakat-e Islami militants. In Herat and Qandahar we have emerged as a big power.

Weapons manufactring factories and their distribution are in a satisfactory state. In Kabul our activities are nice. In 20 regions we are present militarily. All this could be possible because of the assistance of the people.

Q.. In the light of destruction of agriculture and poultry sectors, and lack of coordination, defective communications in the central region particularly and as a whole in Afghanistan, how do you see the reconstruction plans, along with means to stop famine and migration of the people?

A On this issue you should ask the experts and utlize their opinion.

Q... Could you explain the common strategies of the Harakat-e Islami terms of politics military and social affairs after a 12-year struggle?

A... Earlier I have hinted on these in short. The Harkat-e Islami is a source of attraction to the Shiites in five cities of Pakistan nine cities in Iran, in West Germany and other places where we have representative offices. Two publications in Persian and English are printed in Iran and one in Pakistan and we have printed a number of books in various languages focussing on military, political and social issues. Because of these activities we command a good respect among refugees in Peshawar.

Q... You know that the representatives of the Soviet Union and the United States have contacts with Zahir Shah and the two powers have favored this person. Please tell us what the Harakat-e Islami think on this issue and if those who believe in the neither East nor West policy will recognize him.

A.. I have repeatedly said that ex-king does not have the capability to rule the country.

Q.. According to the claims of certain leaders based in Peshawar negotiation with infidels such as Najib is justified. According to Islamic laws is this action right?

A... Our stand is unchangeable. We are against all or any sort of negotiations with Najib, who is a traitor and responsible for the blood of our martyrs. ●

Expansion of Agriculture as Communit Method



AFGHANISTAN
25 OCTOBER 1990
FAR EASTERN ECONOMIC REVIEW

Hekmatyar's Kabul offensive attracts little support

Friendless foe

By Ahmed Rashid in Peshawar

Afghan mujahideen belonging to the fundamentalist Hizbe-Islami have launched an offensive against Kabul in the hope of toppling the regime of President Najibullah. This latest attempt to take Kabul, or force the Afghan army to mount a coup against Najibullah, comes just before US aid to the mujahideen is due to be drastically cut.

However, most guerilla field commanders have refused to participate in the offensive, and are attempting to forge a political consensus designed to isolate both Gulbuddin Hekmatyar's Hizbe-Islami and Najibullah in an effort to end the war.

Mujahideen field commanders say some 40,000 rockets and 700 truck-loads of ammunition have been moved to locations around Kabul by Hekmatyar's forces in the past few months in preparation for an attack on Kabul before the snows block the passes and US aid cuts take affect. While there is no independent confirmation of these figures, up to 100 people have died in rocket attacks on Kabul in the past three weeks. The Afghan Government has said its fighter-bombers have attacked guerilla convoys to the south and southwest of the city, and that Hizbe-Islami forces were preparing a two-pronged attack on the outskirts of Kabul.

Hekmatyar has made no secret of his intentions. At rallies in the Pakistan city of Peshawar during the past two months he has called for an offensive against Kabul, told the Afghan army to mount another coup against Najibullah and advised Kabul's civilians to vacate areas near military installations. Diplomats returning from Kabul say Najibullah appears fully prepared for such an attack.

The city's defensive perimeter has been extended from 40 km to 60 km, while plans for ground offensives aimed at Hizbe-Islami weapons stockpiles are now ready. Najibullah, who recently returned from a month's visit to the Soviet Union, France and India, remains firmly in control of Afghanistan's cities. Most foreign and Afghan analysts believe Hekmatyar's offensive will fail, though it may well cost thousands of civilian casualties and devastate Kabul.

Afghan sources said Pakistan's military Inter-Service Intelligence and the US CIA are supporting the offensive as a last-ditch attempt to force Najibullah to resign. Both agencies have been committed to a military solution to end the war, and have been embarrassed by their failed predictions that Najibullah would not last six months after Soviet troops pulled out of Afghanistan in February 1989.

Pakistan considers a friendly government in Kabul to be essential to its long-term objective of achieving a strategic consensus with Iran and a liberated Afghanistan. The US State Department, which has tried and failed to forge a mujahideen consensus over the past year, appears to have once again handed over its Afghan policy to the CIA.

Diplomats said the US Congress is expected to cut up to US$50 million from the US$300 million provided to the mujahideen last year, while the Senate Intelligence Committee has recommended a cut of US$100 million. Military aid from Arab countries to the guerillas is also being reduced because of the Gulf crisis. While Kuwaiti funding has ceased altogether, Saudi Arabia has slowed its disbursement of this year's US$400 million because of the Gulf crisis. Saudi-backed Wahabi guerillas inside Afghanistan have already had their pay cut.



Hekmatyar: expected to fail.

Strenuous efforts last month to reconstitute the Afghan interim government (AIG) — made up of seven Peshawar-based parties — to give Hekmatyar a commanding position in the new body for his offensive met a lukewarm response. So far only three prominent leaders — Abdul Rasulsayeef, Nabi Mohammedi and Burhanuddin Rabbani of the Jamiat-e-Islami support him — though their own field commanders have rejected Hekmatyar's leadership. Hekmatyar's reputation plummeted in March when he allied himself with Afghan army Gen. Shahnawaz Tanai in a failed coup attempt against Najibullah (REVIEW, 22 Mar.).

"Such an attack without a political leadership will be disastrous and discredit the whole mujahideen. No mujahideen commander will fight to put Hekmatyar in power and no Afghan army officer will surrender to him," said Abdul Haq, a guerilla commander with a considerable following in Kabul.

Powerful parties like the Jamiat-e-Islami could well split on this issue. According to AIG president Sibghatulla Mojadedi, Ahmed Shah Masud of the Jamiat — the principal commander in northern Afghanistan — has refused to help Hekmatyar's offensive by cutting the strategic Salang highway from Kabul to the Soviet Union. Even the bait of US-funded arms, the first Masud has received in many years, has failed to sway him from his long-standing hatred of Hekmatyar. Further, there is now a growing rift between Masud and his party leader Rabbani because of the latter's support of Hekmatyar.

Despite the continuing in-fighting within the mujahideen, two developments have emerged which indicate a consensus of sorts may be forming. Some 300 prominent commanders in southern Afghanistan, including Haq, have met twice this year to coordinate military strategy and take steps towards creating a representative government that could become an alternative to the Kabul regime. These meetings, known as the southern *shura*, have attempted to find a common platform with Masud and his northern *shura*.

Another initiative by the moderate AIG parties is to forge a consensus among the commanders. In early October, Mojadedi returned to Peshawar after visiting Masud and other commanders in northern Afghanistan. Although Mojadedi has little military influence, he is widely respected inside the country.

Hekmatyar has long been credited with having the best disciplined, organised and armed mujahideen party. Pakistani officials, and some Afghans, say he is the only guerilla leader willing to sustain the original objectives of the *jihad* (holy war) to erase communism in Afghanistan. He has carefully harboured his strength around Kabul rather than frittering it away during the past year of military stalemate. His strategy appears to be based on bombarding the city with rockets in order to demoralise the regime and population in the hope this will either lead to an army coup or spark an urban uprising against the government.

continued next page

Afghanistan

Before winter

FOLLOWERS of Mr Gulbuddin Heckmatyar, the least compromising of Afghanistan's guerrilla leaders, attacked the capital, Kabul, on October 12th. Hundreds moved in under the cover of an artillery and



Massoud could heal the rifts

missile bombardment. They failed, partly because Kabul is well defended, partly because Mr Heckmatyar cannot count on support from other mujaheddin groups.

According to the Kabul government, Mr Heckmatyar was ordered by Pakistan's military intelligence (ISI) to take Kabul before before the winter snows make campaigning difficult. Otherwise he could expect fewer arms in future. America's Congress is already planning to cut aid to the mujaheddin by a third, to $200m, next year.

Mr Heckmatyar has had a success recently in Tarinkot, the capital of Oruzgan province in central Afghanistan. This smallish place became the first town of any note to fall into mujaheddin hands when the governor and the 500-man garrison defected to the mujaheddin side. But Kabul is not Tarinkot. The attack was expected. The Kabul garrison has been strengthening the city's defences—minefields, missiles, tanks and artillery—and disrupting the preparations of Mr Heckmatyar's men with armed sorties and rocket attacks.

But, worse, Mr Heckmatyar's plans were opposed by most other mujaheddin leaders, including the leader of the alliance of Pakistan-based mujaheddin parties, Mr Sibghatullah Mojadidi, and the most famous field commander, Mr Ahmad Shah Massoud. They argue that the mujaheddin are too lightly armed to take Kabul and that the fierce rocket attacks Mr Heckmatyar favours—he is believed to have a stock of 20,000 rockets—kill civilians as well as soldiers. They are also deeply opposed to Mr Heckmatyar himself.

Mr Heckmatyar is an Islamic fundamentalist who wants to establish an Islamic republic, with himself at its head. He has long been the favourite of the ISI, which has put his way a disproportionate share of the arms provided by America and Saudi Arabia. Other commanders not only dislike his extremism, but blame him for much of the infighting within the mujaheddin's ranks. Neither do they much care for the ISI, which is blamed by many mujaheddin for pushing them into the disastrous attack on Jalalabad in April 1989. So violently is Mr Massoud opposed to Mr Heckmatyar that he has gone to Pakistan from his Panjshir valley stronghold for the first time in 11 years to help organise an anti-Heckmatyar coalition.

Just possibly, opposition to Mr Heckmatyar will unite the divided Afghan rebels, heal the rifts that have developed between the Pakistan-based politicians and the mujaheddin commanders in the field, and help them to look a credible alternative to the Kabul regime—which their so-called "interim government" has failed to do. That is a tall order and, given the mujaheddin's inability to agree on anything, looks unlikely.

Meanwhile, American and Soviet diplomats move closer to a Cambodia-style peace plan for Afghanistan, under which the Kabul goverment would share power with the mujaheddin until an election could be held. According to some reports, the Americans and Russians now differ only on how much power the Afghan president, Mr Mohamed Najibullah, should have during this interim period. Solving that little problem ought to be easy. Selling the plan to the mujaheddin, for whom any contact with Mr Najibullah remains anathema, will be more difficult.

---

continuation of Page

For many Afghans, stopping Hekmatyar has become of even greater immediate importance than trying to topple Najibullah. If a new alliance between the moderate parties and the field commanders is created in the coming months, it could give the mujahideen a strong negotiating position with which to force Najibullah to resign. The key to this will be support from Masud and a willingness by the Peshawar parties to let the commanders create a new leadership.

This, however, could take months — if not years — to work out, while the US and Pakistan are impatient for a quick and decisive end to the conflict. The US aid cuts, military stalemate and the chance to force the pace on Kabul while the world is preoccupied with the Gulf, have left Islamabad and Washington with no other choice, officials argue.

However, apart from the huge cost in human suffering such a policy is likely to create, there is little indication that even if Najubullah were overthrown and Hekmatyar triumphant a broader peace which would include the majority of Afghans could be achieved.

Sophie Quinn-Judge *writes from Moscow*: Meanwhile, the Soviet and US foreign ministries seem to be moving closer to an agreement on "negative symmetry" in their military aid to their respective Afghan allies. One Soviet source in Moscow predicted that a final agreement on cutting back military aid would be reached at the next summit between US President George Bush and his Soviet counterpart Mikhail Gorbachov, if the Saudi Arabians could also be convinced to curtail their aid. The source noted that every second dollar of aid to the Peshawar-based mujahideen comes from Saudi Arabia. The US has also tentatively agreed that if a formula for internationally supervised elections can be agreed, Najibullah could stay on as head of government with curtailed powers during the pre-election period. ■

by the General Assembly resolutions which called for the establishment of a broad-based government acceptable to the people of Afghanistan, the voluntary return of over five million Afghan refugees to their homeland, and the free exercise of the right of the people of Afghanistan to choose their own form of Government.

The Kabul regime continues to deny the people of Afghanistan their legitimate right to form a government of their own choice. No representative group or segment of the population is willing to enter into negotiations or to share power with the Kabul regime, which is held responsible for the death and destruction during the past decade.

Pakistan has an abiding interest in the restoration of a peaceful, sovereign, non-aligned and Islamic Afghanistan. The festering conflict prolongs the stay of more than three million refugees on our soil. We have, therefore, consistently encouraged Afghan efforts to develop a political consensus for an internal Afghan settlement. Accordingly, we had welcomed the formation of the Afghan Interim Government (AIG) in February, 1989. The AIG is now poised to hold elections with the participation of diverse Afghan political elements. This move augurs well for a united front of all Afghans who had valiantly struggled for the liberation of their homeland and in the defence of their faith and traditions.

Mr. President,

The recent decline in the international humanitarian assistance has aggravated the hardship of the millions of Afghan refugees. They have chosen to face the rigors of exile rather than to expose themselves and their families to the insecurity and uncertainty of conflict in their homeland. Over the years, Pakistan has borne nearly half of the financial cost of providing the Afghan refugees with the bare necessities of life. But our limited resources make it virtually impossible for us to make up for the shortfall in the shrinking international commitment. The international community should not neglect these displaced Afghans and must continue to fulfill its humanitarian obligations towards them until they return voluntarily to their homes.

I would like to pay a tribute to the UN Secretary General and his Personal Representative for the efforts undertaken in the quest of a comprehensive settlement of the Afghanistan problem. I would also like to express our appreciation of the important role of the UN High Commissioner for Refugees and also of the UN Coordinator for Economic and Humanitarian Assistance, Prince Sadruddin Aga Khan.

Mr. Abdul Wakil, the representative of Kabul regime delivered a long speech in Dari to the U.N.General Assembly on October 15,1990, certain portions of which are excerpted hereunder. As may be noticed, Mr.Abdul Wakil accused the government of Pakistan of interference in the affairs of Afghanistan. After Mr. Wakil, a member of the Pakistani Mission, Mr.Umer, nullified Wakil's accusations. Then, Mr. Roshan Rawan, a member of Afghanistan Mission rejected Pakistani accusations, calling them lies and fabrications of the Military Circles of Pakistan.

شاغلی عبدالوکیل نماینده رژیم کابل
بتاریخ ۱۵ اکتوبر خطابه مبسوطی بزبان دری
ایراد نمود که بعضی قسمت های آن ذیلا اقتباس
میشود . چنانچه ملاحظه میفرمایند شاغلی
عبدالوکیل در یك قسمت بیانیه خود دولت
پاکستان را بمداخله در امور افغانستان متهم
نموده است که بعد از او آقای عمر یك عضو هیئت
نمایندگی پاکستان بجواب وکیل پرداخته است .
سپس شاغلی روشن روان یك عضو هیئت نمایندگی
رژیم کابل در رد مدعیات نمایندگان پاکستان
پرداخته است .

(Mr. Wakil, Afghanistan)

Despite our earnest wishes and specific, practical efforts, and despite the very welcome improvement in the world atmosphere, the situation in our region is far from desirable. In fact, it has deteriorated further. The intensification of interference and aggression and the rude sabotaging of the Geneva Agreements not only has turned Afghanistan into a bleeding wound for the Afghans but also poses a serious menace to peace and stability in our region. In blatant violation of the Geneva agreements, and with disregard for the good will of the Republic of Afghanistan, which wants to achieve peace and good-neighbourly relations based on non-interference by countries in each other's internal affairs, Pakistan retains on its territory all the ways and means of interference and aggression against the Republic of Afghanistan. In fact, by spreading new types of weapons of mass annihilation, such as cluster rockets, it has given the war a new dimension and a new quality.

The armed extremists - people trained and armed in Pakistan - continue to massacre inhabitants of cities, with total disregard for human and moral norms. From 19 January to 22 September 1990 alone, 1,662 rockets were fired on different parts of Kabul city. As a result, 74 women, 115 children, 225 elderly people, 36 teachers and students, 76 public-service personnel, 1 physician, 112 pedlars, 39 Government employees, and others - totalling 728 persons - were killed. The persons injured in these incidents include 21 women, 112 children, 90 elderly people, 11 students, 36 public-service personnel, 5 physicians, 640 pedlars, and others - totalling 954.

As a result of rocket fire during this period, 155 residential houses, 8 mosques, 1 hospital, 2 colleges, 1 girls' school, the steam house of the third microrayan and 1 high school were destroyed. The private enterprises that have been damaged by rockets include a confectionary factory situated in the industrial park, where 3 workers were killed and 20 others were severely injured.

City bus stops are not safe from the opposition's rockets either. On 10 October 1988, when a rocket landed on the Timor Shahi bus stop in Kabul City, 25 women, children and young persons were killed and another 78 injured. Another shocking incident was the shooting of rockets by the opposition on the Khair Khana bus stop in Deh Afghanan which caused the death of 30 persons and injuries to 81 others.

Among the numerous shocking, sorrowful and sad incidents of opposition rocketry are the destruction of residential houses which have caused either the total or the partial elimination of the families living in them. In a rocket incident on 21 May 1990 in Deh Bori area, the third district of Kabul City, the house of Maliha, daughter of Mohammad Zaman, was destroyed. Shah Wali, her husband, and Nadia and Khatera, her daughters, were killed. Khaled, her son, and Nazira, her daughter, were severely injured and disabled. In another rocket incident, in the Etefaq mosque of Shah Shaheed, Kabul City, three daughters and a son of Mohammad Naser, named Pari, Nooria, Fahima and Kawoon were killed.

Such is the everyday, painful destiny of our children, women and youth who are swallowed by death. In the name of human rights, freedom, democracy and justice, we should devote all our efforts to putting an end to the horrible tragedy of Afghans killing Afghans in a war, the futility of which is evident to all. The cessation of the tragedy of Afghanistan and help for rebuilding the country should not be made conditional on developments in Eastern Europe, on the Gulf crisis and on ending other regional conflicts, because for over a decade our country has been a scene of confrontation.

In the past 10 years war has inflicted huge material and human losses on our country. The total losses amount to billions of dollars. The war has left behind 1 million killed and over a million maimed. A considerable number of our compatriots have taken refuge owing to the pain and misery of war. For this very reason the people of Afghanistan have become fed up with the war and it was to answer this substantial need of the Afghan people that we declared the policy of national reconciliation.

We know from whence come the lethal weapons which are stockpiled on the territory of Pakistan and are then dispatched to the Republic of Afghanistan to bring death and destruction. However, the Geneva Agreements in particular and international law in general forbid Pakistan to give refuge to the opponents of its neighbouring country, and to equip and send them for the brutal killing of the inhabitants of its neighbour. We signed the Geneva Agreements for the termination of such interference, not for its intensification. The Republic of Afghanistan notified the Office of the Secretary-General in Afghanistan and Pakistan (OSGAP) about these aggressive acts by 1,545 notes, reporting 11,657 cases of violations.

We do not know how many more notes are required to complete the list of violations and how many more Afghans will fall victim to this imposed war in order to quench the thirst of the designers of the policy of force and military pressure. In our opinion, the mandate of OSGAP should be organized in such a way as to handle the task required by the Geneva agreements.

The military circles of Pakistan, who have time and time again sabotaged the democratic will of the people of Pakistan, have also arrogated unto themselves the right to talk on behalf of the Afghan opposition controlled by them. However, the assertion that the people of Afghanistan are not ready for peace and national reconciliation is a manifestation of the designs of those circles and is not a reflection of the will of the Afghan people, who, after a decade of suffering from war and destruction, desire nothing but peace. In fact, in the years 1989 and 1990 as a result of contacts between the Government and various commanders of the armed opposition groups inside the country, over 922 armed and unarmed groups comprising 88,269 armed men have given up war. Protocols have been signed with 604 armed and unarmed groups of 114,332 men on ceasing combat activities. Talks are being carried on with 109 groups of 17,411 armed men and 35,381 unarmed men. Indeed, talks on national accord between the State and the leadership of almost all the opposition groups have been continuing discreetly for quite some time. We hope that sooner rather than later these talks will come into the open, culminating in full inter-Afghan understanding. It is also our hope that our neighbours will assist in facilitating these talks rather than stand in their way. Unfortunately, however, the attitude of those in the Pakistani military circles as a factor of instability in our region remains unchanged. Not only in Afghanistan but also in India's Kashmir and Punjab they continue to interfere in the internal affairs of their neighbours.

While international efforts are directed towards solving regional conflicts, including the situation in Afghanistan, we regret the fact that Saudi Arabia's attitude of complicating the situation in our country remains unchanged. Even with the crisis in the Gulf region, in which the country is also involved, we have recently witnessed fresh steps on its part towards encouraging tension in our country. We believe Saudi Arabia could and should concentrate its efforts on resolving differences which, unfortunately, exist among Islamic and Arab countries and on putting an end to the fratricidal war in Afghanistan.

The Republic of Afghanistan has lately proposed a new mechanism for peace, the main points of which are the following: in the first stage, a period for cooling down the situation is envisaged in order to provide the prerequisites for talks on topics that include a referendum, a general or partial cease-fire and the return of refugees. With the beginning of negotiations between the conciliating sides a transitional period would start and would last until the formation of a new, elected government. During this period, a national peace conference could be called and the co-ordinating commission for elections and the commissions for drafting the constitution and the law on elections would be set up in order to draft the said laws. The Loya Jirgah, as Grand Assembly, would approve the new constitution and elect the President of the Republic. Parliamentary elections would be held on the basis of general, free, equal, secret and direct ballot and an elected government would be formed. The Republic of Afghanistan stands ready to accept United Nations-supervised elections.

In order to solve the external aspect of the situation related to Afghanistan, United Nations-sponsored international conference could be held to reach an agreement on stopping the supply of arms to the warring sides, to determine the permanent neutral and demilitarized status of Afghanistan and to provide for international assistance for the rehabilitation and reconstruction of Afghanistan. The Republic of Afghanistan is of the opinion that proposals for a political and peaceful solution of the Afghanistan issue could be different, but its most important elements should be a cease-fire, intra-Afghan dialogue and free and democratic elections. The political settlement should have a constant, comprehensive and just characteristic and should be organized on the basis of the existing realities of Afghan society.

It is unrealistic to give the same, parallel status to the position of the Republic of Afghanistan and to that of the opposition. In stark contrast to the position of the opposition, the Government of the Republic of Afghanistan has ruled out a military solution, having proclaimed the policy of national reconciliation which it puts into effect persistently. The Government of the Republic of Afghanistan on several occasions has put forward specific constructive proposals in this regard.

It has declared unilateral cease-fires, calling on the other side to adopt a similar approach. The opposition, however, has rejected those proposals, issuing ultimatums and demanding the transfer of political power to them with the total negation of the Homeland Party. The irrational stand of the opposition has left the Government of the Republic of Afghanistan with no choice but to defend itself. Thus the responsibility for the continuation of fratricidal war rests with the leaders of the opposition and their supporters and sponsors.

To the State of the Republic of Afghanistan, its leadership and the Homeland Party no interests or privileges have priority over the supreme national interests of the people of Afghanistan, the ensuring of peace and the reconstruction of the country. Vast national efforts and huge international assistance are necessary for the reconstruction of our devastated, war-stricken country. It is a deeply humanistic obligation to co-operate with a country that has suffered heavily from war.

In the difficult conditions of the continuation of the war and its intensification, the Government of the Republic of Afghanistan is carrying out great and constructive tasks. Decisively staying away from the unsound line of past leadership, it follows a policy that is in conformity with the realities of Afghan society. It is deeply faithful to the sacred religion of Islam. The free market economy is currently dominant in the country. Fundamental measures are being taken to democratize the country's political life and to observe the principles and norms of human rights. Our efforts and achievements in this regard have been reflected in the reports of the Special Rapporteur of the Commission on Human Rights, Professor Felix Ermacora, to the General Assembly at its forty-fourth session and to the Commission at its forty-sixth session. Concerning the human rights question, the doors of our country are open, not only to the Special Rapporteur: non-governmental organizations such as Asia Watch and the International Committee of the Red Cross also enjoy our full co-operation. As a result of those measures the authority and influence of the State have been further enhanced and it has demonstrated its capability to survive.

While welcoming the efforts made by the international community and by the countries concerned and the talks between the Soviet Union and the United States of America as guarantors of the Geneva Agreements towards resolving this issue through political means, we reiterate that the key to the restoration of peace is in the hands of Afghans themselves, who can attain it through talks and dialogue.

If an improvement in the stand of the United States regarding the political solution of the Afghan issue is possible and probable, it is our hope that its practical manifestation would soon become evident and that the United States policy can play an effective contributing role in ensuring peace in our region. At the same time, Pakistan's position vis-à-vis the situation in Afghanistan must not stand in the way of United States policy, postponing the solution of the situation because of its political designs.

As an Islamic and non-aligned country and because of its sensitive strategic location in the heart of Asia, the Republic of Afghanistan calls for the further expansion of relations with all the countries of the world, particularly Islamic and neighbouring countries. These relations should be based on the principles of good-neighbourliness, non-interference in the internal affairs of each other, and mutually beneficial co-operation in different spheres for coexistence, peace, disarmament, development and the reduction of international tension....

اینست قسمتی از بیانات اقای عمر نماینده دولت پاکستان که نماینده کابل او را " نماینده حلقه های نظامی پاکستان " مخاطب قرار داده است :

Here is Mr. Umer's speech; he was addresssed as "Representative of the Military Circles of Pakistan" by the representative of Kabul regime.

Mr, UMER (Pakistan): The international community has yet again been subjected to a vicious tirade of slander by the representative of the Kabul régime. In a statement earlier this afternoon the Kabul representative made the oft-repeated allegations against my country. These wild allegations are nothing but fabrications and distortions which bear no relationship to reality. They represent yet another attempt by a discredited régime to try to malign Pakistan and shift attention from its total failure to win acceptance from the people of

Afghanistan. We categorically and totally reject these accusations.

Pakistan is fully conscious of its responsibilities under the Geneva Agreements which it continues to implement scrupulously and faithfully. The United Nations good offices mission in Afghanistan and Pakistan during its tenure found no evidence whatsoever that arms and ammunition were being transported to Afghanistan from Pakistan. Furthermore, no training camps were found on our territory. Neither has any evidence been produced of violations of Afghan territory or airspace.

On the other hand there have been numerous violations of Pakistan's territory. Since the signing of the Geneva Agreements there have been hundreds of incidents of air and ground violations, Scud missile attacks and acts of sabotage resulting in the killing of more than 250 innocent civilians and injuries to more than 500 others. Evidence of these attacks is available in the debris of Afghan military aircraft and of the Scud missiles on our soil.

The régime continues to terrorize its own people. Air bombardments of Afghan villages have intensified and they also been made the targets of over 1,000 Scud missiles. These deadly weapons are sheer instruments of terror as they have no military significance in a guerrilla situation. The charge that Pakistani troops are aiding the Mujahideen is preposterous. The brave Afghan people, who have successfully overcome foreign intervention for centuries, do not need Pakistan's assistance for the final phase of their heroic struggle for self-determination.

Pakistan was also accused of preventing the return of the refugees. Nothing could be further from the truth. The more than 5 million refugees are refusing to return to Afghanistan under a régime which was instrumental in the deaths of 1.5 million Afghans and the unprecedented destruction of their country's economic, social and cultural infrastructure. The intensification of the acts of terror by the Kabul régime through continued bombing and rocketing of defenceless towns and villages is indeed a strange inducement for the refugees to return. In fact, the exodus of refugees to Pakistan increased at the beginning of this year. That has been verified by the international agencies working in the field.

The Kabul representative also referred to the military circles in Pakistan and, to quote him, the "sabotage of the democratic will of the people of Pakistan". I should like to remind the Kabul representative that a civilian Government, fully in accordance with our Constitution, is functioning in Pakistan and national elections are scheduled to be held on 24 October.

But what we found most repugnant is that the practitioners of the most hideous form of tyranny and massive abuse of human rights should mount the podium of this august Hall to preach the gospel of democracy and human dignity. We are confident that such crass duplicity will be treated with the contempt it deserves by the international community.

The so-called peace proposals referred to by the Kabul representative in his statement are self-serving inasmuch as their sole purpose is to prolong the life of the régime. These proposals have been categorically rejected by the Afghan Mujahideen. International opinion cannot be manipulated through sheer repetition of bankrupt and self-seeking proposals presented under the garb of reason.

The Kabul representative also made certain baseless allegations of Pakistan's involvement in illicit drug trafficking. On the contrary, there is an overwhelming body of evidence to prove widespread poppy cultivation inside Afghanistan and its refinement into heroin. According to the reports of various international agencies the net opium production in Afghanistan was 400 metric tons in 1987. It rose to 1,000 metric tons in 1988 and indications are that it will reach the astronomical figure of 1,500 metric tons for the past year. This unambiguously demonstrates the neglect, if not the connivance, of the Kabul régime in this despicable trade.

My delegation categorically rejects as baseless the allegations of Pakistan's interference in occupied Kashmir and Indian Punjab. Reference to the tragic situation in Kashmir was particularly regrettable but it came as no surprise to my delegation. Kabul's stand in regard to the struggle of the people of Kashmir for self-determination is entirely consonant with the régime's past record and its character. A régime which has put more than a million of its own people to the sword and driven more than 5 million people into exile could not have been expected to adopt a principled position on this issue. A régime which has denied the right of self-determination to the 15 million people of Afghanistan could not have been expected to uphold the right of self-determination of the Kashmiri people.

The fundamental cause of the tragic continuation of the conflict in Afghanistan is the refusal of the régime in Kabul to accept the reality of the situation. This régime is unacceptable to any segment of the Afghan nation except

افتتاح کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر محترم اقای محمدحلیم حلیمی

اقدام مفید و مساعی خیر خواهانه ٔ شخصی شما برای افتتاح کتابخانه ٔ ‌‌«لوی احمد شاه بابا» را تبریك وتهنیت میگوهیم وبرای همکاران شما و «شورای اسلامی ملی افغانها» موفقیت های بیشتر ازخداوندمتعال مسئلت مینماهیم.

دعوتنامه ٔ شما برای اشتراك درمراسم افتتاح کتابخانه را متاسفانه بملحوظ گرفتاریهای کار مجله لبیك گفته نتوانستم ـ امید است در یك فرصت مساعد ازکتابخانه شما دیدن واستفاده نمابم. با نشر این خبر هموطنان مهاجر امریکا ـ اروپا از موجودیت این موسسه مفید مطلع میگردند.

IN THE NAME OF ALLAH, THE BENEFICENT, THE MERCIFUL

Nations survive by the strength of their faith, their love and dedication to freedom and their loyalty to their values and traditions so has the Afghan people survived through their turbulant but prideful history by defending their faith their freedom and national identity against foreign invaders and conquerors.

Afghan's recent victory has been their defeat of Soviet aggressors in Afghanistan which provided inspiration to other peoples striving for freedom.

The Afghan National Islamic Council (ANIC), in 1985 had the previlege of opening the Saed Jamaluddin Afghani Mosque in Flushing, New York for Afghan IMMIGRANTS and their children in the tri-state area. As a center for Religious, Social and political activities during the Soviet invasion of Afghanistan.

Afghan National Islamic Council of Immigrant in America once again has the previlege of opening the first Afghan Public library in New York for the use of Afghans, and US Citizens and scholars interested, in Afghan history and culture.

In accordance with the teachings of Islam and the tradition of our Prophet Mohammed (PBUH), the Motto of Ahmad Shah The Great Library will be "Love of God, Love of Humanity and Love of Knowledge."

The library will be open to all Afghans and other scholars and researchers of Afghan history and traditions.

The Grand Opening of the Library will be on October 27, 1990 at 7:30 PM in 46-26 Kissena Boulevard, Queens, New York, 11355.

Tel: (718) 445-6925

از محترم سید جلیل الله دعاگو بسمل و خانم محترمه شان متمنی است تا درمراسم افتتاح کتابخانهٔ احمدشاه بابای کبیر که بساعت ۶ شام روز شنبه ۲۷ اکتوبر؟ درصالون کتابخانه صورت میگیرد اشتراك فرموده واین محفل علمی وادبی را شکوهمند تر سازید.

آدرس: at: 46-26 KISSENA BLVD
FLUSHING N.Y 11355
TELEPHONE 718 445-6925

ضمیمه: پروگرام

نوت: لطفاً کارت را همراه داشته باشید.

برای آنکه هموطنان از گنجینه ٔ ارزشمند کتابهای گرد آورده ٔ شما استفاده کرده بتوانند خواهشمندم لطفا فهرست کتابهای موجود را برای نشر بفرستند تا نیازمندان رفع ضرورت کرده بتوانند.

محمد حلیم حلیمی عضو مسئول شعبه نشرات و تبلیغات شورای اسلامی
ملی افغانستانهای مهاجر در امریکا و نشریه دیده اتفاق افغان

خان از برکت ان بارگ سلطنتی راه یافته است . انقلاب ملی ودیموکراتیک شور اگر بیاد نجیب الله خان بوده باشد و ازبسکه راجع بان گفته شده بجز از سعدی و حافظ که از ان خبر ندارند دو خصوصیت داشت که ضد فیودالزم در داخل بود و ضدامپریالزم (وبگفته کارمل آمپریالزم)در خارج و بنا به تعلیمات ابجد خوانان کرملین چون تضاد عمده بین المللی تضاد میان کشورهای سوسیالستی و امپریالستی بود اسانترین راه رسیدن بقدرت برای خلق وپرچم ان بود که از این تضاد بین المللی به نفع خود استفاده کنند . همان بود که داستان دعوت از قوای دوست و قوای محدود و "کمک های بموقع " و " بی شائبه " کار خود را کرد و مردم افغانستان بگفته ٔ نجیب الله خان قربانی انتقام جوئی دیگران شدند که اینرا هم خوشحال خان ختک و رحمن بابا می فهمد و هم باباطاهر عریان .

این تعبیری نیست که من بغلط وعمد از گفتار سرکار نجیب الله خان کوه باشم چون هموگوید " بدیهیست که عوامل خارجی بیش از عوامل داخلی در تشدید بحران نقش داشته اند...." این امر را نجیب الله خان حتی بعنوان یك " مساله " عنوان نمیکند و انرا " بدیهی " تلقی مینماید چون تفاوت " مساله " با " بدیهی " در انستکه انطوریکه در کتابهای درسی می بینیم در اخیر هر فصل و در پایان هر درس مسائل و یا مساله هائی اورده میشود که حل هر یك تفکرلازم دارد ودقت بکارمیرود و اما " بدیهی " چنین نیست و بمثل انستکه بگوئیم :

آنچه در جوی میرود آب است	هرکه بیدار نیست در خوابست
دامن کوهسار پر سنگ است	فحش ود شنام علامت جنگ است

نجیب الله خان بگفتار خود چنین ادامه میدهد :
" از یکطرف مداخله مسلحانه خارجی و از جانب دیگر موجودیت قوای اتحاد شوروی ...." مگر مشاهده نمیکنید که تا چه حد تعبیری سالوسانه و مودبانه بکار گرفته شده که یکطرف " مداخله " است و " مسلحانه " است و " خارجی " است اما از طرف دیگر نه " مداخله " است و نه " مسلحانه " است و خدای ناخواسته نه هم " خارجی " است . تنها و صرفا " موجودیت " است و " قوای " است و " اتحاد " است و " شوروی " است .

و باز میگوید " با درك چنین واقعیت ها بود که سیاست مصالحه ملی سه سال قبل ازطرف ما اعلام گردید. " راجع بمصالحه ملی درمقالات پراگنده مطالبی گفته ام که بایستی در یك نوشته جداگانه انرا گرد بیارم - دربنجا باغتنام فرصت میخواهم راجع به بخش بعدی که مستقیما پس از عبارت بالا امده اظهار نظر کنم که گوید :

" سعی صادقانه بعمل امد تا خواستها ومنافع مشروع تمام نیروهای سیاسی افغانی برای رسیدن بیك صلح و دوامدار ملی در نظر گرفته شود ." احسنت . بارك الله . این تعبیرات مرا بخاطره از داکتر علی شریعتی رهنمون شد که در یکی از کتابهای خود نوشته بود که وقتی خانمی نزدوی امد و از او دعای حاجت میطلبید . شریعتی شهید برایش گفت خانم شما اول مرادبطلبید و بعد من دعایش را میکنم . خانم در جواب گفت خواهش میکنم مرادش را هم خود تان بخواهید. حال درجه صفای باطن سرکار نجیب الله در دوران وظیفه در خاد و ذبح در کشتار گاههای خاد به اسلوب روسی ان تا ان حد بالا گرفته است که حتی وقتی میخواهد با دشمن مصالحه کند صفای باطن و خلوص نیت و صمیمیت وی بحدی است که از منویات و خواسته های دشمن بسادگی و وضوح نمایندگی میکند و انرا فرمول بندی مینماید .

" ولی سائر بخشهای موافقتنامه ها بخصوص سند مربوط به عدم مداخله نه تنها عملی نگردید بلکه ...." میدانید چرا ؟ فقط بواسطه ٔ نوچشمی های خلق وپرچم بود که سند مربوط به عدم مداخله عملی نگردید چونکه روسیه شوروی تعهد سپرده بود تا بهر قیمتی که شده از خلق و پرچم حمایت کند - در نتیجه امریکا نیز بموافقه شوروی در سند ضمیمه این حق را بخود قائل گردید که هر وقت بصلاح سیاست خود ببیند مخالفان رژیم دست نشانده را کمك کنند .

در عوض دو کشور پاکستان و افغانستان تعهد سپردند که سرزمینهای خود را علیه یکدیگر مورد استفاده قرار ندهند ولی شوروی و امریکا این حق را برای خود محفوظ نگه داشتند - نتیجه ان شد که معاهده ژنیو حاکمیت پاکستان وافغانستانرا در سرزمین های خود شان معطل قرار داد و اما این حق را برای طرفین تضمین کننده موافقتنامه ها قائل گردید و اما این مساله برای نجیب و نجیبی ها مایه سرافگندگی نشدچون انها خیلی سالها پیش حق اراده وحاکمیت بخاك را به نفع " برادر بزرگتر" معطل قرار داده بودند . از همین واسطه معاهده ٔ ژنیوا و بخصوص سند مربوط بعدم مداخله عملی نگردید و نتیجه که بر معاهده ژنیو مرتب شداین بودکه روسها که اینقدر اصرار داشتند که بر اساس دعوت بافغانستان امدند و در طول یازده سال خون ریزی و بیشتراز انکه سرتاسر افغانستان را زیر و رو کردند و مهماندار خود را نیافتند تلاش میکردند تا که اخراج خود از افغانستان را بکمك معاهده ژنیو توجیه کنند - وقتیکه نجیب میگوید :
" چنانکه اطلاع دارید آخرین سرباز شوروی حدودیکسال قبل بکشور خودعودّ کرد ولی سائر بخشهای موافقتنامه ها بخصوص بخش مربوط به عدم مداخله وعدم دخالت نه تنها عملی نگردید بلکه ...."
همین کلمه " ولی " که میان عملی شدن خروج عساکرشوروی از افغانستان و باز عملی نشدن بیند

مربوط به عدم مداخله ارتباط وپیوند برقرار میکند، خود بیانگر آنستکه یکی ازمفاد موافقتنامه های ژنیو این بوده که عساکر شوروی ازافغانستان اخراج گردند واینکه میگوئیم ،، یکی ،، از لحاظ انستکه دیگر از مفاد این موافقتنامه ها اینهم بوده که باید هر نوع مداخله قطع گردد و از لحن مکتوب نجیب الله خان معلوم میشود که او خروج عساکر شوروی را بمعنی قطع مداخله از جانب شوروی در امور افغانستان میداند که فکر میکند شوروی با یك عمل ،، خروج عساکر ،، هم مفاد مربوط بموافقتنامه خروج عساکر شوروی از افغانستان را عملی ساخته و هم مفاد مربوط بعدم مداخله را بمرحله اجراء گذاشته فقط چیزی که باقی مانده اینستکه جانب مقابل حسن نیت نشان نداده و سند مربوط بعدم مداخله را احترام نگذاشته و انرا نقض کرده است که میگوید ،، چنانکه اطلاع دارید اخرین سرباز شوروی .... ولی .... بخصوص سند مربوط بعدم مداخله.... ،، رسانه های گروهی هم باین تعبیر نجیب الله خان قوت بخشیده اند تا آن حد که حتی عده از افغانهای ساده دل و بخصوص کسانیرا که هم از آغاز دور از محیط معرکه بوده اند فریفته کرده اند که شنیده ام بارها گفته اند حال که روسها از افغانستان بیرون شدند جنگ برای چی ؟ بمثل اینکه فکر میکنند که روسها تنها پس از ٦ جدی بوده که در افغانستان مداخله کرده اند وحال بیرون رفتن انها بمعنی قطع مداخله است . اینها نمیدانند که بیرون شدن دشمن از یك سرزمین معنی پایان یافتن مداخله دشمن در ان سرزمین را ندارد . آخر نگاه کنید تاریخ جهانرا وتاریخ استعمار راکه بچه تعداد کشور هائی در جهان هستند که پس از ازادی و باصطلاح ،، خروج عساکر دشمن ،، مداخله دشمن در ان کشور ها نه تنها پایان نیافته بلکه فزونی هم گرفته است .ولی من تا هنوز الفبای دیگری نیافته ام که بتوانم با استفاده از ان عملکرد شوروی درافغانستان را بیان و تعبیر نمایم و با انکه میدانم که اطلاق کلمه ،، استعمار ،، ظلم و ستم باستعمار و باین ،،کلمه ،، است و باز چه کسی است که نخواهد که باستعمار ظلم وستم روا دارد ؟ منهم موقتا تا که اصطلاح دیگری نیافته ام موافقت میکنم که تا بگویم که استعمار روسیه شوروی از نوع استعمار های شناخته شده نو و کهن در جهان نیست که مثلا از نوع استعمار و استعمار بونی باشد که چون افغانستانرا ترك میگفتند وموافقتنامه ها ئیرا امضاء میکردندبازهم گاه وبیگاه مداخله میکردند و ... و... نوع روسیه شوروی استعمار بگونه دیگری است و از همان نوعی است که در بالا تشریح کردم که بر اساس مواد موافقتنامه های ژنیو تشریفات و مراسم خروج عساکرخود از افغانستانرا دلیل بعدم مداخله در امور افغانستان وانمود میکند (نگاه کنید به عبارت بالا در مکتوب نجیب). و باز با همان مراسم وتشریفات خاص در عین زمان طی همان موافقتنامه ها سند مربوط بحق مداخله در افغانستان را امضاء میکند و تضمین میخواهد .

مفاد معاهده ژنیو این نبود که روسیه شوروی حق خروج عساکر خوداز افغانستان را تضمین کند . پیشتر ازین معاهده هم روسها این حق را داشتند که از افغانستان خارج گردند و پای مردی بیش از ده سال مردم رزمنده و شجاع ما نیز عملا بروسها تفهیم کرد که . روسها بوطن تان برگردید! وحتی کار بجائی رسیده بود که روسها پیشتر از آنکه قرارداد ژنیو صورت نهائی بخود بگیرد اعلان کرده بودند که اگر قرارداد به نتیجه هم نرسد خاك افغانستان را ترك میگویند.

یگانه هدف عمده در معاهده ژنیو همانطورکه گفتیم این بود که تا در موعد،، برگشت از مهمانی ،، برای روسها ،، آبروئی ،، سر هم کنند . ممکن بپرسید چه آبروئی ؟ آبروئی که روسها از همان اغاز بان افتخار میکردند که لینن حتی پیش از تشکیل دولت اولین فرمانی راکه امضاء کرد فرمان صلح بود واین نشانه انستکه روسها مردم صلحجو هستند وترقیخواه. مسئله افغانستان که پیش آمداز یکطرف همانطور که خبر دارید در رسانه های گروهی بیهم میگفتند که امپریالزم و نمیدانم کی وکی در افغانستان مداخله کرده اند و از جانبی تاکتیك شان این بود تا بوسیله عناصر نا شناخته خاد و واد و بوسیله روسای ادارات در هر وزارتخانه که مجبورا نان چاشت را باهم یکجا صرف میکردند در درون خانه ها ومنازل بلحن ارام و ناخود اگاه و دور از مراسم معمولی شیطنت شایع میکردند که روسها (بی انکه مشخص سازند که رهبران ویا مردم) خیلی خوش قلب و مهربان اند و هیچگاه بفکر تجاوز بافغانستان نبوده اند و نیستند و این غربیها بودند که پای روسها را بافغانستان کشانیدند ،، مردم افغانستان نمیخواهند بیشتر ازاین قربانی . انتقام دیگران شوند،، و من با تعجب دیدم که این شایعات حتی در بیرون ازافغانستان نیزبشدت رواج یافته است . حال در چنین یك اتمسفری که روسها برای خود ایجاد کرده بودند وپای معاهده ژنیو بمیان امد وقتیکه خروج خود از افغانستان را با پایمردی غربیها وانمود کردندوضوحا که همان روند حسن نیتی را که به تعبیر نجیب از ،، موجودیت ،، خود در افغانستان بکمك کی جی بی و خاد و واد دنبال میکردند با معاهده ژنیو قوت بخشیدند . آنچه که روسها از معاهده ژنیو واقعا بسود خود و بضرر مردم افغانستان کماهی کردند این بود که بر سندی که هر وقت بخواهند به افغانستان مداخله نمایند صحه گذاشتند وهمزمان این حق را ازدیگران نیز دریغ نکردند. که نتیجه آن همین مداخله روسها در حادثه (شاهنواز تنی) بود. مگر تصویری را که نجیب درنامه خود از موافقتنامه ژنیو بدست میدهد، که میدانید چرا ؟ از همین واسطه این معاهده ازجانب مردم ما تائید نشد و نمیدانم که پادشاه سابق بروی چه مصلحتی بنوعی تائید خود را ازاین موافقتنامه اعلان کرد چونکه نتائج حقوقی خطیری بر این موافقتنامه در رابطه بامناسبات آینده افغانستان با کشورهای همسایه و بخصوص پاکستان مرتب میگردد که مجال بحث از اندرینجا نیست و مقاله دیگری را ایجاب میکنده.

در جای دیگر نجیب گفته است " دولت جمهوری افغانستان نمیتواند که بامید تغیر ذهنیت ها وپالیسی های جانب مقابل در انتظار نشسته ابتکارات صلح خویش را باینده موکول کند." اینجا است که حوصله نجیب الله خان سر رفته و بخاطر حل مسئله ملی نمیخواهد که صبر و شکیبائی از خود نشان بدهد ولی ایکاش این " انفعالات " هرچند که بی صبرانه هم بوده برای یکبار هم که شده بیانگر نهاد خود نجیب الله خان میبود. باشد ولی ما هم میدانیم ونجیب بهتر از ما میداند که این پلان شوم شواردناره است که پس از انکه بموافقه غرب رسیده وگوربا چف نیز از ان اطمینان پیدا کرده است نجیب الله خان باین اکت واداشته تا کهچنین اداهائی از خوددر اورد و در اغاز نامه میگوید :

" از مدتیست که در اندیشه مکاتبه وطرح برخی مسائل وطن مشترك ما با شما بوده ام "همانطور که پیهم میگفتید که قوای " محدود " و هیچ وقت و بهیچ قیمتی حاضر نبودید که بگوئید بچه اندازه ؟ درینجا هم نجیب الله خان نمیخواهد بگویدکه از چه مدتی باینسو باندیشه مکاتبه بوده است ولی پر واضح است که تنها پس از اعلان طرح پلان شورادناره بوده که نجیب الله خان بضمیر وخیال وباطن خود این اجازت را داد که اندیشه مکاتبه در ذهن وی خطورکند چونآنطور که در متن نامه امده که " سیاست مصالحه ملی سه سال قبل ...." اگر در رابطه با اشتی ملی روی سخن با افراد سر شناس ملت میبود چرا میان اعلان اشتی ملی و همین مکاتیب وارده که بمنزلهٔ متحدالمالهای مربوط بان است سه سال فاصله آمده است ؟

برای ما چنین امری غیر عادی مینماید چون در افغانستان که بودیم بیاد داریم که طبق تعامل و روند معمول فیصلههای مهم وعمده را که جنبه حیاتی داشت همزمان با انها وضیمهٔ متحدالمالهائی بمراجع مربوطه خبر میدادند . مثل اینکه در این مدت سه سال که نجیب اللهخان صبر وحوصله کرده ومیان اشتی ملی ومکاتیب صادره ان فاصله ایجاد شده بخاطر ملت ومصالحهملی نه بلکه بخاطر ان بوده که طرح شواردناره تا انوقت روشن نشده بوده است ورنه اگر باور ندارید فقراتیرا که از نامه نجیب الله خان وباز فقراتی را کهاز بیانات شوراد ناره نقل میکنیم بخوانید . اول از نجیب الله خان بشنوید :

" ما پیشنهاد کرده این که مذاکرات وسیع میان دولت جمهوری افغانستان و تمام نیروهای سیاسی جامعه در داخل و خارج کشور که خواستار تامین صلح و قطع جنگ استند اغاز شود."
و باز از شوردناره بشنوید:
" بایستی بضرورت دیالوگ افغان بیك پیمانه وسیع میان تمام نیروهای سیاسی دست اندر کاردر داخل وخارج از حدود افغانستان تاکید بعمل اورد ."

این مرحله اول از پلان ناره ـ نجیب است که بیشتر بمکانیزم درونی مشکل افغانستان تکیه میکند و در رابطه بامرحله دوم که به ابعاد بین المللی این مشکل اختصاص یافته بازهم از نجیب ـ ناره بشنوید :

از نجیب : " بمنظور ابعاد خارجی قضیه جمهوری افغانستان پیشنهاد کرده است تا یككنفرانس بین المللی باشتراك افغانستان وهمسایگانش با کشور های تضمین کننده موافقتنامه های ژنیو روسای جنبش عدم انسلاك و سازمان کنفرانس اسلامی وسائر کشور های ذیعلاقه دائر گردد. "

از ناره : " طرح انعقاد یك کنفرانس که در ان اتحاد شوروی وبالات متحده امریکا و پاکستان و ایران و سرمنشی ملل متحد و یا معاونین ان در ژنیو یا ویانا ویا روم بخاطر رسیدن بیك راه حل نهائی مشکل افغانستان گرد هم ایند ."

در پرو ام مرحله اول ناره ـ نجیب مطلب عمده که بچشم میخورد مساله انتخابات است وباز در پروگرام مرحله دوم ناره ـ نجیب انچه مطرح شده امر خلع سلاح مردم افغانستان است وچون تا رسیدن بمرحله خلع سلاح مردم افغانستان و انتخابات وقت کافی داریم گفتنیهای خود را راجع به انتخابات وخلع سلاح مردم افغانستان در مقالات جداگانه عنوان خواهیم کرد . انچه درینجا تذکر انرا لازم می بینیم و به بخش بعدی از مرحله دوم پروگرام ناره ـ نجیب ارتباط میگیرد همان مکانیزم تعبیر از خلع سلاح مردم افغانستان است که در تعبیر دشمن بیرونی خیلی صراحت دارد و اما در نامه نجیب الله خان با یك نفاق افغان ـ شوروی فورمول بندی گردیده است که شورد ناره گوید :
" متوقف کردن ارسال اسلحه بافغانستان مقدمه خلع سلاح افغانستان و تثبیت وضع ان بعنوان یك دولت خلع سلاح شده است ...."
از نجیب الله خان بشنوید : " کنفرانس مذکور ـ البته مرحله دوم ـ موقف حقوقی جدید افغان ستان را بحیث یك کشور بیطرف دائمی و غیر نظامی که ...."
درینجا صراحت لهجه ناره در تعبیر از " خلع سلاح افغانستان " ونفاق افغان ـ شوروی نجیب الله خان در تعبیر " غیر نظامی " با وضوح کامل بچشم میخورد . چون غیر نظامی معمولا نوع جامعه ایرا بذهن القاء میکند که در ان نظامیان قدرت ونفوذی ندارند وچنین جامعه مردم پسند است . اما تعبیر خلع سلاح خیلی توهین آمیز بمردم افغانستان است هرچند که مراد از هردو تعبیر ناره ـ نجیب مستاصل کردن مردم افغانستان است .

"قوای مسلح ما از هر زمان دیگری نیرومندتر بوده و قدرت رزمی خویش را ۰۰۰۰ "ما چه تعبیر غیر نظامی کردن نجیب الله وچه تعبیر خلع سلاح مردم افغانستانرا بپذیریم در صورتی امکان عملی پیدا میکند که مردم روحیه نظامیگری را فراموش کنند وبرای پذیرفتن آن اماده شوند ولی روحیه نظامیگری تا ان حد در رگ وخون وپوست واستخوان ولهجه وگفتار سرکار نجیب الله خان نفوذ نموده و او را در خود مستهلك کرده وفروبرده استکه حتی در یك نامه شخصی هم که مثلا برای اقای هاشمیان بیچاره می نویسد که حتی از پرداخت پول طبع و توزیع نشریه خود درمانده ویا برای استاد کاکر که تنها قلم و عینکی را در اختیار دارد از قوای مسلح "دم میزنند پس او از مخالفان که نیرومندتر از استاد کاکر واقای هاشمیان اند چه توقع داردکه چه روحیه داشته باشند وچگونه با وی معامله کنند. این بخش از نامه در واقع تمام طرحهای ریاکارانه راجع بامر صلح را از پرده بیرون میریزد و واقعیتی را افشاء میکند که تا هنوز طرحهای متخاصم روحیه نظامیگری را نه تنها از یادنبرده اندبلکه با ان بنوعی خو کرده اندکه جزء کرکتر انان شده است.

"رای و نظر نیك تانرا درین فرصتیکه همه افغانها چه در داخل و چه در خارج در جستجوی یك راه کوتاه بسوی صلح هستند از ما دریغ نکنید البته محتویات نامه شما نزد ما محفوظ خواهد بود. "

صلح اساسا راه کوتاه و دراز ندارد. صلح برای انسانها یك خواست زندگی است ولی چه چیزاست که صلح را بمخاطره می اندازد و عمر انرا کوتاه میسازد که انسانرا مجبور میسازد تا کوتاه ترین راه بسوی صلح را جستجو کنند ؟ در پهلوی نیاز بصلح انسان نیاز دیگری نیز داردکه نجیب الله خان باید انرا برای ما میگفت ولی اگر او از ما دریغ کرده است بگذارید که ما برای شان بگوئیم که ان نیاز دیگر نیاز به ترقی و پیشرفت است و اما انچه که صلح را بمخاطره می اندازد نه تنها اندیشه ترقی و پیشرفت است بلکه این راه رسیدن به پیشرفت و ترقی است که صلح را بمخاطره می اندازدو اگر باز بتوضیح بیشتری ضرورت داشته باشد نجیب الله خان باید بیادخود بیاورد کهبشما میگفتند و بما میگفتید که بیشتر از دو راه ترقی وجود ندارد که یکی همان راه رشد سرمایه داری است که راه طولانی است و پر از رنج و عذاب است و راه پرپیچ وتاب است ودیگری هم راه رشد غیر سرمایه داری که مناسبترین واساطترین و کوتاه ترین راه بسوی ترقی وپیشرفت است که همان سوسیالزم است وباین نظر بودید و شاید هم باشید که بدون انکه توده های افغانستان از مرحله فیودالی وحتی ماقبل فیودالی و سرمایه دری بگذرند فورا بمرحله اخیر ترقی و پیشرفت گام میگذارند و ۷ ثور و ٦ جدی بر اساس همین طرح راه رشد غیر سرمایه داری بوجود امد که دیدیم چگونه این طفل یك شبه ره صد ساله میرود و باز این کوتاه ترین راه (!) باکوتاه ترین وسائل که استفاده از قدرت نظامی بوده طی گردید. گویا مثلث صلح وترقی وسوسیالزم است که شما را بمرحلهٔ رسانیده که کوتاه ترین راه بسوی صلح را طالب شوید.

شما اگر از طرح کوتاه ترین راه بسوی پیشرفت نظر بمشکلات تخنیکی (بیش از یك ملیون شهید و پنج ملیون آواره) موقتا دست کشیده باشید مطمئن باشید که کوتاه ترین راه بسوی صلح در اختیار شما واما مه بهره برداری است ولی شما تنها انگیزه کوتاه ترین راه بسوی صلح را که خود معلول انگیزه دیگری است که همان انگیزه کوتاه ترین راه بسوی پیشرفت وترقی است به تنهائی مطرح کرده اید وعامل اصلی که شما را باین انگیزه واداشته پنهان نگه داشته اید و باز در مشوره خود طالب رای و نظر نیك طرف مقابل نیز شده اید و این از سلوك و اداب مشوره ومشاوره به دور است.

جالب اینست که شما رای و نظر نیك طرف را خواهانید وانهم راجع بداعیه صلح وانهم در فرصتیکه خود میگوئید که "همه افغانها چه در داخل وچه در خارج در جستجوی کوتاه ترین راه بسوی صلح هستند" ولی بازهم وقتیکه اینرا علاوه میکنید که "البته محتویات نامه شما نزد ما محفوظ خواهد بود" مثل اینستکه در ظاهر نظر نیك را طالبید و در باطن نظر سوء و توطئه آمیزی را مطالبه میکنید که اصرار دارید محتویات آنرا نزد تان محفوظ نگه میدارید. آخر نظر و رای نیك راجع بامر صلح پنهانکاری نمیخواهد ؟ آخر برای خدا وبرای رسول و بهرچه که ایمان دارید ویاندارید آخر حیاء کنید ودست از توطئه بردارید واز توطئه هائی که بیهم افشاء شده و میشود خجالت بکشید و درین فرصت وزمانیکه "همه افغانها چه در داخل وچه در خارج در جستجوی کوتاه ترین راه بسوی صلح هستند رای و نظر نیك تانرا ازما دریغ نکنید البته محتویات نامهٔ شما نزدما محفوظا خواهد بود." ختم. عبدالله سمندر غوریانی.

ادامهٔ صفحه ۳۴

کومه ماده نه لیدل کیږی . دغه کمیسیون به د نمایندگانو د انتخاب او انتصاب جریان اداره کوي او دڅارنی د پاره به نظار هیئت استوي . دغه انتخابات به د مهاجرو په کمپونو د افغانستان په آزاد شوو سیمو کي عملي کیږي . کاندیدان به د محلي شورا له خوا او د هری حوزی د جهادي قوتونو له خوا ټاکل کیږي . که په یوه ولایت کښې حوزی د دښمن په لاس کی وي نو هره حوزه چه د دریځ له نظره د مجاهدینو صفونوته نژدی وي د حوزی لس تنه به د همدوي نه ټاکل کیږي . په عمومي صورت د قانون له مخی داسی ښکاري چه په هره حوزه کی به جهادي قوتونه د خپلو منځو نه اشخاص ټاکي . د خبر ختم)))

آیینهٔ افغانستان

بخش نجات و آزادي افغانستان

بخش افغانستان و جهان

نظر دیگری بر موضوع اسلامستان

داکتر قیومی

در شمارۀ ۷ و ۸ این مجله مضمونی بنوشتۀ جناب داکتر طبیبی در موضوع تشکیل نهایی یک «اضلاع متحدۀ اسلامی یااسلامستان» که مبنی بر ارتباطات دینی بوده و از بنگله دیش تا ترکیه بشمول افغانستان را فرا گرفته باشد جلب انظار میکرد. توصیه این بود که این اتحادیه از همکاری اقتصادی شروع شده و بالاخره بتشکیل یک فدریشن یا کانفدریشنی منجر شود. قبل برانکه درین موضوع جداً اظهارنظر کرده باشم، میخواهم نظر طنز آمیز سهروردی یکی از صدراعظمان اسبق پاکستان را در مورد بعرض خوانندگان برسانم. از نامبرده پرسیده بودند که چرا ملت اسلام دست بهم نمیدهد و یک کانفدریشن مقتدری را در مقابل استعمار غرب بوجود نمی آورد و او در جواب گفته بود که صفر جمع صفر جمع صفر بازهم مساوی صفر است.
فدریشن و کانفدریشن با اندک تفاوت عبارت از یک سیستم حکومتی میباشد که دران کنترول یک حصه ای از آزادی های فردی در بین حکومت مرکزی و حکومت ایالتی تقسیم میشود و دران ملل مختلف به دو نوع تبارز کرده میتوانند. یکی بصورت یک ملت واحد بزرگتر و یکی هم بصورت مجموعۀ واحد های کوچک اجتماعی که هر کدام آنها بصورت منفردانه بهای خود ایستاده شده بتواند. از نظر تاریخی در جوامع اولیۀ بشری، اعضای یک جامعه همینکه شعور اجتماعی درک مناسبت خود را به آن جامعه کسب کردند، یک احساس فطری آنها رابه تماس با جماعات همنوع خود جهت دفاع باهمی (اشتراک در جنگ بمقابل دشمن مشترک) و یا استفادۀ تجارتی (مثل اعمار یک راه مشترک که یکی از آنها بتنهایی از عهدۀ آن برامده نمی توانست) وا داشت. رفته رفته این همکاریها شکل امروزی کانفدریشن ها یا شکل منسجم تر آنرا که عبارت از فدریشن باشد اختیار نمود.

من عقیده مندم که قبل ازانکه آرزوی فدریشن را در عالم اسلام در سر بپرورانیم باید بگوییم که مثلاً باکدام ملتیکه واجد شرائط حیاتی هم مانند ماست فدریشن میخواهیم؟ وقتی همچو سوالی را مطرح میکنیم، خواهی نخواهی با حقائق آتی روبرو میشویم: فدریشن های جهان غرب که در طی یکی دو قرن اخیر تکامل نموده اند امثلۀ خوب مؤفقیت این سیستم حکومتی را تشکیل میدهند از قبیل امریکا، کانادا، آستریلیا، سویس و غیره. از خواص مشترک این دول یکی اینست که همۀ شان به گروپ «دنیای اول» یعنی پیشرفته تعلق دارند و دارای سیستمهای حکومتی دیموکراتیک میباشند. دوم اینکه این سیستم ها اولاً توسط کسی بر روی کاغذ طرح نشده بلکه بمرور زمان از هم پیوندیهای بسیار سست بین جماعات همان ملتها به شکل امروزی خود ارتقاء نموده اند.

بعد از جنگ دوم جهانی شاهد بوجود آمدن یک سلسله فدریشن ها در «دنیای سوم» هم بوده ایم که اخیرالذکران بیشتر مبنی بر «خوابهای» فدریشن های کامیاب دنیای غرب بوده اند. فدریشن های دنیای سوم اکثراً فرمایشی بوده و طرح آنها در پایتخت های دول استعماری ریخته میشد. اقدامات هالندیها در مورد اندونیزیاو از فرانسویها در مستعمرات افریقای مرکزی و غربی شان و بالاخره از انگلیسها در مستعمرات افریقای مرکزی و شرقی شان و همچنان در نایجیریا، سنگاپورو ملایا و جزائر غرب الهند از مثلهای خوب این مدعاست.
در مثالهای فوق میبینیم که بوجود آمدن این همه فدریشن ها مستلزم متلاشی شدن قوای استعماری بوده که این ملل کوچک را تحت سلطۀ خود داشتند. همچنان یک قدرت غیر استعماری لیکن مسلط میتواند با از بین رفتن خود موجب بروز سیستم فدرالی گردد. گرایش بسوی فدرالیزم را در ولایات پاکستانی بعد از جدا شدن بنگله دیش از پیکر آن میتوان مثال آن دانست.

طوریکه در بالا بدان اشاره شد، تجربۀ فدرالیزم در دنیای سوم بسیار نا مساعد بوده و ریشۀ این عدم مؤفقیت را میتوانیم در اختلافات سلالوی (نژاد، زبان و کلتور)، دینی و مذهبی و آیدیالوژیکی سراغ نمود. خود عقب ماندگی اقتصادی، بیسوادی و بی تعلیمی هم از مشوقین عمدۀ این عدم مؤفقیت بشمار میرود. از هم پاشیدن فدریشن هند برای آن بود که ملت مسلمان هند برطانوی از سلطۀ کلتوری هندوی کانگرسی در هراس بود و همچنان دلائل تلاشی فدریشن پاکستان را هم میتوان در هراس بنگله دیشی هااز نفوذ زبان اردو و عدم توازن اقصادی بین دو ملت شریک دانست.

در حالیکه وجود زبانهای مختلف در اتفاق ملت سویس تأثیری ندارد اما در نیم قارۀ هند متبارز ملتهای سه گانه میشود و ملتهای خالستان و پشتونستان هم به امید فرصت نشسته اند.
موجود نبودن راه ها برای حرکت آزاد در قلمرو فدریشن و استقرار تجارت و بوجود آوردن یکرنگی و بطور عموم فقدان یک شبکۀ مؤثر مواصلاتی وقتی توأم با رخوت عمومی چرخ دولت در یک فدریشن تازه بنیاد میگردد، افراد آن اجتماعات را بیشتر بدبین آیندۀ امور میسازد. اینها یک عده ای از عوامل متعدد مشکلات سیستم فدرالی در دنیای فقیر آسیا، افریقا و امریکای لاتین میباشند. یک نظر اجمالی بر تاریخچۀ فرجام فدریشن ها در دنیای سوم ممکن است ما را به نتیجۀ منظور ازین نوشته نزدیکتر بسازد.
در یک عده ای ازین ممالک قوای استعماری با تمام قدرت و توانایی که در اختیار داشتند تا آخر مؤفق به بوجود آوردن فدریشن دلخواه نشدند. امثلۀ آن تلاش برای تشکیل فدریشن در افریقای جنوبی در قرن ۱۹ و همچنان در افریقای شرقی (کینیا، یوگندا و تانگانیکا) در اوایل این قرن که هردو بهمت امپراطوری انگلیس و اخیرالذکر بصورت یک تجربه ای جهت استرداد استقلال بمستعمراتش بود.

در عدۀ دیگری ازین ممالک فدریشن ها بوجود آمده لیکن با عمر بسیار کوتاه. فدریشن جمایکا، توباگو، ترینیداد، باربادوس و غیره جزائر کَریبیَن با یک نفوس چهار ملیونی در سال ۱۹۵۸ شروع و در ۱۹۶۲ از پای افتاد. یکبار دیگر در سال ۶۳-۱۹۶۲ کوششی برای احیای مجدد آن آغاز شد ولی جایی را نگرفت. فدریشن ملایا، بورنیوی شمالی و سنگاپور از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ از جمهوریت متحد عرب از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ دوام کرد. بهمین منوال فدریشن های هند برتانوی ،پاکستان و بنگله دیش، کوششهای معمر قذافی، کوششهای رودیشیای شمالی و جنوبی، علت جنگ های داخلی نایجیریا و غیره و غیره را میتوان نام برد. از طرف دیگر باید متوجه بود که اتحاد جوامع کوچک بمنظور تشکیل فدریشن یا کانفدریشن ها باید خودانگیز و ارادی باشد. در غیر آن دیر یا زود از هم پاشی آنها پیش بینی شده میتواند. اتحاد جماهیر اشتراکیۀ شوروی که بمدت بیشتر از هفتاد سال یک فدریشن نام نهاد دارای بزرگترین قدرت نظامی دنیا را تشکیل داده بود بالاخره بطرف اثبات ادعای فوق مادر حرکت است. درینجا ممکن است لازم باشد که بخوانندگان محترم خاطرنشان سازیم که دو فدریشن در دنیای سوم توانسته است که هنوز هم سر خودرا بالای آب نگهدارند که یکی اتحادیۀ مالیزیا و دیگری امارات متحدۀ عرب میباشد. دلائل بقای این دو فدریشن اسلامی درست در دو نقطۀ مخالف همدیگر قرار دارد. در مالیزیا امور مربوط به دفاع ملی، امنیت داخلی، عدلیه، مالیۀ، تجارت، مواصلات و مخابرات، و مهاجرت زیر کنترول حکومت مرکزی میباشد که حتی در یک عدۀ از ممالکیکه دارای حکومات دارای سلطۀ مرکزی میباشند هم اینقدر تمرکز قواء وجود ندارد. از طرف دیگر امارات متحد عرب فاقد سلطۀ مرکزی بوده و رابطۀ یک عضو فدریشن با عضو دیگر آن بسیار سست و ضعیف است.
به ارتباط تاریخچۀ فدرالیزم در عالم اسلام نمیتوان از ذکر نام سید جمال الدین افغان خود داری کرد. چه ان مرد نه تنها پیش آهنگ این مفکوره در دنیای اسلام بود بلکه پروگرام کار خود را میخواست در دو مرحلۀ بسیارمنسجم که یکی آن ایقاظ (بیدار کردن) ملت اسلام از خواب غفلت و دیگری پلان جهش آن بطرف مستقبل بود در عمل پیاده کند. بدبختانه طبیعت و فطرت ملت اسلام تا هنوز به مرحلۀ ایقاظ آن اجازۀ تعمیل نداده.

جناب داکتر صاحب در نوشتۀ خو در مرحلۀ اول از بوجود آوردن یک اتحادیۀ تجارتی بین آن ممالک حرف زده اند. اگر ما به تجارت آزاد بین ممالک همسایه اجازۀ عرض اندام بدهیم همچو اتحادیه ای خودبخود بوجود میآید. در حالیکه تجارت در افغانستان تا اندازه ای در کنترول حکومت بود با وجود آنهم شوروی و هند بزرگترین پارتنرهای تجارتی ما بودند و با در نظر داشت تجارت قاچاق، پاکستان و ایران هم در درجۀ دوم قرار داشتند. لیکن اینکه روابط تجارتی به کدام وسعت اکثریت سنی افغان را از ترس تبدیل شدن بیک اقلیت (در صورت تشکیل یک فدریشن با ایران بصورت مثال) میرهاند معلوم نیست.

ازانچه تا حالا بعرض رسید، بنظر من آرزوی بوجود آمدن کدام فدریشن را بین ممالک اسلامی حافظ شیرازی خیلی ها خوب تمثیل کرده که میگوید:

جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر بنه   چون ندیدند حقیقت رهٔ افسانه زدند

کاش امت اسلام میتوانست از نظر اختلاف سیاسی، کلتوری، مذهبی و غیرهٔ خود صرف با ۷۲ ملت خلاص شود و کاش که در یکی از آنها که افغانستان باشد ملتچه ها همینقدر شعور سیاسی میداشتند که حقوق و وجائب خودرا بمقابل همدیگر شناخته و محترم شمارند.

در تشکیل فدریشن ها اصل مهم عبارت از همکاری و قربانی یک حصه ای از آزادیها فردی ملتها میباشد و در حال حاضراینطور مینماید که تا وقتیکه صدّام حسین در فکر تصاحب ذخائر نفتی کویت باشد، تاپهٔ همکاری و یا قربانی را نمیتوان بران زد و نه میتوان سیاست فعلی حکومت پاکستانرا در قبال ملت ستم کشیدهٔ افغان حرکتی بسوی دور نمای فدریشن شمرد. از طرف دیگر عدم تساوی ثروت بین ملتهای تشکیل کنندهٔ فدریشن هم خواهی نخواهی صدّام حسین هائیرا بوجود می آورد.

خوب میبود اگر هزاره در ولایت خود میتوانست که احکام شیعی راجاری کند و سنی در ولایت خود آنرا که مال حنفیست. لیکن دنیای اسلامرا که هر روز بطرف تعدد ملتها روانست بطرف فدرالیزم کشاندن اسپ مرده را شلاق زدن است و اگر دنیای سوم روزی از تجربهٔ فدرالیزم پیروز برون آید، در عهد ما و اولاد ما نخواهد بود.

ادامه صفحهٔ ۶۰

ماده ۱۱۳: هرگاه بعلت حرب ـ خطر حرب ـ اغتشاش و خیم یا حالت مماثلی که مملکت را با خطر مواجه سازد ـ حفظ استقلال وحیات ملی ازمجراییکه درقانون اساسی تعیین شده ناممکن گردد ، حالت اضطرار ازطرف پادشاه اعلان میشود •
و برای اعطای اختیارات ویژه جهت مقابله باچنین حالت ماده ۱۱٦ چنین اشعارمیدارد :
ماده ۱۱٦ ـ درحالت اضطرارپادشاه میتواند پایتخت را به محل دیگری غیر ازشهرکابل موقتاً انتقال دهد •
دراین ماده راجع به انتقال پایتخت درداخل افغانستان تاکید بعمل نیامده است، یعنی پادشاه میتوانست درچنان حالت درخارج ازکشور نیز بااستفاده ازاختیارات قانونی مندرجه قانون اساسی سلطنت نماید و به مقابله باحالت اضطراربرود •
درسپیده دم ۲٦ سرطان ۵۲ آن حالت پیش آمد و مردم افغانستان و جهان آواز داود خان راازورای امواج رادیو شنیدند که انحلال قانون اساسی و انهدام رژیم شاهی مشروطه را درکشور ـ اعلام میداشت، یعنی همان حالتی ایجاد شده بود که حیات ملی راازمجراییکه درقانون اساسی تعیین شده بود ناممکن میساخت • ولی جنرالهای چند ستاره ـ وزراء ـ سفراو سایر مقامات امنیتی دربرابرآن وضع از جاتکان نخوردند و داود خان بارای ۱۱ نفراعضای کمیتهٔ مرکزی که همه آنها نزد هموطنان ماشناخته شده هستند بریاست دولت و بحیث رهبرانقلاب برگزیده شد و بدون کدام معارض نظام چهل ساله سلطنت خانواده اعلیحضرت نادرخان را سرنگون نمود • پادشاه نیز بدون استفاده از صلاحیت های مندرج قانون اساسی از حمایت وحراست آن دست کشید و خود رااز سلطنت خلع نمود •
اکنون ازآن زمان ۱۷ سال میگذرد و اطفالیکه درآن شب تولد یافته بودند اکنون جوانان ۱۷ سالهٔ هستندکه درمیان خون وآتش رشد نموده *و نیروی برتوان جامعه را تشکیل میدهند* همه نهادها و معیارها درافغانستان دگرگون گردیده است وحتی از زبان آنهاییکه افتخاردهد قانون اساسی *بر برسینه/شان میدرخشد* حرفی ازقانون اساسی شنیده نمیشود ، پس چطور میتوان با یک قوه محرکه چند*ده* و یاچند صد نفر و به کمک موسسات وافراد دیگر چرخ نیرومند زمان را ۱۷ سال بعقب برد ؟ *ه*

اکنون از آن زمان ۱۷ سال میگذرد و اطفالیکه در آن شب تولد یافته بودنداکنون جوانان ۱۷ ساله هستند که در میان خون و آتش رشد نموده ، نیروی پر توان جامعه را تشکیل میدهند ـ همه نهادها و معیارها در افغانستان دگرگون گردیده است و حتی از زبان انهائیکه افتخار دهه قانون اساسی بر سینه انها میدرخشد حرفی از قانون اساسی شنیده نمیشود . پس چطورمیتوان با یک قوهٔ محرک چند ده و یا چند صد نفر و بکمک موسسات و افراد دیگر چرخ نیرومند زمان را ۱۷ سال بعقب برد ؟ ختم .

پیرامون پروسهٔ تشکل ملتها

می‌کشد هر چه به دریا رسد از چشمه ترم
نازش شاگرد هنرمند به استاد رود
کلیم

نوشتهٔ: م. ا. نگارگر

خاری در بستان نگارش استاد

نگارش مختصر ولی سنگین و ژرف استاد دانشمند غوریانی را پیرامون پروسهٔ تشکل ملت که در شمارهٔ ۱۰ خواندم. استاد در این جا نیز به فرمان روش خاص خویش بر کلیات اساسی موضوع اشاره گذرا فرموده اند وجزئیات را برای شاگردان گذاشته اند تا مطابق نیروی درک واستنباط خویش هر چه می‌توانند از آن برداشت نمایند.

ایشان مختصراً می‌فرمایند: «ومن تا هنوز که هنوز است همچنان بر سر همان حرف خود استم ومعتقدم که بعد از این سرمایه داری در افغانستان وهیچ کشور شبیه دیگری به وجود نیامده و نمی‌آید چون محال می‌نماید که در آینده حلقه های ماحول ویا حلقه های مماثل از مردم ما فرصت آن را داشته باشند که ماشین بخاری را از نو اختراع نمایند ویا امریکای دیگری را کشف کنند به امید و انتظار آن که ملت به اسلوب راه ورشد سرمایه داری ساخته وپرداخته آید.»

اگر نگارش استاد گرانقدر را شاگرد فهم بسازیم دربرگیرندهٔ نکات آتی می‌شود:

۱) پروسهٔ تشکل ملت در مغرب زمین با اختراع ماشین بخار وکشف امریکا ارتباط جدائی ناپذیر داشته است.

۲) به کار بردن قالبی اصطلاحاتی که در مغرب زمین به وجود آمده ومحصول شرایط خاص آن دیار است (از قبیل بورژوازی، پرولتاریا و مانند آن) در شرایط مشرق زمین اشتباهی آشکار است.

۳) افغانستان به طور خاص ومشرق زمین به طور عام برای این که از تنگنای مناسبات قبیلوی بدر آید به راهی غیر از آن چه غرب رفته است نیاز دارد.

من در این هر سه مورد درست همانند استاد فکر می‌کنم و تلاش می‌ورزم تفسیری بر اشاره های گذرای استاد بنویسم وچون درین زمینه با شخص شان مشوره نکرده ام بالطبع در صورتی که نظرشان را درست بازتاب نکرده وبه جای تفسیر تحریف کرده باشم می‌توانند آن را به من بازگردانند که سکهٔ قلب ناگزیر نزد صاحبش باز می‌گردد.

هنگامی که پروسهٔ تشکل ملت را در مغرب زمین مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که جیمز وات با اختراع ماشین بخار خویش فصلی تازه را در تکامل صنعت دیار خویش گشود وتولیدی را که به وسیلهٔ دستگاه های کوچک دستی صورت می‌گرفت به دست ماشین سپرد وآن را از دیرگاه

چندی وچونی بهتر ساخت چنانکه کشف امریکا نیز خوان یغمای هزار ویک نعمت را در برابر گرسنه چشمان سودجو گسترد و ثروت فراوان آن جا قدرت تولید وسرمایه گذاری انگلیس وفرانسه را افزایش داد. طبیعتاً اختراع جیمز وات حصارهای دیار خودش را در هم شکست وراه خویشتن را به سوی کشورهای دیگر نیز باز کرد. این تولید افزایش یافته به خریداران بیشتر وبازاری ثابت تر نیاز داشت. رقابت بر سر بازار و انحصار مواد خام سرمایه داران را بر آن داشت که به مفاهیم تولید خود وتولید بیگانه، بازار خود وبازار بیگانه وبالاخره ملت خود وملت بیگانه برسند. سرمایه داری کودک ملت گرایی را در آغوش گرم خویش چنان پرورش داد که وی جز خود دیگری را ندید و رفته رفته به اژدهای خون آشام فاشیسم تبدیل گردید وبرای بلعیدن همطرازان به هر سو هجوم برد.

اکنون که دیو تولید سرمایه داری انگشتر سلیمان هستی را ربوده وتمام حصارهای ملی را درهم شکسته است وبرای این که از گزند فاشیسم دیگر در امان باشد بازار مشترک وکشورهای مشترک المنافع را به وجود آورده است وهی داد می‌زند که تمدن ما انسانی گردیده واز بند تنگنظری های قبیلوی وملی بیرون جسته وداعیه سرزمین نوعی بین المللیت (انترناسیونالیزم) انسانی شده است که به خانوادهٔ انسان تعلق دارد و نه تنها بر ضد ملت گرایی بلکه در عین زمان بر ضد به اصطلاح بین المللیت کارگری (انترناسیونالیزم پرولتری) که تداعی‌کنندهٔ منفعت های طبقاتی وتنگنظرانه استوار است به شیوه‌ای خستگی ناپذیر می‌رزمد.

اما برای این که طشت این ریاکاری از بام جهان فرو بیفتد کفایت می‌کند هنگامی پیدا شود وجریان ایستادگی ناپذیر نفت را به سوی مغرب زمین اندکی تهدید نماید تا ژورنالست های عینیت گرای (آبژکتیف) وانسان دوست غرب سرود غم انگیز وای ملت مان ووای منفعت ملی مان را سر بدهند ولامریکای ثروتمند ما نند مداریان فقیر بومی خودمان کلاه گدایی از جاپان به جرمنی و از جرمنی نزد امیر کویت و امیر عربستان سعودی ببرد تا دارد. منفعت های ملی بین المللی شده را در پناه دو صد و پنجاه هزار سرباز وصدها انبار سلاح نگاه

اما کلاوهٔ در هم پیچیدهٔ سرمایه داری یک سر دیگر نیز دارد که به سوی مشرق زمین می‌رود. درست هنگامی که مشرق زمین در چنگال دیو انحطاط وفرسودگی دست وپا می‌زند و خلافت به نام ترکان عثمانی به وضعی رقت آور دیگر تاریخ جان می‌کند، سرمایه داری جوان ونیرومند مرزهای خود را درهم شکست ودر جستجوی مواد خام ارزان وبازار بی دردسر به قصد تسخیر دیارهای دور دامن همت به کمر بست.

مسافر خر پول سرمایه داری در آن دیارها با عدم تفاهم مردم روبرو گردید. آنان

نوعی اقتصاد طبیعی و خودکفا داشتند که بخور و نمیرشان را تامین می‌کرد. لباس‌های بومی خویشتن را در بر می‌کردند و در کلبه‌های گلین می‌زیستند. زنانشان اگر قصد سرخ کردن لب و گونه می‌داشتند لنبیان (?) و دیگر گلبرگ‌های طبیعی کار می‌گرفتند و یا اصلاً آرایش نمی‌کردند که به قول حافظ:

ز آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

این ساده دلان نه از مود روز خبر داشتند و نه تشویشی درباره این که چه بپوشند و چگونه بپوشند و بنابراین دکان آرایشگران سرمایه‌داری در دیارشان تخته بود.

سرمایه‌داری برای این که فرآورده‌های خویش را بفروشد ناگزیر بایست در ترکیب اجتماعی این مردم تصرف می‌کرد و گردنشان را در زنجیر اقتصاد خویشتن می‌بست. لهذا در آن روزگار نیز چنین تلخ هدف اصلی خویش را در جنگل شیرین ماموریت متمدن سازی پیچید و هنگامه برپا کرد که آمده است به این مردم وحشی (!) و بی فرهنگ (!) زندگی و آداب معاشرت بیاموزد. مردم مقاومت کردند و سرمایه‌داری مانند پیلی که لشکر پشه به سویش هجوم آورده باشد دیوانه‌وار هر سو خرطوم افکند و لگد پراند و بالاخره راه حل مشکل را یافت.

سرمایه‌داری پیش اشرافیت در حال زوال مشرق زمین را با رشته اقتصاد خویشتن گره زد و وادارش کرد که با دختر معتاد غرب‌گرایی یا به قول آل احمد غرب‌زدگی ازدواج کند. ثمره این ازدواج برای مشرق زمین چیزی جز یک اقتصاد مصرفی وابسته به غرب و تجارت دلالی بار نیاورد. همین اشرافیت پوسیده در حال زوال که بهای مسیح شیطان (?) در تنش نیروی جنبش و پویندگی زودگذر دمیده بود مایه آن گردید که کشورهای مشرق زمین به ده‌ها پارچه تجزیه شوند و همان اشرافیت پوسیده تا امروز نیز تکیه‌گاه استعمار باقی بماند.

اگر سردمداران استعمار بین‌المللی از یاد برده باشند تاریخ خوب به یاد دارد که قبل از جهانگشایی استعمار اساساً به طور مثال کشوری مستقل به نام کویت وجود نداشت که دریای نفت را با بهای ارزان به سوی غرب سرازیر کند.

اگر قرار باشد که مشرق زمین رو در روی غرب بایستد و جلو زورمندان تفنگ به دست را که به خاطر ارضای هوس‌های سیری‌ناپذیر اقتصاد انحطاط شده خویش در میان مشرق زمین تخم نفاق و چند دستگی پاشیده‌اند بگیرد و به ایشان اجازه ندهد که مغرورانه از یک گوشه جهان به گوشه دیگر خیز بردارند و رئیس جمهور کشوری دیگر را بردارند و برای «محاکمه» در خاک خود بیاورند (فکر می‌کنم ذکر این نکته لازم باشد که من قصد دفاع از نوریگا و باند قاچاقبرش را ندارم ولی عمل سقوط دهندگان او نیز با هیچ اصل پذیرفته شده بین‌المللی جور در نمی‌آید.) و یا خود در هر گوشه جهان که دلشان خواست ادعای مالکیت بنمایند و خطبه لمن الملک بخوانند ولی هنگامی که یک کشور جهان سوم نیمه بریده شده پیکر خود را با خویشتن پیوند زند ریاکارانه هیاهو برپا کنند که ای داد و بیداد مظلومی مورد تجاوز قرار گرفت. اگر اصل امر بر خودشان مشتبه شده باشد جهانیان خوب می‌دانند که معنای اصلی این فریادهای واتجاوزا جز حمایت از نفت نیست.

آری گفتیم اگر قرار باشد که شرق با گردن افراخته در برابر غرب بایستد و از موجودیت و منفعت خود دفاع کند باید از دیدگاه سیاسی و اقتصادی نیرومند باشد و خودکفا.

کشورهای شرقی باید بدانند که آن «حامی» جهان سوم یعنی سیستم جهانی کمونیزم به سردمداری روس بعد از هفتاد و سه سال لاف و گزاف اکنون کاسه گدایی بر آستان غرب آورده است و در هر حادثه بین‌المللی ترازو کفه بر زمین می‌زند تا مقداری رشوه‌ای را از غرب می‌گیرد بیشتر سازد. بگذریم از این که تجاوز بر افغانستان آشکارا نشان داد که آن «حامی» نیز حامی منافع خود بوده است.

شرق به ارزش‌های تازه نیاز دارد. این ارزش‌ها از کشوری تا کشوری دیگر فرق می‌کند ولی به قول علامه اقبال برای شرق خودی می‌دهد و بر ایشان تلقین می‌نماید که کشورهای شرقی خود می‌توانند بر زخم خود مرهم ضماد بمانند و با همدیگر دست یاری بدهند.

من و همچنان استاد غوریانی همین را نوعی ملت‌گرایی تازه می‌دانیم که شرق، خودی گم کرده خود را در فلسفه و تاریخ خویشتن باز می‌یابد. بگذار روشنفکر مغرب زمین این تمایل ما را نوعی فاشیسم از نوین تلقی کند و یا زینوفوبیا (ترس از اجنبی) بخواند. چنانکه صدام حسین را هیتلر می‌پندارد و مقاومت شرق و خاصه کشورهای اسلامی را در برابر بی‌بند و باری غرب جلوه‌ای از زینوفوبیا) ولی ما می‌دانیم که پایه اقتصادی فاشیسم در شرق وجود ندارد. و اما زینوفوبیا چطور؟

ما در زبان فارسی می‌گوییم: «آدم هوشیار را از یک سوراخ دو بار مار نمی‌گزد.» شرقی که در حال خودشناسی است و جام جمی را که سال‌ها از بیگانه تمنا می‌کرد در خودی خود می‌جوید از غرب نمی‌ترسد ولی در برابرش محتاط است و به خاطر تجربهٔ گذشتهٔ خود بر غرب اعتماد نمی‌کند و تا وقتی که نامساوات شرق نوکر و غرب ارباب به مساوات دو شریک متساوی الحقوق تبدیل نگردیده و غرب با حسن نیت در چنین مسیر گام نگذاشته است جدال شرق و غرب ادامه دارد و تکرار حسن است اگر گفته شود که کشورهای شرق زمین و خاصهٔ کشورهای اسلامی در پروسهٔ گذار خویش از مناسبات قبیلوی به ملت به آرمانی مشترک نیاز دارند و این آرمان مشترک چیزی جز مبارزه با استعمار و زورگویی ابر قدرت‌ها و نیمه ابر قدرت‌ها نیست که نه تنها قبایل پراکندهٔ یک کشور را به دور هم جمع می‌کند بلکه در خانوادهٔ بزرگ کشورهای شرق نیز می‌تواند آرمان مشترک به وجود بیاورد. به قول استاد خلیلی:

دو صد وانیم در تاریخ خاور | به همدیگر مقارن چون برادر
جهانگیران یونانی چه کردند | به غیر از ظلم و ویرانی چه کردند
سواران خدا نا ترس تاتار | همه تهذیب سوز و آدمی خوار
ترا بازو شکستند و مرا دست | ترا غافل گرفتند و مرا مست
هنوز این فتنه جویان در کمینند | هزاران فتنه در هر آستینند
هنوز این سبز چشمان شبکار | از این می سرخ می‌خواهند خمار

یکی از مصیبت‌های دیگر ما این است که ما نه تنها مصرف کنندهٔ تولیدات صنعتی غرب هستیم بلکه فرآورده‌های کلتوری غرب را نیز نادانسته در قالب‌های خودی می‌ریزیم. البته معنای سخن من این نیست که غرب چیزی درخور توجه و دندان‌گیر ندارد و یا ما باید دچار آن گونه تنگ‌نظری ملی باشیم که اگر غرب گفت «شیر سفید است» ما یک جا هم فریاد بزنیم که نه خیر حالا که غرب شیر را سفید می‌گوید حتماً سیاه است. اتفاقاً سخن بر سر افراط‌گرایی است و بدبختانه غرب از تکامل علمی جامعه نیز به نفع اقتصاد و تجارت و بازار استفاده می‌کند و گاه گاهی در برابر جهان می‌ایستد و شیر سفید را سیاه می‌خواند و از شرق نیز می‌خواهد که آن را سیاه ببیند به طور مثال همین

مقوله‌های بورژوازی و پرولتاریا را ببینیم که آقای جنرال نجیب پرچم نمایندگی از پرولتاریا را برافراشته بود و بورژوازی ملی را نیز شامل جبههٔ پدر وطن خود می‌دانست.

روسیه و غرب هر دو در کشورهای جهان سوم از عملیهٔ رشد و تکامل مستقل اقتصادی جانبداری نمی‌کنند و نمی‌خواهند مشتری‌های سربه زیر خود را از دست بدهند. در جهان سوم روسیه از راه رشد غیر سرمایه داری و غرب از راه رشد سرمایه داری حمایت می‌کنند ولی هدف نهایی هر دو با هم گره می‌خورد.

راه رشد غیر سرمایه داری روس‌ها رشد سرمایه داری وابسته و دولت سالار است از طریق تقویهٔ سکتور دولتی در یک اقتصاد مطلقاً مصرفی و غیر تولیدی و راه رشد سرمایه داری هم گسترش تجارت دلالی و مودرن سازی خانه‌ها و شبکه‌های راه‌سازی است که هیچ کدام منفعت غرب را در خطر نمی‌اندازد و چون منفعت غرب زیان ما است بنابراین کشور ما به تکامل کلاسیک و تاریخی سرمایه داری هرگز نمی‌رسد و هنگامی که تکامل کلاسیک و تاریخی سرمایه داری مطرح نباشد طبعاً سخن از بورژوازی ملی و آن هم به عنوان طبقه هرگز نمی‌تواند در میان آید. زیرا اگر ما بورژوازی ملی می‌داشتیم آن بورژوازی ملی با انحصارات بین المللی در تضاد می‌افتاد و می‌خواست بازار خود را از دسترس آن بیرون آورد، در نتیجه مردم ما مدت‌ها قبل از مرحلهٔ مناسبات قبیلوی وارد مرحلهٔ تشکیل ملت می‌گردید. وقتی در میان دو پدیده سه صد سال فاصلهٔ زمانی و تغییر شرایط مادی و معنوی وجود داشته باشد چگونه ممکن است همسان باشند؟

حال پرولتاریای ما نیز بر همین منوال است. کارگر ما هنوز از زندگی دهاتی جدا نگردیده و در اقتصاد ده نیز صاحب منفعت است. درست به همین دلیل است که کمونیزم در افغانستان با عدم تفاهم مطلق مردم روبرو شد و از محدودهٔ حلقه‌های پراگندهٔ روشنفکری پا فراتر نگذاشت و اینک خوشبختانه آنانکه در پای منبر کمونیزم سینه زنی می‌کردند خود طبل رسوایی اش را بر سر بازار جهان می‌کوبند. آری بالاخره پرولتاریای جهان از خواب یک صد و هفتاد ساله خویش برخاست و بر سر مدعیان گوناگون نمایندگی خویش داد زد که به دروغ خویشتن را نمایندهٔ پرولتاریا جا زدند و دنبال کار خود بروند.

استاد در یک مورد دیگر نیز اشاره ای گذرا می فرمایند و می گویند: «در هر دو مرحله (مبارزه با استعمار) انگیزهٔ دینی عامل تعیین کننده در قیام و مبارزه و در نتیجه باعث تشکل و تکامل ملت بوده است.»
آیینهٔ افغانستان در مورد این استدلال نظرِ استاد شک می کند و می گوید:
«آیینهٔ افغانستان تصور نمی کند اکثریت طبقهٔ روشنفکر افغانستان با جناب استاد سید شمس‌الدین غوریانی در طرز تحلیل شان موافق باشند.»
من می گویم درست است. روشنفکرانی که انسان را مانند اسپی چشم بسته برا رات جبر تاریخ می بندند و به تاریخ فرمان می دهند که مراحل پنج گانه را در ذهن داشته آنان را از سر بگذراند و همیشه پرسش های نرم ساحل تاریخ نقش قدم ماده را جستجو می کنند و از نقش معنا غافل می مانند ممکن با استاد غوریانی در مورد نقش تعیین کنندهٔ انگیزهٔ دینی به مخالفت برخیزند ولی حقیقت همین است که استاد غوریانی می گوید و دلیل شاهد آن نیز این که دست اندرکاران جنگ های افغان و انگلیس و دست اندرکاران جنگ افغانستان با روس که هر دو جنگ های خود را «جهاد» نامیده اند نه «مبارزهٔ آزادی بخش ملی». به کار برد کلمهٔ جهاد نقش مسلط انگیزهٔ دینی را نشان می دهد ولی سؤال من این است که ما چرا می خواهیم میان دین و وطن دیوار چین ایجاد بکنیم. اگر افغان که جوق جوق به یاری فلسطینی ها رفته اند باز به حکم دین است زیرا از دیدگاه اسلام جهاد بر هر فرد فرض می شود که کفر بر ایشان هجوم می آورد. مسلمانان دیگر با مجاهدان همدردی مادی و معنوی می کنند (یعنی به حکم دین وظیفه شان است که بکنند) و داوطلبان می توانند به جهاد نیز بروند ولی این مساله از باب استحسان است نه از باب فرضیت.
شما خود استاد محترم که شمس‌الدین صاحب می دانید که دشت و بیز خراسانیان در جنگ شان با اعراب آیه مبارکهٔ «وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (سورهٔ حجرات آیه ۱۳) بود یعنی خراسانیان با سیادت عربی که آن را به استناد همین آیه خلاف روحیهٔ اسلام تلقی می کردند به مبارزه برخاسته بودند ولی همان طور که می دانیم آن را هرگز جهاد نخواندند و اما اگر منظورتان جنگ های صدر اسلام یعنی جنگ برای حفظ کابل شاهان یا کوشانیان کوچک باشد ناگفته پیداست که آن مقاومت در شرایطی بود که افغان ها از اسلام چیزی نمی دانستند و در نتیجه از کیش های داشته و رهبران قبایلی خود دفاع می کردند و البته همان طور که قبلاً عرض کردم دفاع از دین با دفاع از وطن در تضاد نیست و من مواردی را نیز به خاطرتان می آورم که افغان ها به خاطر دین با بیگانه نجنگیده اند.
سبکتگین از آن سوی آمو می گذرد و به این سو می آید. برای افغان ها هوای جهاد با هند می دهد. افغان ها همین بیگانهٔ ترک را به رهبری می پذیرند و او دولت معظم غزنوی را تأسیس می کند. چرا؟ به حکم این که مسلمان است و به فرمان قرآن کریم با دیگر مسلمانان برادر. کمی پیشتر می آییم شاهرخ پسر امیر تیمور که والی هرات است بعد از پدر در آنجا می ماند و سلطنت تیموری های هرات را اساس می گذارد ولی مردم او را متجاوز نمی دانند، چون احساس ملیت وجود ندارد اما احساس همدینی وجود دارد.
توزک بابری را باز کنید و ببینید (ص ۱۹۶ ترجمهٔ انگلیسی از انیتا. اس. بیوریج) که ظهیرالدین محمد بابر با همراهان معدود خویش از آن سوی آمو می گذرد و از راه درهٔ کهمرد بلا مانع به سوی غوربند و قره باغ می آید و از قره باغ به سوی کابل مارش فقط یک روز کابل را محاصره می کند و به روسای قبایل اطراف پیغام می فرستد که قصد جنگ با ایشان ندارد و می خواهد با همکاری آنان برای جهاد به سوی هند برود. افغان ها به دورش جمع می شوند و او را به حکم همدینی به امارت خود بر می گزینند و به نامش خطبه می خوانند و با او برای فتح هند می روند. مثال های دیگر از این دست نیز فراوان است که شما خود می دانید.
و اما عنوان مقالهٔ من (خاری در پیراهن نگارش استاد) نشان می دهد که از کم در یک مورد نظر من با نظر استاد غوریانی هم سویی نمی کند و

و ناگزیرم برآن نکته انگشت بگذارم.
استاد می فرمایند: «با تمایز از انگیزه ها و عوامل دیگر از قبیل زبان، اقتصاد، تاریخ و سرزمین بهتر آن می نماید که به جای مقوله «ملت» مقوله «امت» را استخدام کرد که رهبران جهادی آن را به کار می گیرند.»

استاد خود مدرس فلسفه هستند و می دانند که به کار گرفته شدن یک لفظ از جانب گروهی از مردم دلیل درستی یا نادرستی آن لفظ یا مقوله نتواند بود و حالت درستی یا نادرستی در آن مورد محتمل است. چنانکه گروهی دیگر مقوله های بورژوازی و پرولتاریا را استخدام کردند و استاد نادرست بودن آن را ثابت فرموده اند.

از دیدگاه من به استناد کلمه (جعلناکم) در آیه مبارکه ای که قبلاً نقل کردم تقسیم خانواده انسان به شعوب و قبایل نیز تقسیمی الهی است (چون فعل را خداوند (ج) به خود منسوب می کند) ولی از مفاهیم ملت اتحاد قبایل و شعوب برای آرمانی مشترک است؛ بنابراین می بینیم که اسلام به اساس حدیث تلقی خیر الامور اوسطها درین مورد نیز راه وسط را انتخاب کرده است یعنی تقسیم انسان به شعوب و قبایل امری الهیست که انسان نمی تواند آن را از میان ببرد. درنتیجه قبیله ای که اسلام را به عنوان دین پذیرفته و امت حضرت پیامبر (ص) است می تواند هویت قبیلوی خود را حفظ کند ولی حق ندارد این هویت را وسیله امتیاز و فخر فروشی بر دیگران بسازد که اگر این کار را کرد در غوزه تعصب و تنگنظری قبیلوی یا ملی اسیر است.

استاد خود می دانند که استالین در مسایل لیننیسم خویش مسایل ملی را با شیوه بسیار ریاکارانه بدین ترتیب حل می کند که کمونیست های اقلیت های ملی باید از الحاق کشورشان با کشور سوسیالیستی مادر یعنی شوروی جانبداری کنند و کمونیست های کشور مادر از حق تعیین سرنوشت تا سطح استقلال کامل. کمونیست های اقلیت های ملی درین میان فریب خوردند و شعار پیوستن به کشور مادر سوسیالیستی را بلند کردند و استالین نیز به نام اینکه اراده ملی چنین است کشورهای مختلف را با شوروی ملحق ساخت و اینک می بینیم که بعد از هفتاد و سه سال جنبش که درنتیجه فرهنگ های ملی احساس خودی می کند و می خواهد زنجیر سلطه جویی روس را درهم بشکند.

کمونیسم با تاکید بر انترناشیونالیزم پرولتری و نظریه حاکمیت محدود تلاش ورزید هویت ملی کشورهای وابسته به خویشتن را از میان ببرد و دیدیم که به جایی نرسید. سرمایه داری با تاکید بر ملت گرایی اژدهای فاشیسم را در بطن خویش پرورش داد.

اسلام با اتخاذ حد وسط، مسلمان بودن را با به طور مثال غوریانی بودن یا افغان بودن در تضاد نمی بیند و می دانیم که اهل ذمه نیز شامل که در قلمروهای اسلامی زیسته و هرگز شامل مقوله امت نبوده است؛ بنابراین مقوله های ملت و امت هر کدام به جای خویش نیکو است و وجود یکی ما را از دیگرش بی نیاز نمی سازد چنانکه اهل هنود یا دیگر اقلیت های غیر مسلمان شامل مقوله ملت به مفهوم امروزی آن می شوند ولی شامل مقوله امت نمی شوند و همچنان کلمه امت در برگیرنده تمام مسلمانان عالم است ولی ملت های مسلمان را از همدیگر تفکیک نمی کند و اگر این تفکیک ضروری نباشد من نمی دانم استاد محترم به چه دلیل خویشتن را نخست غوریانی و بعداً افغان می دانند و اگر روزگاری معجزه ای صورت بگیرد و یک اتحادیه وسیع کشورهای اسلامی (من به شرطی که هر کشور عضو این اتحادیه هویت مستقل ملی خود را حفظ کند و هدفش مبارزه با استعمار غرب و کمک متقابل ملت های مسلمان باشد با تمام نیرو از آن جانبداری می کنم.) به وجود بیاید تکلیف دیگر کشورهای اسلامی در برابر آن چه می شود؟ اگر با آن بپیوندند و اسلامستان به وجود بیارند اداره این قلمرو وسیع ناممکن جلوه می کند و اگر نپیوندند هویت اسلامی شان خدشه دار می شود و الهی اسلامستان اسلام را مقید به یک سرزمین می نماید و هویت جهان شمولی را از آن باز می گیرد. با شناختی که من از استاد دارم فکر نمی کنم ایشان از چنین عقیده ای جانبداری کنند و برای محال پافشاری بنمایند. به همین دلیل خیلی مایلم از ایشان درباره این نگارش خود چیزی بشنوم.

والله اعلم بالصواب

23.4.90

مساله افغان

(قسمت دوم)

محترم افغانزوی

بعد خارجي

نهضت مقاومت افغان با طرد تجاوزابرقدرت شوروی بگفته جنرال ضیاالحق" معجزه قرن بیستم" را بجهانیان نشان دادامنا تاکنون نتوانسته مثل سایر نهضتهای ازادیبخش ملي به تشکیل زعامت و حل بحران موفق شود.این ناتواني بدوا بسبب سرگرداني تنظیمهای مجاهد است که نتوانستند زعامت مورد اعتماد برای بیشترین افغانها بمیان ارند. درنهایت همان قدرتهائیکه سد راه زعامت ملي شده مانع ان شده که بین انها هم زعیمي بر خیزد. بدون زعامت متکي بر ملت افغان نه اینکه امکان حل بحران میسر نیست بلکه عملیات نظامي بر ضد رژیم کابل انطوریکه باید موثر گردد موثر شده نمیتواند. مزید بران در صورت نبودن زعامت ملي امکان ان هم موجود است که تشنجات موجودحادتر و دایمي گردد وجهاد از مسیر اصلي خود خارج شده بجنگ داخلي تبدیل شود. اتحاد شوروی وپاکستان موثرترین موانع در امر بمیان امدن زعامت ملي بحساب میروند.

اتحاد شوروی و مساله افغان

اتحاد شوروی برای افغانها اول زعامتی بحکمراني ببرک کارمل بحیث رئیس شورای انقلابي صدراعظم و در عین حال منشي عمومي حزب رسمي از روي سرمشق دولتهاي تابع کشورهاي اروپاي شرقي تراشید و کوشید انرا با قوه نظامي و خاد بر اساس اصل ضییق متمرکز بنام سنترالزم دموکراتیک بالای مردم افغانستان تحمیل کند. باینصورت دولتیرا که شوروی برای افغانهای مسلمان تجویز نمود درست بمقابل عنعنه تاریخ و احکام اسلام قرار گرفت. برای شوروی زمان بریژنف حتی زعامت حفیظ الله امین هم قابل قبول نبود زیرا که او میخواست کشور را اساسابوسیله حزب خوداداره کرده برای استقرار و تحکیم ان از اتحاد شو روي کمک بخواهد .شوروی پرواي اینرا هم نکرد که امین و یارانش طرفدار ان بودند و دولتیرا که میخواستند تاسیس کنند دولت سوشلستي بود. شوروی زعامتي میخواست که بدون چون وچرا اجراء کننده و پیش برندهٔ سیاست ان در منطقه و افغانستان باشد. بنا بران شوروی برای افغانستان دولتي بزعامت کارمل تجویز نمود. اما زعامت کارمل نه مستقر شد ونه بر اوضاع مسلط گشت. با انکه کارمل در طرز حکومت تغییرات وارد اورد وافراد در ظاهر غیر حزبي و غیر متعهد را در ان شامل ساخت.جرگه های نمایشي تدویر نمود. جبهه باصطلاح پدروطن تاسیس کرد و حتی مخالفین را هم در اشتراک درحکومت دعوت نمود.

بعد از عروج گورباچف بخصوص بعد از اعلام سیاست های انچه بنام" گلاسنوت" یعني جامعه سرباز بمقابل جامعه پوشیده و" پرسترویکا" یعنی بازسازی اقتصادي بمقابل اقتصاد مارکسیستي واحدالمرکز یاد میشود و در اثر ان اقتصاد تا حدی تابع قوای مارکت و سیستم یک حزبي در جهت تعدد احزاب سر از نو تنظیم میگردد. اولین علامه ان درافغانستان درسیاست جدیدی بنام" اشتي ملي" نمایان شد که از طرف خلف ببرک کارمل یعني نجیب الله در اغاز سال ۱۹۸۷ اعلام شد.مهمترین ممیزهٔ سیاست آشتي ملي دعوت از تمام تنظیمهای مخالف اسلامي بشمول تنظیمهای اسلا مستي وبخصوص از شاه سابق بود که در حکومت سهم بگیرند وبرفع جنگ وبحران بپردازند. اما نظر بدلایلي که قبلا ذکرگردید سران تنظیمهاو شاه مخلوع باز هم دعوت اشتراک را در حکومت باکمونستها رد کردند. اما تعداد زیاد افراد در ظاهرغیر متعهد بخصوص بعد از تدوین قانون اساسي در اخر همان سال بسویه های مختلف حتي بسویه وزراء و معاون رئیس دولت همکاری اختیار کردند. این سازش به پیمانه وسیع تر دوام آن سازش بود که تعدادی از بیروکراتها وسرشناسان غیر متعهد با حکومت ببرک کارمل بصفت مشاورین پیوستند وراه همکاري برای اشخاص غیر متعهد وغیر کمونست را باحکومت کمونستي بازکردند. سازش موجود به نجیب الله امید داد که رژیم کابل ممکن روزی از مشروعیت واعتبار عامه برخوردار شود. باین منظورموصوف بسلسله ای ازتدویرجرگه هاوایجادکمیسیونهای صلح واشتي ملي درکابل ومراکزولایات درادارات دولتي پرداخت. درعین حال یکتعداد اشخاص خاص را از راه انتخابات غیر مستقیم دربعضي حوضه ها که امنیت انرا خاد و قوای امنیتي بدوش داشت بحیث نمایندگان در

دومجلس پارلمان شامل ساخت. باینصورت بر طبق قانون اساسي جديددولتي از بطن دولت موجود بتدريج درکابل بمیان امد که دارای قوهٔ مقننهٔ بظاهر علیحده بود. قوه قضائیه مثل سابق جزء هیئت اجرائیه ودولت بود. عقب این دولت حزب رسمي وعقب ان قوهٔ نظامي مشاورین شوروی وپرسونل کی جي بي مراجع اصلي قدرت بودند. نام جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوري افغانستان تبدیل شد وکلمهٔ "دیموکراتیک" که نزد افغانها مفهوم کمونستي پیداکرده بود حذف شد.

حکومت شوروی بسطح جهاني برای موفقیت سیاست اشتي ملي وتاسیس حکومت ائتلافي به تبلیغات پرداخت ودر اپریل ۱۹۸۸ هنگام امضاي توافقات بین المللي در ژنیو در باره افغانستان که خروج قوای اشغالي در ظرف نه ماه جزء مادهٔ عمدهٔ ان بودبحکومت کابل بحیث یکي از متعاهدین لا اقل براي ۱۵ دقیقه اعتبار بین المللي کماهي نمود. درعین حال مانند مبلغین اخلاقي باعلامیه ای پرداخت مبني براینکه سیاست ملي شوروي کم از کم منبعد بر پایه هاي اخلاقي وقانوني استوار خواهد بود. برطبق این اعلامیه ها شیوارد نازی اول درماه اکتوبر وبعد درپارلمان شوروي درماه دسامبر ۱۹۸۹ ارسال قوای نظامي در افغانستان را ازجانب حلقهٔ خاص بالایي مغایر قوانین بین المللي قوانین شوروی اخلاقیات کمونستي و ارزشهای جهاني حقوق بشر توجیه نمود. هدف اصلي این موقف" اخلاقي" شوروی هرچه باشد فاصله گرفتن ان از حکومت سلف ان شاید باین منظور بوده باشد که از مسئولیت تجاوز خود راتبرئه کند - و در موضوع رفع بحران خود را در نظر جهانیان مستحقتر و صدیقتر جلوه دهد. اما این چنین نمیشود. اول بلحاظ سیاسي شوروی تحت حکمراني گورباچف نخست روشهای سخت اسلاف خود را درافغانستان تعقیب کرد وبرای یکسال اردوي متجاوز را مخیر ساخت که با عملیات شدید تر افغانستان را ارام کند. بموجب این سیاست از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶ عملیات نظامي شوروی یعني قتل وکشتار ان در افغانستان با تخریب ابادي شدید تر از سالهای گذشته بود. این کشتارها باعلاوه نقض عمدي حقوق اساسي ملیونها انسان و کشتار هائیکه این ابر قدرت قبل بران در افغانستان نموده است اخلاقي بودن ادعای زعمای شوروی را نفي میکند وخودشانرا درجملهٔ مجرمین ملت کُش یا افغان کُش قرار میدهد. مثلیکه ستالینستها با کشتن ۱۵ هزار پولیندي و هتلریها با قتل میلیونها یهودي در جنگ دوم جهاني بحیث مجرمین شناخته شده اند. زعمای موجود شوروی وجرمني اکنون باین جرایم اعتراف دارند. روزي خواهد امدکه زعمای شوروی بافغان کُشیهای خود هم اعتراف خواهند کرد و از تلقین اخلاقیات ندامت کنند. در هرحال افغان کشي شوروی سهم انرا در حل بحران بلحاظ اخلاقي وحقوقي ازبین میبرد. شوروی تنها بلحاظ قدرت وسیاست در افغانستان رول دارد وبس. اینکه شیوردنازی میگوید" مادر سرنوشت افغانستان ومردم افغانستان بي تفاوت نیستیم" بهمین جهت است با انکه این گفته او متناقض سایر گفتارهای مکررشان است که میگویند صرف افغانها در موضوع تعین سرنوشت خود حق دارند.

حکومت شوروی درصورتیکه تعهدات و سیاست بین المللي اسلاف خود راجمعا منسوخ اعلان نکند مثل انها مسئول میباشد. شوروی در صورتیکه ارسال قوه نظامي رابافغانستان واقعا تخطي ازقوانین ملي (شوروی) بین المللي انساني وحقوق بشر بداند میبایست نتیجه منطقي انراکه تجاوزبرحاکمیت ملي افغانستان مستقل (بدون انکه حتي تحریک شده باشد) وتادیه غرامات وخسارات تجاوز وامثال ان میشود بپذیرد. حکومت شوروي این کار رانکرده واحتمال انهم کم از کم اکنون نمیرود مگر انکه روزی از طرف حکومت ملي لفغان در محاکمه حقوق بین المللي منجمله محکمه بین المللي لاهه مجبور ساخته شود. حقوق دانان افغان باید بکومک متخصصان خارجي از همین حالا روی موضوع کارکنند ودرحال حاضر به نشرات وسیع بپردازند. درغیران بیانات شواردنازي واصدارقطعنامه پارلمان شوروی مبني بر اینکه ارسال قوه بافغانستان تخطي از مناشیر حقوق وقوانین ملي وبین المللي بود صرف تاکتیکي پروپاگندي وعوام فریبي میشود که روسها وکمونستها بان شهرت دارند. اینکه حکومت موجود شوروی همزمان باخروج قوای خودانواع گونه گون اسلحه هاي پیشرفته را به پیمانه بمراتب وسیعتر از سابق برژیم دست نشاندهٔ خود داده وهنوز هم میدهد ادعاي اخلاقي بودن سیاست شوروی را نفي میکند. جاي تعجب است حکومتیکه بامر ان اردو اش لکها افغان رادرداخل مرزخودشان کشته وملیونهاافغان دیگر را از وطن شان بفرار مجبور نموده وملک اباد شانرا بویرانه تبدیل نموده وهمان عناصریکه اینکارراکرده اند ستوده ومیستاید و بازهم لکچر اخلاقي میدهد.علاوه بران همین اکنون هم درداخل امپراطوری خود قیامهای ملتهای مسلمان تاجک قرغز و ازربایجاني را بزورقوه منکوب مینماید درحالیکه باملتهای غیر مسلمان بالتیک وغیره بمدارا رفتار میکند یعني سیاست یک بام و دو هوارا روی ملاحظات ملیت مذهب وسیاست (بهترساختن روابط باغرب بخصوص امریکا) تعقیب میکند ودرعین حال ادعا دارد که سیاست ان برپایه هاي اخلاق استوار است. پس بدون دلیل نیست که مبارزات اخیر عمال وپارلمان شوروی در حل بحران افغان اساساموثر ثابت نمیشود.عمال شوروی شاید اینرا بهتر از دیگران

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشنهاد محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان

راه حل سیاسي قضیهٔ افغانستان

جریانات ناشي از بعد منطقوي و بین المللي قضیهٔ افغانستان و عدم موفقیت وضع سیاسي موجود در ساحهٔ جهاد، و تلاش قبل از وقت در طرح زعامت سیاسي در چوکات احزاب و اشخاصٌ بدون در نظر گرفتن ارادهٔ آزاد ملت افغانستانٌ نمایانگر خطریست که اگر افغانها با واقعیت بیني کامل و طرز دید مجرد از مصالح خاص سیاسي و حزبي در صدد جلوگیري از آن بر نیایند خدا ناخواسته اهداف اساسي جهاد و مصالح ملي و حتي بقای افغانستان را تهدید میکند .

گذشتن ازین مرحلهٔ خطیر و رسیدن باهداف اساسي جهاد مستوجب براه انداختن تفاهم بین الافغاني در سطح وسیع ملت افغانستان است تا در نتیجهٔ آن طرق عادلانه و قابل قبول تنظیم حیات سیاسي افغانستان میسر گردد.

در ابتکار براه انداختن چنین تفاهم بین الافغاني حلقه های تنظیم شدهٔ سیاسي و حلقه های قوماندانهای مجاهدین و شخصیت های سیاسي وفادار بجهاد و قدرتهای موثر جامعهٔ افغاني که در عین حال موئد جهاد بوده اند نقش عمده خواهند داشت .

در نتیجهٔ این تفاهم بین الافغاني یک هیئت افغاني (در حدود سي نفر) از شخصیت های طرفدار جهاد که در عین حال برای اکثریت قابل ملاحظهٔ اطراف ذیعلاقه قابل قبول باشند تشکیل گردد ؛ در تشکیل این هیئت معیار های شخص (شهرت ملي ، سابقه ، و تمثیل فرهنگي و منطقوی افغانستان) در نظر گرفته شود .

این هیئت موظف شود تا فهرست اعضای یک جرگهٔ اضطراري افغاني را بعد از مفاهمه با سائر حلقه های مربوط بجهاد واطراف ذیدخل تهیه نماید ؛ اعضای شامل این فهرست که با رعایت معیار های سه گانهٔ فوق الذکر تعین میگردند ، متشکل اند از :

(۱) نمایندگان سازمانهای جهادي بشمول قوماندانهای مجاهدین ؛

(۲) نمایندگان سائر حلقه های تنظیم شدهٔ افغاني وفادار بجهاد ؛

(۳) دانشمندان معروف اسلامي از داخل و خارج کشور ؛

(۴) شخصیت های سیاسي افغاني از داخل و خارج کشور ؛

(۵) بزرگان و مشران قومي (محلي و کوچي) از داخل و خارج کشور ؛

(۶) سائر عناصر موثر در جامعهٔ افغاني از داخل و خارج کشور .

باشتراک این اعضاء که تعداد شان توسط هیئت موظف تثبیت میشود یک جرگهٔ اضطراري افغاني در داخل افغانستان (با رعایت شرایط امني) و یا در یکي از کشور های اسلامي مانند مصر و یا ترکیه و یا در یکي از کشور های بیطرف مانند سویس یا اطریش دائر مي گردد.

دعوت اعضای جرگه وتسهیلات مربوط به دائر شدن آن از طریق ملل متحد صورت میگیرد .

بقیه در صفحه ۱۴

میدانند وگفتار های اخیر شان ممکن مقدمه سازي طرحي باشد که شوردنازی بمناسبت اولین سالگره عودت اردوی شوروی از افغانستان در ۱۵ فروری امسال پلان ده فقره یي رابفکر خود جهت حل بحران در روزنامه حکومتي ازوستیا پیش نمود. این ده ماده قرارنوشته ابوجاهد منتشره در صبح پیروزي مورخ ۲۵ فروري ۱۹۹۰ قرارذیل است :

۱ ـ دیالوگ وسیع باشتراک تمام نیروهای سیاسي در داخل وخارج مرزهای افغانستان .
۲ ـ ایجاد واماده شدن شرایط مساعد برای دیالوگ میان افغانها که این امر درقدم اول اتش بس راایجاب میکند .
۳ـ جزئیات حل مسئله افغانستان بشکل کنفرانس صلح افغانستان میتواند در داخل افغانستان ویا در کشور ثالث بحث شود .
۴ ـ خود افغانها باید میکانزم حل موضوع را اماده کنند وطرح نجیب الله رئیس جمهور افغانستان در نهمین کنفرانس سران غیر متعهد اساس محکم براي این مذاکرات شده میتواند .
۵ـ ایجاد یک دورهٔ انتقالي از کلیه گروپهاي اشتراک کننده در دیالوگ تاختم انتخابات و ایجاد یک حکومت دارای پایهٔ وسیع.
۶ـ تعهد جوانب مذاکره کنندگان افغاني در پذیرش نتایج انتخابات و تعهد پاکستان در قطع مداخله از قلمرو خود در امور داخلي افغانستان وتعهدات چهار کشورشوروی امریکا پاکستان وایران روی جهات اساسي حل سیاسي قضیه افغانستان .
۷ـ تشکیل کنفرانس شوروی امریکا پاکستان و ایران باشتراک سرمنشي ملل متحد .
۸ـ شرکت جمهوری افغانستان وگروپهای مخالف در کنفرانس طبیعي بوه وبدون شرکت جوانب متخاصم کنفرانس اعتبار نخواهد داشت .

در طرح فوق موقف معلوم شوروی در مورد افغانستان تکرار شده است البته نکات جدیدی هم دارد که بعضي انها بدون تامل مردود و بعضي ممکن قابل بحث ومذاکره باشد. حکومت شوروی ده سال با افغانها جنگید اما نتوانست رژیم دست نشانده خود را بالای افغانها تحمیل کند . اکنون چطور شده میتواند که با چنین پیشنهادی ماmول خودرابراورده سازد؟ همچنین شوروی طي همین دوره سخت کوشید افغانها را خلع سلاح نماید اما نتوانست . این کار حکومت ملي افغان است که بعد از استقرار برایش حتمي میگردد که سلاح ثقیله را جمع کند .ا ماجمع اوری سلاح خفیفه شاید از حوصله ان خارج باشد حتي اگر پول زیادي هم صرف نماید. شاید هیچ قوه نتواند باین کار موفق شود یا کم از کم دفعتا بان موفق شود. شاید این کار بتدریج توام با استقرار صلح و تقویه حکومت مرکزی عملي گردد. مطمئن شدن افغانها ازخطرات تجاوزبیگانگان هم در زمینه تاثیر فراوان دارد. افغانها ازادي حاکمیت ملي و تمامیت کشور موجود خورد شدهٔ خود را در برابر متجاوزین که شوروی جدید ترین انها در این سلسله میباشد وهریکي انها بلحاظ نفوس بمراتب زیادتر وبلحاظ خاک وسیعتر میباشد بااسلحه وارادهٔ اهنین و نظامي خود حفظ کردند. اکنون غیر نظامي ساختن افغانستان بجز اسارت ومحکومیت چیز دیگری معني شده نمیتواند بخصوص که نجیب الله هم پیشنهاد مینماید که کنفرانس بین المللي متذکره'' موقف حقوقي جدید افغانستان را بحیث یک کشور بیطرف دایمي و غیر نظامي که در قانون اساسي تسجیل میگردد برسمیت شناخته و انرا مورد حمایت وتضمین بین المللي قرار خواهد داد.'' چنان معلوم میشود که مطلب انست که افغانستان بحیث یک کشور تحت الحمایه و غیر نظامي شده برای ابد از استقلال محروم بوده نه تنها تحت نفوذ کشورهای مجاور بخصوص شوروی باشد بلکه هیچ وقت نتواند خسارات و غرامات جنگ را از شوروی تقاضا کند وشوروی برای همیشه از مصئونیت سرحدات جنوبي امپراطوری خودکه برای همین غرض بالای افغانستان به تعرض پرداخت مطمئن باشد.البته خلع سلاح ایدال عالي انسان است وباید برای ان سخت کوشید ولي خلع سلاح باید عام وتام باشد. اگر دست کم همسایگان افغانستان بخلع سلاح تن دهند افغانها هم باید خلع سلاح شوند. در غیر ان خلع سلاح افغان انتحار ملي خواهد بود. کنفرانس بین المللي را که شوردنازی و نجیب الله تجویز نموده اند غیر از ان دیگر چیزی شده نمیتواند. شورد نازی خیال میکند افغانها درجنگ مغلوب شده اند وباید خلع سلاح شوند. واقعیت اینست که این شوروی بود که درجنگ تعرضي خود با افغانهاناکام وبه عقب نشیني مجبور ساخته شد. بنابران اول باید شوروی دست کم در مناطق همجوار خود با افغانستان خلع سلاح شود و یا به تضمین ملل متحد متعهد شود که باز بر افغانستان تجاوز نمیکند . درینحال افغانها ممکن بیانات وپیشنهادات شوردنازی را قابل اعتبار بدانندو سایر نقاط پیشنهاد موجود شواردنازی را بحیث اساس مذاکره قبول کنند .درغیر ان فکر میشود که این پیشنهاد مقدمه ای درلباس صلح وبنام حل بحران برای تجاوز اینده ان بالای افغانستان پیش بیني شده باشد مثلیکه وعده ها و اطمینانهای سابق شوروي مقدمه ای برای تجاوز ان قرار گرفت .

پاکستان و مساله افغان

پاکستان مثل شوروی از مساله افغانستان متاثر شده اما موقف ان اساساعکس العمل دربرابر اقدامات شوروی در بارهٔ افغانستان است . عکس العمل پاکستان هم روی ملاحظات ملي منافع خودش وهم از روی سابقهٔ کمک های اخلاقي اسلامي با افغانها صورت گرفته است .

جنبه اخلاقي کمک پاکستان

تجاوز شوروی کمونست بر کشور مسلمان افغان انچنانیکه تمام مسلمانهای جهان بخصوص مسلمانهای عرب را برانگیختاند مردم مسلمان پاکستان راهم سخت تحریک نمود. پاکستان که اساساروی مفکورهٔ اسلامي تشکیل شده است دربرابر این تجاوزکمونستهای ملحد بي تفاوت مانده نمیتوانست . بااین تعرض درجملهٔ دیگر چیزهااسلام معروض بخطر شده بود .ملت مسلمان پاکستان بخصوص تنظیمهای اسلامستي مانند جماعت اسلامي پاکستان در برابر تجاوز شوروی طالب عمل حکومت شدند. شخص جنرال ضیاء الحق رئیس دولت پاکستان باتعدادی از مشاوران نزدیکش بااین ندا همندا شدند. باانکه تعداد قابل ملاحظهٔ مشاورین دیگر او بااین فکر بودند که باید باواقعه وحالت جدید از روی مجبوریت وسیاست ساخت وعکس العمل جدي ازخود نشان نداد وشوروی بزرگ را ازخود نرنجاند. جنرال ضیاء الحق بنابران سیاست کمک نمودن با افغانهای مظلوم را درپیش گرفت و بموجب ان در جملهٔ دیگر چیزهابه تجهیز وتحریک اذهان مسلمانها علیه تجاوز پرداخت وبهموطنان خود پیوسته میگفت که افغانها برای اسلام وپاکستان میجنگند. معني این گفتار واضحا این بود که پاکستان دربرابر افغانها بلحاظ دیني واسلامي مکلف به کومک نمودن میباشند. عده اي ازمردم پاکستان اعانه هاي نقدی دادند ودیگران عملا با جهاد پیوستند و تمام شان افغانهای مهاجر را در کشور خود باغوش باز پذیرفتند . در جهان معاصر هیچ مردم دیگر این تعداد مهاجر را نه در کشور خود پذیرفته اند ونه با انها چنان سلوک برادري کرده اند. حکومت پاکستان به تبعیت ذهنیت مردم خود موضوع تجاوزرا مثل حکومت عربستان سعودي در مجامع بین المللي طرح کرد و از شوروی تقاضا نمود قوای خود را از افغانستان خارج نماید. اما کمکي که حکومت پاکستان با افغانها نمود بان پیمانه وشکل نبود که افغانها بامسلمانهای هندوستان شمالي (پاکستان امروزی) هنگامیکه در گذشته باخطر مواجه میشدند مینمودند. در هرحال حکومت پاکستان درحالیکه در ظاهر ملاحظات دپلوماتیک رادرنظر گرفت درخفا بمجاهدین کمکهای کشور های دوست را باشکال پول و اسلحه رساند وباینصورت مجاهدین را قادر بمقابله باقدرت شوروی نمود. دیگر گوني شرایط در عصر حاضر بي ثباتي سیاسي در پاکستان و بخصوص طرف بودن شوروی بزرگ در قضیه درحالیکه کدام قدرت دیگر طور جدی علیه تجاوز شوروی قد علم نکرد در چگونگي و شکل کمک پاکستان بي تاثیر نبود .

غرض ملي پاکستان در مساله افغان

اما پاکستان در عین حال بنام کمکهای دیني اخلاقي و انساني منافع خود را در نظر گرفت ودرین مورد بحدی دقیق وسخت گیر شد که منافع ملي افغانرا تحت شعاع منافع ملي خود قرار دادوباین صورت در نهایت بجهاد و نهضت ازادي بخش ملي افغان صدمه وارد کرد. حکومت پاکستان ازهمان مرحلهٔ اول غرض ملي خود را در نظر گرفت. برای متعدد بودن تنظیمهای مجاهد کوشید با انکه تعداد اولي بیشمار انرا به شش وهفت کم نمود . ترس این بود که اگر مجاهدین در یک تنظیم واحد گرد ایند شاید روزي بچنان قوت بزرگي تبدیل شوند که باعث درد سر بزرگي برای پاکستان شود مثلیکه موسسه ازادي فلسطین مشکلات بزرگي بکشور های عربي میزبان خود خلق نمود. همچنان پاکستان کمکهایي راکه بشکل پول واسلحه ازطرف کشورهای کمک دهنده داده میشد طور مساوی بین تنظیمها تقسیم نکرد بلکه قسمتهای بیشتر انرا به تنظیمهای خاص خود داد. این امتیاز حساسیت ونفاق را بین تنظیمها خلق وشدید ساخت . حکومت پاکستان افغانها و تنظیمهای ملیگرای ازادی گرای ومستقل الرای بخصوص طرفداران شاه مخلوعرا درخاک خود اجازهٔ فعالیت نداد. انها را توسط متحدین اسلامست افغان خود یا منکوب یا ضعیف ساخته ویاهمه رابجهان دور غرب بمهاجرت دوم مجبور نمود واز سهمگرفتن درجهاد بشکل غیر نظامي محروم ساخت. درینصورت تاجائیکه بپاکستان تعلق داشت سالاري جهاد ملي افغان در دست تنظیمهای اسلامي هفتگانه بخصوص تنظیمهای اسلامست قرار گرفت.مگراین تنظیمها یا هیئتهای رئیسه ان از انجا که برای بدست اوردن پول واسلحه وبنابران غرض کسب قدرت بر پاکستان متکي

شدند حتي در امورجهادی خود هم ازادي عمل را از دست دادند. استخبارات نظامي پاکستان (آي اس آي) که حکومت پاکستان پالیسي خود دربارهٔ افغانستان را ازطریق ان عملي مینمود ازادي عمل تنظیمها را از روی پالیسي تهدید نمود. هیچ جلسه وفیصله این تنظیمها وقتي هیئت مشترکي تشکیل مینمودند بدون حضور نمایندگان ان بخصوص کرنیل پاچا صورت گرفته نمیتوانست. پاکستان هم ثابت ساخت ویا این کلیه راتائید نمود که کمک بدون غرض ازکشوری بکشور دگر حقیقت ندارد. نامهای جذابی از قبیل" انسان دوستي" "اخوت اسلامي" " انترنیشنلزم کارگری" و امثال ان که باین نوع کمکها داده میشود فقط جنبه عوام فریبي دارد. تنها هیئتي و یا حکومتي میتواند ازادي یا ازادي نسبي داشته باشد که باتفاق و رضای مردم خود بمیان امده بر انها متکي وبانها جوابده باشد. اماغرض پاکستان در قضیه افغانستان چه بود ؟

جواب این سوال در سابقه روابط بین هردو کشور افغانستان وپاکستان سراغ شده میتواند که مساله پشتونستان محور اساسي انرا تشکیل میداد وبحث بران موضوع این مقال نیست. درینجا صرف همینقدر گفته میشود که هران افغان یا تنظیم یاحزبیکه پشتونستان میخواست یعني باین فکر بود که این منطقه بذریعهٔ معاهدهٔ تحمیلي دیورند در ۱۸۹۳ از افغانستان جداشده اساساجزء منطقهٔ " نفوذي" هندشناخته شد ومثل اکثر مناطق تحت حمایه برتانیه نبود وبلکه قسمت بزرگ ان بنام" منطقهٔ ازاد" موقف خاص وممتازی داشت وباید بمردم ان هنگام تجزیه هند موقع داده میشد که سرنوشت خود رازذریعهٔ کدام ریفرندم یا همه پرسي تعین میکردند مثلیکه این حق بمردمان مناطقي داده شده بود که مثل ان در امپراطوری برتانیه ازموقف خاصی برخوردار بودند. اما انچنانکه حکومت هند با تطبیق این فکر درکشمیر مخالفت کرد پاکستان هم باتطبیق ان در پشتونستان مخالفت کرد. بنابران روابط افغانستان روی این موضوع تاتجاوز شوروی برافغانستان تیره بود. پاکستان چون از بدو تاسیس خود در داخل بمشکلات مشابه زیادی روبرو بود وچون تطبیق این اصل باحتمال غالب به تجزیهٔ ان منجر میشد مخالف هواخواهان دروني وبیروني مسئله پشتونستان بودوهنگامیکه داعیه افغانستان راتائید وحمایه کرد این موضوع را کماکان وبلکه بیشتر ازسابق درنظر گرفت ودرصدد ان شد که در عین حمایه ازداعیه افغان و در واقع بااستفاده از مشکلات افغان نه تنهابطرفداری پشتونستان موقع ندهد بلکه انها را در پاکستان مورد تعقیب قرار دهد وهم انهائیرا که به ازادي ملي و حکومت ملي عقیده دارند و یاچون شاه مخلوع سمبول ازادی استقلال وحاکمیت ملي میباشند هم از صحنهٔ سیاست ملي خارج سازد ودرعوض بادرنظرداشت روحیه عالم شمول اسلامي بان تنظیمها کمک نماید که یا از روی عقیده ویا روی مصلحت مخالف پشتونستان ملیگرائي وحکومت ملي افغان اند. ازینجاست که اسلامست های افغان دراین طرح پاکستان مقام والا پیداکردندوپاکستان کوشید بادادن اسلحه وپول بیشتر موثریت جنگي انها را زیاد کند وهم بانها در احراز مقام علیای سیاسي ملي کمک نماید. گفته شده است که سرکردگان تنظیمهای اسلامستي متعهد شده اند که وقتي بقدرت رسیدند از مساله پشتونستان منصرف خواهندبود.وعلاوه بران افغانستان عضو کانفدریشن اسلامي متشکل ازافغانستان پاکستان وایران خواهدبود. طبیعي است که دراین نوع تشکیل افغانستان هویت ملي خود راازدست داده بحیث یک شریک کوچک تحت حمایه ونفوذ پاکستان خواهد بود. وپاکستان از جنجال پشتونستان خود را طوراساسي نجات خواهد داد.اینکه تعدادی از سرکردگان تنظیمهاي اسلا مستي اعلام نموده اند که میخواهند نام افغانستا را باسلا مستان عوض کنند وسرحد این اسلا مستان را تا تورغندي برسانند نموداری از این طرح اسلا مستان میباشد. اسلا مستان نام این کانفدریشن اسلا مي خواهد بود در اینصورت افغانستان عوض اینکه با طرد تجاوز شوروی در نتیجه دادن قربانیهای نهایت زیاد بخواسته وارمان خود یعني باستقلا ل ملي نایل ایند وهویت خود را که در ان کارنامه های اسلا ف و ارزشهاي تاریخي شان مضمر است تحت حمایه پاکستان قرار خواهد گرفت و مثل معروف" ازباران گریختن وزیر ناوه قرار گرفتن" در مورد شان صدق خواهد کرد .

تاثیرات منفي روش پاکستان

طبیعي است که تاثیرات منفي این روش پاکستان بر جهاد ملي افغان زیاد بود. اما افغانها تا وقتیکه بمقابل قوای اشغالي در ستیز بودند بناچار انرا تحمل کردند . اما از وقتیکه اخرین قوای اشغالي بموجب توافقات ژنیو در فروری ۱۹۸۹ افغانستان را ترک نمود دیگر بمقابل ان خموش و بي تفاوت بوده نمیتوانستند . بخصوص بعد ازانکه پاکستان بمقابل عملي شدن طرح خود بچنان اقدامات مشخص پرداخت که در نظر افغانها مخالف منافع وحتي منافي حاکمیت ملي شان بود. در ذیل بذکر یک چند مثال مشخص پرداخته میشود که پاکستان بادرنظرداشت طرح خود در مراحل اخرین تخلیه افغانستان از طرف قوای شوروی بان متوسل شد .این اقدامات در مجموع مجاهدین بي اتفاق رادر امر سرنگون نمودن رژیم کابل بي اتفاق تر وحتي در تعقیب

فعالیت های داغ بر ضد رژیم متردد ساخته در نهایت برخلاف توقعات عامه برای برجاماندن رژیم تاکنون کمک کرد .

اول ـ تراژیدي تورخم :

یک عامل عمده موفقیت مجاهدین در مبارزه بر ضد رژیم وقوای نظامي شوروي ترک وظیفه سربازان رژیم کابل بود که یا بصفوف مجاهدین مي پیوستندویا بهر طرفی که میخواستند میرفتند وبا این عمل خود رژیم را ضعیف مي نمودند . اما طوریکه قبلا گفته شد بزرگترین اشتباه مجاهدین یا بعضي مجاهدین بخصوص انهاییکه منسوب به تنظیمهای اسلامستي بودند این بود که نه اینکه این عملیه راتسریع ساخته نتوانستند بلکه انرا ضعیف نمودند . از اکثر چنین سربازان وافسرانیکه تسلیم میشدند اسلحه ومهمات میخواستند وحتی عده اي انها راتعقیب نموده زجر وعذاب میدادند . علت ظاهری این بود که اینها چرا برژیم کافر وملحد خدمت کرده اند ویا قبل بران ترک وظیفه ننموده بودند . سربازان ناراضي با انهم نظر به نفرت که از رژیم شوروی پرست داشتند در فرصت های ممکنه ترک صفوف میکردند .در این سلسله یکدسته ۷۴ نفري در هفته اول نوامبر ۱۹۸۸ هنگام سقوط شاهراه بین سمرخیل وتورخم بمقامات نظامي سرحد پاکستان تسلیم شدند . اما مقامات پاکستان عوض انکه از عمل شان قدرداني نماید انها را بقوماندان محمود منسوب بحزب اسلامي مولوی محمد یونس خالص تسلیم کردند که در ان منطقه تازه صاحب اختیار شده بود .در بارهٔ سرنوشت فجیع این دسته انسانها روایات مختلف است ولي قدر مسلم اینست که تمام این تعداد که در ان صاحب منصب های نظامي هم شامل بودند غالبا در داخل مرز پاکستان از دم تیغ کشیده شده اجساد شان در بکسهای چوبي درلاریها پس بخاک افغانستان طور مخفیانه انتقال داده شد ونزدیک سرحد در شیبه ای زیر خاک شدند . رژیم کابل بعد ازانکه بر شاهراه متذکره موقتا مسلط شد واقعه را با شواهد تکان دهنده ودلخراش ذریعه رسانه های گروهي بخصوص تلویزیون برای عامه مردم برملا ساخت . ازنتایج مهم وفوری این تراژیدي متردد شدن سربازان دیگر در تسلیمي بمجاهدین شد . این تراژیدی که عامل اصلي ان پاکستان خوانده شد وقایع تراژیک مشابه سابقه را دوباره در اذهان عامه مجسم نموده بر ضد مرتکبین ان تحریک کرد وبه ارزش های اخلاقي وانساني جهاد عمیقانه صدمه وارد نمود . ازهمه مهمتر در اراده جنگي وجهادي صفوف مجاهدین خلل وارد نمود که تاثیرات ناگوار ان در مقابله های بعدي نمایان شد . حکومت پاکستان تا انجا که معلوم است بدون انکه برای چندی اسلحه را به تنظیم متذکره (حزب اسلامي مولوي خالص) متوقف ساخت در باره مرتکبین مستقیم این جنایت اقدامي ننمود . این تراژیدي با از بین بردن درجه اعتماد بالاي تنظیمهای اسلامستي وحکومت پاکستان در پا برجا ماندن رژیم کمک زیاد نمود .

چندی بعد ملیشیای سرحدي سپین بولدک مربوط عصمت مسلم اچکزائي مسلط بر منطقهٔ بین قندهار وسرحد طي پیامی بمقامات تنظیم محاذ اسلامي از عزم خود خبر داد که میخواهد بان تسلیم شده منطقه قندهاررا بکمک ان از کنترول رژیم خارج سازد. قرار افواه والي وقوماندان نظامي قندهار که اصلا از بارکزائیهای قندهار بودند هم با این تجویز موافق بودند. تفصیل واقعه طور دقیق معلوم نیست ولی در صحیح بودن ان شک نیست . اما مقامات پاکستاني مانع این تسلیمي شد بدلیل انکه نمیخواست تنظیم محاذ ملي در منطقه قندهار موفق باشد . در عوض در صدد ان شد که منطقه در تصرف حزب اسلامي بقیادت محترم گلبدین حکمتیار درآید . اما هنگامیکه محترم حکمتیار بهمین غرض بقندهار وکویته سفر نمود نه تنها اینکه ملیشیا باو تسلیم نشدند برخلاف با قوای حکمتیار بمخالفت ومقابله پرداختند. چون قندهار منطقه قومي است این برخورد بین مردم قومي و اسلا میست ها نفاق موجود را شدید تر ساخت که در نهایت به نفع رژیم تمام شد . (باقي دراینده) .

تصحیح ضروری ـ در فهرست قسمت اول این مضمون (شمارهٔ ۹ ـ ۱۰) اسم نویسنده ان اشتباها غلط تایپ شده بود اگرچه در اکثر مجلات تصحیح شده اما در یک تعداد که بروز اول توزیع شده بود تصحیح صورت نگرفته لطفا نام نویسنده مضمون رابه «محترم افغانزوی» تصحیح نمایید .

یادداشت ـ جناب افغانزوي این مقاله را بما ارسال وخواهش نموده که اگرچه در مجاهد ولس نیز نشر خواهد شد غرض اگهي عده بیشتر هموطنان مهاجر در اروپا امریکا در ائینه افغانستان نیز نشر گردد.

د سیاف صاحب د حل او عقد د جرگی یا د انتخاباتو نوی قانون

د امریکا ږغ پښتو پروگرام د نوامبر په دوه ویشتمه د موقت حکومت د انتخاباتو د نوی قانون د مسودی په باره کی دغه لاندنی راپور نشر ته سپارلی دی :

«« د حل او عقد د جرگی بلی نوم « لویه جرگه» اینودل شوی او په اتو فصلو کی تشکیلات یي تشریح شوی دی ؛ په یوه متن کی ددغه قانون نوم « دانتخاباتو قانون » ښودل شوی دی .

اول فصل د اصطلاحاتو تعریفات دی چه په هغو کی د مجاهد ، مهاجر، قوماندان، عالم ، سپین ږیری او نور د نومونو چه په قانون کی راغلي، تشریح راغلی ده . په دی برخه کی د پام وړ خبره د عالم تعریف دی چه ذکر شوی قانون وایي :

« عالم هغه سړی دی چه پخپله سیمه کی د دیني علومو وتـلی مدرس وي. »

په دی حساب نو د پوهنتون د نورو علومو استادان او تعلیم یافتگان په علماوو کي نه راځي. همداسی هم سپین ږیری هغه پخوانی عنعنوي قومي مشر نه دی، بلکه هغه شخص دی چه په یوه سیمه کي د خلکو اختلافات حل کوي .

دویم فصل افغانستان په حوزو ویشي چه د ولسوالیونه شروع د ولایتونو تر مرکزو پوری رسیږي . د کابل ښار پنځه حوزی ـ هرات او کندهار دوه دوه حوزی او نور مرکزونه هر یو ، یوه حوزه لري . کوچیانوته پنځه حوزی منل شویده خو لا معلومه نده چه په څه حساب به ټا کل کیږي .

دریم فصل د کاندیدانو شرایط په دی ډول ښئي :

(۱) مسلمان او د افغانستان تبعه وي ؛
(۲) په جهاد کي برخه اخیستي وي ؛
(۳) ۲۵ کلن وی ؛
(۴) دجهاد په وخت کی د اسلامي محکمو له خوا په خیانت او جنحه نه وی محکوم شوی ؛
(۵) نژدی خپلوان یي د کابل په رژیم کی تر ریاسته نه وي رسیدلی او یا دخاد په دستگاه کی نوکر نه وي ؛
(۶) په دیني چاروکی مناسبه پوهه ولري او اسلامي شعایر په ځای کوي ؛
(۷) په منحرفو دلو پوری نه وي مربوط ؛
(۸) د جهاد په ضد یي دریځ نه وي نیولی ؛
(۹) هغه افغانان چه د روسانو د وتلونه وروسته د رژیم نه بیل شوی ، نشي انتخابیدی .

د رایو ورکونکو شرایط هم، هم دی ته ورته دي .

په دغه قانون کی د هغو افغانانو کوم ذکر ندی راغلی چه په لویدیځو هیوادونو کښی اوسي.همداسی هم د ښځو نوم نه دی اخیستل شوی. په قانون کي دوه جرگی منل شوی : یوه یي همدا د حل او عقد لو یه جرگه ده او بله یي اسلامي شورا یا ولسي جرگه . تر دی کوز نو ولایتي شورا او د حوزی شوراگانی دی . لویه جرگه به د هری حوزی لس تنه انتخابي ، ۱۵ تنه انتصابي ، ۲۰ تنه نور هم د ټول افغانستان نه انتصابي او پخپله د لوی جرگی مرکزی کمیسیون دی . داسی ښکاري چه دغه پخپله د تنظیمونو مشران وي ځکه د هغو د انتخابیدو دپاره

بقیه در صفحه ۱۹

د افغانستان د حل او عقد د اسلامي منتخبې لويې جرګې د جوړېدو قانون

يادونه :
لاندې د افغانستان د حل او عقد د اسلامي منتخبې لويې جرګې، اسلامي شورئ (اولسي جرګې)، ولايتي شورئ ګانو او محلي شورئ ګانو د جوړېدو قانون چې د ۱۳۶۸ کال د مرغومي په اتمه نېټه تصويب شوی وړاندې کېږي.

بسم الله الرحمن الرحيم

د (وشاورهم في الامر) د مبارک آيت پر بنسټ د افغانستان د مسلمان ملت د غوښتنو د تأمين لپاره اساس د حل او عقد د اسلامي منتخبې لويې جرګې، اسلامي شورئ (اولسي جرګې)، ولايتي شورئ ګانو او سيمه ايزو شورئ ګانو د مسخ شوي تطبيق په خاطر د ۱۳۶۸ کال د لمريز مياشتې د اتمې نېټې د پرېکړې تعميل او تطبيق او د امکان د حدودو په دننه کې د لازمو وسايلو او فرصتونو برابرول او بالاخره په هېواد کې او له هغه څخه بهر د افغانستان د مسلمان ملت د وحدت او پيوستون د بنسټ د ټينګښت په تحقق کې د اوسنيو شرايطو او حالاتو په پام کې نيولو سره د غلو په خاطر د افغانستان د حل او عقد د اسلامي منتخبې لويې جرګې د جوړېدو قانون په نامه وضع او تدوين کېږي.

لومړی فصل

تعريفونه

لومړۍ ماده: پدې قانون کې لاندې اصطلاحات لاندې معنی لري.

۱ـ مجاهد: هغه سړی چې د خدای، جل جلاله، د رضا، د اعلاء کلمة الله، د کفر او الحاد د له منځه وړلو او د خپل اسلامي هېواد د بشپړې آزادۍ د لاسته راوړلو په خاطر د اسلام د پاک دين د احکامو سره سم په ځان او مال جهاد او مبارزه کړي.

۲ـ مهاجر: هغه سړی چې د کفر او الحاد د ظلمونو له امله د خپلې آزادۍ، ناموس او دين د ساتنې په خاطر د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم، د غرا شريعت پر اساس د خپل ټاټوبي پرېښودلو ته اړ شوی وي او هېواد ته د بېرته ستنېدو تصميم ولري.

۳ـ قوماندان: هغه سړی دی چې لږ ترلږه ۳۰ وسله وال مجاهدين ولري او دوه کاله يې د قوماندانۍ دنده اجرا کړې وي او د راسه ورکوونکي ملاتړ ونه ولري.

۴ـ عالم: هغه سړی دی چې د دينې علومو مشهور مدرس شخص دی.

۵ـ سپين ږيري: د قوم مشرانو سړي چې د سيمې د خلکو د فيصلو د حل مرجع وي.

۶ـ د حل او عقد اسلامي منتخبه لويه جرګه: هغه جرګه ده چې غړي يې د اهل حل او عقد صفتونه ولري او د دې قانون پر اساس د هغې سيمې د خلکو له خوا ځنې انتخاب شي.

۷ـ اسلامي شورئ (اولسي جرګه): هغه جرګه ده چې د هغې غړي د هرې حوزې د انتخابي لستونو غړو له منځ څخه معرفي شوي وي.

۸ـ ولايتي شورئ: د هغه ولايت د سيمه ايزو منتخبو شورئ ګانو د نماينده ګانو له مجموعې څخه عبارت دی.

۹ـ د حوزې شورئ: د هماغه حوزې د حل او عقد د منتخبو غړو له استازو څخه عبارت دی.

۱۰ـ د سيمه ايزو استازو هيئت: هغه هيئت دی چې د لويې جرګې د مرکزي کميسيون له خوا د لويې جرګې د استازو په انتخاب باندې د څارنې په خاطر حوزو ته لېږل کېږي.

۱۱ـ د لويې جرګې مرکزي کميسيون: با صلاحيته هيئت دی چې د لويې جرګې د استازو د غوره کولو چارو ته د مرسته بهير څېړنې په غاړه باندې لري.

۱۲ـ د غړيتوب باورليک: د هغه چاپ شوي سند څخه عبارت دی چې منتخب سړي ته د لويې جرګې د مرکزي کميسيون له خوا څخه ورکول کېږي.

۱۳ـ مهر: د ټولو اکاليک څخه عبارت دی چې د سند، وسيله تشخيص او کلکولو په خاطر د لويې جرګې د مرکزي کميسيون او د ځارنې د هيئت له خوا څخه د استفادې ورګرځي.

۱۴ـ د اهل حل او عقد فهرست: د هغه لست څخه عبارت دی چې په هغه کې د انتخاباتو له عملي څخه مخکې د حوزې د سيمې ږيرو، علماو او قوماندانانو نومونه چې د حل او عقد شرايط د لرلو د ټګيو سره ثبت شوي وي.

دوهم فصل

تشکيلات

حوزې:

لومړۍ ماده: د اولسوالۍ، د لوی ولسوالۍ او ولسوالۍ د مرکز، د ولايتونو له مرکزونو او د کوچيانو له سيمه وېشتو حوزو څخه عبارت دی.

دوهمه ماده: د کابل د ولايت په مرکز کې شپږ حوزې، د هرات د ولايت په مرکز کې دوه حوزې او د کندهار د ولايت په مرکز کې دوه حوزې شاملې دي.

درېيمه ماده: د افغانستان د حل او عقد په اسلامي منتخبه لويه جرګه کې لاندې کسان شامل دي.

۱ـ د هرې حوزې انتخاب شوي لس لس کسان.

۲ـ د دولت د ارګانو (۳۴۷۱۷) د ۱۳۶۸/۱۰/۱۸ نېټې د پرېکړه ليک په اساس په استقلالي توګه پنځلس پنځلس کسان.

۳ـ د لويې جرګې د مرکزي کميسيون غړي.

څلورمه ماده: د افغانستان په اسلامي شورئ (اولسي جرګه) کې لاندې کسان شامل دي.

۱ـ د هرې حوزې د ولسي استازو له منځ څخه منتخب کس

۲ـ د دولت د ارګانو (۳۴۶۸) د ۱۳۶۸/۱۰/۱۸ نېټې پرېکړه ليک پر اساس په انتصابي توګه لس، لس کسان.

۳ـ د لويې جرګې د مرکزي کميسيون غړي

پنځمه ماده: ولايتي شورئ:
د هغه ولايت د مربوطه هرې حوزې د شورئ د غړو له منځ څخه د يو منتخب کس څخه عبارت دی.

شپږمه ماده: د حوزې شورئ:
د هماغه حوزې د منتخبو اتو کسانو څخه عبارت دي.

درېيم فصل

د انتخاب کېدونکو شرايط

اوومه ماده: هغه کس چې لاندې شرايط ولري کولای شي په يوه حوزه کې د هماغه حوزې د استازي په توګه وټاکل شي

۱ـ مسلمان او د افغانستان تبعه وي.

۲ـ د افغانستان په مقدس جهاد کې يې ونډه اخيستې وي.

۳ـ د ۲۵ کلنی سن يې بشپړ کړی وي.

۴ـ د مقدس جهاد په وخت کې د اسلامي محکمو له خوا څخه د مناسب جرم په سزا باندې محکوم شوی نه وي.

۵ـ نژدې خپلوان (پلار، زوی، ورور) يې د ملحد دولت په لوړو مقاماتو (رياست او له هغه څخه په لوړ مقام) يا د خاد په دستګاه کې په کار باندې اخته نه وي.

۶ـ د سمې مناسب فهم ولري. په امانت، تقوی او عدل باندې متصف وي او په جنايت او فسق باندې مشهور نه وي او اسلامي شعائرو ته پابند وي.

۷ـ سياسي منحرفو ګوندونو ته منسوب نه وي.

۸ـ د اسلامي مقدس جهاد د پرضد يې درېځ نه وي نيولی.

۹ـ هغه کسان چې له هېواد څخه د سرو لښکرو له وتلو څخه وروسته د ملحد دولت له صف څخه جلا شوي وي منتخب کېدای نه شي.

څلورم فصل

د انتخاب کوونکو شرايط

اتمه ماده: هغه کسان چې لاندې شرايط ولري په حوزه کې کولای شي د لويې جرګې غړي انتخاب کړي.

۱ـ مسلمان او د افغانستان تبعه وي.

۲ـ د اسلامي مقدس جهاد د پرضد يې درېځ نه وي نيولی.

۳ـ عاقل او بالغ وي.

۴ـ منحرفو سياسي ګوندونو ته منسوب نه وي.

پنځم فصل

د لويې جرګې د غړو د انتخاباتو طرح

نهمه ماده: که چېرې د يوې مربوطې حوزې خلک په يوه جهادي تنظيم پورې اړه ولري نو په حوزه کې د هماغه تنظيم شورئ د لويې جرګې غړيتوب ته لس تنه انتخابوي.

لسمه ماده: که چېرې د سيمې خلک د يو شمېر جهادي تنظيمونو غړيتوب او سيمه د هغو د قوتونو د تماميت ايزه شورئ ولري کولای شي د خپلې پرېکړې پر اساس لس تنه د حل او عقد د اسلامي لويې جرګې غړيتوب ته ورو پېژني.

يوولسمه ماده: په هغه صورت کې چې د حوزې د سپين ږيرو او علماو د جهادي قوتونو څخه شپني د سيمې په سيمه ايزو شورئ کې غړيتوب ونه لري د څارنې هيئت هلې ځلې کوي ترڅو د هغوی له شورئ سره يوځای کړي او د لويې جرګې غړي د اکثريت د پرېکړې له مخې معرفي کړي.

دوولسمه ماده: که چېرې په يوه حوزه کې زيات شورئ ګانې موجودې وي د سيمې د څارنې هيئت له هغو شورئ ګانو سره د تفاهم په نتيجه کې ګډه شورئ جوړوي او د دې شورئ د غړو د اکثريت د پرېکړې پر اساس د لويې جرګې غړي ټاکل کېږي.

ديارلسمه ماده: که چېرې په يوه حوزه کې شورئ موجوده نه وي د څارنې هيئت د قوماندانانو او د سيمې د خلکو په تفاهم

سره‌ذکرشوي معيارونو اساس ستر ويري او علماء په ستر
ايزه شوري کښي شاملوي او دا شوري دلويي جرګي غړي
معرفي کوي.

څوارلسمه ماده: دهري حوزي لس تنه استازي له خپل منځ
څخه بوتن داولسي جرګي غړيتوب ته او بوتن ولايتي شوري
ته انتخابوي.

پنځلسمه ماده: دهري حوزي باتي اته تنه استازي دخپلي
حوزي دشوري غړي دي.

شپاړسمه ماده: که چيري په يوه سيمه کي شوولارو سره دلويي
جرګي دغړو دټاکلو امکان په لاس کي نه وي، د حوزي قوماندانان، سپين ږيري او علماء بخپل منځ کي په هري
اساني لاري چي وکولاي شي دلويي جرګي غړي انتخابوي.

اوولسمه ماده: دحوزي د هر ولسوالۍ د مهاجرينو لپاره دوه
استازي ټاکل کيداي شي.

اتلسمه ماده: په هغه صورت کي چي دپوي حوزي خلک په ټولو
کي شپيته او يا له هغي څخه زيات مهاجر شوي وي په هغه
صورت کي څلور استازي دهماغه حوزي دمهاجرينو له منځ
څخه په دننه کي او شپوتنه باتي استازي دهماغه حوزي د
مهاجرينو له منځ څخه انتخابيږي.

نولسمه ماده: په هغه صورت کي چي دپوي حوزي په ټولو
کي شل او يا له هغي څخه لږ خلک مهاجر شوي وي دهماغه
حوزي شوري دمهاجرينو له منځ څخه دوه کسه انتخاب او
ورپيژني.

شلمه ماده: په هغه صورت کي چي قوماندانان په خپله مهاجر
شوي وي دمهاجرينو په ونډه کي انتخاب کيداي شي.

يوويشتمه ماده: د حوزي دمهاجرينو د شميري د معلومولو
لپاره دګوندونو دمهاجرينو د رشاتو ګوکميسون دي جوړ
شي او د شميري د تثبيت په هکله دنوموړي کميسيون پريکړه
د اعتبار وړ ده.

دوه‌ويشتمه ماده: په هغه صورت کي چي دپوي حوزي دمهاجرينو لوي شميره هر کمپ کي چي موجود وي په هماغه کمپ
کي داستازي دانتخاب مرکز تثبيت کيږي.

درويشتمه ماده: دمهاجرينو داستازي دانتخاب طريقه د
هيواد په دننه کي داستازي دانتخاب د طريقي په شان ده.

شپږم فصل

دافغانستان دحل او عقد اسلامي منتخبي لويي جرګي دغړو دانتخاب کړنلاره

څلور ويشتمه ماده: دهيواد په دننه او بهر کي دحل او عقد د
غړو انتخابات په ټاکلي وخت کي دلويي جرګي د مرکزي
کميسيون له خوا څخه اعلانيږي.

پنځه‌ويشتمه ماده: دهيواد په دننه کي د حوزو د مرکزونو
امنيتي تدبيرونه دمحاهدينو د قرارګاوو او دسيمه ايزي
څارني دهيئت له خوا څخه او په بهر کي دمهاجرينو په ساحه

کي دلويي جرګي د مرکزي کميسيون او دکمپونو د مسوولينو
له خوا څخه نيول کيږي.

شپږويشتمه ماده: دحوزو په مرکزونو کي هرډول دوسيسي
اجوني او تحريک آميزه عملونه حرام ګڼل کيږي.

اووه‌ويشتمه ماده: دحوزي دشوري دهغو غړو په منځ کي چي
له (۹ څخه تر ۱۲ پوري) مواد و کي شامل دي په ترتيب سره
له لومړي څخه تر لسم کس پوري رسا ترا په اعتبار سره د
لويي جرګي غړي شميرل کيږي.

اووم فصل

دلويي جرګي مرکزي کميسيون

اته‌ويشتمه ماده: دلويي جرګي مرکزي کميسيون مکلف
دی چي دانتخاباتو عملي به مربوط وارده اعتراضونه
په هکله ښه او څيړي او خپله پريکړه صادره کړي.

نه‌ويشتمه ماده: په محوله کارونو کي دلويي جرګي د مرکزي
کميسيون پريکړه نهايي ده او داستيناف وړ نده.

ديرشمه ماده: دلويي جرګي او د اسلامي شوري (اولسي
جرګي) دغړيتوب او رلنګ دقانوني مرحلو له تر ولو څخه

وروسته دلويي جرګي دمرکزي کميسيون له خوا څخه منتخب
شخص په رسميت پيژندل کيږي.

يودير شمه ماده: دلويي جرګي دمرکزي کميسيون دداخلي
دضوابطو دلويي جرګي دمرکزي کميسيون له خوا څخه د
(پورته ذکر شوي) مادي په ترتيب کي تصويب شوي ده او دد ي
هيئت عملي لارښوونه دی.

دوه ديرشمه ماده: که چيري په کومه حوزه کي دلويو تنو
اسنادو د انتخاب په هکله " اولسي جرګي" او يا ولايتي
شوري ته ددي لپاره چي له منځ څخه دواستازي دانتخاب

په هکله ستونزه رامنځ ته شي په هغه موردکي دهماغه
ولايت دټولو حوزو منتخب غړي دهغي دحل په اړه مناسب
اقدام کوي. که چيري دولايتي شوري په داخلي سره هم د
ستونزي حل پيدا نشو په هغه صورت کي دڅارني هيئت
موضوع دلويي جرګي مرکزي کميسيون ته سپاري.

دري ديرشمه ماده: دلويي جرګي او اسلامي شوري (اولسي
جرګي) استعفي غړي به دلويي جرګي دمرکزي کميسيون له
تر کي څخه نيرشي.

څلور ديرشمه ماده: دانتخاباتو د عملي دټولو پوډه جي
مصرف دلويي جرګي دمرکزي کميسيون له صلاحيت څخه دي.

پنځه ديرشمه ماده: دڅارني دهيئت پريکړه دلويي جرګي

دکميسيون په وړاندي هغه وخت د اعتبار وړ ده چي په هغه کي
دڅارني دهيئت ۲/۳ غړو لاسليک کړي وي او په هغه کي د
نوموړي هيئت مهر شوي وي.

د ۱۳۶۹ کال د دوهمي مياشتي د (پورته ذکر شوي نيټه) سيمي
په غونډه کي دا رنګه پريکړه وشوه چي:

دانتخاباتو دکميسيون له خوا څخه هڅه وشوه چي د علماء،
قوماندانانو او سپين ږيرو په مرسته دکميسيون له کل
شوي مکتوبونه ورسره وي هري انتخاباتي حوزي ته وليږل
کيږي. د هر مکتوب سره دوه ضميمي پوښتنې ليږل کيږي.

۱- د" اهل حل او عقد" دلويي جرګي دغړو ټاکنه.

۲- دقوماندانان، عالم او سپين ږيري تعريف.

او په مکتوب کي قوماندانانو، علماوو او سپين
ږيرو ته ليکل شوي دي چي: تاسي خپل استازي ددي لپاره
دضميمي د مفهوم په رڼا کي په ترتيب چي تاسو ته ممکن
وي انتخاب کړئ. البته علماء، قوماندانان او سپين ږيري
په هره حوزه کي لس – لس تنه انتخابوي چي ددي استازو
مجموعه له خوا – خوتسوا انتخابي کاندید سره چي په لايحه کي
يي پيش بيني شوي دي د اهل حل او عقد لويه جرګه جوړوي.

او په حوزو کي له هغو لسو – لسو کسانو څخه چي انتخا-
بيږي د دوي پوښتنه دا رلمان د غړي په توګه د دوي بو-
بوټن د ولايت د شوري د غړي په توګه بخپله د هغو لسو –
لسو کسانو په واسطه انتخابيږي او باتي اته نوركسان دهماغه
حوزي غړي وي.

په هغو حوزو کي چي ددښمن تر تسلط لاندي پرتي دي،
ځرنګه چي دهغو حوزو قوماندانان، علما او سپين ږيري له
مونږ سره دي دهغو حوزو وکيلان هم ددي فورمول پر اساس د
علماوو، قوماندانانو او سپين ږيرو په واسطه ټاکل کيږي.

اوو روسته يا د دولت د ارګانو غوښتني په اتفاق غونډه دوا ړ
ورمسلمانانو په اختصاصي توګه دمارونو له دسته څخه هم
راولوا و دهغو شميره له ۲۰ تنو څخه زيات په وي او هغوی به
بوازي په لويه جرګه کي غړيتوب ولري.

ښه تعالی

"په شپږم فصل کي لومړی ماده يعني پنځمه ماده باد
څوارلسمي مادي په توګه" دانتخاباتو دمرکزي کميسيون
(پورته ذکر شوي) ماده دلويي جرګي غړيتوب به دشخص دانتخاب
شرايط او اوصاف د رسمي مکتوب په ترڅ کي دانتخاباتي
حوزو څخه دهري يوي علماوو، قوماندانانو او سپين ږيرو
ته تشريح شوي.

هدا را ز ددي مکتوب پر اساس دسيمي علماوو، قو-
ماندانانو او سپين ږيرو ته ملاحت ورکړ کړي که چيري
ددي قانون پنځم فصل ته مربوط دشا – مواد و ته رعايت

نه د مربوطه حوزي دلويي جرګي دغړو د انتخاب کي ستو-
نزي را منځ ته شي کولاي شي په ترتيب چي دوی دلويي
جرګي دغړو دانتخاب دستونزي په حل کي ګټوره وګڼي
قناعت او دانتخاب کوونکو د اکثريت د را ددي جلول په
پوره به وجه تأمين کړاي شي اتخاذ کړي.

"لاندي ماده د څوارلسمي يا پنځلسمي مادي په توګه"
(پورته ذکر شوي) ماده به هغو حوزو کي چي د دښمن تر تسلط
لاندي پرتي دي دا رنګه جوړ دهري يوي علماء، قوماندا-
نان او سپين ږيري د موقعيت له اړخه څخه دمجاهدينو په صف
کي پر ا ته دي ددي قانون ددي فصل شاملو مقرراتو پر اساس
دلويي جرګي لپاره غړيتوب او دوروستنو پرا تسوا جرا ددي قا-
نون د احکامو پر اساس اقدام کوي.

که چيري ددي مادي د شاملي يوي حوزي علماء، قو-
ماندانان او سپين ږيري نظر عملي ستونزو ته دلويي جرګي
دلستونو غړو په انتخاب او ټاکلو باندي ونه توانيږي د يو-
موږ وکسانو د ټاکلو رسمه جوړي ته په پوره نږدي سيمه
کي چي له ستونزو څخه خلاصه وي ترسره کړي.

که چيري په ګاوندي سيمه کي هم دلويي جرګي دغړو
دانتخاب کار له ستونزو سره مخامخ شي دا کار له افغانستان
څخه بهر د مربوطه سيمي دمهاجرينو په واسطه د انتخاباتو د
مرکزي کميسيون په ملا وداانتخاباتو د مرکزي کميسيون تر
مستقيم يا غير مستقيم نظر لاندي اجراء کيږي.

دا رنګه عمل ته مربوط پول مراتب ددي قانون د
شاملو مقرراتو پر اساس رعايت او تطبيق کيږي ددي صورت
کي ددي عمل د اجرا ځاي دهيواد دننه دانتخاباتي حوزي
دحکمي هويت د رلودونکي پيژندل کيږي.

لاندي ماده په دنورتني مادي د اتصال
په توګه وي

ددولت د ارګانو د غوښتني (پورته ذکر شوي) ماده په مطابق
کي او سيدونکي پوښتنه علماء، صراء، روحانيون او قومي
مشران چي د دا دوړ اسلامي شخصيت او هويت ولري بخپله سلا
ددوی له فکري او علمي تجربو څخه داستفادي په خاطر به
اختصاصي توګه دلويي جرګي غړيتوب ته ټاکل کيږي. ددي مادي
دشاملو شخصيتونو شميره به دوا رکي له شلو تنو څخه نه
زياتيږي.

ددي ماده کي شامل شخصيتونه دلويي جرګي دغړ-
يتوب له حقوقو څخه مستفيد پيژندل کيږي.

داکتر باقي يوسفزي

يک پيشنهاد عملي درراه حل معضله کنوني مملکت

محترم ولسمل موسى " مجاهد ولس" ابتکار قابل وصفي در راه حل معضله کنوني افغانستان نموده اند ، هريک ازسوالات شان مناسب احوال و مربوط باحتياجات آني مملکت است . گرداوري افکار صاحبان خردودانش ، ونشر ان در(فوق العاده کنه) مجاهد ولس در۲۲ سپتمبر' ديده بازکن ، وقابل تمجيد است .
تکرارگفته هاي صاحبنظران که با بصيرت گيرنده اي ، جوانب اجتماعي و سياسي موضوع راتحليل وبررسي کرده اند ، ولو تکراراحسن باشد ، بيمورد وطوالت کلام است . لذاانيجانب پيشنهادعملي ذيلراکه ابيداست قدم مثبتي ، در طريق حل مشکل روي دست شده بتواند . تقديم ميدارم

اول — بايست از نظريات واقع بينانه اي وطندوستانيکه که باصفاي باطن عرضه شده است کارگرفت . پيشنهادات شان مرتبط اوضاع وقابل اجرااست . خوشبختانه شرف شناسائي برخي ازين برادران افغان را دارم . در صميميت بگفتارشان ترديدي نيست . نوشته هاي شان همه نمايان گر احساسات وطنپرستي وحاوي مطالب مفيد براي حل معضله روي دست است . اينها نتنها مردمان صاحب تجربه ،اهل کار، ومردم شناس اند . بلکه در ميدان

تجربه عملي در اجراي خدمات صادقانه ملي خويش موفق بوده اند . اينهااز جمله . آن ثروت بلا بدل وبلا عوضي ملي اند . که خريد انها ، چه ازبازارملي و يا بين المللي باشد . ناممکن است . ونيزتوليد هم مثل شان ولو درعلم ودانش ، بيشتر از ربع يک قرنرا دربرميگرد . آنچه بلاعوض است تجربه شان در مردم شناسي وکلتورافغانستان است . لذانتنها شايان آرزو . بلکه استفاده ازين منابع که يگانه وسيله موثر ثروت ملي ميباشد .واجب بل حتمي است .

دوم — کابل و پشاور، اين حربه هاي تباه کني که بقصد قتل همديگر ، وانهم براي ريختان خون برادران افغان خود کشيده اند بايست بزمين بگذارانند . داکتر نجيب و همچنين سرکردگان پشاوريکه بالتکرار، براي نجات وطن ازانتخابات ازاد ولويه جرگه سخن ميرانند هرگاه صادق ، وبگفتار خويش پايدار اند و واقعا' صلح وختم برادرکشي راارزو دارند . ازکرسي اقتدار فرود امده . بگذارند مردم افغانستان تصميم خويشرا اتخاذ و اداره امورمملکت خويشرابدست انانيکه که طرف اعتماد شان است تسليم نمايند .

سوم - برادران افغان معارف ديده وصاحب تجربه درامور سياسي و اجتماعي مملکت . نبايد بيشترازين بانتظاربيشرفت حوادث وبامنتظر فيصله بيگانگان براي تعين سرنوشت مردم ومملکت شان باشند .اکنون مسئوليت اولي نجات وطن بر دوش انهاست . زيرا که مملکت باوجود ناتواني خويش انچه در توان داشت در راه تربيه علمي وذخاير تجربوي بايشان اعطانمود . اينهااند که مجهز باوسايط تحليل و تجزيه اوضاع سياسي ومعرف حالات اجتماعي مملکت اند . بر اينهاست که با صداقت وازخود گذري مطلق دست اتحاد بهم داده وعملا' داخل صحنه گردند .

چگونه ؟ بابلا غيه از خود گذري و خدمت بي الايش :

بانکه تخمين تعداد کارمندان مشکل است . ولي ميتوان گفت که اقلا' درحدود دوصد و يا بيشتر، صاحبان تجربه درمملکت داري ، درايشيا،اروپا امريکا واستراليا سراغ شده ميتواند براين دسته است تادست اتحاد بهم داده وذريعه نشرات مانند ' مجاهد ولس' انينه ' خراسان' وامثالهم که علم جهادرا برداشته اند . ابلاغ دارند که بدون هيچ گونه قيد وشرط وبا تلاش بقصد حلال . بهر وظيفه وموقعيت که توان انرا داشته باشند ، حاضراند براي مدتي بمملکت و مردم خويش خدمت نمايند .
بدين ترتيب ان اعتراضي جاه طلبي که بايشان نسبت داده ميشود رفع . وهم بارزوي خويش که خدمت بوطن ، وانهم درين مرحله بحراني است . واصل خواهند شد .

شک نيست اين پيشنهادسوالهاي توليد کردني است . که درراس انهامسايل مالي قررا ميابد . زيراکثراين مهاجرين مسئوليت فاميلي ووظيفوي درمحلات بودباش فعلي بدوش دارند . سوال اول همانا سوال تاديه مصارف است . اين رضاکاران نه توان مصارف فاميلهاي شانرادور از محل رهايش شان دارند . ونه قد رت تحمل مصارف سفروبودباش خويشرا در وظيفه محوله خواهند داشت . ولي اين مشکل چنانيکه از نشرات موسسات امدادي بين المللي (خصوصي ودولتي) بر ميايد ، حل شدني است و از منابع امداد بين المللي تامين شده ميتواند علا وه بر ملل متحد يکدسته موسسات ديگر حاضر اند مصارف ترانسپورت وحوايج اولي کارکنان باکفايت افغان رامتحمل گردند . درظرف ساليکه من درپشاوربخدمت تدريسي مهاجرين مصروف بودم (سال ۸۸ - ۸۹) دريافتم که بيشتر از شصت موسسه امدادي در پشاور مصروف امداد بمهاجرين و مجاهدين بوده وهريک درتلاش بدست اوردن افغانهاي بودند که توان اجراي کاري را با قبول مسئوليت وظيفه وي داشته باشند . علاوتا' تشکيل جمعيت رضاکاران بذات خود وسيله موثري براي اخذاينگونه امداد خواهد بود .

درين مرحله ، مملکت محتاج بيک دسته متشبثين کارکن واز خود گذري است که جلو امور را بدست گرفته ومنتظر کارروائي بيگانگان نبوده ، وطن خويشراز مخاطرات که متوجه انست نجات بخشند چه ميدانيم که حکومت کابل هنوز هم هدايت از روسيه حاصل وسرکردگان پشاور که سهم بزرگي درين جهاد بينظير و راندن قواي روس ازخاک خويش داشته و سبب تعجب وهم آفرين جهانيان شده اند . اکنون چنان بخود آغشته ومجذوب قدرت طلبي اند که بسيارممکن است آنچه رافرزندان شهيد اين خاک باقرباني ازجان بدست آوردند ، ايشان دستخوش خودخواهي هانموده . مملکت راباخطرات چاره ناپذير روبرو ساخته وهم بربادي خويشرا خود فراهم نمايند .
نداي وطن بر فرزندان رسيده وتجربه ديده وي است . وقت آنست که اينها عنان اختيار را بدست گرفته ، خاک ومردم خويشرا ازين ورطه هولناک نجات دهند . انشا الله

اول نومبر ۱۹۹۰

لویه جرگه : در چهار راهي انتخاب

س ۰ خ ۰
ها شمیان

لویه جرگه طرح امریکایی (بیاند وار) که توسط(افغان سنتر) بوسیله اقای عبدالرحیم چینزائی براه انداخته شده بود و توسط یك جمعیت ۳۰ نفری بزعامت وزیر صاحبان داکتر ابراهیم مجید سراج و جناب محمد سرور عمر در یك رستوران شهر تستن واقع جنوب کلفورنیا تصویب گردیده بود متن تصویب نامه مذکور در شماره ۹ - ۱۰ مجله ائینه افغانستان نشرشده، علاوتا در بین مجله مذکور یك فورمه نظریابی نیز بخوانندگان مجله ارسال گردیده بود. نظریات واصله تا تاریخ ۳۰ نوامبر درین شماره نشر گردیده (تعداد زیاد وقتی رسید که صفحات مجله بسته شده بود و در شماره آینده نشر خواهند شد) از جمله ۶۴ فورمه و نظریات فقط یك هموطن نظر موافق داده ۶۳ نفر متباقی طرح لویه جرگه امریکائی (بیاند وار) و (افغان سنتر) را رد کرده اند ۰ (فورمه ٔان یکنفر ازفریمان رسیده اما ادرس ندارد).

طرح دوم که درین اواخر قرار مسموع بابتکار استاد عبدالرسول سیاف بنام ‌‌« د افغانستان د حل او عقد د اسلامی منتخبی لویی جرگی دجوړیدو قانون » لب لباب آن ضمن تبصره ای توسط پروگرام پشتوی صدای امریکا بتاریخ ۲۲ نوامبر نشر شده تبصره مذکور عینا درین شماره اقتباس گردیده هکذا متن اصلی طرح مذکور در چهار صفحه تقدیم میشود تا هموطنان خصوصا مهاجرین اروپا امریکا آنرا بخوانند و بالای موادیکه نماینده صدای امریکا تبصره نموده فکر وغور کنند از آنجمله مثلا ماده ۵ فصل سوم که در باره شرایط انتخاب شوندگان میگوید (ترجمه دری):

« ۵ - اقارب نزدیك (پدر - پسر - برادرش) بمقامات بلند دولت ملحد (ریاست یا مقام بلند تر از آن) یا در دستگاه خاد بکار مشغول نباشد .»

از آنجائیکه قانون مذکور چنانکه از نام آن مشهود است توسط اهل حل و عقد اسلامی ساخته شده مدیر مسئول آئینه افغانستان راجع بچند ماده این قانون بشمول ماده فوق الذکر با علمای جید مرکز اسلامی در لاس انجلس مذاکره و نظرات آنهارا باساس متن قران و احادیث و شریعت غرای محمدی (ص) خواستار گردیده بود. ایشان گفتند که ماده پنجم فوق الذکر نه تنها اسلامی نیست بلکه مغایر نص قران میباشد زیرا قران مسلمین معامله وحساب بین بنده و خالق (ج) را مستقیم و بدون هیچگونه واسطه تعین نموده است و در هیچ جای قران پدر، پسر یا برادر مسئول اعمال یکدیگر (مگر آنکه شخص مورد بحث صغیر باشد) شناخته نشده است . علمای عربی بشمول مفسران قران تقاضا نمودند که جمعیت مسئول طرح این قانون اگر آیه مبارك قران و یا حدیث پیغمبر (صلعم) را که بالای آنها استناد شان بدهند آنها تفسیرعلمی و واقعی را ارائه خواهند کرد. علمای مذکور با تاکید گفتند که مزیت و رجحان دین مقدس اسلام بر سایر ادیان اینست که خداوند (ج) یکنفر مومن مسلمان را بخاطر اعمال اقارب او مورد بازخواست قرار نمیدهد بلکه هر مومن را باساس اعمال خود وی قضاوت مینماید.

امید است استاد سیاف و بنیاد گرایان همکار شان متوجه گردند که متن این قانون بتوجه مسلمانان جهان رسانیده خواهد شد و آنها ملتفت خواهند گردید که زعمای تنظیم های پشاور بخاطر تحصیل جبری خود ها بر ملت مجاهد افغانستان و کسب و غصب قدرت از راه های غیر مشروع، غیر دیموکراتیك ، غیر افغانی و غیر اسلامی دین مقدس اسلام - این قانون جاودان آسمانی - را ملعبه خود قرار داده اند .

از رهگذر ارزشهای انسانی در قانون ساخته ٔاستاد سیاف به زنهای شریف افغان که نیم نفوس مملکت را تشکیل میدهند و همچنان بمهاجرین افغانی در اروپا - امریکا - هندوستان و استرالیا (که همه آنها بملاحظه غفلت یا بیداد تنظیمهای پشاور مجبور بترك صحنه جهادگردیده و راه ممالك بیگانه را به پیش گرفتند) حق تابعیت افغانی و حق رای دادن پیش بینی نشده است .

در پیشانی این قانون نوشته اند که « ... د ۱۳۶۸ کال د مرغومیَ په اتمه نیټه تصویب شوی ...» ولی ننوشته اند که از طرف کی (کدام مجلس مقننه ،کدام شوری، کدام شخص با صلاحیت یا کدام فرمان تقنینی) و بکجا تصویب شده است ؟ شاید بهمین جهت است که هموطنی که این قانون را از پشاور بما ارسال کرده در چند جا به آن بنام « قانون سیاف صاحب » اشاره نموده است .

طرح سوم « راه حل سیاسی قضیه افغانستان - پیشنهاد محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان » است که بتاریخ ۲۴ نوامبر توسط صدای امریکا پخش گردیده . افغان سنتر و حامیان لویه جرگه طرح (بیاند وار) آوازه انداخته اند که پیشنهاد اخیر پادشاه سابق به تائید طرح (بیاند وار) صادر شده و دو دلیل در تقویت ادعای خود ارائه میکنند - یکی اینکه از روی شکلیات شبیه همان طرح میباشد و دیگر اینکه شاغلی عبدالرحیم چینزائی بتاریخ ۲۱ نوامبر بعد از ۲۵ روز اقامت در اروپا بروم رسید و اعلامیه پادشاه بعد از آن نشر گردید .

این ذهنیت نیز تولید شده و مطرح است که آیا هیئت افغانی سی نفری مجوزه « پادشاه سابق توسط کمیسیون وزیران کلفورنیای جنوبی بسر پرستی (افغان سنتر) انتخاب میشوند یا توسط پادشاه سابق یا توسط ملل متحد ؟ اینهم شایع است که آقای چینزائی نامنویس کاندیدان (افغان سنتر) را با خود باروپا برده و بعد از مشوره با بعضی حلقه ها در سویس و آلمان بحضور پادشاه افغانستان تقدیم کرده است چنانچه آقای چینزائی در یك صحبت تلفونی که شخص خودش از روم بتاریخ جمعه ۲۳ نوامبر با من نمود بعد از آنکه از عدم اشتراك و عدم وقوف خود از فحشامهٔ (افغان سنتر) اطمینان میداد(و هر دو با شواهد و واقعیت ها سازگار نمیباشند) افزود که :

«« من بخودت حسن نظر دارم . والله امروز بپادشاه از تو تعریف کردم و نام ترا در جمله کسانیکه دعوت شوند دادم ....««

من باقای چینزائی گفتم که اگر آنچه گفتید واقعیت داشته باشد دو اشتباه بزرگ را مرتکب شده اید : یکی اینکه بکاریکه در صلاحیت شما نیست پرداخته اید ـ دوم اینکه بقضاوت شخص پادشاه سابق که مورد اعتماد و احترام اکثریت مردم افغانستان میباشند اهانت روا داشته اید . و افزودم که :
«« آقای چینزائی خودت و من و امثال ما و شما مردم چِلَر هستیم نه کس گپ ما را میشنود و نه کس بدور ما جمع میشود . بگذارید که پادشاه افغانستان خودش بیك قناعت و فیصله برسد آنگاه اکثریت مردم بحیث سپاهی در خدمت او قرار میگیرند . ««

این تصادفات که بین تصویب رستوران تستن و اعلامیه اخیر پادشاه سابق شباهت های متنی وجود دارد و اعلامیه مذکور متصل رسیدن آقای چینزائی بروم پخش گردیده' یك عده هموطنان را مغشوش و متردد ساخته' در ظرف هفته اخیر ده ها استفسار و استیضاح تلفونی از ما صورت گرفته است . ولی چنانکه به هموطنان گفتیم درینجا تکرار میکنیم که بعقیده آئینه افغانستان :
در حالیکه هدف لویه جرگه امریکایی طرح(بیاند وار) و تشبثات (افغان سنتر)دریافت پول از مراجع مختلف و خصوصا از موسسه ملل متحد میباشد ـ هدف لویه جرگه پادشاه سابق چنانکه از متن آن مشهود است <u>مصالحه و آشتی ملی و استقرار صلح در افغانستان است</u>؛

در حالیکه طرح رستوران تستن قانون لویه جرگه ، تشکیلات حکومت انتقالی' حتی قانون اساسی آینده افغانستان را بزعم خود ساخته است ـ پیشنهاد پادشاه سابق <u>بالای تفاهم بین الافغانی</u> تاثید و سفارش مینماید'؛

در حالیکه لویه جرگه طرح (بیاند وار) و (افغان سنتر) توسط موسسات اجنبی و غیر ذیصلاح ساخته شده' پیشنهاد اخیر پادشاه سابق توسط یك شخصیت صادق و خدمتگار مملکت ـ اعنی جناب محمد ظاهر خان پادشاه سابق افغانستان ـ که زعیم شناخته شده و طرف اعتماد مردم افغانستان میباشند' ارائه گردیده است و ایشان هر آئینه صلاحیت صدور چنین پیشنهاد را دارند و مردم افغانستان به نظریات بهیخواهانه ایشان ارج میگذارند؛

و بالاخره اینکه' بمدیر مسئول این مجله گفته شده که پیشنهاد «« راه حل سیاسی قضیه « افغانستان ««توسط پادشاه سابق از روم بتاریخ ۱۸ عقرب ۱۳۶۹ مطابق ۹ نوامبر ۱۹۹۰ (یعنی دو هفته قبل از رسیدن آقای چینزا ییبروم) صادر گردیده' اینکه چرا بتاریخ ۲۴ نوامبر توسط صدای امریکا پخش گردیده' اسباب موجبه آن بما معلوم نیست . از جانب دیگر باید اذعان کرد که پادشاه سابق باساس شناخت مردم و واقعیتهای افغانستان تصمیمات خود را برای تامین منافع افغانستان بدون إعمال نفوذ این و آن اتخاذ مینمایند.

در مورد امکانات عملی شدن پیشنهاد پادشاه سابق که عضویت و شمولیت «« نمایندگان سازمانهای جهادی بشمول قوماندانهای مجاهدین «« را در بر دارد' مشکل بزرگ درینست که اگر مقصد از سازمانهای جهادی تنظیمهای پشاور و ایران باشد' اکثر آنها بشمول شخص مجددی طرفدار اشتراك پادشاه در لویه جرگه یا حکومت انتقالی نمیباشند' چنانچه مجددی این مطلب را در بیانیه ای در تهران در ماه جاری اظهار داشته است (بحواله رادیو ایران در لاس انجلس). توضیح این مطلب را که آیا جناب پادشاه سابق موافقت سازمانهای جهادی برای اشتراك در چنین «« جرگه اضطراری «« را حاصل داشته اند؟انتظار داریم .

در عین زمان نظر خوانندگان این مجله را به نوشته جناب سید شمس الدین مجروح و داکتر عطا نورزائی که در همین شماره نشر شده اند معطوف میخواهیم.

نظر چهارم از جناب دکتور محمد یوسف صدراعظم اسبق افغانستان است که در همین شماره نشر گردیده و در شکل و محتوی با پیشنهاد پادشاه سابق فرق دارد. آئینه افغانستان نظریات مقایسوی هموطنان را در باره طرح های متذکره برای شماره آینده انتظار دارد . و من الله التوفیق . ۲۵ نوامبر ۱۹۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم

محترم دکتور محمد یوسف

طرحی برای استقرار صلح در افغانستان

زیاده از یک و نیم سال از شکست و خروج قوای اشغالگر شوروی از افغانستان و استقرار دولت ناشی از تصمیم شورای مشورتی پشاور سپری گردیده است. در طول این مدت هم در افغانستان و هم در جهان تحولات بزرگ و عمده سیاسی رونما شده که تحلیل مختصر آن در تشریح اوضاع مملکت ما، منطقه و جهان ضروری میباشد.

حکومت عبوری پشاور در مساعی نظامی و سیاسی خود برای حل معضلهٔ افغانستان، شناخت بین المللی و استیصال قدرت از رژیم دست نشاندهٔ کابل موفق نگردید. این عدم موفقیت در طرز العملی جستجو شده میتواند که مطابق آن حکومت مذکور ایجاد گردید و در آن ارادهٔ اکثریت مردم افغانستان تمثیل نشده بود. این حکومت بنابر مقتضیات و علایق اجنبی بر مردم افغانستان تحمیل شد و چون از اعتبار و ارادهٔ اکثریت مردم بشمول قوماندانان مجاهد افغانستان برخوردار نبود بنابران در ساحه ملی و بین المللی با شکست های بزرگ سیاسی و نظامی مواجه گردید. علاوتاً دور نگهداشتن یک بخش عمده مردم مملکت ما یعنی عدم پذیرش اهل تشیع در این حکومت که در آن نیز علایم دخالت خارجی دیده میشد، صدمه بزرگی را باعتبار حکومت مذکور در سطح ملی وارد نمود.

بنابران حکومت عبوری پشاور در سطح ملی و بین المللی ناکام و هیچگونه علایم هویدا نیست که بتوان از روی آن امیدواری برای موفقیت آن در آینده سراغ نمود.

اما در سطح بین المللی تشنج زدائی در جهان به اوج خود رسیده است. دو ابر قدرت که تا همین نزدیکیها همیشه در منازعات جهانی موقف متخاصم را اختیار میکردند، برای اولین بار در یک سنگر قرار گرفته مساعی خود را برای حل قضایا منسجم ساختند (بحران خلیج). در حل معضلهٔ کمبوچیا که در آن سه قدرت جهانی بشکلی از اشکال درگیر بودند همه به تفاهم رسیدند و موافقت نمودند که از مجموع قوت های سیاسی ملی آنکشور دولت جدیدی بمیان آورده شود که موفق به حل این معضلهٔ جهانی گردد. در اروپای شرق و غرب تحولات بزرگی رونما گردید. کشورهای عضو پیمان وارشاو یکی بعد دیگر خودرا از قید کمونیسم و احزاب کمونیستی رهانیدند و شخصیت ها و عناصر میانه رو و ملی آنها موفق شدند که مراحل انتقال از شیوهٔ دیکتاتوری کمونیستی بطرف نظام های مبتنی بر دیموکراسی و پلورالیسم بدون بحرانات قابل وصف در یک پروسه مسالمت آمیز در محل اجرا بگذارند. دیوار برلین که تا یکسال قبل هیچکس گمان آنرا نداشت که بشکند شکست،

مشکلات لویه جرگه و شوری

محترم سید شمس الدین مجروح

برادر عزیزم دکتور هاشمیان

در شماره ۹ – ۱۰ مجله آئینه افغانستان بحث طولانی در مورد لویه بمیان آمده‌بودو انتقاد و مناقشهٔ در اطراف آن دیده میشد که موجب تاسف وتاثر من شد. حیف وقت و صفحات جرایدیکه در چنین مباحث انتقادی شخصی و غیر منتج صرف میشود . و انتقاد رنگ اعتراض و بدگوئی را میگیرد. در مجله مذکور اوراقی بنظر خورد که در اطراف موافقه و مخالفت با لویه جرگه سوالاتی از خوانندگان بعمل آمده است که نتیجه آن اکثریت رای اهل نظر است که بدست آید . درین مورد مینگارم که :

سوال نباید چنین طرح شود که آیا با لویه جرگه موافقت هست یا مخالفت ؟ زیرا لویه جرگه یك موسسه عنعنوی قابل قدر افغانستان است که در موارد خاصی منعقد میشود وگمان می کنم کمتر افغانی خواهد بودکه با آن مخالفت کند. از طرف دیگر احترام به آراءعامه یك ملت یك اصل حقوقی مسلمی است که آنرا دین اسلام و تمام جهان بشریت پذیرفته است . واین آراء عامه را میتوان از راه شوری و پارلمان از راه رفرندم (بازپرسی عامه) و یا ازراه لویه جرگه بدست آورد.

اما سوال مهم اینست که (۱) این لویه جرگه از طرف کی دعوت میشود ؟ و در کجا منعقد میگردد ؟ و قرار آنرا کدام قوه در معرض اجراءو تنفیذ میگذارد ؟ جرگه ها باید ازطرف یك حکومت ملی دعوت شود اگر چه بصورت موقت هم باشد و آن موجود نیست . در داخل مملکت باید منعقد شود که متاسفانه در آنجا جنگ و جدال دوام دارد و عملا انعقاد آن در داخل ممکن‌نیست‌ه فرض میکنیم اگر چنین جرگه اضطراری بیرون مملکت منعقد شود بتوانند آیا قرار و تصویب آنرا چگونه میتوان عملی ساخت ؟ اگر به نفع مجاهدین باشد رژیم کابل آنرا نخواهد گذاشت که نافذ گردد و موفق شود و اگر به نفع رژیم کابل باشد (که خود شان هم چنین جرگه های ساختگی را منعقد کرده بودند) آنرا مجاهدین نمی پذیرند و مدعیان متعدد اخذ قدرت با آن مخالفت می کنند. و این هر دو طرف قضیه دارای سلاح و تجهیزات هستند . اگر باتفاق نظر هر دوطرف صورت گیرد ممکن است عملی شود اما اتفاق نظر موجود نیست و ملت مجاهد افغانستان حاضر نیست با رژیم موجوده آشتی کند و مجاهدین حاضر نیستند با آنها ائتلاف نمایند. پس نتیجه این است که جد و جهد درین راه بی‌نتیجه و حتی بیهوده است . این تگ و دو و تلاش بیجا بکرات بعمل آمده و نتیجهٔ نداشته است .

مشکل اساسی ما اینست که :

(۱) بیگانگان در مملکت ما مداخله میکنند و فرصت مفاهمه‌بینی را برای ملت افغانستان نمی دهند. پاکستان حالا تمام اختیار وقدرت را بدست خود گرفته است و منافع خود را بصلح و آرامی در افغانستان ترجیح میدهد . در حالیکه منافع ملت خودشان هم در آن نیست اما یك دستهٔ جاه طلب و خود غرضی در آن مملکت این پالیسی ناپاك را پیش میبرد.

(۲) دو قدرت بزرگ جهان (امریکا وشوروی) که بنام تضمین کنندگان موافقه ژنیو دربارهٔقضیه افغانستان یاد میشوند هنوز بموافقه و مفاهمه قاطع نرسیده اند و بهر دو طرف مخاصم سلاح و تجهیزات میدهند و آنها را بمجادله و مبارزه تشویق میکنند. تا این دو قدرت مسئله حل سیاسی افغانستان را بخود ملت افغانستان نگذارند از دست هیچ کسی کاری ساخته نیست .

(۳) ملل متحدمیتوانند و وظیفه دارد که در قضیه افغانستان وساطت خیرخواهانه ونگرانی بیغرضانه بکند اما متاسفانه تا هنوز قادر نشده وظیفه خود را اجرا کند وعلت‌آنهم اینست که این دو قدرت بزرگ جهانی هنوز صد فیصد مسئله را دراختیار دارالانشاء موسسه ملل متحد نگذاشته اند. موافقهٔ ژنیو بروی کاغذ صورت گرفت اما تمام محتویات آن (بجز خروج عساکر شوروی) عملی نشد . نماینده دارلانشای ملل متحد آقای کوردوویز تلاش های زیادی نمود و رفت وآمد متعدد بین کابل پاکستان و ماسکو و امریکا بعمل آورد اما نتیجه نداد. اوطرح نسبتا خوبی برای حل مسئله با خود داشت که با یك کمی ترمیم قابل قبول همه جوانب شده میتوانست اما پاکستان (رژیم ضیاءالحق) در ناکامی آن سعی بلیغ بکار برد و حتی مجاهدین را وادار ساخت که خود کوردوویز را از بین ببرند و از وظیفه اش او را بکناره گیری وادار سازند .

این جریان را برای مثال وارد کردم که آن موسسه‌ملل متحد به آن وزن و بزرگی که‌دارد نتوانست بحل سیاسی قضیه افغانستان موفق شود چگونه تنظیمهای پشاور با ساختن شورای های غیر قانونی و غیر انتخابی و یا کابل با شوری های ساختگی خود و یا کسی دیگری با جمع‌کردن گروهی اشخاص و افرادی از بین ملیونها افغان در یك جای دیگری کاری انجام خواهد داد ؟

برادر عزیز من ـ فارموله هایی برای ساختمان یك حکومت موقتی وبرای ساختمان یك شوری ملی و انعقاد لویه جرگهٔ عنعنوی موجود است و این طرح ها اکثر در مجلهٔ شما هم (که از طرف نویسندگان و اهل خبره بود) شایع شده است مفید است . مردم افغانستان هم در طول تاریخ همواره چنین مشکلات اجتماعی و سیاسی خود را حل کرده است . طرز وترتیب دموکراتیکی را که در جهان معمول است و نوشت و خوان (لیتریچر) آن بوفرت موجود است که میتوان از آن استفاده کرد و از تجارب جهان آزاد الهام گرفت . اما متاسفانه ما فرصت وقدرت آنرا نداریم که آن طرحها و فارموله ها را بکار اندازیم و ما مرکز و مخرج آنرا (که یك زعامت واحد ملی باشد) نداریم و بیگانگان هنوز از سر ما دست بردار نیستند و صدای توپ و تفنگ و راکت و غرش طیاره به اندازهٔ بلند و گوش خراش است که صدای سیاسیون و اهل نظر شنیده نمیشود .

بهر حال من نا امید نیستم . وضع عمومی جهان تغییر کرده است و ابر قدرتها آخرین سند ختم جنگ سرد و اختلافات بینی خود را در پاریس امضاء کردند و اعلامیه دیگری که از چارتر ملل متحد اهمیت آن کمتر نیست در بین آمده است . در چنین فضائی امید است ملل متحد دست بکار شود اما نتیجه آن بیشتر به نفع کی خواهد بود مغشوش است .

مجاهدین با رژیم کابل میجنگند اما متاسفانه بین خود بیشتر مقابله میکنند و تیغ بروی خود میکشند . مهاجرین و آوارگان در سراسر جهان با مشکلات حیاتی گرفتارند وبیصبرانه انتظار عودت بوطن را میکشند . هرقطره خونی که در افغانستان میریزد و هرافغانی که از گرسنگی، بیدوائی و عدم معالجه می میرد مسئولیت آن بگوش این دو ابر قدرت وپیروان آنهاست . والسلام . سید شمس الدین مجروح .

ما لویه جرگهٔ افغانی میخواهیم نه امریکایی

محترم خلیل الله باختری
هامبورگ ـ المان

شمارهٔ۹۶ ـ ۱۰ ماه سنبله ومیزان ائینه افغانستان را که شامل بخشهای مختلف مطالب عمده و مفید بود باوجود تلاش و عجله نتوانستم کمتر از یك هفته مطالعه نمایم . آفرین بر استاد گرامی ها شمیان صاحب که در ترتیب و تنظیم آن شب ها و روزها زحمت کشیده اند و باداشتن مشکلات اقتصادی و دیگر انواع مشکلات این وظیفه خطیر ارزشمند و پر افتخار را پیش میبرند خداوند (ج) بزرگ و توانا باین برادر ما اجر بدهد وسرافراز کونین باشد.

در بخش نجات و آزادی افغانستان متوجه عنوان لویه جرگه یا لویه خزانه؟ شدم و با مطالعهٔ صفحات بعدی آن چنین بر می آید که گویا یك تعداد برادران ما میخواهند لوی جرگه ئی را براه باندازند . از اینکه لویه جرگه یکی از عنعنات ملی و تاریخی ما میباشد کدام شك و تردیدی موجود نیست ـ تاریخ گواهی دهنده آن است که در حالات اضطرار و پراگندگی اوضاع عموما تشکیل لویه جرگه برای مملکت و ملت افغانستان مثمر ثمر واقع شده اما لویه جرگهٔ محمد داود خان که معروف بلویه جرگهٔ «بیك شرط» میباشد و لویه جرگه قلابی نجیب مایهٔ ننگ در تاریخ است . کاش خدا بخواهد بار دیگر لویه جرگه ئی که در آن قوماندانهای جهادی، سران تنظیمها، سران قوم، روحانیون و علمای جید، شخصیت های سر شناس از داخل و خارج کشور اشتراك داشته باشند، داثر گردد و وطن و برادران هموطن ما ازاین بربادی و نابودی نجات پیدا کنند(البته پرچمیها و خلقیهای وطنفروش در آن جای پای نخواهند داشت). ظاهرا معلوم میشودکه این لویه جرگهٔ احتمالی از طریق (افغان سنتر) که گردانندگان آن آقایون نصیردرانی وردك ـ زلمی پوپل ـ حیدری معرفی گردیده براه انداخته شده ـ من با این سه نفر معرفت و شناخت ندارم تا در بارهٔ آنها قضاوت نمایم . اما اگر موسسه امریکائی «ده بهاند وار»» با (افغان سنتر) یکجا شده باشد ؟ بهتر خواهد بود این لویه جرگه از یك مرجع دیگری براه انداخته شود تا بنام لویه جرگه امریکائی مسمی نشود و اگر این لویه جرگه بواسطهٔ خود افغانها که اسمای شان در صفحات ٤ ـ ٥ و ۲۰ تذکار یافته وبرخی از آنها اشخاص سرشناس میباشند و سابقه نیکو دارند بدون مداخله موسسه امریکائی «ده بهاند وار» براه افتاده باشد ؟ وشاید پای محمد ظاهر شاه نیز در میان باشد از آن جمله محترم محمد سرور عمررا که با دعوت و مصرف او چند نفر بدور هم جمع شده از نزدیك میشناسم، شخص صادق و وطنخواه است کسانیکه در باره نامبرده شناخت دقیق نداشته باشند فکر میکنند وی بعد ازآنکه بوزارت رسیده صاحب جاه وجلال شده در حالیکه اینطور نبوده، بلکه پدر شان مرحوم محمد عمرخان ازجمله بنیان گذاران بانك ملی افغان و از سرمایه داران نامدار بودند و اگر یك مقدار پولش را در راه دین، وطن وبرادران هموطن خود بمصرف برساند، کار نیکوئی خواهد کرد. لیکن تشکیل لویه جرگه کار آسانی نیست و بایست باتفاق نظر همه افغانها براه انداخته شود، فرد فرد

افغان خاصتا اشخاص خبیر حق دارند نظریات خویش را در مورد چگونگی دائر شدن آن ابراز دارند. نظریات محترمان استاد هاشمیان ـ عبدالرحیم چینزائی ـ دکتور سید عبدالله کاظم، پوهاند کاکر، ولی احمد نوری، خود محمد سرور عمر، محمد عیسی توخی و غیره که درین بخش ارائه شده و یا در زمینه قبلا ارائه گردیده و یا بعداً ارائه میشود همه قابل سمع میباشد و نشان دهنده احساسات وطنخواهی شان است واگر با زهم مفاهماتی صورت گیرد توافقاتی را بار خواهد آورد زیرا بقول شاعر :

یك گل امید درین بوستان --- چیده نشد بی مدد دوستان .

دیده شود کار این لویه جرگه احتمالی بکجا خواهد کشید ....

علاوتا با مطالعه صفحه ۲۳ روشن میگردد که عبدالمجید خان زابلی نیز وعده داده تا از کومك مالی خود مبنی بر دائر شدن این لویه جرگه دریغ ننماید. زابلی از نقطه نظر اینکه بنیان گذار بانکها و نساجی است در گذشته خدمت شایانی را بکشور عزیز انجام داده موصی الیه با عم من یعنی مرحوم حاجی محب الله خان (خان آبادی) که آن هم یکی از سرمایه داران معروف قطغن و بدخشان بود دوستی داشته ولی آنچه حقیقت است باید گفت که بعد از انفلاق یا کودتای سیاه و ننگین ۷ ثور ۵۷ و پس از آنکه دست بخشش زابلیها هم از منقول و غیر منقول بطرف توکی دراز شد و از دولت دست نشانده روس در کابل حمایت کرد خدمات گذشته او بدست فراموشی سپرده شده و لکه های سیاه بدنامی دامن سپید او را پوشانید. خداوند بزابلی عمر طولانی و پول سرشار اعطا کرده اگر خواسته باشد آن لکه های سیاه از دامن سپید او پاك گردد آنچه از او ساخته باشد در راه خیر و فلاح وطن و هموطنان بخاك و خون خفته خود دریغ نورزد تا دیر نشود و آن لکه های سیاه در دامن سپید او باقی نماند ...

وقت آن رسیده تا سرمایه داران کشور ما با سپاس و شکران بدربارخداوند بزرگ و توانا «» در پهلوی اندوختن پول «» وطن وبرادران هموطن خود را فراموش نکنند. الحمد لله در همین شهر هامبورگ که مرکز تجارتی المان است یك تعداد سرمایه داران افغان و برادران ما که عبارت از حق مراد، صوفی زاده، سخا، صمد زاده، شیر زاده، نوروزوی، صافی، تاج، نظری، امینیان، و غیره بوده باشند تشریف دارند وظیفه ایمانی و وجدانی اینها و دیگر سرمایه داران افغان است «» چو ایستاده ای دست افتاده گیر «» تا مساعی لازمه را در راه آرامی وطن وبرادران هموطن خود بخرچ داده و با دیگر برادران خود و آنانیکه قدمهای خیر خواهانه بر میدارند یکجا شده و دین مادر وطن را ادا نمایند و در قدم اول به نشریه های آزاد مانند مجاهدولس، آئینه افغانستان، نامه خراسان و غیره اشتراك و نشریه های مذکور را تقویه مالی نمایند تا باشد وقتا فوقتا از اوضاع جاری اطلاع حاصل و در آن سهم بارزی بگیرند .ومن الله التوفیق . با عرض حرمت خلیل الله باختری . ۲۰ نوامبر ۱۹۹۰

د لوی او توانا خدای په نامه

محترم عبدالودود کرزی ازآرنجکونتی

محترم ... هاشمیان صاحب

دا دی ستاسو د رالیږل شوی ورقی په هکله چه د لوی جرگی په هکله باندی و خپل نظر پدغه باره کی په لاندنی ډول سره تقدیموم :

لویه جرگه ، ملي جرگه یا د افغانانو ملي دود

خادم چه څوك د ملك او د ملت وی په رښتیا --- اولاد ئی پس له مرگه په مدفن فخر کوی .

لویه جرگه یا ملی جرگه چه د نامه څخه ئی ښکاری د افغانستان د خلقو یو پخوانی دود او عنعنه ده چه د مملکت په ډیرو سختو او ناخواله حالاتو کښی جوړ شوی دی . که اصلا د لویوجرگو و تاریخ ته وکتل شی داسی ښکاری چه لویه جرگه یا ملی جرگه د لمړی ځل دپاره په ۱۷۰۹ میلادی کی د حاجی میرویس بابا هوتکی له خوا څخه دوی جرگی جوړی شوی دی چه یوه جرگه ئی د کندهار د ښار په شمال شرق کی د مانجی په کلی کی او بله جرگه ئی د کندهار د ښار په غرب کی یعنی په کوکران کی چه دډغه میرنی شخصیت مزار هم هلته دی .

ددغو ملی جرگو رابللو او مرتب کول په هغه وخت کی چه وطن مو د غلیمانو یعنی صفویانو او گرگینیانو له طرفه څخه اداره کیدی آسانه کار نه و ـ مگر زمونږ نامتو میړه قهرمان حاجی میرویس بابا هوتکی ددغسی جرگو په راغوندولو کی خپل افغانی همت او غیرت دلاسه ورنکړی او د گرگینیانو د سخت کنترول او فشار سره بیا هم دواړی جرگی په ډیر موفقانه ډول سره سرته ورسیدی . حاجی میرویس بابا هوتکی د خپل ښه درایت او تدبیر له مخی څخه وکړای شوای چه درگرگینیانو د سختو مظالمو او ددوی د شړلو دپاره د حجاز د اسلامی عالمانو فتوا ترلاسه کړیوه او وطن ته د راگرزیدو په وخت کی د مملکت د ټولو عالمانو سپین ږیرو او قومی مشرانو سره ئی لیدنی کتنی وکړی او ددغه فتوا په هکله ئی د مملکت د ټولو قومونو رضائت اوملاتړ ترلاسه کړی او دلویو جرگو یا ملی جرگو تر راغوندولو وروسته ئی خپل دجها دفعالیت دگرگینیانو

په مقابل کی شروع کړی چه وروسته ئی گرگین د قندهار ولایت د ارغستان د ولسوالی د (ده شیخ) په کلی کی په قتل باندی ورساوه او دیوه ملی مشر په صفت سره ئی د مملکت واگی په لاس کی واخیستی . پدغه وخت کی د حاجی میرویس بابا هوتکی د مملکت واك او اختیار د دلارام فراه څخه تر غزنی پوری ووـ حاجی میرویس بابا هوتکی ۸ کاله د قوم مشر و او د بابا لقب ئی گټلی دی.

دوهمه لوی جرگه یا ملی جرگه د افغانستان په تاریخ کی د لوی احمد شاه بابا ابدالی لویه جرگه ده چه په ۱۷۴۷ میلادی کی د کندهار پخوانی ښار یعنی د شیر سرخ په ښار کی جوړه شوه چه پدغه جرگه کی ~~پخپله جرگه کی~~ د قومونو ټول مشران او سپین ږیری شرکت درلود او دغه جرگه د پاچهی په باره کی وه چه پس له ۹ ورځو څخه د ټولو قومونو په خوښه مشوره او اتحاد نظر سره احمد خان ابدالی د افغانستان د پاچا په صفت وټاکل شو چه د سدوزو د کورنی څخه و او وروسته ئی د بابا لقب وگټی .

تر دغه وروسته د امیر دوست محمد خان د دوری څخه بیا د سردار محمد داودخان تر وخته پوری لوی جرگی جوړی شوی دی مگر د افغان او انگلیس د لومړی جنگ اضطراری لویه جرگه چه ددغو ملی غیرتمنو پښتنو په میړانه او همت سره شوی ده لکه امین الله خان لوگری، سردار محمد اکبر خان او محمد شاه خان غلجی او نور .... بله لویه جرگه چه د یاد وړ ده دافغان او انگلیس په دوهم جنگ کی په ډیر اضطراری حالت کی په ۱۸۸۰ میلادی کی په غزنی کی جوړه شوی ده چه ددغی جرگی مشران دین محمد خان مشهور په ملا مشك عالم اندری او جنرال محمد جان خان وردك غلام حیدر خان چرخی او ... وه چه واقعا د یادولو وړ دی . پورتنی لوی جرگی چه د افغانستان په تاریخ کی مینځ ته راغلی دی واقعاً چه د ملت د ارادی ممثل وی او د ملت په اراده مینځ ته راغلی وی چه نتیجه ئی هم د کامیابی او بریالیتوب سره ملگی وه، مگر نوری لوی جرگی څرنگه چه د ملت د ارادی سره مواقفی نه وی او دقدرت د خاوندانو له خوا څخه یا انتصابی یا تحمیلی جوړی شوی وی نو نتیجه ئی په زړه پوری نه وه او دافغانستان د خلقو د درد د پاره دوا نشوی .

اوس چه بعضی افغانان په خارج کی پدی باندی لگیا دی چه لویه جرگه جوړه کړی داسی لوی جرگی نه په امریکه کی او نه په اروپا کی او یا کوم بل مملکت جوړیدلای شی چه جوړیدل به ئی د ملت د ارادی ممثل نه وی او مثال به ئی دغسی وی لکه د بعضو افغانانو جلا وطنه حکومت چه د ملت ملاتړ ورسره نه و څرنگه ژر مینځ ته راغلی او څرنگه ژر د منځه ولاړی. په تاریخ د افغانستان کی به داسی نه وی پیښه شوی چه افغانانو دی خپله لویه جرگه یا ملی جرگه د باندی تر مملکت جوړه کړی وی که داسی پیښه شوی وی او دچا سره ئی مثال وی لطفا دی د وطندارانو په مطالعه باندی ورسوی .

په اوسنی وخت کی چه گران وطن مو د ډیرو مشکلاتو سره مخامخ دی او په وطن کی جنگ روان دی د لوی جرگی جوړیدل به امکان ونلری ولو که د ملل متحد د خوا څخه هم جوړه شی . افغانان تر ټولو لومړی په اوسنی وخت کی د یوی دایمی صلحی او ټینگ یووالی او اتحاد ته ضرورت لری چه په اوله مرحله کی د مجاهدینو او دکابل د حکومت له خوا اوربند په تمام معنی سره اعلان شی او بیا د ټولو افغانانو په مشوره او خوښه د ډیرو مجربو او پاك نفس افغانانو له خوا څخه یو موقتی حکومت مینځ ته راشی چه بیا به نو ددغه موقتی حکومت وظیفه وی چه په د ننه افغانستان کی صلح او امنیت بر قراره کړی ، دملل متحد په کومك او همکاری سره، او وروسته دلوی جرگی او آزاد انتخاباتو زمینه مساعده کړی . ددغسی ورځی د رارسیدو په امید . و من الله التوفیق .

غلام محی الدین افغان وائی :

زړه زما ډك دی د مینی د وطن ـ ـ ـ خپل وطن ما ته عزیز دی له خپل تن .
چه د چا په سر سودا د وطن نه وی ـ ـ سر د ده دی مستحق د بریدن .

والسلام ـ عبدالودود کرزی .

محترم داکتر هاشمیان
محترم عبدالقدیر نورستانی از سان دوری

باساس دریافت فورمه نظر خواهی که از جناب شما انضمام مجله ۹ ـ ۱۰ مجله وزین آئینه افغانستان برایم ارسال شده وطی آن خواستار نظر اینجانب در مورد طرح لویه جرگه که مسوده و مصوبهٔ آن قبلا تهیه شده گردیده بودید، اینك مختصرا عقیده خود را ذیلا بیان میدارم :

نظر بدلایل آتی بطرح لویه جرگه امریکائی (ظاهراً افغانی) شخصا موافق نیستم :
(۱) اگر طرح لویه جرگه امریکائی که از طرف موسسه (بیاند ده وار) تهیه دیده شده بموسسه ملل متحد پیش شود باعضای آن موسسه برملا خواهد شد که این طرح امریکائی بوده نزد شان این مفکوره را بار میاورد که افغانها قادر نیستند خود حل مشکلات نموده حتی قانونی جهت تدویر لویه جرگه عنعنوی خود تهیه بدارند که این موضوع صدمه شدید بر حیثیت افغانها واردخواهد نمود.
(۲) باید متن مطروحه قبلا بشکل پیشنهاد باکثریت کثیر افغانها توزیع میگردید تا بهمه موقع

میسر و حق داده میشد که در امور ملی شان سهم گرفته نظریات خویش را در مورد ابراز می داشتند اما چون متن متذکره از طرف چند نفر محدود طرح و تصویب گردیده مورد قبول اکثریت افغانها نخواهد بود که این خود ذهنیت عامه افغانها را علیه آن بر می انگیزاند.

(۳) ذوات محترم که این متن مطروحه را تصویب نموده اند چون قبلا صلاحیت تصویب آنرا از هم وطنان کسب نکرده اند لهذا تصویب شان در امور ملی افغانستان غیر قابل قبول و از نظر حقوقی مدار اعتبار نیست .

(٤) قراریکه متن طرح شده لویه جرگه ملاحظه میشود بخوبی واضح میگردد که ظاهرا این طرح جهت تدویر لویه جرگه بمیان آمده است اما هدف نهائی آن دستیابی به کمك های مادی خارجی خصوصا موسسه ملل متحد است . گرچه ممکن است که هدف مراکز متذکره سوء استفاده از کمکهای مالی نباشد وخصوصا موسسه افغان سنتر حاضر نخواهد شد تا بنام افغانستان تجارت نمایند اما اگر قضیه برعکس باشد باید بحال شان تاسف خورد. اما بملاحظه متن ترجمه شده موسسه امریکائی از انگلیسی به دری سوالی را در ذهنیت ها بمیان می آورد «« درصورتیکه هدف تدویر لویه جرگه برای حل وفصل معضله افغانستان است یعنی موضوع ذات البینی خود افغان ها است پس چرا قرار درخواست موسسه امریکائی (بیاند ده وار) تمام اعانه ها و کمکهای مالی باید به آدرس آن موسسه ارسال گردد ؟ در حالیکه باید موضوع بر عکس میبود یعنی بایست همه کمکها باسم موسسه (افغان سنتر) ارسال میشد . و هم باید متذکر شد که بین نظر آقای کاکړ در فقره ششم مضمون وی «« سخنی چند پیرامون طرح نو لویه جرگه «« با متن دیکته. شده« امریکائی (بیاند ده وار) نسبت تشبیت مرجع قبول اعانه و کمکها تفاوت موجود است یعنی آقای کاکړ موسسه (افغان سنتر) را پیشنهاد میکند در حالیکه موسسه امریکائی خودش را مستحق دریافت این کمکها میداند. لهذا قبل از اینکه ارسال کمکها شروع گردد این موضوع باید حل وفصل گردد تا خدای نا خواسته جهت بدست آوردن اعانه ها بین شان نزاع و کشمکش رخ ندهد .

(٥) طوریکه فوقا ذکر گردید طراح اصلی این متن موسسه امریکائی بوده و (افغان سنتر) صرف حیثیت آله دست چیز دیگری نیست ، یعنی اصلا طرح منشاء خارجی دارد و این را خوب میدانم که افغانها در مقابل موضوعاتیکه اگر از طرف بیگانه طرح و کوشش شود که بالای شان تحمیل گردد حساسیت دارند، بعقیده بنده این طرح در مجموع از طرف عده کثیر افغانها رد گردیده وقابل قبول نخواهد بود . با احترام . عبدالقدیر نورستانی ـ سان هوزی کلفورنیا ۱۵ نوامبر ۹۰

- - - - - - - - - - - - - -

بمجله محترم آئینه افغانستان

محترم شکرالله کهگدای
سابق استاد دانشگاه کابل

طرح لویه جرگه امریکائی را جدا مردود میشمارم و تائید نمیکنم . ملت مجاهد ما یکنیم ملیون شهید داد و ملیونهای دیگر مهاجر گشت و ۱۲ سال تمام است که الله گویان با شکم گرسنه و تن برهنه بر ضد کفر کمونزم مردانه وار میرزمند و کمر سرخان ددمنش را حتی در اروپای شرقی بشکستند و حالا شرط انصاف آنست که در فرسخها دور از میدان جهاد بالای شهیدان گلگون کفن ما سود جویان فرصت طلب ظالمانه تجارت کنند ؟ ! نه هرگز نه .

حالا باید گروه انگشت شمار با ترکیب نا متجانس از یگان نیکنامان گرفته تا کمونستان / سابقه دار و شناخته شده درین معرکه خود را نمایندگان ملت در خون خفته فکر بکنند و بخواهند فقط برای دسترسی بوجوه مالی سازمان ملل متحد عروسکبازی های مضحکه آمیز را برای اغوای وطنداران مهاجر ما در غرب براه بیاندازند در حالیکه خود در زمانهای دشوار امتحان خوبی نداده اند .

سرنوشت ملت شهیدستان ما لابد بدست پر توان سنگر نشینان و همه مسلمانان پاك سیرت ما در داخل و کرانه های کشور ما تعین شدنی است و آنگونه که گزارشهاي تازه مژده میدهد اتحاد و اتفاق سازنده میان مجاهدان ما با گرد هم آئیها و تفاهمات جدید و کنار گذاشتن رنجشها برای در هم کوفتن لاش پوسیده چاکران گوش بفرمان روسها در کابل حاصل شده است . گزارش هایی (که خدا بکند درست و بیشتر ازین باشد) حاکی از آنست که غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان، جنرال اسلم بیگ وزیر دفاع آنکشور را با هوا پیما برای مسافرت وپذیرائی قوماندان احمد شاه مسعود به پنجشیر فرستاد و ملاقاتهای دامنه داری با شتراك اکثر فرمان دهان جهاد در پاکستان سر براه شده است که همه و همه نمایانگر حق تعین سرنوشت ملت شهید ستان ما را بدست مردمان اصلی و فرزندان سر سپرده آن نشان میدهد و نباید با تلاشهای ناشیانه هویت اسلامی جهاد کشور ما در معرض معامله تاجران سیاسی قرار بگیرد .

اگر یگان هیات رهبری احزاب اسلامی و گاهی هم ارکان دولت اسلامی موقت افغانستان متهم به انجماد سیاسی و عدم ابتکار و پیروزی در استراتیژی نظامی برای سقوط حکومت مزدورکابل و همچنان اختلاس امدادهای بین المللی و داشتن روحیه بد بینی بچوکی داران سابقه وپناه دادن وجایگزین سازی جنایتکاران در صفوف مجاهدان استند دست اندر کاران عمل و نظرلابد

بایدراهای بیرون رفت از این مشکلات و بن بستها را بوسائل وصل دهنده جستجو نمایند نه حرکت فصل دهنده، و تخیل ایجاد حکومت دیگری در رقابت با حکومت مجاهدان کاری است بسیار دور از انصاف و باید دوستان غربی آزادی افغانستان متقاعد شوند که در کشور ما دولت هماننندنظام سیاسی ایران بوجود نخواهد آمد و هراس آنها نا بجا است.

با تطیل گذرائی همه کوششها میباید در مسیر تایید و استحکام دولت اسلامی موقت مجاهدان افغانستان سازماندهی گردد و با آزادی سر زمینهای مسلمان نشین روسیه سرخ و کشمیر (انشاءالله تعالی و بزودی) یك اسلامستان بزرگ و نیرومند و مرفه در قلب اسیا باشتراك کشور ما و پاکستان و ایران و ترکیه تشکیل گردد. و من الله التوفیق. شکرالله کهگدای. از شهر المیدا ـ کلفورنیا.

محترم دکتور محمد صالح کشاورز
استاد دانشگاه هارتفورد کونکتیکت

هموطن عزیز جناب دکتور هاشمیان

ابتکار شما در مورد نظر خواهی از افغانها (گرچه بقدر محدود) راجع به لویه جرگه قابل تمجید و تحسین است. این اولین باریست که کسی از افغانها در مورد مسئله ای که حیات سیاسی مملکت شان مورد بحث است نظر خواهی میکند. امید است در آینده دیگران هم به پیروی از شما در مسائل مربوط بافغانستان بقدر توان از افغانها نظر خواهی نمایند.

درحال حاضر گروپهای مختلفی در شهرهای امریکا به نمایندگی از افغانها داخل فعالیت میباشند. فعالیتهای بعضی از این گروپ ها قابل قدر بوده و بمفاد افغانها و افغانستان تمام میشود ـ در حالیکه فعالیتهای جمع دیگری ازین گروپها روی اهداف و اغراض شخصی چرخیده و بضرر افغانها و افغانستان تمام میشود.

مسائلی به بزرگی لویه جرگه از صلاحیت یك منطقه ای کوچك خارج بوده و باید از طرف یکتعداد کثیر افغانها در داخل و خارج افغانستان مورد بحث و مطالعه قرار گیرد. من هیچ مخالفتی به بحث کردن بالای مسوده ٔ طرح لویه جرگه توسط افغانهای جنوب کلفورنیا ندارم. وزیرصاحبان متذکره را هم بحیث اشخاص خبیر و متجرب افغانستان احترام مینمایم. نکته قابل انتقاد اینجاست که افغانهای جنوب کلفورنیا به تنهایی خود و به نمایندگی از تمام افغانها (چه در داخل و چه در خارج افغانستان) طرح لویه جرگه ٔ متذکره را تصویب نمایند. تصمیم باین بزرگی باید از طرف تعداد کثیری از افغانهای داخل و خارج افغانستان گرفته شود. امید است هموطنان مقیم جنوب کلفورنیا از گله ٔ بنده رنجیده خاطر نشده باشند.

محترم حاجی عبدالرحیم غفوری

برادرمحترم اقای دکتور هاشمیان

فورمه را خانه پری کرده ام علاوتا می پرسم چه تخمین کرده اند قوت و قدرت ملل متحد برای عملی شدن تصامیم ما در افغانستان چقدر خواهد بود؟ تنظیمهای پشاور و ایران که تنظیمهای پشاور حتی اسلام ما را قبول ندارند لویه جرگه ما را چطور قبول میکنند و بان تسلیم میشوند؟ اگر ما خود را از انجا نمایندگان اسیران داخل افغانستان ندانیم و بخواهیم نمایندگان واقعی داخل کشوری در بند اسارت کمونزم در لویه جرگه ما امده و از مردم نمایندگی کند اینها چطور خواهند امد؟ مانند ما و شما خواهند گریخت و یا نجیب (خبیث) انها را خواهد فرستاد؟ چطور؟ اگر خبیث بفرستد همانهائیرا نخواهد فرستاد که ذریعه شان تا کنون چند لویه جرگه را تشکیل داده و خود را رئیس جمهور ساخته و حزب خود را سر قدرت و اقتدار نگهداشته است؟ اگر تنظیمهای پشاور و انانیکه فعلا خود شان را مستحق تصرف همه چیز ملت افغانستان میدانند و جهوریت خود را ولو در بین یك کشمکش و خود خواهی تشکیل داده اند نمایندگان خود را بفرستند از انها چه توقع دارند موسسین لویه جرگه امریکائی که چه خواهند کرد؟ میگویند (خبیث) تسلیم نمیشود راه حل فقط حمله است و قتل عام مردم که ۱۱ سال اسیر و بندی بودند ستمها کشیدند باید عوض نجات کشته شوند و نیمه ویرانه مملکت نیز بکلی ویران و خراب شود و این تنظیمهای سر قدرت بیایند و خاك توده انرا تصرف کنند وباز بالای همان خاك توده نیز با یکدیگر بجنگند!! این خواسته شوروی است که یا افغانستان در تصرف او ودست نشانده بی وجدان و بی خدای او باشد و یا بکلی از صفحه هستی محو شود. پاکستان نیزبنام اسلام و مملکت مسلمان و پیرو قران همین چیز را میخواهد و علنا برای این کار داخل عملیات و فعالیت ظالمانه و دشمنانه در مقابل یك ملتی شده که که او ده سال در برابر منکر خداوند نبرد کرده باید پاکستان از عدالت خداوند بترسد وفکر نکند که خداوند از این نظر باطنی و بلکه علنی ان علیه افغانستان بی خبر است و این انصار ظالم را بظلم

او در مقابل مهاجر و مجاهد افغان جزا نمیدهد ؟ و پیش خدا سیاست نیست پیش خدا عدالت و اطاعت است زیرا او خدا است و خالق کاینات و خالق این کشور مظلوم است . بازهم من بحیث یک مسلمان آواره و ستمدیده بزعمای منکر و بیخبر از عدالت خدا در پاکستان اخطار میدهم که از عدالت و قهر عظیم خداوند در حذر باشند و ایمان بیاورند که خدا بسیار عادل است عمل پاکستان در برابر ملت مجاهد افغان دور از عدالت بشری انصاف و مردانگی است خداوند حتما قوم ظالم را در هرجا که باشد با هر دعوی که داشته باشند چون خداوند دانای اسرار مخلوق خود است و نعوذ بالله خدا مخلوق نیست که انسان بتواند چیزی را از او پنهان کند یقین باید زمامداران موجوده و آینده پاکستان بدانند که غضب عظیم خداوند بالای دشمنان افغانستان نازل شدنی است . بسلاح های امریکائی و غیره که آنرا هم از درک همین جهاد ملت مسلمان بدست آورده اند مغرور نشوند که اگر خداوند قهر و غضب خود را نازل کند هیچ چیز جلو آنرا گرفته نمیتواند.

سازندگان لویه جرگه در امریکا معضله موجوده افغانستان را متاسفانه بسیار سطحی فکر کرده اند. امریکا و روسیه فعلا در ظاهر با هم بتوافق ها رسیده اند . موضوع افغانستان نیزپیش آنها در باطن هرچه است فیصله شده است . مسئله خلیج نیز سیاستها را بشکل دیگری تبدیل کرده است . باید در این مقطع زمان بسیار دقیق باشند زیرا معضله افغانستان روز بروز پیچیده تر و مشکلتر میشود. من طرح امریکائی لویه جرگه را تائید نمیکنم زیرا ما در امریکا و اروپا نشسته و لویه جرگه را از اینجا برای افغانستان و مردم آن که بداخل کشوری در تصرف روسیه شوروی میباشند، میسازیم - آیا امکان دارد که ما از اینجا خود را نمایندگان مردم در آنجا بتراشیم ؟ ... والسلام . الحاج عبدالرحیم غفوری از ویرجینیا .

محترم احمد صدیق حیا از نیو دهلی

لویه جرگهٔ امریکایی بافتهٔ منعقدهٔ رستوران تستن

بسم الله الرحمن الرحیم

شاغلی محترم هاشمیان - مقاله یا مضمون بلند بالای تحت عنوان «لویه جرگه یا لویه خزانه ؟» را در صفحات ٤ - ٥ - ٦ - ۷ - ۸ - ۹ و ۱۰ شماره نهم سدهم مجله پر آوازهٔ آئینه افغانستان خواندم . همچنانکه خود آقای هاشمیان در مورد لویه جرگه مذکور ابراز نظر کرده و جریانات خنده آور آنرا نوشته اند بر تعجب من هم افزوده شد - چه اول کلمهٔ لویه جرگه در فرهنگ افغانستان شکوه و جلال تاریخی داشته و از هما نوقت میرویس نیکه تا دوره سلطنت ظاهرشاه این مجلس بزرگ ملی با طنطنهٔ خاص برگزار وتجلیل میشد و هم اشخاص خبیر و با تقوی وخدا ترس و وطندوست بحیث اعضای این رستا خیز ملی انتخاب میشدند و هریک در اطراف مصالح علیای کشور دقیقا فکر کرده از خویش خوری و مفکوره پیسه سازی و جاه طلبی بکلی دور وبرکنار بودند و محض سعادت وطن محبوب شان افغانستان عزیز و هموطنان محبوب خود را در نظر میگرفتند و با وجدان پاك و تقوای مذهبی و سیاسی و اجتماعی آرا و عقائد خود را مردانه وار اظهار میکردند و روی کار آوردن آن را باشارهٔ خارجی ها و اتباع خارجی ننگ ملی دانسته بهیچ صورت روا دار نمیشدند که بساز بیگانگان برقصند و یا در میان رستوران گرد آمده با صرف طعام های لذیذ و شربت های شیرین نفس سرکش و اماره را بپرورش نمایند و به تاسیس چنان لویه جرگه افتخار کنند. لویه جرگه یعنی مجلس کبیر ملی - تضمین کنندهٔ سعادت و اعتلای کشور و آزادی میهن و راحت و رفاه هموطنان محسوب میگردد. لویه جرگه ایکه در محیط اجنبی بفرمایش اجنبی و آنهم در یک رستوران یکی از سرمایه داران بروی کار آید و چند نفر وزیر معزول را بنام تفنن و شهرت خود بخوانند و آنها نیز این دعوت را پذیرفته در آنجا تشریف فرما شوند چه مزیت و منافعی در بر خواهد داشت ؟

همه میدانند که مردم اصیل افغانستان خدا پرست و دیانت مآب وغیور و وطندوست بوده وبقول داکتر اقبال مرحوم آهوانش از شیران باج میگیرد و کبك های کهسارانش شاهین مزاج بوده مانند احمد شاه مسعود و امثال شان لشکر متجاوز ابر خونخوار جهان و دشمن صلح وانسانیت را چنان از خاك پاك خود میرانند که جهانیان را بحیرت انداخته وهم مسیر تاریخ گیتی را بیکباره تغییر داده در بنیان کمونزم رخنه و خلل وارد میسازند و همه کشور های محکوم را درس آزادی و مردانگی داده آنها را برای طلب استقلال و حقوق ملی و سیاسی خود تشویق و تشجیع مینمایند.

اولین لویه جرگه در افغانستان در شهر صفا برگزار شد که نتیجهٔ آن انتخاب و تعیین یك شخصیت مهم ملی و مبارز فدا کار سیاسی وطن بنام (میرویس بابا) بحیث قاید ملی بود و همین (میرویس بابا) که فقیر مشرب و خدا شناس بود نام شاه و رئیس جمهور را بخود نه پسندیده خود را (خادم قوم) می شمرد. شهر صفا از مضافات قندهار است . بعدا لویه جرگه شیر سرخ در سال (۱۷٤۷ م) مطابق (۱۱۵۸ قمری) در قندهار دایر شد وحضرت احمد شاه بابا از طرف صابرشاه

مجذوب با نصب خوشه ٔ گندم بعمامه اش بعنوان پادشاه افغانستان انتخاب گردید وتاریخ شهادت میدهد که احمد شاه بابا در دوران سلطنت خود چه افتخاراتی بکشور خود حاصل کرد. نخست جغرافیای وطن را ازکابل و قندهار الی دهلی و مشهد وسعت داد و هشت بار در میدان پانی پت بت پرستان را سرنگون کرد ـ ناوه دان طلا را بعنوان (میزاب الرحمه) بر بام مبارك کعبه مکرمه زادهماالله شرفها و تعظیمها نصب فرمود که تا امروز همان ناوه دان زیب بام خانه مقدس خدا میباشد ـ متعاقب آن خرقه مبارکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را از بدخشان بقندهار انتقال داد و در راه تعمیم ادب و فرهنگ و ارتقای میهن خدمات شایسته ای بانجام رسانیدو دو پارچه الماس (کوه نور) و (دریای نور) را بپاداش خدمات شریفانه اش که زن نادر افشار را سالم از قندهار بایران برد از ملکه ایران بدست آورد ـ اما افسوس که نواسه بی کفایت آن شاه شجاع آن افتخارات را بدشمن تسلیم نمود. عارفی چه خوش فرموده :

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت ـ ـ الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود؟

سپس اولین لویه جرگه کابل در سال ۱۸۳۸ ع مطابق ۱۲۵۹ قمری در اواخر سلطنت خانواده ٔ سدوزائی ها دایر شد. بعد موقعیکه امیر کبیر دوست محمد خان بهند تبعید شده بود در دوران جنگ اول افغان و انگلیس (سال ۱۸۴۱ ع) تحت قیادت جناب عبدالله خان اچکزائی و جناب نائب امین الله خان لوگری بصورت اضطراری در کابل اجتماع بزرگی بنام لویه جرگه دایر گردید • نتایج آن همان بود که وزیر نامدار و غیور افغان وزیر محمد اکبر خان غازی (مکناتن) پلید را کشت • الکزاندر برنس هم بقتل رسید وجناب سردار شجاع الدوله بارکزائی شاه شجاع الدوله سدوزائی را در بالاحصار از میان برد •

همچنان لویه جرگه غزنی در سال ۱۸۸۵ ع مطابق (۱۳۰۶ ق) در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس پس از خلع امیرمحمد یعقوبخان تحت قیادت سران ملی که عبارت اند از (دین محمد مشهور به ملا مشك عالم اندری و جنرال محمد جانخان وردك) در غزنی علیه قوای انگلیس دایر گردید. و قوای بریطانیا را در قشله عسکری شیر پور بمحاصره گرفتند • لذا انگلیس ها مجبور شده از افغانستان خارج و مملکت را بامیر عبدالرحمن خان تسلیم کردند •

مقصود از تذکر بعضی لویه جرگه های تاریخی وطن عزیز ما این بود که آن لویه جرگه ها تماما شکل افغانی و ملی داشت و خود افغانهای غیور و وطنخواه در آن رول داشته بر ضد اجنبی کار میکردند وبیگانگان را مجال مداخله در کارهای خود نمی دادند و بشوق پر کردن شکم برستوران نمیرفتند بلکه در عوض شکم خاینان را میدریدند و در بنیان دشمنان کشور آتش میزدند.

همچانیکه آقای نواب آصفی در آن اجتماع حاضر نشده و خود را کناره کرده بود چه خوب میشد اگر این چهار وزیر معزول دیگر نیز دعوت امریکائیان را از دایر کردن طرح لویه جرگه ٔ افغانی مردانه وار رد می نمودند و شهرت خود را نزد مرد و زن وطن خراب نمی ساختند •

ما افغانها لویه جرگه افغانی ملی اسلامی آرزو داریم تا در آن بتوانیم سر نوشت کشور خود را تعیین کرده نفوذ شوروی خاین و دیگر قشر های ضد آزادی و آبادی افغانستان گرامی را تا ابد از سرحدات خود دور گردانیم و این رژیم دست نشانده گربه چف خونخوار را که بپاداش قتل و شرارت های خود (جایزه صلح) را گرفته هرچه زودتر کم و نیست سازیم تا دیگر نامی از کمونست در جهان باقی نماند • و من الله التوفیق • دهلی جدید ۲۰ نوامبر ۱۹۹۰ ع •

مکرر اینکه : ما اگر این لویه جرگه امریکائی (رستوران زاده) را برسمیت بشناسیم پس لویه جرگه قلابی شاغلی محمد داود را در سال ۱۳۹۸ ق ولویه جرگه های روسی ببرك کارمل را در سال ۱۹۸۵ ع و لویه جرگه فرمایشی گوربه چف را در آغاز حکومت (نجیب گاو) بچه منطق محکوم می نمائیم ؟

حضرت ابوالمعانی بیدل مضمون دلپذیری دارند :

بهر نام دیگران تا چند شغل جان کنی ؟ مزد عبرت زین نگینها صنعت حکاك برد ...

محترم دکتور عطا نورزائی ازالمان

فضای لویه جرگه فعلا مساعد نیست

لویه جرگه یکی از ساختمانهای عنعنوی کشور ماست که در مواقع بروز کدام مشکل ملی بوجود می آید، وجهت حل مشکل مذکور عامل اتخاذ تصمیم میباشد. این جرگه عنعنوی در حیات سیاسی کشور ما داخل در چوکات حقوق تعاملی مالك جاه و مقامی میباشد •

درین روزها باز سر وصدای از آن بلند است وتعدادی از حلقه های سیاسی کشور بصورت پراگنده در این جا و آنجا دارند توسط لویه جرگه افغانستان و مردم اسیر آنرا از قید برچه و راکت نجات داده راه حل سیاسی را طوری جستجو نمایند که در تصمیم لویه جرگه قرار داشته باشد

و یا اقلا در وازهٔ این راه حل توسط این جرگه بزرگ باز گردد. گرچه من در نوشته های خود که اگر گاهگاهی در همجواری لویه جرگه قرار گرفته و یا در ارتباط بمسایل روز و کشیدن پروبلم کشور ما ازین بن بست موجود، ضرورتاً احساس تماس شده است، جسته و کنده نظر خود را از دید شخصی‌خود ابراز داشته ام و همیشه تذکر من این بوده است که شرایط موجود سیاسی فعلا ایجاب تشکیل لویه جرگه را نمی نماید .

امروز با این مقال بار دیگر همان تشویش‌خود را ابراز و نظر سابقه خود را در پیشگاه همه هموطنان هدفمند خود صریحا تقدیم داشته و متذکر میشوم که در تحت شرایط موجود که از یك طرف کشور در آتش جنگ خانگی میسوزد و از طرف دیگر جنگهای بین التنظیمی که در بین مربوطین تنظیمها در داخل کشور آغاز گردیده است (مراجعه شود باخبار میوند ترست شماره ۷-۸ ائینه افغانستان) زندگی را بنوبه خود چنان برعب و ترس مواجه ساخته است که زمینه تشکیل لویه جرگه‌به هیچ صورت مساعد نمیباشد .

البته از این اصل هیچوقت نمیتوان منکر شد که تصمیم لویه جرگه در قوت عنعنوی خود دینفوذ و قابل احترام میباشد، اما اتخاذ این تصمیم مانند هر حرکت سیاسی و اجتماعی دیگر برای خود فضای مساعد و آرامی کار دارد تا در تحت آن بتوانند تصمیم مذکور اتخاذ گردد. فضای جنگ زده، امروز و پراگندگی افغانها در سراسر دنیا، موجودیت رژیم کابل بحیث قدرت موجود در کشور، مخالفت بعضی از تنظیمها در بوجود آوردن لویه جرگه، عناصر موثره اند که تحت هیچ شرط نمیتوان از آن به غفلت گذشت .

البته باید باین اصل هم صریحا قناعت کرد که دیگر کارد باستخوان مردم افغانستان رسیده است و هرگونه انتظار صدمه بزرگ سیاسی است که جبران آن شاید در آینده نا ممکن باشد و برای نجات کشور و مردم و خروج از بن بست منحوس سیاسی وظیفه هر متفکر و روشنفکر افغانستان است تا چاره ای برای آن پیدا کند و باین حالت رعب و ترس وبی سرنوشتی بدون انتهی خاتمه بدهند . لیکن قابل تذکر است که در خروج ازین بن بست بایست بسیار محتاط بود تا خدا نخواسته از زیر باران به زیر ناوه نرویم .

برای حل پروبلم کشور (فعلا) ما - نظر بتذکرات بالا - به تشکیل لویه جرگه ضرورت نداریم بلکه جهت تشکیل لویه جرگه و رسیدن باین مرحله سرنوشت ساز بایست جندین مرحله دیگر را جبرا طی نمائیم (مراجعه شود بمقاله من بعنوان لویه جرگه یا انتخابات منتشره مجاهد ولس شماره ۱۴۳) تا بعد طی این مراحل همان فضائی را بوجود آوریم که در تحت آن بتوانند لویه جرگه دایر گردد. ما اولا ضرورت به آرامش داریم یعنی موجودیت لویه جرگه را موجودیت آرامش تشکیل می دهد. تا زمانیکه ما مردم را از این بی سر و سامانی و از این در بدری نجات نداده ایم و تا زمانیکه همه افغانهای مهاجر (مخصوصا از ایران و پشاور) دو باره بکشور بر نگشته وبه ماوا و جایگاه خویش نرفته اند، و تا زمانیکه کمکهای تسلیحاتی قطع نگردیده است وآتش بس قابل قبول اعلام نگردیده است، و تا زمانیکه حکومت موقت بمیان نیامده است و قدرتهای ذیدخل در پروبلم چه عناصر خارجی و چه عناصر داخلی تفاهم مشترك خود را برای بمیان آوردن مراحل بالا قاطعانه اظهار ننموده اند - تشکیل لویه جرگه که در هرکجای دنیا که صورت بگیرد چه در افغانستان (لویه جرگه های رژیم) و چه در خارج از کشور در اروپا، امریکا و یا پاکستان وغیره ... موثر نبوده و نمیتوان نتیجه تطبیقی از آن بدست آورد .

بنظر من روشنفکران و دوستان هدفمند و افغانهای با رسالت فعلا و در تحت شرایط موجود یك وظیفه ملی و وجیبه شخصی دارند که با حوصله فراخ و تپ و تلاش پیگیر به تشکیل یك لویه جرگه کوچك دست بزنند و بهر قیمت که است تعدادی از افغانهائیرا که در ارتباط بموضوع در این یازده سال اخیر با پروبلم کشور منهمك بودند دارای شناخت محیطی آگاهی سیاسی و حقوقی بوده و از حرمت مردمی بر خوردار باشند دور هم جمع آورده و این وظیفه بزرگ ملی را مبنی بر طرح یك نسخه سیاسی بر عهده آنها بگذارند تا مشمولین این «جرگه کوچك» با درنظر داشت همه جوانب پروبلم اعم از فکتور های موثره محیطی جهادی و بین المللی نسخه ایرا جهت راه حل سیاسی ترتیب بدهند که ترکیب آن در سطح ملی و بین المللی قابل خورش و هضم باشد.

من در همه نوشته های خود این ضرورت را بحیث وظیفه بزرگ و وجیبه ملی هر افغان وطندوست برای وطنداران محترم خویش متذکر شده و توجه آنها را در این امر مبذول داشته ام و باز هم اصرار میورزم که بنام ملت قهرمان و جهاد فی سبیل الله مردم افغانستان بنام تشبیت صفحه سیاسی جهاد و استخلاص مردم افغانستان از حالت رقت بار موجوده بذل مساعی نموده این «جرگهٔ کوچك» راجهت رسیدن به لویه جرگه ایجاد و رسالت تاریخی خویش‌را بانجام برسانند.

در بوجود آوردن جرگهٔ کوچك (کوچنی جرگه) و ترتیب نسخه سیاسی آن تفصیلاً نظریاتی وجود دارد که البته در موقع لزوم بکمال میل تقدیم خواهد کردید . بااحترام . عطا نورزائی.

افغاني لويه جرگه يواځنى لاره

محترم استاد عبدالله غمخور له پېښور نه

زما محترم او مهربانه دوست دکتور سيد خليل الله هاشميان صاحب اسلام عليکم ورحمت الله و برکاتهٔ :

دا اوږد سلام مې ځکه درته وکړ، چه په يواځې سر دې دآزادۍ دومره اوږده مبارزه وکړه چه د آئينهٔ افغانستان نه دې جام جهان نما جوړ کړ، او په داسې هنر دې قيمتي ملغلرې په دغه لمن کښې راټولې کړې چه د ذوق خاوندان يې په لوستلو موتي موتي غوښې اخلي. د صحافت او خپروني کار چه دومره باريک دى هومره دروند هم دى ځکه چه بې له مادي او معنوي شتمنۍنه دا وړى نه شرى کيږي . مگر تا سو دا تنسته په خالي لاسو د داسې با ارزښته سپېسونه ووبدله چه هر څوک ورته حيران پاتې دي. زما په عقيده ستا سو ددې ستر موفقيت راز هغه بې مثاله مينه ده چه ته يې د خپل وطن او ولس سره لرې، او هيڅ راز مشکل دې مخه نشي نيولى. د تاريخ په لمن او د اولس په سترگو کښې ځان ځاى کول څه آسانه خبره نده ، دانيک نوم دهغه چا په برخه کيږي چه ستا په شان د زړه په صفحو د آزادي پيغامونه او د مليت نغمې په شرق او غرب کښې د اهل ذوقو غوږونوته ورسوي او خپل رسالت ادا کاندي .

منم چه د افغان مهاجرينو په کاروان کښې داسې خلک شته چه څوک يې دمعنوي او څوک يې د مادي غنا خاوندان دي ، خو په دې لاره کښې دردوه گوتو خط او دوه پيسو قربانولوته تيار ندي، لدى امله وايم هغه افغانان چه تولِه دارايي‌ړد وطن او اولس په مخ ايښې ده د ډير تقدير وړ او په ډير څه ارزي. پاچا صاحب، که د ډېرو پېسرا شوډکتورانو ، متخصصينو او نويسندگانو په حساب يې راواخلو نو هم ستا سو په شمول د گوتو په شمير وطن مينو خلکو په جهادي صحافت کښې برخه اخيستې ده او نور يې ټول تماشي ته ولاړ دي. نو ځکه وايم چه د شريک وطن ، شريک عزت او شريک ناموس د گټلو او ساتلو د پاره شريکي هڅې په کاردي. دا دټولو افغانانو ملي فرض دي چه په توره وي که په قلم ، په پيسو وي که په ژبه ، د آزادۍد ليلىٰ ډولۍله اوږه ورکړي او خپله پښتو تر سره کاندي .

پاچا صاحب، د صحافت حال بيا هم سه دى ، ستاسو د زړه ټوټې (آئينهٔ افغانستان) او مجاهد ولس وخت نا وخت تر سترگو کيږي اوسود پرى کولى شو، خو زمونږ له حاله خبر مشې ، دلته د جهاد کاروان په څلور لارې کښې په تېپه ولاړ دى ، په ساروان پسې سترگې غړوي. دتنظيمو خو دغه حال دى چه د افغانستان شهيد ملت ورته دولس کاله کوننتون وکړ، خو څه ترې جوړ نشو، يعنې داسې زعامت او مرد ميدان مينځ ته رانغی چه ملت پرې راټول شي او د تالا شوى او تباه شوى وطن چاره وکاندي. ددې حيرانوونکي او بوگنونکي حالت نه اوس د ډيرو لويو خطرو بوي راځي ، چېرې نه خداى مکړه د خود غرضو او ناعاقبت انديشه خلکو دلاسه په غوږ گټلو کښې سرونه بايلو ، ځکه چه زمونږپه هستۍپسې د نژدې او لرې نه ډيرو بلاگانو خوله وازه کړيده ، غواړي چه زمونږ په ماتو هډوکو باندې شخوند ووهي او خپل استعماري هوس پوره کاندي . زما په نظر د افغانستان ځوريدلى ملت ددې ستر مشکل د حل کولو او د نجات يواځينې لاره دا پاتې ده چه په يو بيطرفه ځاى کښې واقعي افغاني لويه جرگه جوړه کړي او هغه پريکړه پکښې وکړي کومې ته چه د افغانستان تاريخ سترگې په لاره دي . بيا هم که د غرض لاسونه لويه جرگه جوړيدوته نه پريږدي او د ملي اتحاد په مسخ کښې خنډونه جوړوى ، نو پاچا صاحب راځې چه په شريکه دا دعا وکړو چه خداى پاک دې په خپل فضل د افغان د نيک مرغۍ او سلامتۍد پاره د وطن د اقبال مرغه د ايتاليا نه راوالوزوي چه په کابل کښې د غازي ملت د سر سيورى شي . آمين .

يو شعر مې در وليږه که خوښ دې شه نشر به يې کړې . زه د آئينې افغانستان د مجلې پوروړى يم ، کوشش به کوم چه په خپلو ماتو گودو شعرونو او ليکونو دغه پور خلاص کړم او ستا کريمانه او دوستانه گيله راته پاتې نشي . د افغانستان د بشپړې آزادي په هيله . بيځايه به نوي که د اقبال دا شعر په دې وخت کښې زمزمه کړم :

نغمه کجا ساقي کجا ساز وسرود کجا سوى قطار ميکشم ناقهٔ بى زمام را .

عبدالله غمخور ـ ۲۵ اکتوبر ۱۹۹۰ ـ پېښور . (دمحترم غمخور صاحب شعر «زمونږحال» د«زبان وادبيات» په برخه کښې خپور شويدى.)

علیه وحدت دو آلمان بسرعت برق پیش رفت و بحیث یک دولت واحد آلمان با نفوس تقریباً هشتاد میلیون و یک اقتصاد قوی و توانا در اروپا عرض وجود نمود. مهمتر از همه اینکه در خود اتحاد شوروی یعنی زادگاه یک دولت کمونیستی، از چهار سال باینسو در اثر تطبیق پروگرام "گلاسنوست" و "پروسترویکا" پایه های نظام کمونیستی یکی پی هم سقوط نموده و حتی مهم ترین عنصر آن یعنی سیستم اداره و پلانگذاری اقتصاد به سیستم اقتصاد بازار آزاد تبدیل گردیده است.

دربین اینهمه دگرگونی های عمده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معضلهٔ افغانستان که سهم بارزی در آن داشت نه تنها از هر نوع تحول و رجوع بطرف صلح و آزادی که هدف اصلی جهاد دوازده سالهٔ مردم قهرمان آن بود بدور مانده بلکه برعکس این موضوع پیچیده تر، خشن تر و لاینحل تر میشود. علل آنرا قطع نظر از دلایل داخلی که در بالا مختصراً بآن اشاره رفت، میتوان در شرایط ذیل منطقوی و بین المللی جستجو کرد:

اول: اتحاد شوروی: برخلاف ارادهٔ محکم اتحاد شوروی مبنی بر عدم اصرار بر دوام رژیم های کمونیستی در اروپای شرق و سایر نقاط دنیا، کشور مذکور بر موجودیت و دوام رژیم دست نشاندهٔ خود در کابل اصرار دارد. علت این روش متضاد اتحاد شوروی را در موقف یکتعداد از تنظیم های جهادی افغانی میتوان جستجو کرد که در ملای عام تبلیغ مینمایند که هدف ایشان تنها آزادی و استقلال افغانستان نبوده بلکه رهائی سرزمین های مسلمان نشین شوروی نیز جزء این هدف است. اتحاد شوروی که با داشتن زیاده از شصت میلیون مسلمان در خاک خود درین موضوع حساسیت خاصی دارد با تمام قوا میکوشد تا در غرب سیاست صلح ولی در جنوب سرحدات خود مخصوصاً در قضیهٔ افغانستان بر دوام رژیم کابل با وارد نمودن تعدیلات در ترکیب ساختمان و سیاست آن ادامه دهد. ما افغانها تا امروز موفق نشده ایم که چنان آلترناتیف (بدیل) به اتحاد شوروی و جهان پیش کنیم که توسط آن این اطمینان بین المللی بوجود آید که افغانستان آینده مرکز فعالیت های سیاسی و تبلیغاتی علیه هیچ کشور خارجی مخصوصاً همسایگان نخواهد گردید. یقین کامل داریم که ارائهٔ چنین آلترناتیف اثرات مثبت بار آورده و اتحاد شوروی را وادار خواهد ساخت که بر این سیاست متضاد خود تجدید نظر کند.

دوم: ایالات متحده امریکا. این کشور در مبارزهٔ دوامدار خود علیه کمونیسم جهانی از موضوع افغانستان بهره برداری بزرگی نموده است. با وصف این اطمینان که کمونیسم در سطح جهانی شکست خورده ولی عدم اطمینان ایالات متحده امریکا براوضاع سیاسی شوروی او را وادار میسازد تا موضوع افغانستان را بحیث بهترین وسیلهٔ فشار در مقابل اتحاد شوروی استفاده نماید.

ترجمهٔ دري نامهٔ استاد عبدالله غمخور

لویه جرگهٔ واقعي افغاني

دوست محترم دکتور سید خلیل الله هاشمیان صاحب اسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته

این سلام طولاني را از آنجهت تقدیم نموده ام که شما به تنهائي خود چنان مبارزه طولاني آزادي را انجام داده اید که آئینه افغانستان راجام جهان نما ساختید و چنان هنرمندانه دانه های مروارید قیمت بها بدامن آن قرار داده اید که صاحبان ذوق از خواندن آن من من گوشت میگیرند. کار صحافت و نشرات همانگونه که باریک است بهمان پیمانه سنگین نیز میباشد واز آن جهت بدون دارائي معنوي و مادي ازین ریشهٔ پشمین شال بافته شده نمیتواند . ولی شما با دستان خالي این تنسته را از چنان تارهای قیمت بها بافتید که هر کس را متحیر ساخته است .بنظر من راز این موفقیت بزرگ همانا عشق بی مانند شما است که بوطن و مردم خود دارید و هیچگونه مانعی جلو شما را در این مامول گرفته نمیتواند. در دامن تاریخ و در چشم مردم جا یافتن کار ساده نیست . این نام نیک صرف نصیب کسانی میشود که مانند شما به صحایف قلب خود پیغام های آزادي و نغمه های ملیت خواهي را در شرق وغرب بگوش اهل ذوق رسانیده ورسالت خود را انجام دهد .

می پذیرم که در بین کاروان مهاجرین افغان چنین اشخاصی وجود دارند که صاحبان غنای مادي و معنوي هستند ولی در این راه بقدر ترکیب دو سطر نوشته و یا صرف دو روپیه حاضر نیستند. از همین باعث است که میگویم افغانهائیکه تمام هستي خود را در خدمت مردم قرار داده اند قابل بیشترین تقدیر بوده و بالاترین ارزش دارند. پاچا صاحب ، اگر بحساب پروفیسران، دکتوران، متخصصین و نویسندگان حرف بزنیم بشمول شما عدهٔ انگشت شماری از میهن پرستان در جهاد قلمي و صحافي حصه گرفته اند و باقي همه دیگران حکم سیل بین را دارند ، و از آنجهت است میگویم که برای حصول و حفظ وطن،عزت وناموس مشترک به سعی وتلاش مشترک ضرورت است . این فرض ملي تمام افغانها است که از طریق قلم یا شمشیر ، پول یا زبان محمل آزادي لیلي را بدوش کشیده و ننگ افغاني را بجا آرند.

پاچا صاحب ، وضع مبارزهٔ قلمي باز هم خوب است ؛ پاره های قلب شما (آئینه افغانستان) و مجاهد ولس گاه ناگاه بچشم میرسند و از آن مستفید میشویم ولی بهتر است از حال زار مهاجرین خبر نشوید . اینجا کاروان جهاد مطلقا در چهار راه ایستاده و چشم براه ساربان است . وضع تنظیمها بقراریست که ملت شهید افغانستان مدت ۱۲ سال برای آنهابیوه داری کرد ، ولی چیزی از آن ساخته نشد؛ یعني چنان زعامت و مرد میدان در میان نیامد که ملت به دورش جمع شده و علاج وطن غارت شده و تباه شده را بنماید. ازین حالت حیران کننده و گیج کننده فعلا بوی خطر های بیشتر بمشام میرسد . خدا نکند که از دست این مردمان عاقبت نیندیش بمنظور حصول گوش سر را نبازیم . زیرا بمنظور غارت هستي ما بلاهای زیادی از دور و نزدیک دهان باز نموده و میخواهند روی استخوان شکستهٔ ما نشخوار کنند و آرمان استعماري خود را بفرجام رسانند.

بنظر من یگانه راه حل این مشکل بزرگ و نجات مردم رنجدیدهٔ افغانستان این است که یک لویه جرگهٔ واقعي افغاني را در یک مملکت بیطرف تشکیل دهند و در آنجا فیصله و تصمیمی اتخاذ نمایند که تاریخ افغانستان چشم براه آن بوده است . باز هم اگر دستان غرض لویه جرگه را نمیگذارند برگزار شود و در برابر اتحاد ملي موانع ایجاد می نمایند ، پاچا صاحب، درآنصورت بیائید بطور مشترک دعا کنیم که خدای پاک روی فضل خود جهت سعادت و سلامتي ملت افغان مرغ اقبال را از ایتالیا به پرواز در آورده و در کابل سایهٔ سر ملت غازي سازد ؛ آمین.

یک پارچه شعر فرستادم اگر منظور شد نشر خواهي کرد. من مرهون مجله آئینه افغانستان هستم، کوشش خواهم کرد که با اشعار و نامه های شکسته و ریخته این قرض را ادا نمایم تا گلهٔ کریمانه و دوستانهٔ شما باقي نماند. بامید آزادي کامل افغانستان .

بی مورد نیست درین هنگام این شعر اقبال را زمزمه نمایم:

نغمه کجا ساقي کجا سرود کجا   سوی قطار میکشم ناقهٔ بی زمام را .

محترم عصمت الله میوند از نیویارک

پیرامون لویه جرگه

شاغلی محترم دکتور سیدخلیل الله هاشمیان

اولا سلام واحترامات خویش را تقدیم میدارم . مضمون منتشره شما مبنی بر هشت ملیون دالر که میخواهند شاغلو نصیر درانی (وردك) - زلمی پوپل و زیدحیدریکدر تحت حمایت وزیر صاحبان از منابع امریکا حاصل نمایند حاصل و مطالعه شد . این اوراق را نه تنها من بلکه اکثریت روشنفکران مهاجر افغان مقیم نیویارك ملاحظه کردند .

من از نظر پرنصیب نظر ارجمند شما را قلبا تائید میکنم زیرا این هیئت سه نفری که شما بیوگرافی انها را تشریح کرده اید بهیچ صورت صلاحیت انرا ندارند که این مبلغ هنگفت را از مقامات امریکائی بنام دائر کردن لویه جرگه افغانستان در دسترس خود قرار دهند زیرا این اشخاص نه سوابق سیاسی و ملی دارند و نه در اجتماع مردم افغانستان نفوذ و رسوخ دارند. اقای زلمی (پوپل) یك شخصی شناخته شده ء حزب خلق افغانستان بوده بکدام جرات دم از منافع ملی افغانستان میزنند ؟ زیرا اینها در مجموع در حزب کشیفوکرا تیك خلق افغانستان افغانستا نرا فروخته اند وملت قهرمان افغانستان مدت ۱۰ سال با چنین اشخاص پیکار عادلانه کرده اند. اکنون که از فرصت استفاده نموده میخواهد خود را وطنپرست معرفی نماید این چهره های اپورچونست به پیشگاه ملت افغانستان روشن است و روز محاسبه با اینها دور نیست . شاغلی نصیر درانی (وردك) که ستیزن شپ امریکا را بدست اورده است و خود را از افغانستان وافغانیت و کلچر پر افتخار ملی خویش خارج ساخته و اکنون بصفت یك امریکن زندگی میکند بکدام صلاحیت و بکدام روی و اعتماد لویه جرگه افغانستان را تنظیم مینماید ؟ «« چه دلاور است دزدی که به شب چراغ دارد ؟ »»

و شاغلی زید حیدری که شما سوانح انرا زیاد تفصیل نداده اید ممکن است از جمله اشخاصی باشد که رمز تقرب دولتها را خوب میداند .

علاوه بر ان سن و سال این اشخاص مقتضی نیست که تجارب اندوخته باشند واین موضوع بزرگ لویه جرگه را تدویر نمایند. ما در حیرت هستیم که این مقامات امریکائی که ملیونها دالربدون مشوره سران و متنفذین واقعی افغانستان که همین اکنون در ایالات متحده امریکا زندگی میکنند بکدام لیاقت واعتماد تحویل ایت هیئت مینماید ؟ بهترین راه همان است اگر مقامات امریکائی واقعا غم ترتیب لویه جرگه افغانستان

را در نظر داشته باشند این مبلغ را به صلاحیت شخص تشخیص اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تقدیم نمایند که هم مورد اعتماد اکثریت ملت ومتفق ملت افغانستان است وهم صلاحیت ترتیب وتنظیم لویه جرگه را دارا شد . با احترام

والسلام علی من اتبع الهدی

عصمت الله میوند [illegible]

محترم دکتور هاشمیان -

مضمون من بارتباط مسئله اسلامستان که در صفحه ٦٤ شماره ۹-۱۰ مجله آئینه افغانستان نشر شده بود جمله اخیر آنرا لطفا قرار ذیل تصحیح نمائید :

«« ما چرا از بنگله دیش درس عبرت نمی گیریم ؟ مردم بنگله دیش که از پنجابیهای غارتگر بستوه آمده بودند برای آزادی و استقلال ملی خویش از هندوهای هندوستان استمداد کردند بدون آنکه بمذهب هندویزم عقیده داشته باشند . »» با احترام

عصمت الله میوند ۹ نوامبر ۱۹۹۰

لویه جرگه یا دخره د لکي پسې تړلی مهار !

محترم محمد اسماعیل کرزی ـ والنتکریك

محترم داکتر صاحب هاشمیان

تر ټولو دمخه ستاسی او محترمی کورنی صحت او سلامتی له پاك خدای (ج) څخه غواړم. ستاسی دافغانستان آئینه دوه ټوکه مجلی ماته راورسیدی ډیر خوشحاله سولم او هغه می په ډیر غورسره وکتلی. ډیر ارزښتمند شیان می پکښې ولوستل او د ډیرو خلکو دنوموسره آشنا سولم او د ډیرو په نظریو او انتقادو باندی وپوهیدلم او ډیر فرصت طلبه خلك می هم پکښې وپیژندل او ددوی په مقصد او مرام هم وپوهیدلم. تر دی خلکو پوری می یو وطنی قصه راپه یاد سوله:

په کلو او بانډوکی همیشه ځوانان راټولیدل او لمر ته به کښیناستل ټوکی ټکالی به ئی کولی. یدی ترځ کی به هرچا د خپلی غښتلوالی او زړه ورتوب قصی به ئی کولی. یدی ډله کی یو ځوان چه ډیر باتك او غټ غټ بریتونه ئی درلودل هم پکښې وو. نو هر چا چه به خبری کولی چه به پلانی‌کلی کی سړی ئی مړ کړیدی او یا غلا سویده ځوان به خپل بریتونه تاو کړله او مخ به ئی نوروته راواړاوه چه ځوانان هم پکښې کی وه. ددی ځوان او اوزی ترهره ځایه خبری سولی ناځاپی کمه ورځ به همدی کلی کی یوه پیښه وسوله نو کله چه دحکومت نفر راغله بر علاوه پر نورو نفرو چه به قضیه متهم وو ځوان چه غټ غټ بریتونه ئی درلودله، دی ئی هم حکومتی ته یوتی او بندی ئی کی. کله چه دده ماینه او نور خپلوان په خبر سول نو حاکم ته ورغله او وی ویله حاکم صاحب دده پر بریتو مه خطا وزی والله که تر ده بیریدونکی بل خدای پیدا کړی وی. ماینی ئی وویله کله چه د شپی بیرون ته وزی زه ورسره یم دی ډیر دارن دی. منتها کله چه دځوانانو سره ناست وی دی خپل ځان لوړ لوړ کوی. کله چه حاکم دا واوریدل نو دی ئی خوشی کړ.

اوس ددی وخت راورسیدی چه هر څوك دافغانستان دازادی په اخیستلو کی ځان معلوم کړی او وائی چه ما هم برخه پکښې اخیستی ده. کله چه په خیر سره افغانستان ازاد سی دا دافغانستان د خلکو چه قربانی ئی ورکړیدی حق دی چه ووائی چه چا څه کړی دی.

او بل ستاسی د نظر خواهی نمونه چه مو دلوئی جرگی په حقله د بیاندوار په مشری د(چرا) پوښتنه کړیده هم یوه قصه راپه یاد سوله. قصه داسی وو:

یو شپون یا دقافلی مشر دمرگ وخت رانږدی سو، نو غوښتله ئی چه د خپلو درلودونکو څاروی سره حق‌پولیت وکړی چه دی وبخښی. نو اول ئی د پسو څخه، بیائی د خرو څخه بیائی داسانو او نورو چه دده په رمه یا قافله کی وه حق پولیت وغوښتی. ټولو دی وبخښی. وار پر اوښ راغی. کله چه د هغه څخه ئی حق پولیت غوښتی هغه داسی ورته وویله: که په شپو شپو دی اوبه نه راکولی او خوراك می ځوز یا اغزی وو او یا په دښتوکی به روان وم. دا ټوله زما دوجود ساختمان وو هغه ټوله در بخښم. یوښی چه نه در بخښم هغه دادی چه زما مهار (تناب) به دی همیشه د خره په لکی پسی تړلی.

گرانو لوستونکو دافغانستان با شهامته وگړو د افغانستان د ازادی په لاره کی د هیڅ نوع قربانی څخه سپما نده کړی او دخپل مرام او ارزو تر رسیدو پوری به په کلکه ولاړ وی او دی، او بل چاته به اجازه ورنکړی چه د یونیم میلیون شهیدانو د وینو په تویولو سره خپلی گټل سوگ‌نوم د پردو په برخه کړی.

مونږ الحمدلله پخپله افغانی جامعه کی ډیر با احساسه او ملی زعامتونه لرو چه دانوم به هم پخپله برخه کړی نه ده (بیاند وار) موسسی تر مشری لاندی. و من الله التوفیق. په‌درناوی محمد اسماعیل کرزی د والنتکریك څخه.

تمدید اشتراک

شما را تا اخیر دسامبر انتظار داریم. وجه اشتراك:

سالانه ٦٠ دالر ششماهه ٣٠ دالر

محترم میر محمد صابر انصاری

آیا حق گفتن گناه است ؟

به ناکسان چو رسی حرمت و تواضع کن -- دری که پست بود میتوان خمیده گذشت .

امروز ٤ اکتوبر است وقتی که پوست بکس خود را باز کردم چشمم بنامه ای افتاد که ازواشنگتن ارسال شده بود و وقتی آنرا بازنمودم از خواندن آن متاثر شدم زیرا افغانها در هرجائی که هستند هنوز هم اصلاح نمیشوند و بضد آنکس که واقعا خدمت میکند دروغها می بندند .

بهر صورت گزارشهای لویه جرگه (افغان سنتر) را نیز بدقت مطالعه نمودم که واقعا خنده آور است زیرا در امریکا تشکیل جلسه ای بخاطر لویه جرگه دور از تصور است - بهیچوجه امکانات ان میسر نیست . اولا اینها نمیتوانند که نظر تمام افغانهای مقیم امریکا را بگیرند چه رسد بافغانهای اروپا پاکستان و ایران و داخل افغانستان . دوم اینکه شخصیت های برجسته ایکه در ان جلسه اشتراك داشتند باید باین موضوع غور میکردند که امکان تشکیل لویه جرگه ای در کلفورنیا چطور امکان پذیر است بدون نظر اکثریت مردم ما ؟ خلاصه اینکه ماعمل و کار هر افغان را در مقابل افغانستان ستایش میکنیم اما نه تجارت بالای وطن وطندار را . بهر صورت در مورد گمنامه که در باره شخصیت ها شمیان صاحب نوشته شده واز طرز نوشته آن معلوم است که از طرف همان "" لویه جرگه سازان "" باشد واقعا دور از انسانیت است زیرا ها شمیان صاحب را نه تنها خودم بلکه پدرم از دوران پوهنتون و هم فامیلم میشناسند . اگر ها شمیان صاحب نظر خود را در باره لویه جرگه (افغان سنتر) ابراز داشته کدام گناه ندارد زیرا هر افغان حق ابراز نظر را دارد ولی انهائیکه بشخصیت فامیلی کس تجاوز میکنند واقعا دور از جاده انسانیت است . دیگر اینکه ها شمیان صاحب برای تسلیت شما عرض کنم که چندی قبل برای من و فامیلم نیز همچو یك شبنامه نوشته بودند که حتی مرا تهدید بمرگ نموده بودند اما چون مردم من و فامسلم را میشناسند چندان توجه ای به ان نکردم بلکه بفرموده پدر خود عمل کردم که "" به لق لق سگ دریا مردار نمیشود ""والسلام میر محمد صابر انصاری از نیویارك ٤ نوامبر ۱۹۹۰ .

نظر خواهي نمونه اي

زیر یکی ازین دو عنوان در
بین دو خط علامه چلیپا بکشید

طرح لویه جرگه امریکائی (ده بیاندوار) را که مسوده و))
مصوبه آن بقیادت وزیر صاحبان در رستوران تستی تکمیل و))
در شماره ۹ - ۱۰ ائینه افغانستان نشر شده است ......))

تائید میکنم ______ تائیدنمیکنم ______

چرا ؟

لطفا این فورمه را امضاءکرده بما بفرستید . هویت مکمل ______ ادرس و نمبر تلفون ______

فورمه فوق در بین مجله بخوانندگان ارسال شده بود . نظریات واصله عینا از فورمه ها نقل و ذیلا نشر میشود :

عصمت الله میوند از نیویارك - تائید نمیکنم - زیرا اشخاصی که لویه جرگه را مطابق پروگرام (ده بیاندوار) تدویر میکنند صلاحیت صرف کردن مبلغ هشت ملیون دالر را ندارند اما شخص با صلاحیت این کار اعلحضرت امتوکل علی الله محمد ظاهر شاه میباشد . با احترام .

عبدالقدیر نورستانی از سان هوزی - تائید نمیکنم - عقیده بنده در مورد طرح لویه جرگه انضمام این فورمه خدمت تقدیم استه با احترام (نظر شان علیحده نشر شده است) .

سید عبدالله واعظی از هیوارد - تائید نمیکنم - زیرا ما افغانها از پدر به عنعنات افغانی خود پابند بوده و هستیم و ما لویه جرگه افغانی میخواهیم نه امریکائی . این عقیده هر فرد افغان اصیل است والسلام .

دکتور عبدالولی ذکی از سویس – تائید نمیکنم – اگر طرح لویه جرگه که از طرف یك عده ٔ محدود افغانهای امریکا با همکاری عناصر امریکائی از حالت پیشنهاد بحالت تصویب در امده باشد علاوه از اینکه مورد اعتبار و قبول افغانها نمیباشد بلکه روشی است نهایت سطحی ونا سنجیده وحتی گفته میتوانم که غصب حقوق مشروع افغانها میباشد. با درك اینکه چنین اقدامات هیچوقت به نتیجه نمیرسد و حرکت شان ضیاع وقت است میخواستم دلیل خویشرا در اطراف این موضوع بشرح بنویسم خوشبختانه مضمون آقای استاد سید عبدالله کاظم که در جریده ۹ – ۱۰ اشینه افغانستان‌بنشر رسیده از نظرم گذشت و با مطالعه‌آن قسمت اعظم نظریات خویش را در آن یافتم که مورد تائید کلی من میباشد و بان اکتفا میکنم . با احترام.

عبدالقهار ملکیار از سانتا آنا – تائید نمیکنم – علاوه بر ملاحظات دیگر چون یك عده کثیری از افغانهای مقیم منطقه در جلسات منعقده اشتراك نداشته و تشبثات مطروحه مورد بررسی و نظر پرسی ایشان قرار نگرفته است فاقد ارزش دیموکراسی بوده وبنابرین قابل تائید اینجانب نمیباشد . با احترام .

عبدالواسع روشنا از نیویارك – تائید نمیکنم – لویه جرگه یك تحفه بزرگ ملی است که از اجداد بما افغانها بمیراث مانده . این جرگه بزرگ در طول تاریخ بکرات در حل مسائل بغرنج داخلی و خارجی رول قاطع خود را بکمك نمایندگان حقیقی ملت بانجام رسانیده و قدسیت حاصل کرده است . و اما حالا دیده میشود که چند محترمی خارج از وطن دور هم نشسته و طرحی برای لویه جرگه افغانستان بکمك عناصر غیر ملی و خارجی و مخصوصا موسسه (بیاند وار) که ازقضیه افغانستان بهره برداری سر شاری کرده و میکنند طرح لویه جرگه افغانستان را میریزند که خالی از همه ارزشهای ملی بوده میان خالی و غیر قابل قبول و تطبیق میباشد . بناءً انرا تائید نکرده بلکه شدیدارد مینمایم . با احترام .

عبدالغفار صدیق ولد غلام صدیق خان چرخی از کانکورد – تائید نمیکنم .

غلام یحیی سعد زوی از هاتورن پنسلوانیا – تائید نمیکنم .

سراج وهاج از کانکورد کلفورنیا – تائید نمیکنم – طرح و ترتیب و تنظیم لویه جرگه باید کاملا افغانی از طرف افغان و برای افغان باشد .

شیر علومی از ساندیاگو – تائید نمیکنم – مساله لویه جرگه از عنعنات ملی افغانها است و سوابق تاریخی قدیم دارد – طرح تسوید و تصویب ان مربوط بملت افغانستان است که از طرف اکثریت مردمان ما باید صورت بگیرد . لذا این مساله بهیچك غیر افغانی ولو که دوست هم باشد تعلقی نداشته و باید مطلق افغانی باشد .

زمری وهاج از کانکورد کلفورنیا – تائید نمیکنم – لویه جرگه با سوابق وقدامت تاریخی که دارد از پدیده های خاص افغانی و از جمله سنن ملی وباستانی ما شناخته شده است که بهیچ وجه نباید با مداخله جزئی و کلی اجنبیان آلوده شود .

داکتر اختر محمد بره کی از پانوراما کلفورنیا – تائید نمیکنم – هر اقدام و عملیکه جهت تشکیل لویه جرگه در صورتیکه بمعنی و مفهوم حقیقی ان توافق نداشته باشد (یعنی از طرف خود مردم افغانستان برای خود مردم افغانستان بوجود نیامده باشد) تعرضی است بحقوق مسلم مردم افغانستان خصوصا لویه جرگه تقلبی که به تحریك و مساعی اجانب دایر گردد من به ان جدا مخالف میباشم .

عبدالودو عزیزی از پانوراما کلفورنیا – تائید نمیکنم – بخاطریکه تشکیل لویه جرگه توسط چند نفر محدود اصلا کدام معنی و مفهومی ندارد و در تشکیل لویه جرگه نه تنها چند نفربلکه تمام ملت افغانستان حق دارند . این نوع اقدام در تشکیل لویه جرگه قطعا قابل تائید هیچ فرد افغان نمیباشد و شخصا خودم کاملا منحیث یکفرد جوان افغان مخالف میباشم .

نجیب شکیب از ساندیاگو کلفورنیا – تائید نمیکنم – لویه جرگه یك موضوع شخصی وفردی نبوده بلکه یك مساله ملی میباشد چنانچه عالیترین قدرت ملی بوده که نمایندگی ازتمام طبقات ملت می نماید .

ح . انور از ساندیاگو – تائید نمیکنم – لویه جرگه های ما هیچوقت متاسفانه ماهیت ملی نداشته زیرا اعضاء ان از طرف اشخاص صاحب مدعا (hand pick) میشوند و اهداف آنها که قبلا (orchesterated) شده بالای اعضاء تحمیل میگردد .

عتیق الله حبیب از نیویارك – تائید نمیکنم – بخاطریکه افغانی نیست وامریکائیست .

شترالدر کهگدای سابق استاد دانشگاه کابل - از المیدا کلفورنیا - تائید نمیکنم - نظرم در ورق علیحده تقدیم شده (که در همین شماره نشر گردیده).

الحاج عبدالرحیم غفوری از ویرجینیا - تائید نمیکنم - برای اینکه ما در امریکا و اروپا نشسته و لویه جرگه را برای افغانستان و داخل کشوری که در تصرف روسیه میباشد میسازیم. ایا امکان دارد که ما از اینجا خود را نمایندگان مردم در آنجا بتراشیم . آیا طرف قبول انها هستیم و فرض بفرمائید یك لوی جرگه ساختیم از عدهٔ معدودی از مهاجرین خارج و تمامیم خیالی و هوا پیمائی هم گرفتیم ویکنفر را زعیم یا پادشاه یا رئیس جمهور خود قبول کردیم چطور اورا در آنجا میبریم و بقدرت میرسانیم ؟ نخیر، ابداً ابداً تائید نمیکنم. باقی نظرم در صفحه علیحده بخوانید (که در همین شماره نشر گردیده) .

عبدالودود کرزی از گاردن گروف کلفورنیا - تائید نمیکنم - دادی ستاسو ددغی وقی درالیزلو په باب چه د لوی جرگی په هکله ده خپل نظر په خلص دول تقدیموم. زه پخپله د دغسی لویه جرگو سره چه د څو محدودو افغانانو له خوا څخه که په امریکه، اروپا او یا د دنیا په بل کوم گوت کی وشی موافق نه یم چه ورروسته به خپل نظر په مختصر دول د نشر دپاره درولیزم .په درنا وی.

محمد زکریا ابوی - از ساکرامنتو کلفورنیا - تائید نمیکنم - اگر بدیگر موضوعات تماس نگیرم باین باید ملتفت بود: در خانه شاه خبری نیست در خانه عروس دنگ و دهل است .کسانی که باخون خود با شکم گرسنه، تن برهنه تا این دم با دشمن جنگیدند ازین مصوبه و مصوبه بازی خبری ندارند و ما بالای عنوان، جملات وکلمات می جنگیم و سهم بزرگ را دو دسته بکسانی پیش میکنیم که ثمره خدمات شان بارز است همچنان ناکامی میوند وال شهید از خاطره ها فراموش نشده است .

دکتور محمد صالح کشاورز از هارتفورد کنیکتیکت - تائید نمیکنم - بخاطریکه یك عده ای محدود افغانهای کالیفورنیای جنوبی نمیتوانند از تمام افغانهای داخل و خارج افغانستان (بدون اینکه نظر مردم را بخواهند) نمایندگی کنند. این اولین باریست که کسی از افغان های مقیم امریکا و خارج امریکا نظر خواهی کرده است . خدا کند مردمان دیگر پیش ازاینکه بکاری اقدام کنند از هموطنان نظر خواهی کنند . (متباقی در ورق علیحده). (نظر شما درین شماره نشر شده است)

سید فقیر علوی از ویرجینیا - تائید نمیکنم - طرح لویه جرگه برای تنظیم یك حکومت اسلامی دیموکراتیك در چنین شرایطی که مردم افغانستان در سراسر افغانستان آواره و سرگردانند و در خود کشور نیز زیر فشار حکومت کابل مجال نفس کشیدن ندارند یك طرح بی موقع و خاص بمنظور بهره برداری است . گذشته از آن برای تاسیس لویه جرگه همه مردم مملکت ما حق اشتراك و رای دارند. چند نفری که در یك منطقه امریکا گرد آمده و تاسیس لویه جرگه را طرح ریزی کرده اند پا گذاشتن بر حقوق ۱۵ ملیون مردم هموطن ما است . سوال من این است که این اشخاص برای استقرار امنیت و تاسیس یك حکومت ملی چه کاری کرده میتوانند و در برابر مردم افغانستان هیچ ارزش حقوقی و سیاسی ندارند زیرا از حمایت سیاسی مردم مملکت خود بر خوردار نیستند. کمال بی انصافی است که مردم ما اعم از آنانیکه در داخل کشور از فرط قحطی و عدم امنیت و بی سرنوشتی با مرگ دست و گریبان اند ولی ما دراینجا طرق استفاده جوئی را می سنجیم . مخصوصا از رجال خوشنام و با تقوی از قبیل داکتر مجیدسراج هاشمیان، حسن کریمی و امثال آن صمیمانه خواهش میکنم درین چنین ماجراجوئیها اشتراك نورزند و علیه آن جداً مبارزه کنند. زیرا برای پیشبرد امور مملکت در افغانستان آزاد و مستقل بچنین اشخاص خوشنام و پاك سخت ضرورت داریم و دریغ است که علیه این چنین رجال شریف و پرهیزگار حرفهائی زده میشود . با احترام .

پاینده محمد کوشانی از فریمان کلفورنیا - تائید نمیکنم .

محمد خالد کوشانی از فریمان کلفورنیا - تائید نمیکنم .

محمد عیسی توخی از سانتا باربارا کلفورنیا - تائید نمیکنم - نظر مختصری در مورد لویه جرگه که عالیترین ارگان ملی است نوشته بودم که در شماره ۹-۱۰ ائینه افغانستان نشر شده است . از تاریخ لویه جرگه افغانستان موتهای زیاد بمقایسه تاریخ سیاسی اضلاع متحده میگذرد. قبولی نظر یك گروپ محدود امریکائی و یا مختلط در مورد یك ارگان عالی تاریخی افغانی یك کار مسخره و نا معقول خواهد بود .

محمد سعید فیضی از المیدا کلفورنیا - تائید نمیکنم - نظر خود را طی مقاله جداگانه می نویسم (که در همین شماره نشر شده است) .

عبدالواسع واحدی از نشویل تینسی ـ تائید نمیکنم .

محمد اسمعیل کرزی از والنت کریك کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ زما نظر په هغه بله پرزه کی ولولی (چه په همدغه گنه کی خپور شویدی).

روح الله روحی از داونی کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ دلایل ام در چند مقاله که درین باره در مجله فوق العاده لویه جرگه ۹ ـ ۱۰ ائینه افغانستان نشر شده ذکر گردیده همان کفایت میکند . امضاء سابق مدیر عمومی جشن بلدیه کابل .

انجنیر غلام حسن محسن زاده از کانکورد کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ سالی که نیکوست از بهارش پیداست ! ماهیت این لویه جرگه امریکائی را میتوان از سوابق کار طراحان آن ارزیابی نمود.

حاجی عبداللطیف کارمند از اروا ین کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ با عرض سلام و احترام، برادر هموطن، اینجانب هیچنوع لویه جرگه ای که از طرف اکثریت افغانها پایه گذاری و تائید نشده باشد قبول ندارم، خصوصا آن نوع لـبه جرگه که از طرف یك مملکت خارجی پایه گذاری شده باشد هرگز قابل قبول من بحیث یك افغان نیست . با احترام .

عبدالرشید بینش از فریمان کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ چرای آنرا در نبشته پر مغز و پر مفهوم داکتر عبدالله کاظم جستجو نمائید .

عبدالله سمندر غوریانی از بلومنگتن اندیانا ـ تائید نمیکنم ـ .

عبدالعظیم عظیمی از وان نایز کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ بخاطر اینکه یك گروه مشخص و معلوم الحال امریکائی افغان نما با استفاده از احساسات ملی و وطندوستی بعضی افغان ها میخواهند یك رسم کهن عنعنوی ما را زیر برنامه های سیاسی امریکا بمردم ما بگونه ي تحمیل کنند و ازین رسوخ کاذب نزد مقامات امریکائی چون یاران پاکستان نشین خود اعتبار کسب کرده و جیبهای خود را باورور از دالر ها بسازند و آنوقت که بنام یك ملت قهرمان و بیمار گنجها انباشتند سر وصدا و غایله لوی جرگه را هم به ترتیبی بخوابانند. ما افغانیم و لوی‌جرگه افغانی میخواهیم و لویه جرگه امیکائی بدرد همان جرگه سازان میخورد و هرگونه لویه جرگه اعضای کی جی بی را زیر سایه امریکا رد میکنیم، تا یکنفر افغان زنده است عنعنات ما هم بهمان اصالت و صداقتش باقی میماند.

عبدالحمید انوری از کانکورد کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ در شرایط کنونی کشور ما هیچ مرجع با صلاحیت وجود ندارد که از همه اقوام و اقشار ملت در داخل و خارج از کشور نمایندگی کرده و مورد قبول همگان واقع شود و اجازه هم ندارند تا "لویه جرگه" را که از عنعنات ملی و ممثل اراده ملت افغان میباشد باساس طرح یك موسسه امریکائی دائر نمایند .

سوسن رحمان روشنا از نیویارك ـ تائید نمیکنم ـ بخاطریکه آقای زلمی پوپل یا بگفته شما مغز سیاسی افغان سنتر، سابقه ارتباط با حزب پرچم را داشت، زینرو از اعتبار ساقط است . همچنین تعجب درینست که یك عده وزرا، سابق و دانشمند محترم داکتر کاکر چطور با شخصیت تا په خورده ئی همکاری میکنند. عقل از فهم و درك این موضوع هم مانند اتحاد گلبدین حکمتیار و شهنواز خان تنی عاجز است . دیگر اینکه ما مارگزیدگانی استیم که اکنون از ریسمان دراز هم می ترسیم . چون پیشنهادات افغان سنتر از موسسه امریکائی، منشا، گرفته ازینرو میگوئیم عطای اجنبی ولو که بخیر وصلاح ما هم باشد به لقایش ـ مسئله مغلق دیگر اینست که نیاکان ما برای تاسیس لویه جرگه ها دست کمك سوموسسات خیریه دراز نکرده و نمایشات دایر ننموده بودند . حالا این لویه جرگه ملی و عنعنوی چطورخلاف مسیر در جریان است ؟ در ضمن این نکته هم قابل غور است چنانچه به تائید گفته میر محمد صابر انصاری در مجله ائینه تا وقتیکه این جرگه ها طرفدار پیدا میکنند حتما ۱۲ سال دیگر یا بیشتر بکار است در حالیکه ما بیك فیصله و تصمیم عاجل ضرورت داریم . با عرض حرمت .

غلام حضرت کوشان از هیوارد کلفورنیا ـ تائید نمیکنم ـ طرح لویه جرگه یا انعقاد آن برای افغانستان آزاد آینده، اگر توسط امریکا باشد یا شوروی ازطرف ایران باشد یا پاکستان یا هر خارجی دیگر یا توسط چندنفر محدود افغان که آنهم در یك رستورانت سر بازار صورت بگیرد مردود، مذموم، گناه و خیانت است . ولو که دست اندر کار چنین اقدامات وزیر، والی، وکیل تاجر، رستورانت چی یا هرکسی که باشد .
جرگه بزرگ یا مجلس موسسان برای تعین سرنوشت افغانستان باید از طرف افغان، توسط افغان، و برای افغان باشد، علنی باشد، و حتی الامکان در بر گیرنده، اکثریت کامل وطنداران باشد. افغانها این کار سترگ را یا در مسجد میکنندیا در مکتب، و آن اکثریت هم همان اکثریت

گرسنه، تشنه، خون آلود، شهید داده، مجاهد و مهاجر که تلخیها کشیده، نه آن عدهٔ قلیلی که وقت‌گریز از همه پیشتر سر و کلهٔ شان با مریکا، اروپا، کانادا و آسترالیا رسید و در طول یازده سال خون و آتش یك قدم، یك قلم و یك درهم برای جهاد افغانستان بحضور ملت دلیر و تباه شده، افغانستان که چون کوه در مقابل هجوم قشون روسیه مقاومت نموده است، تقدیم نکرده باشند. وای بر آنانیکه با سر نوشت ملت ما به نظر و دست داشتن خارجی بازی کنند. البته بحیث یك هموطن حق اظهار رای و اشتراك در امور وطن را دارند، نه آقائی و باداری ملت ما را و عزل و نصب و بکن و نکن را.

احمد صدیق حیا از دهلی ـ تائید نمیکنم به برای اینکه شاعری گفته : (حقا که با عقوبت دوزخ برابر است ـ رفتن بپای مردی همگانه در بهشت). لویه جرگه ایکه بفرمایش خارجیها و اتباع خارجی صورت بگیرد قابل قبول ملت غیور و متدین افغانستان نبوده و نیست. لویه جرگه یکی از اساسات بزرگ دین مبین اسلام و ملت افغان بوده سابقهٔ طولانی وتاریخی دارد ـ لویه جرگه های تاریخ عصر میرویس نیکه و حضرت احمد شاه بابا و شاه امان الله غازی قابل قدر شمرده میشد زیرا بمنافع وطن تعلق داشت اما لویه جرگه های قلابی شاغلی محمد داود (با شعار: اما بیك شرط...) و دورهٔ نحس ببرك کارمل و نجیب گاو (این قاتل ملت) و نوکر شوروی تا ابد مردود میباشد ـ همچنان اشخاصی که تابعیت امریکائی را قبول کرده باشند ما آنها را افغان نمی شماریم. (تفصیل در مقالهٔ نظری به لویه جرگه امریکائی منعقدهٔ رستوران تستن). احمد صدیق حیا ولد سردار عبدالعزیز خان (حیرت) مرحوم. (نامه تان در همین شماره نشر شده است ـ اداره).

محمد سروریمین از نیویارك ـ تائید نمیکنم ـ نزد ملت افغانستان افغانهای گریختگی مردم های بیغیرت دیوس و ابن الوقت بوده مخصوصا افراد و اشخاصیکه در دوائر حکومتی ملکی و نظامی بشمول مراکز علمی و فرهنگی مستخدم بوده اند در طول پنجاه سال گذشته غیر از خیانت کاری دیگر نکرده اند. حالا شما دیوسها میخواهید که سرنوشت افغانستان را با مغزه های پوشیده و شکم های گنده اینها ۱۲ سال را در پوست ملنگ گذشتانده اند و حالا هوای افغانستان بر سر شان زده خیلی جالب میباشد. (عینا نقل شده ـ اداره).

(هموطن ما آقای یمین در عقب فورمه مذکور و یك صفحه دیگر ۱۰ سوال را با ین مجله راجع ساخته و خواهش نموده تا نشر گردد ـ تا جائیکه سوالات مذکور بمدیر مسئول این مجله ارتباط میگیرد هر چه باشد حق نشر برای نظر این هموطن را قابل میباشیم ولی یك عده سوالات وی بحیثیت یك عده هموطنان دیگر بر میخورد که از نشر آن معذرت میخواهیم و فقط همان سوالاتی را که بمدیر مسئول متوجه است نشر میکنیم:)

« جناب استاد گرامی و مجاهد بزرگ چند سوال از شما در اینجا ارائه میشود لطفا برای خوانندگان آئینه افغانستان در شماره آینده چاپ کنید:

(۱) شما ادعا دارید که نواده حضرت محمد (ص) میباشید. حضرت محمد یازده زن شرعی وچندین زوجه سیغه ای داشتند آیا شما بکدام همسر محمد متصل میشوید ؟
(۲) ....
(۳) چه چیز باعث میشود که شما تمام نیروی خود را در تخریب افغان سنتر و غیره مصرف میکنید؟
(٤) ....
(۵) شاغلو کریمی و غلام فاروق تمیز دوستان نزدیك تان شما را شخص دیوانه قلمداد میکنندچرا ؟
(٦) لطفا برای آرشیف ملی روابط خویش را با حفیظ (الله) امین توضیح بدهید.
(۷) ....
(۸) آخرین باریکه شما با دکتور عقلی وعصبی دیدار کرده اید چه زمان بود ؟ ما فکر میکنیم جنابعالی به علم روانشناسی و طبابت عقلی و عصبی عقیده دارید ؟
(۹) آیا میخواهید که رئیس جمهور صدر اعظم وزیر شوید ؟
(۱۰) ما نمیخواهیم که دوسیه جنابعالی را بملت روی کنیم زیرا عقیده داریم زمانی رسیده که افغانها کوتا بیایند وبایکدیگر آشتی کنند. با احترام » (عینا نقل شده ـ اداره)

هموطن یمین در جوف پاکت خود چهار قطعه اعلامیه تایپ شدهٔ حزب اسلامی حکمتیار را نیزبما ارسال داشته اند. هر یك ازین اعلامیه ها جناب پادشاه سابق افغانستان را هتاکی کرده است. اعلامیه های مذکور قبل برین نیز توسط پوسته از نیویارك بما رسیده وباکثرمردم رسیده و لعنت گفته بودند. اکنون که ارتباط حزبی و جهان بینی علمی و خصوصا دانش واحاطه این هموطن در تاریخ اسلام و حیات پیغمبر برگزیدهٔ آن حضرت محمد مصطفی (صلعم) بهمه هموطنان بر ملا میشود و می بینند کهاشخاص برازنده ای در حزب اسلامی حکمتیار منصبدار و صوبه دار و اختیار دار میباشند، اینك آدرس مکمل ایشانرا چنانکه در نامه خود نوشته اند تقدیم میکنیم:

M. Sarwar Yamen
Bahama Fried Chicken, 651 Courtland Ave, Bronx , New York 10451

قابل تذکر است که حدودسه ماه قبل دو عدد از همین اعلامیه های حزب حکمتیار در یك پاکت کلان از نیویارك رسیده بود و در بین آن یك قطعه فوتوی مرحوم زلمی غازی سابق سفیر افغانستان درلندن بلباس شنا همرای یك خانم شریف افغان که مانند دخترزلمی غازی میباشد بما رسیده بود.

سید مسعود پوهنیار سابق سفیر افغانستان در روم از جرمنی - تائید نمیکنم - برای اینکه : سنگ اول چون نهد معمار کج - تا ثریا میرود دیوار کج .
طرح آنچنان لویه جرگه ای که طراح آن خارجی و با نیت های کجی که بر مبنای استفاده جوئی قرار داشته باشد برای حل قضیه افغانستان ثمربخش نیست . چنانچه حکوماتی که برای افغانستان در پشاور با شرکت افغانهای مجاهد ساخته شد چون بانیان خارجی و اغراض خارجی در آن دخیل بود تا اکنون به نتیجه یی نرسید و بعد ازین هم تلاش همان قبیل حکومات و جرگه ها بجائی نمیرسد. یگانه راه حل مسئله افغانستان همان است که جرگه ء از افغانها مانند همان وزیر صاحبان از شخصیت های ملی دانشمند و شناخته شده خودمان تشکیل گردیده طرحی را که لازم بینند با حصول موافقه موسسه ملل متحد براه اندازند . با احترام .

عبدالستار از فریمان - تائید میکنم - بالای افغان سنتر اطمینان است کومک ها وتنخواه ویلفیر خوش تان میاید اما ازکومک بیاندوار چرا تنگ باشد ؟ (ادرس و امضاء ندارد فقط عبدالستار بقلم نوشته شده - اداره)

محمد حسن کریمی از لاس انجلس - تائید نمیکنم - من لویه جرگه تصنعی را که هزاران میل از خاک افغانستان فاصله دارد و طرح اصلی آن توسط بیگانگان پیریزی شده تائید نمیکنم . بقرار عنعنه افغانی لویه جرگه باید توسط شخصیتی که نزد ملت محبوب باشد و مردم بسخن و اعمال وافکار او اعتماد داشته باشند طرح گردد. این حرکت نابخردانه در امریکا باراده ء مردم افغانستان سازگار نیست . بنابران قابل تقبیح است زیرا در ساختمان زیربنای این طرح منافع سیاسی ملت افغانستان صدمه می بینند. خشت اول گر نهد معمار کج - تا ثریا میروددیوار کج.

محمد ناصح نوابی محصل کالپالی از پومونا کلفورنیا - تائید نمیکنم - زیرا که وزیران سابق افغانستان نماینده اصلی مردم افغان نبوده و نمیباشند . لویه جرگه انها بیرون از افغانستان نمایندگی از قدرتهای خارجی و غیر افغانی میباشد.

فتانه عزیز لیسانسه ژورنالزم از ریزیدا کلفورنیا - تائید نمیکنم - زیرا این لویه جرگه نه صلاحیت دارد و نه نمایندگی مردم افغانستان را میکند. و همچنان لویه جرگه خارج از افغانستان کدام وظیفه را نمیتواند انجام بدهد .

انجنیر احمد نوابی از پسادینا کلفورنیا - تائید نمیکنم - .

ولی احمد نوری از پاریس - تائید نمیکنم - نظریات من و یکعده هموطنان دیگر در شماره ۹- ۱۰ ائینه افغانستان (ص ۲۷) نشر شده است .

عزیز احمد نوری (مهاجر افغان) از ویرجینیا - تائید نمیکنم -

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز غافل درین خیال که اکسیر میکنند.
ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیرمیکنند.
(حافظ رح)

لویه جرگه واقعی که ممثل آرا ءقشر عامه مردم باشد یك عنعنه باستانی و سنت کهن عرف قدیمی و ملی افغانان اصیل است مانند لویه جرگه زمان احمد شاه بابا... این سنت اصیل بر پایه ء خصایلی مانند عشق به ازادی شهامت و مهمان نوازی غیرت و شجاعت استوار است که خاصه ء فطری این قوم آزاده است . با شیر اندرون شد و با جان بدر شود . نه کسی آنرا بمردم آموخته و نه بانی و رهنمای آن گردیده است . اگر دستهای غرض مداخله نکنند ملت افغانستان خود میداند که در چه شرایط و چگونه بانجام این سنت کهن خود متوسل گردند. تصمیم گیری به تدویر و نحوه عمل آن پلان وپروژه بودجه و اعتبارات مالی خارجی بکار ندارد .
و ما علینا الی البلاغ .

داود و نادیه ملکیار از سان دیاگو- کلفورنیا - تائید نمیکنیم .

میر محمد رفیق انصاری و میر محمد صابر انصاری و داکتر مینا انصاری از نیوبارک - تائید نمیکنیم .

محمد کریم نصرتی از هیوارد -کلفورنیا - تائید نمیکنم - این لویه جرگه ءساختگی و تصنعی و این مرامنامه ء شخصی را که از نگاه قانون مفهومی ندارد مخصوصاکه از هر طبقه ء افغان نماینده ای در مجلس تصویب ان موجود نبوده وبمشوره ء نمایندگان کلیه مردم افغانستان ترتیب و تدوین نیافته است قبول ندارم (ناگفته نماند که نه من قبول دارم و نه دوستانم - چندین عزیزان ازین لویه جرگه ساختگی اظهار تنفر و انزجار کرده اند) باحترام .

محمدنجیب حسابی از اپلیند کلفورنیا – تائید نمیکنم – دلایل در ورق جداگانه بیان شده است (که ذیلا نشر میشود):

محترم محمد نجیب حسابی

لویه چرگه

در جوامع مختلف بشری سنن و عنعنات ملی ومذهبی وجوددارد که خاص خود باشندگان همان مرز و بوم بوده و تنها کسانیکه صلاحیت و اهلیت برگزاری و برپاکردن آن مراسم را دارند مردمان همان مرز و بوم هستند وبس و هیچ نیروی خارجی را حق دست درازی کاوش و چند وچون در آن نمیباشد. تجربه نشان داده است که همیشه دخالت نیرهای خارجی در امور ملی سنن وعنعنات یك كشور دیگر مواجه با مخالفت شدید باشندگان آن کشورشده است. صد سال استعمار انگلیس وبالاخره شکست آن و همچنان تجاوز نظامی شوروی و دخالت بیمورد آن در امور مملکتی و دستبرد بر سنن و عادات مردم و زیر پا گذاشتن آنها از جانب روسها و گماشتگان شان و بالاخره شکست و رسوائی بین المللی شوروی در افغانستان نشانگر آن است که نمیتوان با رسم و رواج های ملی مذهبی این کشور بازی کرد.

روی این ملحوظ برای من عجیب بنظر میرسد که یك تعداد از افغانهای بسیار محترم که یك عمر در افغانستان با نام نیك و سرفرازی زندگی کرده اند و بمقام وزارت و ریاست و ولایت نایل گردیدند امروز در امریکا فریب مشتی از خدا بی خبرها را میخورند و در رستوران های امریکائی برای شیر مردان افغان که مدت دوازده سال میشود در کوه پایه های هندو کش و بابا بانظامیان روسی و اجیران‌شان دست و پنجه نرم میکنند می نشینند خوش میخندند و خوش میخورند و لویه جرگه می پزند که یقینا لویه جرگه نبوده بلکه لویه چرگه میباشد که سینه و رانهای آن‌نصیب گردانندگان اصلی آن یعنی کامپانی پیسه ساز (بیاندوار) خواهد شد و چیزیکه باقی خواهد ماندبالهای لاغر و بی گوشت و گردن آن لویه چرگه رستوران تستن امریکائی است که باید این اقایون با کوکاکولای امریکائی نوش جان فرمایند. برای دوستان گرامی و هموطنان پخته کننده لویه چرگه باید خاطر نشان کرد که جون این لویه چرگه امریکائی است و جواری امریکا را خورده است برای افغانها قابل هضم نبوده بلکه مضر و حرام مطلق است. ما لویه جرگه افغانی میخواهیم نه امریکائی و نه پاکستانی. زنده باد افغانستان – برقرار باد لویه جرگه افغانی. محمد نجیب حسابی از اپلیند.

محمد انور از سکول ستریت ویرجینیا – تائید نمیکنم – به تمام معنی ما این مردم را میشناسیم که کی هستند. و هم نمیدانیم که آیا طرف قبول مردم افغانستان هستند یا نی.

دوام سیاست این کشور مبنی بر حمایه و معاونت به تندروترین قوت های جهادی که در عین زمان از دشمنان سرسپرده نظام سیاسی و اقتصادی خود امریکا نیز میباشند همین این واقعیت است با وصف این تضاد درونی ایالات متحدهٔ امریکا در سیاست طویل المدت خود مبنی بر غلبه بر اتحاد شوروی سیاست حمایه از کسانیکه صرف طرفدار جنگ اند ادامه خواهد داد.

سوم: پاکستان. ازینکه پاکستان در دههٔ جهاد کمک های بزرگ بشری و اخلاقی به مردم افغانستان نموده است هیچ شکی نیست ولی متاسفانه این کمک ها بتدریج در نزد بعضی از حلقه های این کشور مفکورهٔ را قایم نموده که نظام آینده افغانستان باید وابسته به آن کشور باشد پاکستان در محاسبه سیاسی خود بر قضیه افغانستان معتقد است که استقرار یک دولت جدید در افغانستان که وابستگی کامل سیاسی و اقتصادی با این کشور داشته باشد. از یکطرف او را از خطرات ناشی از معضلات گذشته (پشتونستان) رهائی می بخشد، و از طرف دیگر ذخیره بزرگ و موثر نظامی بر علیه دشمن دیگر خود یعنی هندوستان خواهد داشت.

چهارم: ایران. این کشور در حرکات سیاست افغانستان خود متوجه دو نکته ذیل است:

۱. جانبداری از اقلیت شیعه در افغانستان و اصرار بر اینکه این اتباع افغانستان در آینده مانند سایر اتباع آن کشور دارای حقوق و جایگاه مساوی بوده در زمامداری آینده چه در سطح اداری و چه در سطح های قضائی، کشوری و فرهنگی سهیم باشند.

۲. مبارزه و مجادله علیه شیوع مذهب وهابی که فعلاً در افغانستان ترویج می گردد (مراجعه شود به بخش پنجم).

متاسفانه یکعده از تنظیم های جهادی نظر به وابستگی کامل عقیدوی و مادی به مراکز عمدهٔ وهابیت در عربستان سعودی و ممالک خلیج برای پیشبرد مرام های مراکز مذکور اهالی شیعه مذهب افغانستان را مورد عتاب قرار داده جنگ علیه آنها را حتی بمثابهٔ جهاد قلمداد نموده اند که این روش در واقعیت با سیاست ایران در مورد افغانستان در تناسب معکوس واقع شده یعنی بهر اندازهٔ که تنظیم های مذکور از دخیل ساختن اهل شیعه افغانستان در امور مملکت شان انکار میورزند بهمان اندازه موجبات مداخلهٔ بیشتر ایران را بحیث حامی شان در امور داخلی افغانستان برابر می سازند. ایران از پشتیبانی اقلیت شیعه مذهب در افغانستان برای بر کرسی نشاندن حقوق شان هیچوقت صرف نظر نخواهد کرد ولی باید در نظر داشت که چنین موقف بر علاوهٔ مداخله در امور داخلی، موجبات تفرقه بین شیعه و سنی را دامن خواهد زد.

۱٤ نوامبر ۱۹۹۰

پیرامون
(حرکت برای تاسیس حکومت) یا
لویه جرگه لاس انجلس

محمد سعید فیضی

درطی دودهه گذشته وطن ماشاهد وقایع بسیار مهم وشگرف بود که دگرگونی های زیادی را در حیات سیاسی واجتماعی کشورما موجب گردید ومیتوان آنرا به سه دوره متمایز ذیل مورد مطالعه قرار داد ·

۱ــ دهه قانون اساسی از استعفای داود خان ازمقام صدارت در برج حوت ٤۲ تاکودتای وی در ۲٦ سرطان ۵۲ ·

۲ــ دوران به قدرت رسیدن دوباره داود خان از ۲٦ سرطان ۵۲ تا ۷ ثور ۱۳۵۷

۳ــ کودتای (برژنف) یا دولت شوروی در افغانستان وبقدرت رسیدن حزب کمونست از ۷ ثور ۵۷ تا اینزمان که دهه جهاد ومبارزات ملی وآزادیخواهی مردم افغانستان نیز محسوب میگردد ·

این مبارزات نه تنها دربرابر سیطره وتسلط روسیه متجاوز ونوکران خود فروخته حزب کمونست آن در تاریخ کشور ما غرور آفرین وپرافتخار است بلکه ازمغان بزرگ رهایش بخش از قید واسارت ایدئولوژیکی درسطح جهانی است که روح تازه در کالبد درهم کوبید موشکسته ملل اسیر دمید، ایدئولوژی بی مایه مارکسیزم لیننیزم دمید و چهره جهان را تغییر داد· ازسوی دیگر این مبارزات اثرات بسیار عمیق دربالندگی وپویایی شعور سیاسی و ذهنی مردم سرزمینیکه مهد پرورش و تبارزآن بود بجا گذاشت و ازکشور کوچك افغانستان و فضای پراختناق آن جهان دیگری ساخت و افق های روشن امید وپیروزی را در برابر دیدگان ماقرار داد ·

اکنون ملل جهان شاهد جوانه زدن نیروهای تازه · معتقد ومبارزیند ره ها وکوهساران افغانستان هستند که بی محابا ومصمم با خصم زورآور وبیرحم درآویخت ومسئولیت رهایی وحراست وطن رابه دوش گرفت· این مبارزات شیوه های کلاسیك سیاسی واجتماعی مملکت راازهم گسیخت و نوید حق وحاکمیت ملی رادرسایه عدالت اسلامی باخود آورد، اکثر این نیروهای قابل اعتنا و انکارناپذیر درتاروپود حیات سیاسی واجتماعی کشور ریشه دوانیده اند که بموجودیت آنها واقعیت بخشیده وسهم گیری و تصمیم آنها را درتعیین سرنوشت آینده کشور اجتناب ناپذیر ساخته است، لهذا سعی برای تدویر هرنوع جرگه وتدوین هرنوع مصوبه بدون اشتراك مستقیم آنها بی ثمر بوده وعملی است که ره به جایی نخواهد برد ·

درك چنین واقعیت و پرداختن به آن نه تنها آب بردن به آسیاب امیران پشاور وشیخ های ایران نیست بلکه برای همه آن کسانیکه دلشان به آروزی افغانستان آزاد ومستقل ــ دارای حاکمیت ملی وعدالت اسلامی می تپد امکان میدهد تا فاصله ها راکوتاه ساخته و بااقدامات عملی ونزدیکی بااین نیروها به تحقق این ارمان بپردازند ، ومستشعر باید بود که یکی ازعوامل مهم معضلات فعلی ازهمین ضرورت مبرم یادرك متقابل واحترام بحقوق یکدیگروتمکین دربرابر آن واقعیت هایی است که بصورت انکارناپذیر درجامعه ماوجود دارد و نمی توان بانادیده گرفتن وبی اعتنایی بمقابله آن رفت، لهذا باتعمق درژرفنای این واقعیت ها دیده میشود که تدویرچنین جرگه هاوتدوین مصوبه ها و قوانین خوشاخته دریك اجتماع ٦۰ نفری یا ۲۰۰ نفری درفاصله هزاران کیلومتر دوراز وطن وبدون اعتنا به شرایط عینی و ذهنی که جامعه ما را فرا گرفته است ارمغانی در برنخواهد داشت ·

ازسوی دیگر بحساب نگرفتن حکومت کمونستی کابل وبی اعتنا گذشتن ازآن در روند این فعالیت ها به منزله فرار و چشم پوشی از یك امر مسلم دیگر است · ولی عده گرد یگر میپندارند و چنین می اندیشند که درنهایت آنها بافشارهای سیاسی وتشبثات سرمنشی ملل متحد ازمیان خواهند رفت· نگارنده دوسال قبل دریك مقاله دیگر درین موضوع نگاشته بودم که چنین خوشباوری هابردشواریها خواهد افزود و متیقن باید بود که حکومتگران کمونست کابل که مسئول تمام ویرانی ها وناب سامانی های خونبار کشورما هستند بمیل ورغبت خود از اریکه قدرت بزیرنمی آیند ــ و امریکا و سایر کشور ها نمیتوانند تجارب تلخ روسیه را در افغانستان تکرار نمایند و سازمان ملل متحد بیوسیله تروبیچاره تر از آن است که بافشارهای سیاسی درآن گوشه جهان حکومت کابل راازصحنه خارج نموده دست وپای خرس را ببندد و زمینه تشریف فرمایی ها را مهیانماید · ازآن زمان تاکنون دو سال گذشت و تحولات بزرگ سیاسی درجهان بوقوع پیوست ــ با تحولات اروپای شرقی که از مبارزات مردم افغانستان مایه گرفته بود فاتحه کمونیزم درآن کشورها خوانده شد وحتی وحدت دوآلمان تحقق یافت اماگره از کار فروبسته ماگشوده نگشت وافغانستان هنوز درآتش آن بیداد می سوزد · چرا چنین شد ؟ باوجودیکه نمی توان درین زمینه یك یا چندسر خط (Outline) مشخص را برشمرد ولی بطورکلی میتوان جواب این چرارا درعملکرد ها ــ و کردارهای تمام شخصیت ها ــ افراد ــ گروه ها وتنظیم هایی جستجو کرد که مستقیم یا غیرمستقیم در قضایای افغانستان دست اندرکار هستند و تاوقتیکه این فعالیت ها وعملکرد ها هم آهنگ ــ همگون و متجانس نشوند امیدی برای رهایی ازین بن بست ها نباید داشت ولی بمفحوای اینکه

تا ریشه در آب است امید ثمری هست

باید امیدوار بود و همه امکانات را درتحقق این ارمان بکار گرفت تا باشد گره ازکار فروبسته ما گشوده گردد · درآغاز این نگارش تذکری از دهه قانون اساسی بود وآن بمفهوم و این منظور است که عده ازهموطنان مابخصوص ذوات محترمیکه درجریان برگزاری لویه جرگه وفعالیت های کنونی هستند مولود ومحصول آندوره میباشند یعنی دهه قانون اساسی برای ایشان امکانات رشد ــ بقدرت رسیدن و مشهورشدن را مهیاساخت وحتی عده ازاین ذوات محترم افتخار تدوین ــ تدویر وانفاذ قانون اساسی را درسینه دارند · آن قانون اساسی بمنزله بزرگترین وثیقه ملی امتیازات ویژه درابعاد مختلف برای همه اقشار جامعه بهمراه داشت · برای ملت مژده آزادی ــ دیموکراسی ــ عدالت و قانونیت را به ارمغان آورده بود ــ برای مقام سلطنت اختیارات تام و مشروعیت کامل حقوق شاهی مشروطه و قبول سلطنت موروثی را بمیان افراد ذکور خانواده اعلیحضرت نادرشاه اعطا کرد · شخص شاه را باوجود داشتن اختیارات فراوان کشوری و سرقوماندان اعلی اردو بحیث شخص غیر مسئول شناخت و برای همه افراد خانواده سلطنتی امتیازات وسیع بخشید که نظیرخانواده های سلطنتی واشرافیت دربارهای اروپا بود ·

حکومت ــ شورا و قوه قضاییه باانفکاك از همدیگر و باقدرتیکه ازاراده ملت وآن وثیقه ملی سرچشمه میگرفت اداره کشور رابدست گرفت· اکنون همان ذوات محترم خواهان برگشت به آن حالتی هستند که درزیرعنوان دهه قانون اساسی تلالوء داردكه درآن قانون اساسی دوفصل جداگانه دیگر زیرعنوان لویه جرگه و حالت اضطرار وجود دارد که هرکدام دارای ارزش بسیارمهم است· درفصل پنجم درماده ۷۸ لویه جرگه چنین تعریف شده است :

ماده ۷۸ : لویه جرگه مرکب است از اعضای شوری و روسای جرگه های ولایات · بصراحت دیده میشود که باساس حکم ماده فوق لویه جرگه عنعنوی ازمیان برداشته شده است، همچنان درفصل نهم ماده ۱۱۳ حالت اضطرار را چنین بیان می دارد :

بقیه در صفحه ۲۲

محترم گل احمد توخی از نیویارک

پیژندل سوی څیری

شاغلی محترم دکتور سید خلیل اله هاشمیان

لمړی خپل د زړه له کومې احترامات وړاندې کوم . د ملي پرنسیپونو پر اساس دلوی جرگی د جوړیدو په کنفرانسونو او دلوی جرگی د مسودی د امضا کولو په مجالسو کی باید فعاله ملی عناصر او یا لا اقل داسی خلک برخه واخلی چه د انترنیشنلیستی حکومتو سره په همکاری مرتکب شوی نه وی .

د لوی جرگی د جوړیدو غونده چه په "تستن آرنج کونتی" کی جوړه شوی وه او دلوی جرگی طرحه ئی تصویب کړیده د غوندی د مشمولینو څخه یو هم ښاغلی "پاس یوسفی" دی چه د لوی جرگی د جوړیدلو فورمه ئی په آخر کی لاسلیک کړیده .

بده به نه وی چه د شاغلی "پاس یوسفی" پر سابقه باندی څه نا څه وزغیږو . شاغلی "پاس یوسفی" چه د ظاهر شاه او خصوصا د سردار محمد داود خان د زمامداری په وخت کی سره ددی چه د ښو چوکیو دوران درلودی بیا هم د یو مرموز سړی په دول ئی ژوند تیر کړیدی .

د کمونستانو د کودتا وروسته چه ښاغلی "پاس یوسفی" پس له شپږو ورځو نمایشی بندی کیدو څخه په دی لحاظ چه د کمونستانو سره سری همکار و له بنده خوشی کړای شو (کله چه تره کی د ده د حبس څخه خبر شو فوراً یی د شاغلی پاس یوسفی د خوشی کیدو امر ورکړ ځکه دده او د تره کی تر مینځ ارتباط او خپلوی موجود او تک راتک ئی درلود).

شاغلی "پاس یوسفی" د ببرک کارمل په وختونو کی "د جبهه ملی پدر وطن" په غړیتوب کی شامل شو، چه د دغه غړیتوب وثیقه اوس هم د کندهار د ولایت د ثبت اسناد په محکمه کی پرته ده . شاغلی پاس یوسفی ددی فعالیتو او همکارۍ په بدل کی چه د کمونستی رژیمونو سره ئی کړیدی، یو غصب کور در لاسه کړیدی چه په دغه کور کی پاس یوسفی څه نا څه لس کاله ژوند کړیدی، اوس چه شاغلی پاس یوسفی په امریکا کی ژوند کوی نوموړی غصب سوی کور ئی د میاشتی په شل زره (۲۰۰۰۰) افغانی په کرایه ورکړیدی . دا کور د مرحوم "توریالی" کور دی . مرحوم "توریالی" چه د کمونستانو له خوا په شهادت رسیدلی دی د شاغلی فیض محمد خان ناصر زوی دی چه په "فیض محمد سنگ" سره شهرت لری .

د شاغلی پاس یوسفی یو د اکا زوی چه "امان" نومیدی پدی را وروسته کلو کی په کندهار کی د خاد د آمر په حیث مقرر شوی و چه په رښتیا ورح د مجاهدینو له خوا په کندهار کی "د کفتان مرت" پر چوک په قتل ورسیدی . د پاس یوسفی بل د اکا زوی چه "زمان" نومیږی د ببرک کارمل په وختونو کی د کندهار د والی په حیث مقرر شو . او بل د اکا زوی یی چه "محمد یونس" نومیږی د سفاك امین په وختونو کی د هرات والی مقرر شو او اوس شاغلی والیصاحب د غربی المان پناهنده سوی دی او د هامبورگ په ښار کی ژوند کوی . د دی ټولو قاتلانو د مقرریو وشاته ښاغلی پاس یوسفی فعاله برخه اخیستی ده .

همدغه چه د ظاهر شاه د زعامت خبری په ملی او بین المللی سطح باندی را مینځ کیږی نو شاغلی پاس یوسفی د موقع څخه استفاده کوی او هندوستان ته سفر کوی او د هندوستان څخه په جعلی تجارتی اسنادو باندی چه د شاغلی (ا . م .) د تجارتخانی له خوا ورته ترتیب سوی وه امریکا ته راځی .

لکه څرنگه چه شاغلی پاس یوسفی "د جبهه ملی پدر وطن" د غړیتوب څخه مستعفی شوی ندی نو په همدی لحاظ اوس هم ښاغلی پاس یوسفی د نوموړی جبهی یو فعاله غړی گڼل کیږی ځکه دی په شرعی وثیقه مقرر شوی دی، نو دا ایجابوی چه ښاغلی پاس یوسفی باید اول په رسمی ډول سره "د جبهه ملی پدر وطن" د غړیتوب څخه استعفی وکړی او هم غصب شوی کور په کابل کی د مرحوم توریالی د خپلوانو ته تسلیم کړی .

که د لوی جرگی د جوړیدو په غونده کی د پاس یوسفی غوندی خلک چه د دوی شخصیت د افغانستان و ملت ته معلوم الحاله دی او سبا باید په افغانستان کی د خپلو اعمالو د محاکمی انتظار ولری، گډون وکړی بیله ناکامی او بد نامی څخه بله نتیجه نلری .

د لوی جرگی د جوړیدو په غونډه کی باید ملی پاك فعاله او متنفذ عناصر برخه واخلی تر څو چه سبا د افغانستان د ملت د غوښتنو ته مثبت ځواب وویلای شی او د افغانستان ربړیدلی ملت ته د خدمت مصدر وگرځی . په درناوی . گل احمد توخی .

محترم توخی صاحب ـ د هغه تجارتخانی نوم چه تاسوئی لیکلی وو مونږ په مخفف دول نشر کړی ځکه چه باید د ثبوت اسناد موجود وی . بله دا چه مونږ د پخوانی اساسی قانون په اساس محترم پاس یوسفی صاحب د ده د تره زامنو د اعمالو مسئول نه منو، خو البته دی او هرافغان د خپل اعمال مسئول او ځوابده دی او وی به . او دمحترم پاس یوسفی صاحب د دفاع حق محفوظ دی .

نمایش نجیب در ژنیو

چهرهٔ نجیب الله سرکار رژیم کابل دفعتا بتاریخ ۳ شنبه ۱۹ نوامبر در ژنیو نمودار شد و در یک مصاحبه مطبوعاتی مقصد امدن خود را ملاقات و مذاکرات با گروه های «اپوزیسیون» خواند. وقتی از وی سوال شد با کدام گروه های اپوزیسیون خواهد دید ؟ گفت اسم وهویت انها را فاش ساخته نمیتواند.

در مدت اقامت نجیب الله در ژنیو دولت سویس از وی پذیرائی نکرد: وزیر خارجه ورئیس جمهور سویس نجیب را ندیدند، در حالیکه رئیس جمهور جدید چکوسلواکیه در همان روز ها در سویس بود و باستقبال بی سابقه دولت و مردم سویس مواجه گردید. نجیب را فقط کومیته روابط خارجی پارلمان سویس دید آنهم به ترتیبی که برایش گفتند صلاحیت مذاکرات را ندارند ولی اگر نجیب چیزی گفتنی دارد میشنوند و نجیب یکی از همان لکچر های خود را که در محافل حزبی در محضر کمونستهای کابل میدهد در آنجا نیز داد لاکن کوتاه‌تر .

افغانهای مقیم سویس بعد از استماع خبر رسیدن نجیب به ژنیو اجتماع نموده فیصله کردند که در صورت دعوت نجیب الله با وی دیدن نکنند (که بعقیده ما یك اشتباه بود) نجیب الله ازین فیصله خبر شده از افغانها برای دیدن دعوت نکرد و باین صورت بین افغانهای وابسته بگروه های مقاومت و نجیب الله ملاقات و مذاکراتی صورت نگرفت . البته یك عده افغانهای خلقی ـ پرچمی و مامورین رژیم در اروپا بدیدن نجیب آمده بودند از قبیل جنرال ناظری سابق اتشه ملیتر رژیم در پولیند ـ جنرال محمد داود مسکینیار سابق آتشه ملیتر رژیم در چکو سلواکیه ـ لطف الله سابق رئیس در وزارت تجارت ـ داکتر اکبر خرد سابق شارژدافر رژیم در پاریس و سویس ـ عنایت سادات شارژدافر رژیم در بن و خانمش وجیهه مسکینیار سادات و شارژ دافر فعلی رژیم در پاریس با خانمش .

تا ساعت ۱۲ بجه شب روز پنجشنبه ۲۲ نوامبر که ما با حلقه های افغانها در سویس تماس تلفونی داشتیم کسی از ملاقات او با کدام گروه اپوزیسیون اطلاع نداشت و روز بعد ۲۳ نوامبر که وی ژنیو را ترك نمود بعد از آن شایعاتی در باره ملاقاتهای سری و مذاکرات وی با گیلانی، مجددی، ربانی و جنرال عبدالولی پخش گردید . محددی و ربانی این شایعات را رد کردند و شواهدی پیرامون مسافرت آنها به ژنیو نیز بدست نیامده است . پادشاه سابق که بقرار یك شایعه، نجیب نزد او بروم رفته و بقرار شایعه دیگر وی جنرال عبدالولی را به ژنیو اعزام نموده، توسط رادیو بی بی سی هر نوع تماس مستقیم و غیر مستقیم بین نجیب و خودش یا نماینده گانش را تکذیب نموده است . نجیب نیز بحواب یك سوال در مصاحبه مطبوعاتی مورخ ۲۱ نوامبر که آیا از ژنیو بروم خواهد رفت ؟ گفته بود که از ژنیو مستقیما بکابل مراجعت خواهد کرد.

اما گیلانی که قرار مسموع در لندن بودد رباره ملاقات خود با نجیب تا امروز (اخیر ماه نوامبر) چیزی نگفته در حالیکه روز نامه تایمز لندن و همچنین نیویارك تایمز مطالبی پیرامون ملاقات و مذاکرات وی با نجیب پخش کرده اند . روزنامهٔ نیویارك تایمز مورخ ۲۳ نوامبر ۹۰ از قول مامور وزارت خارجه امریکا موظف با مور جهاد گفت که وی بقرار اطلاعات واصله معتقد است که ملاقات بین نجیب و گیلانی صورت گرفته است .

بحواله رادیو تهران نجیب در راه مراجعت بکابل توقفی در مشهد نمود و با افغانهای مقیم مشهد دیدن کرد. رادیو ایران در لاس انجلس اطلاع داد که تنظیمهای اهل تشیع به نجیب الله حواب رد دادند و دعوت او را برای آشتی و مراجعت بکابل و سهمگیری در رژیم کابل نپذیرفتند.

نجیب الله در یك کنفرانس مطبوعاتی در کابل بتاریخ ۲۶ نوامبر (که در اشاعه مطبوعاتی نمبر ۱٦ مورخ ۲۸ نوامبر ۹۰ نمایندگی رژیم در ملل متحد نیویارك نشر شده) بارکان دولت خود چنین گفت :

" As far as it concern my talks with the Afghan opposition, I can say that we specifically debated on finding an intra-Afghan understnding for political solution of the Afghan problem. As I stated in a press conference in Swiss that , disclosure of this fact that with whom and which groups the talks were conducted is still early, but an accord was reached that such talks will continue in the future too. We are satisfied with such talks and their results , Najibullah stresssed."

Dwelling on a question on Geneva talks, President Najibullah said that understanding between the sides has been reached. In order to continue talks in the future , we do not want to disclose the name ."

ترجمه «تا جائیکه مذاکرات من با گروه اپوزیسیون افغان تعلق میگیرد گفته میتوانم که ما بطور مشخص بالای جستجوی یك تفاهم بین الافغانی برای حل سیاسی قضیه افغانستان مذاکره کردیم. چنانچه در کنفرانس مطبوعاتی سویس گفتم فاش کردن این حقیقت که با کی و کدام گروه ها مذاکره کردیم هنوز هم وقت است اما توافق بعمل امد که ایچنین مذاکرات در اینده نیز ادامه خواهد یافت. ما ازین مذاکرات و نتایج حاصله ان راضی هستیم ...(ص ۱)
نجیب الله بجواب سوالی در باره مذاکرات ژنیو گفت که بین جوانی نیدخل تفاهماتی رخ داده است. بمنظور ادامه مذاکرات در اینده ما نمیخواهیم اسامی انها را فاش سازیم (ص ۳) »

نجیب الله بسوالات متعدد در مورد رول پادشاه افغانستان که از وی در کابل صورت گرفته و نمودار علایق مردم اسیر داخل افغانستان بپادشاه سابق میباشد جوابات مختلف داده است. در یك جا نجیب خود را مانند مگسی که بالای پشگل نشسته و ماسکو را تماشا کند گفته است

" I should say that I do not want to give any role to Mr. Zahir Shah , but he as well as others and every Afghan and political force should have their role in the ensurance of peace process."

و در جای دیگر تحت الشعور خود را مبتنی بر راپور های نمایندگان و جاسوسان خود در اروپا امریکا جلوگیری نتوانسته محبوبیت پادشاه سابق را بین اکثریت مردم چنین افاده

" But extremists are against the powerful tendency and they unrealistically approached a document published recently by the followers of M. Zahir Shah on Nov. 9,1990 in Europe. When I read, it has realistic aspects which prove that the deposed king can play a positive role in the field. "

ترجمه ـ انها (افراطیون) بطور غیر واقعبینانه کاغذی را که بتاریخ ۹ نوامبر از طرف پ پیروان پادشاه سابق نشر شده بود انتقاد میکردند. وقتیکه من انرا خواندم دیدم جنبه های واقع بینی دارد که میرساند که پادشاه سابق رول مثبتی در زمینه بازی کرده میتواند (ص٤).

روز نامه واشنگتن تایمز بتاریخ ۲۳ نوامبر در مقاله ای بعنوان «حکومت های امریکا و شوروی راجع به قطع خلع سلاح بموافقت نزدیك شده اند» در یك پاراگراف چنین نوشته است:

" Najibulah told the Geneva news Conference yesterday he does not plan to meet Afghanistan's exile king Zahir Shah. Both super-powers,however, believe the popular ex-monarch can serve as a rallying point for any new government."

ترجمه ـ نجیب الله بکنفرانس مطبوعاتی ژنیو دیروز گفت که او در نظر ندارد با محمد ظاهر شاه پادشاه سابق دیدن کند اما ابر قدرتها باین عقیده اند که محبوبیت پادشاه سابق می تواند بحیث نکته اتکا و اتحاد هر حکومت جدید کار بدهد. »

در مورد ملاقات گیلانی با نجیب در حالیکه چگونگی و محل این ملاقات از پرده اسرار بیرون نشده، دوستان گیلانی میگویند ملاقاتی صورت نگرفته کسان دیگر میگویند گیلانی توسط تلفون از لندن با نجیب صحبت کرده است معهذا گیلانی برای مصاحبه و صحبت درین باره با روزنامه نگاران حاضر نشده ولی اشینه افغانستان باین عقیده است که دیدن و مذاکره کردن با نجیب را نباید از زاویه تعصب آمیز بنیادگرایان پشاور دید. در حالیکه ربانی بحیث سخنگوی رسمی تنظیمها برای دیدن نماینده روس بطائف رفت و مجددی از چندیست تلاش دارد که زیر عنوان مبادله اسرای جنگ خودش بروسیه برود چنانچه در ماه گذشته در تهران اعزام هیئتی را بماسکو اعلام داشته بود. حکمتیار با شهنواز تنی که کمونست خلقی و نوکر شناخته شده کی جی بی میباشد ائتلاف کرد ونه تنها تنی اکنون بحیث لوی درستیز قدرت نظامی حکمتیار عمل میکند بلکه پاچاگل وفادار و سروری و گلابزوی نیز حلقه اتصال دائره مشاورین گلبدین را تشکیل داده اند، بنابران بعقیده آشینه افغانستان کسانیکه دیدن با روس را مجاز ولی نشستن و صحبت کردن با افغانهای کمونست را عیب و ننگ میدانند، اینها غافل از تحولات عظیم جهان ماحول خود در یك خلای سیاسی زندگی بسر میبرند که باید آنرا با واقعیت بینی پر سازند. دیدن و مذاکره کردن با نجیب معنی برسمیت شناختن او ورژیمش یا توافق و حمایت از اعمال و کردارش را ندارد. از باب مثال هندوان افغانستان باساس یك ضرورت اجتماعی برای فاتحه بمساجد می آمدند و مسلمانان برای اشتراك در مراسم تعزیت دوستان هنود بدرمسال میرفتند. نه اولی مسلمان و نه دومی هندو میشد. ولی اصل تماس اجتماعی مراعات میگردید. همینطور است دیدن افغانهای مسلمان ضد رژیم با روس یا کمونستهای کابل که هر دو طرفبموقفهای سیاسی و عقاید و ایدولوژی شان مجهز و مستحکم میباشند و برای حفظ و بقای آن میکوشند. اگر کسانی باین عقیده باشند که گیلانی بیك یا چند دیدن با نجیب کمونست و یا نجیب مسلمان پرهیزگار میشود اینها باید دماغهای خود را با آب لبلبو شست و شو دهند که شاید سفرا بُر باشد. واقعیت امر که از خلال تجربه بشر بما رسیده اینست که در اصل مذاکرات خصوصیت و توقعی موجود است که اختلاف نظر ها عوض جنگ از راه تفاهم و صلح حل شده میتواند ـ مثال: در دو سال اخیر اختلاف نظر های بین شوروی و امریکا ـ بین شوروی و اقمار اروپای شرقی

بین شوروی و المان ـ بین دو المان ـ بین دو کوریا ـ بین دو کمبودیا ـ بین دو جناح پولیند ـ بین کمونزم (بحیث مشرب الحاد) و پاپیت (بحیث مرکز عیسویت) و بین دو یمن، و امثالهم .

اگر پادشاه سابق با نجیب میدید (در صورتیکه نجیب تقاضای مشرف شدن را میکرد) و یا اگر گیلانی با نجیب دیده باشد باشد غبن و خیانتی را مرتکب نشده اند . باید دروازه این نوع دید و وادید ها بسویه های مختلف باز گردد باین شرط که طرفین آنرا سری و مخفی نگه ندارند بلکه موضوعات و چگونگی مذاکرات و نتایج آنرا صادقانه بمردم افغانستان برسانند، تا قضاوت مردم معیار حل قضایا قرار گیرد. باساس این ضرورت است که گیلانی باید ملاقات و مذاکرات خود را از پردهٔ اسرار برون آورده بقضاوت عامه مردم بسپارد .

گیلانی مرد پخته و قابل اعتماد است البته در مورد بعضی از جنبه های زندگی شخصی او انتقاداتی موجود بوده و است ولی خصایل ملی افغانی در شخصیت گیلانی چنان تبارز کرده که وی منافع افغانستان را مانند هر افغان بومی در نظر داشته و خواهد داشت . دو خانواده مذهبی یکی از سر هند هندوستان و دیگری از بغداد که خانواده محترم گیلانی (یا جیلانی) میباشد در یك مقطع خاص زمانی حدود ۸۵ سال پیش از طرف امپراطوری بریتانیای کبیر برای مقاصد خاص بافغانستان اعزام شدند . جناب مرحوم مغفور نقیب صاحب بعد از درك خصوصیات و احساسات افغانی، خود را از سیاست دور نگه داشته حتی با وجود اصرار محمد هاشم خان صدر اعظم در حلقه کشافات حکومت شامل نشد . نقیب صاحب مرحوم بمقابل پادشاهان و سلطنت های افغانستان بخاطر منافع اجنبی دسیسه نچید، کمر دزد و قطاع الطریق را نبست و با وجود داشتن نفوذ و قدرت کافی، بکس ضرر نرسانید بلکه یك حلقه قوی مذهبی (مخلوطی از تصوف اسلامی و عنعنات افغانی) را در بین مردم پشتو زبان ولایات مشرقی افغانستان انکشاف داد . وی هیچگاه بدهل انگلیس نرقصید و منافع مردم افغانستان را بر منافع استعماری انگلیس مرجح دانسته، خلیفه ها و حلقه های سیاسی تشکیل نداد . از همه مهمتر اینکه خود را افغان ساخت و با مراعات کامل رسوم و ... و ... افغانی اولاد خود را نیز افغان تربیه کرد . اینها مانند افغانها لباس پوشیدند، مثل افغانها فکر میکردند و در رفع اختلافات مردم میپرداختند . نقیب مرحوم با وجودیکه عرب بود و تازه از یك مملکت عربی آمده بود هرگز در افغانستان صداقت (LOYALTY) بیشتر بممالك عربی نشان نداد، و در ممالك عربی سرمایه گذاری و خانه ها و قبرستان فامیلی نساخت، و هیچگاه علنا به عربیت افتخار نکرد، و با وجودیکه از ریشهٔ سادات اصیل بود برای علویت خاندان خود در افغانستان تبلیغ و کار ننمود . تا امروز در افغانستان در مورد نقیب صاحب مرحوم و پسرانش کسی اتهام غیر افغانیت یا برای منافع اجنبی کار کردن را نبسته است .

بنا بران با شناختیکه از سید احمد گیلانی موجود است، اگر گیلانی برای مذاکره با بران برود یا ماسکو یا کابل، اعتماد و طمانیت موجود است که او منافع افغانستان را قربان منافع جیب خود نمیسازد و برای احراز چوکی و زعامت سیاسی تلاش ندارد . گیلانی واقع بین است و میداند که بحیث رهبر سیاسی افغانستان عرض اندام کرده نمیتواند ولی بحیث یك خدمتگار افغانستان در هر موقفی که برایش قایل شوند خدمت کرده میتواند. وی شخصی نیست که بکمتر از پادشاهی یا ریاست جمهوری قناعت ننماید و یا خواستار امتیازات خاندانی باشد. اگر گیلانی دو سال پیش بحیث رئیس حکومت موقت تعین میگردید در پایان همان سال اول تعهد رسمی صلح و امنیت در افغانستان اعاده شده میبود . و او هرگز بمیعاد غیر مجاز سال دوم حکومت غیر قانونی قدم نمیگذاشت .... اگر واقعا گیلانی در ژنو با نجیب دیده باشد این یك حرکت انقلابی ، بخیر و صلاح مردم افغانستان و کشور بلا دیده ، ماست زیرا گیلانی طرفدار استرداد قدرت برای مردم افغانستان و نه برای خودش میباشد . ما این حرکت مسالمت آمیز و صلح جویانه را استقبال نموده تائید و حمایت می نمائیم و انتظار نتایج ثمر بخش آنرا داریم .

و من الله التوفیق ۳۰ نوامبر ۱۹۹۰ س. خ. هاشمیان

بخش افغانستان و جهان

مصوبۀ چهل و پنجمین اسامبله عمومي ملل متحد در بارۀ افغانستان

قضیۀ افغانستان در زمرۀ فقرات شامل اجندای مباحثات امسال مجمع عمومي ملل متحد شامل بود. اسامبلۀ عمومي ابتدا طبق معمول مسودۀ قطعنامۀ امسال را بتاریخ ۹ اکتوبر نشر کرد وسپس سکرتر جنرال ملل متحد راپور خود پیرامون قضیه افغانستان و تطبیق توافقات ژنیو را بتاریخ ۱۷ اکتوبر باسامبلۀ عمومي تقدیم نمود. بعد از آنکه مسودۀمذکور از طرف اسامبله عمومي به تصویب رسید ، آقای سیوان معاون خاص سرمنشي برای امور افغانستان بتاریخ ۱۵ دسمبر مصاحبه ای انجام داده و در مورد مصوبه سال جاری اسامبله عمومي روشني انداخته است . متن اسناد مذکور در بخش انگلیسي این شماره نشر شده علاوتا تحلیل جناب استاد پژواک پیرامون مصوبه امسال در صفحۀ آینده از نظر خوانندگان گزارش میبابد .

استاد پژواک مصوبه امسال را در دو مورد با منافع افغانستان نقیض تشخیص داده اند : یکي اینکه ضمانت تطبیق موافقات ژنیو راتنها بدو ابر قدرت امریکا و شوروی سپرده اند(که بنظر استاد پژواک باید توسط تمام اعضای دایمي شورای امنیت تضمین گردد) ، دوم اینکه طمانیت و رضائیت همسایگان افغانستان را در حل قضیۀ افغانستان دخیل ساخته اند (که بعقیدۀ استاد پژواک در موضوع حق تعین سرنوشت مردم افغانستان هیچ ملت و قدرت دیگر حق مداخله را ندارد) . در غیر این دو موضوع، استاد پژواک مصوبه امسال اسامبلۀ عمومي را نسبت بسالهای پار بیشتر قابل التفات تشخیص فرموده اند .

در بخش انگلیسي این شماره قسمتی از بیانیه های نمایندگان پاکستان ، ایران ، شوروي و رژیم کابل در اسامبلۀ عمومي پیرامون قضیه افغانستان نشر گردیده توجه هموطنان را بگفتگوهای لفظي بین نمایندگان پاکستان و رژیم کابل معطوف میخواهیم. افغانستان باستثنای ۱۲ سال اخیر دورۀ کمونستي همیشه در موسسۀ ملل متحد یک موقف محترم داشته چنانچه جناب استاد پژواک نماینده سابق افغانستان در ملل متحد نه تنها در ۱۹۶۳ (سال بحران شرق میانه در اثر تجاوز اسرائیل بر ممالک همسایۀ عربي) بحیث رئیس اسامبله عمومي انتخاب و بر سه جلسۀ فوق العادۀ همان سال ریاست داشتند بلکه دو سال قبل بر آن بحیث رئیس وفد ملل متحد در راس یک هیئت پنجنفري برای مطالعه شکایات بودائیهای ویتنام وچگونگي تطبیق حقوق بشر به ویتنام اعزام گردیده بودند (در دورۀ تصدي یوتانت بحیث سرمنشي ملل متحد) . ولی در دورۀ کمونستي بخاطر ماهیت مطلقه و غیر مردمي این نظام غیر بشري ، و همچنان بی شخصیتي و بیکفایتي وزیران خارجۀ حکومات رژیم کابل؛ حیثیت و پرستیژ افغانستان در موسسۀ ملل متحد سخت صدمه دیده است .

اینک عبدالوکیل وزیر خارجۀ رژیم فعلي رامثال میدهیم: این شخص یک جوان بچۀ مغرور وبي عرضه ایست که محض بخاطر پرچمي بودن ، بچه خالگي با ببرک و ک. ج. ب. بودن در همان روزهای اول کودتای کمونستي بحیث معاون وزارت خارجه مقرر شد و این او بود که پیوسته میگفت « انقلاب کبیر ثور برگشت نا پذیر است. » ولي اکنون این همان وکیل است که میگوید « ما کمونست نیستیم ـ ما مسلمان هستیم » . وزیر خارجه ایکه افغانها خود شان(بشمول کمونستها) بالای شخصیت ، صداقت ، اهلیت وکفایت او عقیده ندارند و در غیر ارزش کمونستي و جاسوس روس بودن، این شخص از عهدۀ یک مدیریت نیز بدرستي برآمده نمیتواند؛ ازینجاست که سیاست خارجي رژیم کابل پیوسته بدست روس توسط اشخاص خشره وبی عرضه تمثیل میشده و بخواستۀ روس هر روز موجبات آبرو ریزی افغانستان در مجامع بین المللي توسط افغانهای مزدور فراهم میشده است .

دعا میکنیم افغانهای آزاده، مسلمان و وطنپرست دوباره بزودي زمام مملکت خود را بدست بگیرند و در اعادۀ حیثیت افغانستان بکوشند . و من الله التوفیق .

آئینه افغانستان

5379 GRANADA ST.
MONTCLAIR, CA 91763
(714) 626 8314

AFGHANISTAN MIRROR

مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰

جناب عالیمقام استاد عبدالرحمن پژواک

اسلام علیکم و رحمت الله

مجله آئینهٔ افغانستان رویداد اجلاس چهل وپنجمین اسامبله عمومی ملل متحد پیرامون افغانستان را/از اسناد موسسه ملل متحد بدست آورده در شماره آینده بدست نشر میسپارد.

چنانکه مستشعرید مسودهٔ مصوبهٔ (Draft resolution) مورخ ۱۹ اکتوبر ۱۹۹۰ که توسط سکرترجنرال ملل متحدبا سامبله عمومی تقدیم گردیده بود بدون هیچگونه تغییر تصویب گردیده است:

در مادهٔ هفتم این سند «« دیالوگ بین الافغانی – انتخابات آزاد و عادلانه و حکومت دارای قاعدهٔ وسیع .....» ؛

در مادهٔ هشتم آن «« جستجوی راه حل سیاسی .....» ؛

در مادهٔ سیزدهم آن «« مطلع نگهداشتن شورای امنیت از پیشرفت وظیفهٔ محوله سرمنشی ... «« پیرامون تطبیق این مصوبه ؛

و در مادهٔ چاردهم «« شمول قضیه افغانستان در اجلاس چهل و ششمین مجمع عمومی (سال آینده) «« ؛ تقاضا شده است.

از جناب شما بحیث شخصیت خبیر و سیاستمدار واقعبین افغانستان احتراماً خواهشمندیم تحلیل و نظر تانرا از مصوبهٔ امسال اسامبله عمومی بمقایسهٔ سالهای پار و مواد شامل مصوبه امسال خصوصاً آنهائیکه در فوق خاطر نشان گردیده برای هموطنان ارائه فرمائید. با عرض احترامات

سید خلیل الله هاشمیان

تحلیل استاد پژواک

آمر

جناب سید دانشمند خلیل الله هاشمیان،

نامهٔ مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰ شما امروز ۲۷ ماه نوامبر ۱۹۹۰ م رسید.

مسوده های تصمیم نامه ها Draft Resolution بشمول مسودهٔ که شما به آن اشاره کرده اید درحقیقت از تصمیم نامه های سالهای دیگر فرقی ندارند. پیش از اظهارنظر بایدتوضیح کنم که تصمیم نامه های اسامبلهٔ عمومی ملل متحد سپارشنامه هائی هستند که نمایندگان ملل توسط سکرترژنرال به حکومت های عضو میکنند وسکرترژنرال با تعبیر متن مصوبه این سپارشنامه ها را باطلاع حکومت های عضو رسانیده و در راه برآوردن مامول های آن اقدام و سعی میکند. ازینرو حدود مکلفیت های اسامبله و سکرتر ژنرال بدستورمحتویات ملل متحد را چنانکه هستند باید شناخت و در تحلیل و تعبیر و تفسیر نباید آنها را فراموش کرد.

در تعبیر مصوبه امسال ازجانب سکرتر ژنرال با تعبیر سالهای گذشته میتوان اندك فرقی دریافت و این فرق قابل اعتناست.

بعد از تعبیر سکرترژنرال آنچه مهم است طرزالعمل تطبیق مصوبه اهمیت دارد. روز ۱٤ نوامبر نمایندهٔ خاص سکرتر ژنرال در قضیهٔ افغانستان بنام Benon Sevan که بروز ۱۵ نوامبر متن آن بطور کتبی تهیه و محض برای برای اطلاع اعضای سکرتریت (نه عامه)

بدسترس آنها گذاشته شد با اهل مطبوعات و نشرات صحبت کرد. این مصاحبه بر طرز تعبیر سکرتر ژنرال روشنی می افگند وازاین لحاظ قابل التفات است. (آئینه افغانستان مصاحبه بینون سیوان را بدست آورده در بخش انگلیسی این شماره نشرکرده است. اداره .)

آقای Sevan توجه اعضای کنفرانس مطبوعاتی را به راپورت سکرتر ژنرال جلب وبا تاکید گفت که ‹‹ سکرتر ژنرال ، جامعه بین المللی (International Community) بخصوص دو ضامن قرار دادهای ژنو (امریکا و روسیه) و همسایگان متصل افغانستان مکلف اند که تمام اقشار مردم افغان را به تاسیس یك حکومت با قاعدهٔ وسیع و کار کردن و موافقه بر ترتیبات آن توسط یك طرزعمل قابل اعتماد و بیغرضانه، انتخابات آزاد، با در نظر گرفتن عنعنات افغانی، سوق دهند. ››

طوریکه من بروز ۲۵ نوامبر بجواب سوال صدای امریکا گفتم این نظریهٔ سکرتر ژنرال نسبت بسابق حقیقت پسندانه تر است، اما با اینکه ضمانت را محدود بامریکا و روسیه ساخته و در عوض به همه اعضای دایمی ملل متحد حواله نمیکند، و نیز اینکه همسایگان افغانستان را دخیل می سازد، در نزد من قابل قبول نیست و نیز با اصل ارادهٔ آزاد مردم افغانستان نقیض است .

آقای سیوان با تاکید علاوه کرد که ‹‹ تصمیم نامه شرکت همه اقشار مردم را سپارش میکند و بشرکت و عدم شرکت شخصیت ها (Personalities) و لیدر ها (Leaders) اشاره نمیکند›› و این قسمت اخیر را درست و بجا خواند .

آقای سیوان بضرورت شدید ایثار و فداکاری اشخاص به نفع کشور و گذشتن از منافع شخصی خود شان اشاره کرده و گفت : ‹‹ ازینرو باید همه قوای خود را برای بوجود آوردن یك میکانیزم عبوری (Transition Mechanism) بصورت متمرکز بکار اندازند و افزود :

... to enjoy the confidence of the vast majority of the Afghan people. He stressed that no foreigners could or should impose an external solution on the Afghan people.

بصورت عمومی در تفسیر تعبیرات سکرتر ژنرال ازجانب آقای سیوان بصراحت و وضاحت معلوم میشود که اصال سکرتر ژنرال به حتمی بودن قبول چند اصل ملتفت گردیده است :

اول : تعین سرنوشت (self determination) بدون مداخلهٔ خارجی .

دوم : بوجود آوردن International Consensus بغرض عدم مداخلهٔ خارجی در انتخاب نظام حکومت، انتخاب لیدران و همهٔ آنچه مطلوب تامین حق self determination است .

سوم : نا مرغوب بودن مداخله خارجی (بهر نوع که باشد) و مرغوب بودن توسل به دور نگهداشتن خارجیان از قضیهٔ افغانستان ، چنانکه گفت :

" ... All non-Afghans, friend and foe alike, should refrain from interfering in Afghan affairs and should instead help by trying to create an atmosphere that would enable the Afghans themselves to determine their own future."

جناب کشتیان ،

نمیدانم تا چه حد در جواب سوال جناب شما توجه محولهٔ را جلب کرده ام . اگر موفق نشده باشم عذرم را بپذیرید .

ولی از مدعا آن برای اطمینان بدهید .

عبدالرحمن پژواک

بخش مسایل ذات الافغانی

تصحیح ضروری

شماره ۷-۸ صفحه ۸۲ مقاله اقای سید نصیر از کانادا تصحیح ذیل در نظر گرفته شد :

صفحه ۸۲ پاراگراف ۱۰ یا سطر۳۳ علامه " کامه " از بین کلمات جرم و تبعیض حذف و هردو کلمه یکجا " جرم تبعیض " خوانده شود .

صفحه ۸۳ در سطر ٤ یك جمله " مضمون اصلی اشتباه " از نشر بازمانده بود - جمله مذکور سر از نو ذیلا غیر تصحیح تایپ میشود :

" ... خطرناك ترین نوع آنها از نگاه علم روانشناسی سادیست های سیاسی تروریستی شهوانی و ازار فامیلی اند که به انواع بیماری های روانی مانند عقده های حقارت حرمان و خون مصابند...."

هکذا در صفحه ۸۲ سطر ۳۵ کلمات " و جمعی " را که بعد از کلمه روحی تایپ شده حذف نمائید .

در صفحه ۱٦۲ مجله ۹-۱۰ در مقاله آقای دکتور کوچی در سه جای کلمات انگلیسی ازتایپ فراموش شده کلمات مذکور بالترتیب قرار ذیل است :

هموطن محترم اقای عبدالودود کرزی تصحیح ذیل را فرستاده اند که با تشکر نشر میکنیم :

در صفحه ۸۲ قومندان عبدالرزاق به قومندان عبدالرازق تصحیح شود .
در صفحه ۸٤ حمید طرزی سخنگوی وزارت خارجه معرفی شده شاید حمید کرزی باشد.
نوت - اخبار صفحات مذکور از متن انگلیسی میوند ترست ترجمه شده بود .

در صفحه ٤٦ (مجله ۹ - ۱۰) در مضمون اقای کریم شیون در بیت اول بند اول دو جا اضافات دارد قرار ذیل تصحیح شود " بیا گرفتن تابوت من مناز رقیب " - از بیت دوم بند اخیر کلمه (باد) حذف شود.

جناب اقای احسان الله کهگدای از المیدا در باره مقاله منتشره شماره ۹- ۱۰ صفحات ٦۷-٦۸ تصحیحی ارسال و جدولی تحویز نموده اندکه عینا نشر میشود. ایشان پیشنهاد نموده اند که اگر خوانندگان غلطیهای املائی و تایپی و غیره را باین شکل یادداشت نموده بمجله بفرستند خدمتی بصحافت و فرهنگ انجام خواهند داد. ما این پیشنهاد را لبیك گفته از ان استقبال میکنیم و بسیار ممنون میشویم اگر خوانندگان بر ما منت گذاشته اینچنین همکاری بفرمایند. البته یك عده خوانندگان دانشمند این مجله قبلا این همکاری را نموده وتصحیحات واصله در هر شماره نشر گردیده است .

نشریه شماره (۱۰-۹) فهرست اغلاط (آئینهٔ افغانستان)

نمبر	عناوین	شماره صفحات: صفحه	شماره صفحات: قسمت	سطور	غلط	صحیح	نوت
	جو شنوی سخن	٦۷	دوم	۴۲	برحزر	برحذر	
	"	٦۸	اول	۴	مدام	مداوم	
	"	"	"	۲۲	خرشید	خورشید	

پنجم: عربستان سعودی. عربستان سعودی با داشتن مهمترین اماکن مقدسه اسلامی در داخل خاک خود، خودرا مرکز اصلی سیاسی و عقیدوی جهان اسلام شمرده و مداخله در امور داخلی کشورهای اسلامی را وظیفه خود میداند. وابسته ساختن یکتعداد از تنظیم های جهادی افغانستان بخود وآنهم بیشتر توسط پول وعقیده تلاشیست بمنظور اینکه اولین پایه های چنین پروگرام را خارج از ساحه خود برقرار سازد. انتشار وهابیت مورد پذیرش مردم مسلمان افغانستان نیست. افزون برآن رقابت مذهبی با ایران که آنهم در افغانستان پیش برده میشود احتمال های داغ جنگ های مذهبی داخلی را داغتر ساخته و بهمان اندازه امکانات حل مسالمت آمیز قضیه را مشکل میسازد. از طرف دیگر چون پاکستان نیز وابستگی بزرگ مالی بعربستان سعودی دارد فعالیت های این یکی را در قضیه افغانستان تائید میکند.

ششتم: چین. دولت چین با استفاده از خلای بزرگ سیاسی موجود در افغانستان و با داشتن رقابت دیرینه با اتحاد شوروی و هند در تلاش خواهد بود تا محل خودرا در افغانستان آینده تثبیت نموده و با حمایه و کمک حلقه هائیکه ارتباط ایدیولوژیکی با آن دارند و در دوره جهاد سهم کوچکی هم داشتند حضور خود را در افغانستان آینده محکم سازد. ولی چین و جامعه آن خود دستخوش تحولات وانقلابات بزرگی خواهد بود ویقیناً مجال آنرا نخواهد یافت که مانند گذشته باین مداخلات خود ادامه دهد.

هفتم: هندوستان: از آغاز کودتای کمونیستی در افغانستان در سال ۱۹۷۸ تا امروز هندوستان پشتیبان بزرگ سیاسی رژیم کابل چه در سطح جهانی وچه در حرکات کشورهای غیرمنسلک بوده وبدین ترتیب سیاست قدیمی خودرا مبنی بر زیر فشار قراردادن پاکستان از دو طرف ادامه میدهد. در پهلوی آن هندوستان از روی کار آمدن یک دولت تند اسلامی در افغانستان نیز هراس داشته وخود را ازین ناحیه با داشتن بیشتر از صد میلیون مسلمان در خطر میبیند.

با تحلیل مختصر بالا از اوضاع عمومی منطقه ایکه افغانستان در آن قرار دارد وتشخیص منافع ذیدخل در قضیه افغانستان که موجبات مداخله دوامدار شانرا در امور داخلی وطن مان با خود میکشاند اینک منافع علیا وملی افغانستان را نیز باید تثبیت کنیم.

منافع علیای افغانستان:

الف: منافعیکه انحراف از آن ناممکن و مداخله اجنبی در آن ناجایز است:

۱- حفظ استقلال وتمامیت ارضی افغانستان.

در شماره ۷ – ۸ ا هینه ا فغا نستان (ص ٥ – ٦ بخش انگلیسی)
را پور حزب جمهوریخوا ه مجلس نما یندگان ا مریکا پیرا مون
تروریزم نشر شده بود، و از هموطنان خواسته بودیم اگر
ترجمه دری انرا تهیه و برای نشر بفرستند.
اینك هموطن ما اقای پیکار از دهلی ترجمه دری را پور
مذکور را فرستاده اند که عینا نشر میشود .یك هموطن دیگر
از المان نیزعین همکاری را نموده اند که ازایشان امتنان داریم.

TASK FORCE ON TERRORISM &
UNCONVENTIONAL WARFARE
HOUSE REPUBLICAN RESEARCH COMMITTEE
U.S. HOUSE OF REPRESENTATIVES
WASHINGTON, D.C. 20515

کمیته تحقیقاتی حزب جمهوریخواه
پیرامون تروریزم وجنگهای غیرمتعارفی
واشنگتن دی سی – ماه اپریل ۱۹۹۰

راپور تروریزم

دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) یك «» اردوی افغانی «» را بصورت اشکارا تربیه نموده توسعه داده کنترول کرده و انرا بمنفعت حزب اسلامی گلبدین حکمتیار استعمال و بکار می اندازد. آی اس آی قصد دارد تا این قوای افغانی را برای درهم کوبیدن دیگر قوای مجاهدین که در داخل افغانستان بصورت محلی فعالیت دارند بکار برده و درفرجام راه را برای پیروزی گلبدین حکمتیار هموار ساخته و یا طرق حل سیاسی مسئله افغانستان را بشکلی در آورد که برای اسلام اباد قابل قبول باشد. پاکستانیها به تشکیل اردوئی متشکل از فراریان قطعات اردوی کابل واز کمپ های پناهندگان در ۱۹۸٦ شروع کرده اند ومیخواهند انرا دربرابر دیگرقوای مقاومت افغانی ودرمقابل پشتونهای پاکستان استعمال کنندو این طرحیست که درحال اماده باش برای تعمیل و انجام هدف بزرگ پاکستان قرارگرفته است.

جلب افراد وتعلیم وتربیه واحدهای جدید اردوی افغانی ساخته دست (آی اس آی)درماه های اخیر بصورت چشمگیری توسعه یافته است. برای انکه در جنگهای بهار اینده از ان کارگرفته شود. نظر بمعلوماتیکه از منابع مقاومت گرفته شده اردوی ۲۰۰۰– ۲۵۰۰ نفری مذکور فعلا سه چند بزرگترشده کیفیت و کمیت تجهیزات انهم بسیار انکشاف نموده است. قسمت بزرگ اسلحه و تجهیزات این اردو از ذخائر (آی اس آی) که برای قوای مقاومت افغانی تخصیص داده شده بود باختیار اردوی مذکور گذارده شده است.

علی الرغم موجودیت افغانهای شایسته – اردوی مذکور بصورت عمومی تحت فرماندهی منصبداران پاکستانی و یا افغانهائیکه از طرف (آی اس آی) کنترول میشوندقرار داده شده است. نظر بگزارشات در این اردو یك تعداد منصبداران عرب بخصوص مصری و از شیخ نشین های خلیج نیزوظیفه دار گردیده اند. منصبداران پاکستانی ظاهرا رضاکارنی هستندکه بمقصد اشتراك درجهاد افغانستان از وظائف خود هادراردوی پاکستان استعفی داده اند ولی منابع مقاومت ادعا میکنند که صاحب منصب ها وخوردضابطان مذکور باوجودانکه یونیفورم نظامی دربر ندارند ازجمله کسانی هستندکه بقوای (مخصوص)پاکستان و آی اس آی مربوطمیباشند. آی اس آی واسلام اباد توسط همین پرسونل حرفه ای کنترول خودها را بالای این اردوئیکه بنام «لشکر آزاد افغانی» یاد میشود قایم کرده اند.

واحدهای عمده این اردوی افغانی ساخته دست آی اس آی قرارذیل است:

۱) ریجیمنت (۱/) قندهار: این اولین واحدی بودکه تحت اداره آی اس آی بوجود امد. لوای مذکور درتابستان ۱۹۸۸ ازاجیران اسلامی افغانی که برای مقاصد داخلی پاکستان ازطرف ای اس ای استخدام میشدند تشکیل گردید. دراواخر سال ۱۹۸۸ که قوای حاجی بابا (۲/) و(محاذملی اسلامی افغانستان) مشترکا حرکاتیرا درقندهار از پیش برده وموفقیتی هم بدست اورده بودند تا بامذاکره باوالی قندهار وهمکاری قبائل پشتون شهر قندهار را بگشایند. ای اس ای بصورت عجله بگلبدالدین حکمتیار مراجعه نموده و قوای ۱۵۰۰ نفری لوای مذکوررا که تحتقومانده مستقیم (آی اس آی) بود بقندهار فرستادتا پیروزی را بنام حزب اسلامی خاتمه بخشد. بیم ان موجود بودکه مسلمانان شامل درقوای والی قندهار وقوای قبایل پشتون ک بدور عصمت الله مسلم (۳/) جمع شده اندبطرفداری ازحکومت کابل برخیزند وقوای آی اس آی راکاروما رنمایند. دردوران این سلسله وقایع جنگ سختی دربین واحد (آی اس آی)و قوای مقاومت محلی درگرفت. بعدازاین واقعه است که واحدمذکور دوباره تجدید سازمان یافت ونفرات ان به ۲۰۰۰ – ۲۵۰۰ نفر افزایش یافت وشکل یك لوای تقویه شده رابخود گرفت. این لوافعلا در بلوچستان پاکستان عملیات مینمایند وتااندازه گی هم درحرکات داخل

۱/ – ریجیمنت باصطلاح اردوی افغانستان عبارت ازیك لوا « است که مرکب ازیك غندیا ده یك کندك اسلحه ثقیله ویك کندك تانك میباشد باتولیهای مخابره وقطعات لوژیستیکی که لوا « را مقتدرمیسازد باینکه به اپراسیون (عملیات) مستقل دست زده بتواند.

۲/ – حاجی بابا (باشیرقندهار) همان قوماندان معروف محاذملیاست که چندیبعدازاین عملیات توسط نفرات گلبدین ترور شد.

۳/ عصمت الله مسلم: پسر مرحوم حیات الله جنرال و سرباز در حضور، تحصیل یافته شوروی است، فعلاً رتبهٔ برید جنرالی داشته در خدمت رژیم قرار دارد.

افغانستان درولایت قندهار اشتراك میکند.

۲) ریجیمنت (لوای) تخار: تعلیم وتربیه وسازمان این واحد جنگی عنقریب بپایه تکمیل میرسد. این لواء نیز مرکب از ۲۰۰۰- ۲۵۰۰ نفر افرادمیباشد. یکی از جمله ان واحد های (افغانی) میباشد که شدید کنترول ومراقبت میشود وبسرعت وبشکل بهتری مجهز میگردد. لوای تخار واضحا بحزب اسلامی گلبدین حکمتیار تعلق دارد وازطرف (ای اس ای) برا عملیات درنزدیکی سرحدات شوروی حاضر وآماده ساخته شده است. اداره لواء در تحت قوماندهٔ شخصی بنام (بشیر چاه آبی) قوماندان حزب اسلامی در ولایت تخار که مسئول قتل وحشیانه چندین قوماندان احمدشاه مسعود (شورای نظار) در ماه جون ۱۹۸۹ میباشد گذارده شده است.

مقامات قوای مقاومت افغانستان خاطرنشان میسازند که لوای فوق الذکر که درزیرنظارت آی اس آی تشکیل شده است درولایات شمال شرقی افغانستان بغرض نابود ساختن احمد شاه مسعودبکار انداخته خواهد شد. اما منابع عربی نزدیك به گلبدین حکمتیار اصرار میورزند که این قوه مخصوص انست که درشمال دربرابر شوروی ها بجنگند. مگر مسعود چون باینکار رضائیت نمیدهدلاجرم قوه مذکور میبایدمبارزه نمود تا راه خود را بطرف تخار بازکرده و از ولایت مذکورکه تقریبا درظرف یکدهه گذشته تحت کنترول مسعود است عبور نماید.

لوای تخار درحال حاضر تحت اموزش پیشرفته نظامیقرارداردوجامع‌ترین تربیه ممکنه برای ان تهیه وآماده گردیده است. نظربگفتارمنابع مقاومت افغانستان لوای تخار ازطرف آی اس آی بشکل پارچه ای از(اردوی متعارفی)درخواهد آمد. در اوائل اپریل سال جاری این لواء برای نبرد اماده بوده اما (آی اس آی) در نظر دارد تا انرا در اواخرماه اپریل و یا اوائل ماه می بجبههٔ جنگ سوق دهد، یعنی در وقتیکه کوتلها تماما باز باشد وامکانات ان میسر گردد که تعرض باستقامت قلمرو مسعود انکشاف داده شود.

۳) ریجیمنت (لوای) خوست: لوای سومین که بقدرت ۲۰۰۰ – ۲۵۰۰ نفر بصورت بسیار شتاب زده تشکیل تربیه ومجهز گردید. ساختمان این لواء عبارت است ازترکیبی ازافغانهای اجیرکه توسط آی اس آی قبلا در زد وخوردها بمقابل قبایل پشتون استخدام شده بودند و هم یکتعداد افغانان نسبتا جوان که بتازگی بخدمت سربازی جلب گردیده اند (اکثر اینها زمانیکه بپاکستان امدند اطفال ویا نو بالغانی بودند که در کمپهای پناهندگی زیر تلقینات حزب اسلامی قرارگرفتند). اساسا این لواء به ان نیت بوجود آورده شده است که بحیث نردبان (٤/) هجوم در جنگ بمقابل پشتونهای پاکستان قرار گیرد. معهافیه هنگامیکه در اواسط ماه مارچ پاکستان درجنگ خوست بیك نردبان هجوم نیاز احساس کرد لوای مذکور امادگی جنگی گرفت تا عملا درنیروهای داخل افغانستان سهم گیرد. ختم.

٤/ – Escalation نردبان هجوم یا پل هجوم: اصطلاح نظامی است ومقصد ازان پیشراندن یك واحد عسکری باستقامت جبهه دشمن میباشد تا راه حرکت قوای اصلی را بازنموده و امکانات تعرض آنرا بالای دشمن آسان سازد.
(ازترجمانان محترم خصوصا آن هموطنیکه اصطلاحات نظامی وتوضیحات حاشیه رافراهم‌دیده اند مشکور و ممنونیم).

اعانه ها

هموطنان ذیل علاوه بر اشتراك مجله یکمقدار پول بمجله "آئینهٔ افغانستان اعانه داده‌اند. ناشر آئینه افغانستان از خیر خواهی و فرهنگ پروری این هموطنان کمال امتنان را داشته این مساعدت بی قید و شرط را بمثابه سهمگیری در جهاد و مبارزهٔ ملی افغانستان استقبال مینماید:

محترم عصمت الله میوند ٤۰ دالر	محترم محمد یونس از السبراتته ۱۵ دالر
محترم ولی نعیم ۱۰ دالر	محترم عزیز محمدعلی ۲۰ دالر
محترم سید عبیدالله نادر ۲۰ دالر	محترم داکتر عزیز غوثی ۱۰ دالر
محترم نجیب الله پوپل ۲۰ دالر	محترم محمدغیاث نشاط ۲۵ دالر
محترمه عاطفه دل ۲۰ دالر	محترم غلام قادر عطارزاده ۱۰ دالر
محترم عبدالصمد مشرقی ۱۰ دالر	محترم حاجی شریف ولی زاده ۵ دالر
محترم محمد هاشم کرزی ۱۰ دالر	محترم محمد انور نوژان ۱۰ دالر
محترمه روحیه مسرور ۲۰ دالر	محترم محمد اسماعیل کرزی ۱۰ دالر
محترم عزیز کمالی ۲۰ دالر	محترم صالح محمد اسعد ٤۰ دالر
محترم عبدالله یونسی ۳۰ دالر	

پلان های ترور

این کاغذبتاریخ جمعه ۲۳ نوامبر در مرکز اسلامی لاس انجلس در رواقها گذاشته شده بود
هموطنی لطف نموده یك نسخه برایما داده است

قرار شنیدگی داکترانور (که تا صنف سه فاکولته خلاص کرده) از دوستان دوره ٔ پوهنتون حکمتیار صاحب که رفیق شخصی و امر استخبارات حکمتیار صاحب میباشد در ماه اکتوبر بلاس انجلس امده بعد از دید وادیدها وهدایت های خاص به حزبیهای خودشان پس بوا شنگتن رفته بوده داکتر انور دروقت اقامت با انجنیر نواب اصفی سابق وزیر کابینه داودخان که قوم نزدیك داودخان بود خصوصی دیدن پیغام حکمتیار صاحب برای استخدام به تنخواه دبل باو سپرده چونکه در کاسه بند بغرا و جویهایش ریگ و کثافات بند مانده و به هزاران جریب زمین تحت تصرف حکمتیار صاحب در گرشك که برای کشت تریاك میباشد اب نمیرسد. نواب اصفی یکسال پیش برای معاینمبندها ازطرف یك دفتر امریکائی رفته بود لیکن بعد از انکه حکومت امریکا از کشت زیاد تریاك در انجا اطلاع پیداکرد کمکهای خود را قطع ساخته حالا حکمتیار مجبور است برای ابرسانی به پروژه تریاك در گرشك از بودجه جهادی حزب اسلامی خرچ کند .

از طرف دیگر بتاریخ ۱۰ نوامبر یك شخص مهم دیگر حزب اسلامی حکمتیار بنام داکتر حلیم که رئیس باند تروریستهای حزب حکمتیار بوده بجرمنی میبود به لاس انجلس امده داکتر حلیم وظیفه دار است که تروریستهای حزب اسلامی را تربیه انها را بوظیفه خاص مقررکند فعلا پنجنفر افغان در امریکا در لست خطرناك شامل یکی کمونست مشهور هاشمیان ودونفر دیگر درکلفورنیا قابل اعدام بوده ایا زعثمان نماینده حکمتیار درسانديگو قبلا علان کرده بودامر اعدام از طرف حکمتیار صاحب مادر داکتر حلیم تاحال سه مجلس یکی درخانه عثمان ایاز درسانديا گو یکی بخانه هادی ارغندی وال یکی بخانه طارق صورت گرفته برای اجرای ترورها پلان سازی کرده داکترحلیم قریب دولك دالر برای مصرف همرای خودا ورده چند دانه اسلحه دزدی هم خریداری شده شاید پولیس امریکا خبر داشته باشد . مردم اوازه انداخته که به مسجد بخاری هم مجلس شده بود حقیقت ندارد جمعیت اسلامی طرفدار قتل قتال نبوده به حزب اسلامی گفته شد که مسئولیت خود شان میباشد .

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

مصاحبه با شاغلی مبارز

سوال : شما در مصاحبه ایکه با رادیو صدای افغانستان نموده اید وآن در شماره های اول و دوم آئینهٔ افغانستان با این تبصره که شما از نجیب انتقاد کرده اید ولی از ببرك و دیگران چیزی نگفته اید لطفا " علت آنرا توضیح نمائید ؟

جواب : نجیب فعلا " مورد حمایت خاص روس ها قرار گرفته و چون مانع در برابر صلح قرار دارد و حیله ها را بکار می برد هدف قرار گرفته و انتقاد از وی با تشریح و افشای تاکتیك ها و چال ها و فریب های وی صورت می گیرد اینکه از کارمل در آن مصاحبه ذکری نرفته بود علت آن این است که سوال کنندهٔ محترم این سوال را طرح نکرده بودند ورنه روشن است که کارمل رهبر این دسته بوده و در راس آن قرار داشت که عسکر شوروی را برای هجوم به افغانستان دعوت کرده بنا " در برابر تاریخ مسئول اول و مجرم اول این فاجعهٔ بزرگ و منحرف ساختن تعدادی از نسل جوان وطن است

سوال : در باره حل مسئلهٔ افغانستان چه نظر دارید ؟
جواب : من معتقدم که در قدم اول باید رژیم حزب دیموکراتیك خلق سقوط نماید یا خود تحت فشار ادامهٔ جهاد و ملل متحد به انتقال قدرت به یك حکومت غیر وابسته آماده شود تا زمینه برای لویه جرگه و تشکیل ملی فراهم گردد چون موضوع را در رساله ' توضیح کرده ام و آنرا برای مجلهٔ آئینه افغانستان فرستاده ام از توضیح مزید درین جا خوداری می نمایم .

جریان تلاش می نماید تا در بین مجاهدین که اتحاد ندارند نفاق را وسیع تر بسازد ، برای رسیدن به این هدف است که مکاتبه را با تعدادی از شخصیت های سیاسی و اجتماعی افغانستان در خارج کشور آغاز کرده و با ادعای که می نماید با تعدادی از قوماندان های مقاومت باب مذاکره را باز نموده است . گرچه شخصیت های سیاسی افغانی به جواب مکاتیب نجیب همه با یك آواز استعفای وی و انتقال قدرت را بیك حکومت بیطرف تقاضا کرده اند و قوماندان های مقاومت طوریکه رژیم ادعا می کند با رژیم تماس نگرفته اند ولی رژیم باز هم با این گونه تبلیغات توجه افکار عامهٔ جهانی را بخود جلب می کند و با تغییر اخیریکه در حکومت وارد کرده و چند نفر از غیر حزبی ها را در پست های غیر حساس شامل ساخته می خواهد حکومت رژیم را با قاعدهٔ وسیع معرفی نماید . هدف دیگر نجیب ازین حرکت این است که حکومت خالق یار را در جریان انتخابات به عنوان یك حکومت بیطرف حفظ کند در حالیکه حکومت مذکور بیطرف نمی باشد و بیطرف قبول شده نمی تواند زیرا در حالت فعلی حکومت رژیم بوده و سیاست داخلی و خارجی رژیم را تائید کرده و بزرگترین تلفات با پرتاب راکت های اسکود ، اوراگون و دونا در جریان کار همین حکومت نیز باعث قتل هزاران افغان و ویرانی صد ها قریه در کشور گردیده نیز شریك جرم تلقی میگردد . به این ترتیب رژیم کابل می خواهد از فرصت استفاده نماید .

سوال : طوریکه قبلا " ذکر گردید شوروی ها تا کنون برای حفظ رژیم کابل مصارف بزرگ وکمرشکن اقتصادی و نظامی را متحمل شده اند ،آیا فکر می کنید که کشور شوروی با در نظر داشت مشکلات اقتصادی که در داخل کشورش موجود است به این کمك های خود ادامه بدهد و هنوز هم بفکر حمایت این رژیم باشد ؟

جواب : امداد نظامی و اقتصادی سالانه چار ملیارد دالر با مشکلات و وضع اقتصادی فعلی اتحاد شوروی حکم می نماید که بدو دلیل این امداد ادامه نیابد

۱ــ مشکلات اقتصادی شوروی بزرگ است، در حالیکه قحطی مواد غذائی مردم شوروی را با مشکلات مواجه ساخته طبعا " افکار عمومی که تازه در شوروی شکل گرفته این عمل حکومت خود را محکوم می نماید ، برای گورباچف مشکل خواهد بود که در برابر تمام مردم شوروی مقاومت نماید . زیرا مردم شوروی از وی سوال خواهد کرد که در حالیکه وی و اعضای حکومت وی هجوم قوای شوروی را به افغانستان خلاف نورم ها و اخلاق بین المللی دانسته و آنرا محکوم کرده اند بکدام دلیل و منطق حکومتی را که قوای نظامی شوروی با این هجوم به افغانستان تحمیل کرده کمك اقتصادی و حمایت سیاسی می نماید ، دوم اینکه در حالیکه مهندسان شوروی هجوم نظامی یعنی برژنسف اوستینوف ، گرومیکو و سوسلوف را به این علت محکوم می دانند چرا همکاران و شرکای این جرم را که ببرك کارمل ،نجیب ،نور و وکیل می باشند محکوم نمی سازند و باز برای حفاظت آنها بقدرت سالیانه چار ملیارد دالر مردم شوروی را که خود به قحطی و دشواری اقتصادی مواجه گردیده اند به مصرف می رساند . به این منطق فکر میشود که این کمك اقتصادی بزرگ شوروی در آینده نه چندان دور قطع خواهد شد .

سوال : ازین تشریحات شما سوالی پیدا می شود که چرا دولت شوروی با فهم این دلایل بازهم درین موقف منفی ایستادگی می نماید ؟

جواب : شوروی ها از یکطرف ملاحظه می نمایند که در جناح مجاهدین اتحادی وجود ندارد و ممکن است این وضع باعث استقرار رژیم نجیب یا حزب وی بگردد . دوم اینکه اندیشه دارند از اینکه اگر یك حکومت اسلامی توسط به اصطلاح بنیاد گرایان افغان در کابل مستقر گردد سرحدات آسیائی اتحاد شوروی، مخصوصا با نهضت های آزادی خواهی در آسیای میانه که با شکست عسکر سرخ در افغانستان قبلا " تشکل یافته، مصئون نخواهد بود و حکومت ملی جدید در افغانستان به تقویت آن اقدام خواهد کرد یعنی تا هنوز مجاهدین این اندیشه روس ها را رفع نکرده اند و گاهگاهی با اعلامیه های که از نهضت های استقلال طلبی آذربایجانی ها ، تاجکها و ازبك ها حمایت کرده اند بر عکس این اندیشهٔ حکومت گورباچف را افزایش داده اند و چون در صف مجاهدین سخن گوی واحد یعنی یك حکومت ممثل ارادهٔ ملی تمام مجاهدین ، مردم و اقوام و قبایل افغانستان وجود ندارد روس ها نمی دانند با کدام نیروی سیاسی افغانی داخل مذاکره کردند و برای آینده اطمینانی بگیرند بناء ادامه این امداد برای حکومت گورباچف خوش آیند نبوده و تا حل این مسایل ادامه آنرا غیر قابل اجتناب تلقی می نماید . چنانچه وزیر خارجهٔ شوروی در مذاکراتی که در ماه فروری در ماسکو با جیمز بیکر وزیر خارجهٔ امریکا داشت اندیشهٔ شوروی را به ارتباط این موضوع اظهار کرده بود که قرار گفتهٔ یك دپلومات امریکائی این اندیشهٔ شوروی از سرحدات آسیائی آن با افغانستان برای امریکائی ها قابل فهم می باشد بناءً با اتخاذ ابتکار سیاسی مجاهدین می توانند با رفع این اندیشه و ترس ، سقوط حکومت نجیب را فوریت ببخشند .

سوال : یك تعداد راکت ها وقتی به اهداف ملکی اصابت می کنند و مردم بیگناه را به قتل می رساند ، رژیم کابل ادعا می نماید که این راکت ها از طرف مجاهدین فیر می شود ، عکس العمل مردم کابل درین زمینه چگونه می باشد ؟

جواب : مردم کابل وجود رژیم را باعث بد بختی می دانند زیرا از روز کودتای نظامی ۷ ثور است که رژیم کمونیستی بقدرت رسید و مردم به این وضع گرفتار شدند یعنی کودتای هفت ثور با خون و آتش آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است . مردم کابل وقتی می بینند که رژیم تپهٔ وزیر اکبر خان ، بالاحصار کابل ، میدان هوائی کابل ، کوه شیر دروازه ، کوه آسمائی ، تپهٔ کلوله پشته ، قرغه و دارلامان را به پایگاه های پرتاب راکت ها تبدیل کرده طبعا " شهر کابل را به هدف نظامی تعویض نموده و اگر راکتی بجواب این راکت ها پرتاب می گردد ، هدف اصلی آن از بین بردن اهداف نظامی است نه ملکی ، بنا " رژیم باید سقوط کند که صلح اعاده شود و برخی حتی فکر می نمایند که راکت های که به شهر اصابت می نماید از طرف رژیم برای انحراف افکار عمومی بر علیه مجاهدین فیر می شود با آنهم وضع مردم کابل قابل اندیشه و درك است .

سوال : در موقعیکه نجیب سیاست آشتی ملی را اعلان کرد شما به حیث معین وزارت تعلیم و تربیه در پست حساسی قرار داشتید ، ارزیابی شما در مورد این سیاست و ادعای رژیم چه می باشد ؟

جواب : سیاست مصالحهٔ ملی برای رژیم یك تاکتیك است نه یك ستراتیژی . نجیب کوشش می کند با ارائهٔ این سیاست افکار عامهٔ ملی و بین المللی را فریب بدهد ، مجاهدین را برای مردم جهان چنین معرفی کند که آنها صرف جنگ می خواهند و حاضر نیستند که مسئلهٔ افغانستان از طریق سیاسی حل گردد بنا " وی فکر میکند که با این تاکتیك جدید می تواند از حمایت سیاسی و نظامی به جهاد افغانستان بکاهد به این دلایل به این سیاست نیز وفادار نبوده بلکه بوسیلهٔ آن آرزو دارد تا آتش بست تامین گردد و در جریان ان پایه های متزلزل حکومتش را محکم بسازد از جانب دیگر با انکشافات سیاسی که در شوروی ، اروپای شرقی در روابط اروپا

و امریکا با شوروی پدید آمده چنان تغیراتی وارد آید که به نفع رژیم تمام شود •

سوال : شما تا حال در مصاحبه های که انجام داده اید موقف خود را دربرابر احزاب و تنظیم های اسلامی روشن نساخته اید ، لطفا " بگوئید که کدام یك از تنظیم ها را تائید می کنید ؟

جواب : تائید یا تکذیب مطرح نیست، من که تا حال وابستگی خاص ندارم چون مردم افغانستان به رهبران سیاسی و نظامی جهاد و مجاهدین سنگر ها احترم خاص دارم چه اینها را سبب شکست عسکر سرخ می شناسم و یقین دارم که فعالیت های این احزاب و تنظیم ها و مجاهدین سنگر ها به خطوط درشت در تاریخ ملی وطن ما ثبت می گردد • به استثنای کسانیکه شامل حزب دیموکراتیك خلق و احزاب وابسته چپی شان می باشد دیگر مردان و زنان افغان همه در جهاد اشتراك داشته و دارند ، امروز فامیلی ، قومی و قبیله در سطح کشور ما وجود ندارد که عزیزان شان درین جهاد مقدس اشتراك نکرده یا قربانی نداده باشد ولی باز هم کریدت بیشتر به این تنظیم ها که جهاد را سوق و اداره کرده اند تعلق می گیرد • همین قسم مردم افغانستان کمك های را که ایالات متحده امریکا ، پاکستان ، ایران ، عربستان سعودی و دیگر کشور ها به جهاد افغانستان نموده اند هرگز فراموش نمی نمایند خدمت بزرگ مجاهدین در مرحله اول جهاد که باعث شکست عسکر سرخ گردید با پیروزی به انجام رسیده ولی در مرحله دوم جهاد که سقوط حکومت کابل باشد تعلل دیده می شود زیرا اتحاد بوجود نیامده این عدم وحدت نه تنها در بین سران تنظیم ها و کدر های رهبری ان دیده می شود بلکه نتوانسته اند از شخصیت های با تجربه افغانستان که در حال هجرت زندگی دارند کار بگیرند زیرا یك دولت وقتی پر قدرت می شود که تمام نیرو های ملی ، مادی یا معنوی وطن آنرا حمایت و تقویت نماید ، این هدف وقتی میسر میگردد که وحدت کامل به هدف سقوط رژیم دست نشانده یعنی آزادی کامل کشور صورت بگیرد • البته برای مرحله دوم هر حزب برای کسب قدرت سیاسی از طریق فعالیت صلح آمیز بدون استعمال سلاح به کسب آرای مردم اقدام صورت گیرد • اگر شما مصاحبه اخیر حضرت صبغت الله مجددی رئیس دولت عبوری را در شماره اخیر جریده راست گویان مطالعه نمائید می بینید که شخص رئیس دولت عبوری خود تمام این خلاء ها را تشریح و از موضع احزاب و تنظیم ها انتقاد می کند علاوتا " از موقف حکومت پاکستان و ایالات متحده خاصتا " در قسمت توزیع مساعدت های نظامی و مالی و حمایت از بعضی تنظیم ها شکایت می کند • به نظر من این وقتی است که همه باید در یك صف قرار بگیرد چه شامل تنظیم ها باشد یا خارج آن زیرا نظم بین المللی دیروزی برهم خورده میرود نظم جدیدی بر قرار گردد ، آن استفاده ایکه از وجود نظم بین المللی دیروز امکان پذیر بود امروز دیگر آن استفاده تحقق یافته نمی تواند تا که فرصت از دست نرفته باید همه افغان ها برای رسیدن به هدف نهائی که پیروزی کامل جهاد با سقوط رژیم کابل است از وضع نازك با درك نازکی آن استفاده نمایند ، چه وقتی انکشافات سیاسی نوین نظم سیاسی جهانی را تغیر داده تاکتیك های سیاسی ، پالیسی های دیروزی باید تغیر بخورد و چنان یك استرا تیژی و پروگرام سیاسی طرح گردد که از یکطرف ما را به هدف مقدس مان برساند و از جانب دیگر جهان رابرله این هدف جذب و جلب نماید • باید به صراحت بگویم اگر چنین تغیرات سیاسی را با ابتکارات جدید به منظور تأمین وحدت ملی و تأسیس یك جبهه مشترك آزادی بخش که در آن تمام تنظیم ها ، احزاب سیاسی ، شخصیت های سیاسی به شمول محترم محمد ظاهر شاه پادشاه سابق ، افراد غیر حزبی ، سران اقوام و قبایل افغانستان ، روحانیون غیر وابسته شرکت داشته باشند وارد صحنه سیاسی نسازند رسیدن به هدف نهائی را دشوارتر ساخته مسئولیت تاریخی آن متوجه همه خواهد شد •

سوال : شما حتما " در مجله آئینه افغانستان نظریات مخالف و موافق را دوباره نقش اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان مطالعه کرده اید در مورد نقش اعلیحضرت دریــن مرحله حساس چه فکر می کنید ؟

جواب : بلی بعضی ها قضاوت منفی می نماید و برخی دیگر مثبت • فکر میکنم که شخص در زمانی می تواند قضاوت نماید که تمام فکتور ها را جمع بندی کند ، فکتور های منفی را در یك پله ترازو و فکتور های مثبت را در پله دیگر بگذارد بعدا " ببیند کدام پله ترازو گرانی دارد جنبه مثبت یا منفی ؟ آنوقت قضاوت سالم صورت گرفته میتواند بنا " من فکر می کنم که درین مرحله حساس حیات ملی دیده شود که کدام راه اتخاذ گردد و کدام شخصیت ها می توانند درین مرحله تاریخی و سرنوشت ساز نقش داشته باشد تا هر چه زودتر حکومت کابل سقوط و صلح در کشور اعاده گردد آن مردمیکه امروز در داخل افغانستان تحت جنگ های راکت ، توپ ، تانك و بم ها قرار دارند نجات یابند بیائید یك لحظه فکر کنیم و قبول نمائیم که زندگی در اروپا و امریکا و دلسوزی برای وطن و وطنداران کار خوب است ولی آیا ما که دور از وطن و آتش جنگ زندگی داریم آن برادران و خواهرانیرا که همین لحظه تحت آتش قرار دارند حق نمی دهیم که تأثرات شانرا ابراز نمایند چه آنها می خواهند رژیم کابل سقوط داده شود ، حکومت ملی مستقر گردد صلح تأمین شود ولی ملاحظه می کنند که ما درعوض وحدت یکدیگر خود را نسبت به سوابق و علل دیگر ملامت می کنیم باور کنید اگر این ملامتی ها را ادامه بدهیم برای کشور شخصیت سیاسی و اجتماعی بدون آسیب باقی نمی ماند زیرا در بین تنظیم ها و در بین مهاجرین در خارج این وضع منفی وجود دارد بناً با الهام از افکار و خواست های وطنداران عقیده دارم که درین مرحله حساس باید تمام مساعی و تلاش برای نجات وطن از طریق تأمین هم آهنگی ، وحدت نظر و عمل با قبول گذشت ها در برابر همدیگر متمرکز گردد انتقاد ها را بگذاریم برای مرحله ایکه موسسات دیموکراسی احیاء می شود (در نظام دیموکراسی اختلاف نظر سلامت نظام و کشور می باشد) با این توضیحات من عقیده دارم که در هر دوره حیات سیاسی کشور ما کار های انجام شده ولی عاری از اشتباه هم نبوده است •

درباره قسمت دوم سوال شما باید گفت که محترم محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان با شهرت ایکه در بین اقوام و قبایل ، در بین بعضی از نیرو های جهادی و مردمان غیر حزبی وطن دارند همچنان نظر به اینکه در دوره سلطنت شان آرامی حکمفرما بوده قانون اساسی دیموکراسی را برای مردم ارمغان داشت ولی با سقوط سلطنت بعد از یك دوره کوتاه جمهوریت به این مصیبت عظیم گرفتار گردیده اند که کشور در اشغال خارجی قرار گرفت ، دیموکراسی دفن و حقوق بشر معدوم شد مطلوب مردم می باشند و با استفاده از شهرت بین المللی که دارد می تواند نقش مثبتی را درین لحظات حساس و دشوار ایفا نماید البته آینده را لویه جرگه و پارلمان انتخابی تعیین می نماید این بدان معنی نیست که تأکید برین نقش حقوق احزاب ، تنظیم ها و قوماندان های جهاد نادیده گرفته شود زیرا این مردم افغانستان اند که در یك انتخابات آزاد حقوق همه را تعیین می کنند طبیعی است که مردم قدرشناس افغان هرگز قوت های آزادی بخش ملی را فراموش نخواهند کرد •

سوال : آقای مبارز! ببخشید یك سوال دارم که ممکن از آن خوش تان نیاید ، آیا گفته می توانیدکه بکدام دلایل قبلا " هجرت نکردید و به همکاری پرداختید ؟

جواب : اینکه چرا کشور را قبلا " ترك نگفتم به صراحت می گویم که برایم بسیار مشکل بود ، این تصمیم که وطن را یکسال قبل ترك کرده ام دشوارترین تصمیمی بوده که در زندگی گرفته ام دیگر اینکه من عقیده داشتم که باید در داخل هم مردم را تنها نگذاریم و بهر مشکلی که باشد مقاومت جریان پیدا کند من هم مثل اکثریت شهریان کابل با وجود فشار و خطر به حزب شامل نشده ام و تمام اعضای فامیل من غیر حزبی اند این مقاومت شهریان کابل ازینکه تا این لحظه حزب در بین شاگردان معارف، سواد آموزی و پوهنتون کاملا " در اقلیت است ثابت می گردد •

از همکاریهای محترم ولی نوری در تکمیل و ارسال این مصاحبه کمال امتنان را داریم و "" کور ودانی "" میگوئیم • (اداره)

شکایت نه ، حکایت دی

محترم سید عمر محبت از تکساس

گرانه وروره داکتر صاحب هاشمیان اسلام علیکم

محترما : دا شکایت نه بلکه دیوه پوه او فاضل او دانشمند د مجلی خاوند نه دوستانه گله ده گرچه تا دا القاب د ځان نه لری کړی دی مگر وایي چه د مجلی خاوندان ددی القابو مستحق دي.کله چه ما د فاضل او دانشمند ثبات د مجلی نوم ((قلم در خدمت جهاد)) د خپل مشر او محترم دوست جنرال صاحب محمد زکریا خان ابوی نه واخیست٬ سم لاسی می په تلفون کی ثبات صاحب سره خبری وکړی او ده هم په ډیر احترام زما نه غوښتنه وکړه چه خپلی نوشتي ور ولیږم . ما هم خپل حق الاشتراک سره دیو قطعه پښتو شعر ((د پادشاهي رنگ)) ورولیږه ډیره موده په انتظار وم خو د مجلی پنه معلومه نشوه نو څو ځلی تیلفوني ده ته زحمت ورکړ چه په آخر ځل کی داسی ځواب راکړ شوه :

((همین امروز مجله را بادرس تان میل کردم.)) گفتم، خانه آباد. یک قطعه شعر با چک بنده برایتان رسید ؟ گفت بلی اما از نشر آن معذرت میخواهم اگر شعر فارسي خود را روان کنید نشر میکنم. گفتم،چرا ، آن شعر لیاقت نشر را نداشت ؟ گفت ، نخیر ، چون به پشتو بود از نشر ماند. گفتم، چه فرق میکند ، چون اسم مجله شما ((قلم در خدمت جهاد)) است پشتونها هم جهاد کرده اند. کمی تند تر جواب داد . گفت ((من به پشتو نمي فهمم چیزیرا که نمي فهمم چطور نشر کنم)) . راستي من از همان اول دست و پاچه شده بودم که از یک فاضل و دانشمند چه می شنوم. باز هم تکرار کردم که درین مملکت هر نوع وسایل موجود است میتوانید شعر مرا کاپي و در مجله خود سنجاق میفرمودید ، از خوب و بد آن خودم مسئول بودم. دیدم آواز شان یک کمی دیگر بلند تر شد . گفت : ((رفیق ، به چیزیکه نمي فهمم نشر نمیکنم)). دیدم بدون از قناعت یا فشاري فایده ندارد و با ایشان قناعت کردم. زیاد مایوس شدم و با خود گفتم که ببین این بیچاره در این ملک بیگانه یکنفر پشتون هم در نزدیکي خود ندارد تا آن خالیگاه بزرگ مجله او را که کمبودي لسان پشتو بود تکمیل میکرد. خلاصه بعد از چندی دو جلد مجلهٔ شان (سال چهارم ۲۱-۲۲ -۲۳ حمل و ۲۴- ۲۵-۲۶ سرطان ۱۳۶۹) برایم رسید . از خواندن آن ترس عجیب برایم دست داد و در همان شب یک قطعه شعر پشتو و فارسي را که این اولین شعر شیر و شکر بنده میباشد نوشتم.

علاوتا در آن مجله ها دیدم در بین یک تعداد علما و صاحبان قلم کشمکش عجیب بر سر تضاد لسان رخ داده از طعنه وکنایه بر یکدیگر که حتی باقوام هم سرایت کرده بود دریغ نفرموده بودند. اگر سطح ادراک بنده کم بوده باشد از شما صاحبان قلم تمنا میرود که آن مجله را مطالعه اگر مثل من احساس خطر کرد ید از برای خدا چاره جویي کنید که میگویند ((بخانه مور شبنم طوفان است)) زیرا آن ملت که از دست دشمن مسلح شده است و هر کدام آن چند تن از اعضای شیرین فامیل خود را از دست داده با آن مداخله های عرب وعجم ، از همه مهمتر که تا هنوز دشمن مشترک ما بر سر اقتدار و منتظر بدامن زدن آتش نفاق در آن قوم است . اگر خدا نا خواسته این آتش خانمانسوز به آن ملت درد رسیده و پارچه پارچه شده از دست کمونست و دشمنان دین و افغانیت سرایت کند این بار مسئول کي و خدای نا خواسته تباهي که از دست علما و صاحبان قلم رخ دهد کي جلوگیری خواهد کرد؟ شخصا برای من فرقی نمیکند که نویسنده پشتو زبان باشد یا فارسي زبان . لاکن اگر در یک مجلهٔ صد صفحه ای افغانی که بنام نشریه افغاني و خدمت برای جهاد افغانستان نشر میشود یک ورق مضمون یا نوشته پشتو نباشد یا در یک اخبار یا جریدهٔ دیگر یک یا چند ورق فارسي نباشد و همه پشتو باشد آیا این مسئله قابل تاثر نیست ؟ ما این گله را از نشریه های ایراني یا امریکایي نداریم آنها بزیر نام افغانستان یا جهاد افغانستان نشر نمیشوند گله ما از نشرات وطني خود ما است . بیائید که علم وفضل و

دانش وقلم خود را برای یکجا ساختن آن ملت درد دیده بیازمائیم نه به تعصب وتفرقه بین زبانها یا پاشان ساختن آنها. زیرا دشمنان افغانیت واسلامیت اینکار را کرده اند بما احتیاج نیست .

من از خود سخن میگویم، من یک پشتون آنهم از کوه های پکتیا(جاجي) بمقابل زبان فارسي کدام حساسیت ندارم بلکه آنرا دوست دارم وتوسط آن چیز هایي زیاد آموخته ام حتی بلسان دری شعر میگویم. تعداد اشعار فارسیم از پشتو زیادتر میباشد اما بعلتی آنرا برای نشر نفرستادم تا مبادا از نا رسایي شعر خود صاحبان شعر و ادب را نرنجانده باشم جون (از زخم قلم هراس دارم) فلهذا اگر از یک برادر فارسي زبان خود در مقابل لسان ملي پشتو حساسیت ببینم حتمي متاثر میشوم خصوصا اینکار از یک مجله توقع نمیرود.

محترم داکتر صاحب هاشمیان : برای ثبوت قول خود اگر شما وعده میفرمائید که اشعار فارسي ام را بعد از تدقیق به نشر می سپارید برای شما و هم برای برادر دانشمند آقای ثبات میفرستم بشرطیکه ثبات صاحب هم در مجله خود برای لسان پشتو جای خالي فرماید و هم بخود زحمت داده لسان پشتو را آنقدر بیاموزد تا خالیگاه مجله خود راتکمیل کرده بتواند .

محترم داکتر صاحب : آن شعرم که از مجله قلم در خدمت جهاد نظر به پشتو بودنش از نشر باز مانده بود در مجله آئینه افغانستان نشر شد تحت عنوان ((د پادشاهی رنگ)) بدینوسیله یکبار دیگر از بیطرفي و آزادي مجله تان تبریک گفته برای از بیـن بردن تضاد لسان موفق باشید. نا گفته نماند که با هیچ یک از صاحبان مجله شناخت قبلي نداشته احسان و محبت همه تان بر دلم یکسان است زیرا از برکت زحمت کشي شما است که از اخبار وطن با خبر هستیم. توجه شما برادران دانشمند خود رابجهاد بزرگ ملي برادری و برابري معطوف نموده کامیابي تانرا درین راه مقدس ملي از بارگاه ایزد تمنا دارم.

برادر محترم اقای محبت :
در نشر اشعار ونوشته های هموطنان بخاطر پشتو ـ فارسي بودن آنها در مجله آئینه افغانستان مشکل یا مانعي وجود ندارد بلکه ماحق پشتو رااحساس کرده و ببرادران پشتون خود پیهم گوشزد نموده ایم که بیشتر بنویسند زیرا موازنه دوزبان درین مجله به نفع فارسي بوده و این بخاطریست که پشتو نویسها کمتر مي نویسند ، باین ملحوظ ما از نوشته های پشتو بیشتر استقبال میکنیم ،خصوصا اشعار و پارچه های ادبي را.

ولی انتقاداتي که نقادان واهل فن بر سهل انگاریهای ناشر این مجله بارتباط ملاحظات عروض و معاني نموده اند حتما از نظر تان گذشته خواهد بود. در حالیکه ما سعي میکنیم بخش زبان وادبیات را بمثابه یک کورس آموزشي دوام بدهیم از هموطنان محترمي که درین بخش سهم میگیرند توقع داریم انتقاد پذیر بوده کم حوصله و اندک رنج نباشند. نقد و انتقاد یک پارچۀ منظوم از لحاظ معاییر عروض یا بدیع و معاني تعرض بالای شخصیت شاعر نیست . شاعر اگر مرد با فضیلت وتقوی باشد یا مجرم وجاني در هر دو صورت شعر او مورد نقد قرار میگیرد نه سائر وجوه شخصیت او. اگر شاعر ورزیده و آزموده و چیره دست است بر شعر او خورده نتوان گرفت ؛ در غیر آن پهنای دانش را از گهواره تا گور خوانده اند .

شما لطف نموده پای ((تدقیق)) را بمیان آورده اید که گویا بما صلاحیت قضاوت اعطا فرموده اید و این نمودار فضیلت شماست . نقادان این مجله (که نوشته های شان از نظر شما گذشته است) باین عقیده اند که ((تدقیق)) باید از هر دو طرف مراعات شود . شاعری استعدادیست که بهر کس ارزاني نمیشود؛ محصول این استعداد هنگامي انگیزنده ، مطبوع و دلپذیر تجلي میکند که موزون و هنر نما باشد ؛ گویا استعداد از طریق کسب هنر صیقل مییابد.

برای ابراز احساسات در نگارش طرق مختلف میسر است ؛ لازم نیست هر کس شاعر باشد یا هر نوشته در قید نظم درآید. نوع دیگر شعر که آنرا ((شعر نو)) یا ((شعر آزاد)) می نامند چندان پابند وزن وقافیه نمیباشد .
حتي کسانیکه طبع شعر دارند ولی معیارهای عروض وبدیع را نپیموده اند میتوانند از شعر نو شروع کنند.
مقاله ای از استاد یوسف آهینه بعنوان ((شعر و شاعر)) از مجله وزین ((سپیدی)) برای بخش زبان و ادبیات اقتباس گردیده دو نمونه شعر نو نیز ضمیمه دارد لطفا آنرا از نظر بگذرانید. این مجله که در پشاور چاپ میشود و ناشر و صاحب امتیاز آن ، جناب محمد صدیق پسرلی، و همچنین اکثر اعضای هیئت تحریر آن نویسندگان و شاعران پشتو زبان میباشند ، معهذا موازنۀ پشتو فارسي راعالمانه وبدون هر نوع تبعیض و تعصب مراعات مینمایند که قابل تحسین است . اشتراک این مجلۀ نفیس ادبي را که اشتهار و آدرس آن در بخش ((نقد و معرفي آثار)) نشر شده برای هموطنان امریکا ـ اروپا سفارش مینماهیم . با عرض احترام.

محترم غلام مصطفی بختاکی از کرونا

افغانیت در خطر محو شدن

برادر ارجمند اقای دکتور هاشمیان

در مجله آئینه افغانستان موضوعات مختلف آدم را چند روز مصروف میسازد بشما تبریک می گویم که آدم از خواندن آن خسته نمیشود اما از دیدن اینقدر شبنامه ها آدم متاثر میشود ومن بالای یکی آن تبصره میکنم .

شواهدی موجود است که جمعیت اسلامی مربوط اقای استاد ربانی درین اواخر سعی میورزد که مانند اقای گلبدین حکمتیار ارتباطات خود را با منصبداران کل اختیار پاکستانی بیشتر ازحد لزوم دوستانه یعنی صمیمانه بسازد و دولت پاکستان هم هیچ چیز کمتر از تسلیم بلا شرط را قبول ندارد . یك شرط دولت پاکستان برای قبول هر افغان و دادن امتیازات باو اینست که خود را اول غیر افغان بسازد و راه آسان که پاکستان برای غیر افغان ساختن افغانها پیدا کرده همانا استناد بالای اسلام میباشد . یعنی برای قبول شدن از طرف پاکستان یك افغان باید بگوید که من افغان نیستم بلکه مسلمان هستم و در مرحله دوم باید بگوید که اسلام راستین در پاکستان وجود دارد نه در دیگر ممالك اسلامی ودر مرحله سوم هرچه را که نظامیان پاکستان زیر نام اسلام برای او تلقین کنند باید بپذیرد بشمول ضمیمه ساختن افغانستان بپاکستان زیر نام اسلامستان یا امثال آن . فقط آنوقت است که پاکستان آن شخص را بحیث مسلمان مورد تفقد و نوازش قرار خواهد داد. الحمدلله ما مسلمان بودیم وهستیم اما افغانیت در خطر محوشدن میباشد.

چند روز پیش یك ورق جنتری منطبعهٔ جمعیت اسلامی که قسمت بالای آن مزین به تصویر جنرال ضیاء الحق بوده و در پهلوی آن اقای استاد ربانی ملبس بیك قسم لباس پهلوانی با چند قومندان دیگر جمعیت دیده میشود از طرف کدام افغان تکثیر شده کسی از شمال کلفورنیا بمن ارسال کرده نوشته بود که تصویر مذکور بقسم یك شبنامه توزیع شده بهرخانه رسیده . من لازم نمیدانم بالای آن بیشتر تبصره کنم زیرا کسانیکه اینطورکاغذهای سیاسی را بقسم شبنامه پخش میکنند جرات و شهامت سیاسی نداشته بلکه بعقیده سیاسی خود هم استوار نبوده اگر پاکستان بانها کدام پیشکش کند نسبت به حکمتیار و ربانی خودرا زودتر در خدمت پاکستان قرار خواهد داد. لاکن جان مطلب درینجاست که در کاغذ مذکور تمایل محو افغانیت وقبول سیادت پاکستان معلومدار دیده میشود. متاسفانه این نوع تمایل از طرف احزاب بنیادگرا خصوصا احزاب حکمتیار ـ سیاف و ربانی اعمال و حرکات غیر افغانی بزیر نام اسلام بکثرت بمشاهده میرسد. چنانچه میگویند یك مرکز کراشی را که جمعیت اسلامی برای مقاصد سیاسی پیروان خوددر لاس انجلس تاسیس کرده وبالای آن نام مسجد گذاشته شده آقای استاد ربانی میگویند امرقطعی داده بود که این مرکز سیاسی را مسجد بخاری نام گذاری کنندمثل اینکه در افغانستان و در تاریخ این مملکت اسلامی یك افغان مسلمان یافت نمیشد که نام یك بخاراشی را بالای مرکز سیاسی جمعیت تحت عنوان مسجد بخاری زدند، چرا امام ابو حنیفه نام نگذاشت که از چاریکار را افغان بود یا عبدالله انصار یا جامی یا سنائی وامثالهم ؟

از طرف دیگر چونکه پاکستانیها میخواهند افغانها تاریخ خود را فراموش کنند ازیکطرف مانع تدریس مضمون تاریخ افغانستان در مکتب های مهاجرین شده بود ازجانب دیگر نام های همه موسسات و تشکیلات جهادی را یا عربی یا پاکستانی میگذارند چرا که اگر نام افغانی باشد دولت پاکستان به آن کمك نمیکند . مثلا در تشکیلات نظامی جهاد شما نامهائی از قبیل فرقه حضرت حمزه، فرقه حضرت طلحه، فرقه حضرت علی (رض)، فرقه حضرت عمر (رض)، غند حضرت طارق، کندك حضرت عباس، تولی حضرت جبیر و امثالهم میشنویم لاکن در سرتاسر تشکیلات پشاور شما نام امین الله خان لوگری ـ محمد جان خان وردکی ـ ملا مشك علم ـ صاحبجا نخان ـ میوند ـ وزیر محمداکبرخان غازی امان الله خان و صدها مجاهد نام آور افغان را نمی بینید .

از طرف دیگر کتاب های تاریخ که از طرف مجاهدین بزیر نظر آی اس آی برای اولاد افغان نوشته شده پاکستانیها تمام واقعیت های تاریخی را مسخ کرده اند و امیر صاحبان افغان (که همه شان افتخار بمذهب داشته از افغانیت عاردارند) هم برای آنکه خود شانرا بالای نسل جوان و بیخبر بقبولانند باین کار خوش و راضی بوده از یکنفر شان صدای اعتراض بلند نشده است برای افغانستان قابل تاسف است که کمونستها بعد از رویکار آمدن کودتای کمونستی بزعامت ترکی ملعون، حفیظالله امین جانی خبیث و ببرك وطنفروش نوکر روس کتابهای تاریخ را مطابق بخواسته های کمونستهای باداران روسی خود تغیر دادند لاکن افراطیون اسلامی هم دست کم ازکمونستها نداشته کتابهای تاریخ را مطابق بخواهشات نفسانی خود و هدایت باداران پاکستانی خودتغیر داده اند.

خداوند متعال آن روز را در افغانستان بیارد که ملت رنجدیده و مستحق افغانستان قدرت خود را خود شان بدست بگیرند و فجایع دورهٔ زمامداری وخونریزیهای امیرهای پشاور نیز مانند فجایع دوره کمونستی درج کتابهای تاریخ گردد. انشاالله تعالی .

ایکاش شخصی در پشاور نام های سرتاسر تشکیلات نظامی و اجتماعی (شفاخانه ها، مکتب ها، کمپ ها و امثالهم) را جمع آوری و برای نشر بفرستد (اداره) .

محترمه فخریه الفی

تلفون یک نا شناس افغان

ماه قبل یکی از افغانان محترم ما که اسمش را معرفی نکرد تیلفونی ضمن قدردانی از نوشته هایم راجع بدردهای ملت ستمدیده افغان بعضی انتقادات و گله مندیهائی هم داشت .

بعد از احوالپرسی مختصر اضافه کرد که همچو خانم روشنفکر وبا احساس افتخارات افغانیت میباشد . این نا شناس افغان که خیلی مودبانه و تحصیل یافته صحبت میکرد ازمن خواهش کردتا اگروقت داشته باشم بسوالاتش جواب ارائه نمایم . انتقادات و گله مندیهایش بخصوص روی دوموضوع بود _ یکی کنفرانس تیلفونی راجع بمبارزدید حضرت صاحب (رئیس دولت موقت) از کلفورنیای جنوبی و دیگری تائید من از بیانیه اخیر پادشاه سابق افغانستان .

این برادر مودب ولی ناشناس ما چنین اشاره کرد: "حضرت صاحب صبغت الله خان که یك افغان مبارز ومجاهد واقعی است وسالها وقتش را وقف مبارزه وجهاد برای نجات افغانستان نموده اند چطور در مصاحبه رادیوئی با اقای تمیز در ۹ دسمبر ۸۹ مورد انتقاد جدی شما قرارگرفت ؟ ولی متاسفانه بیانیه اخیر پادشاه سابق افغانستان طرف تائیدجدی شما شده . در حالیکه جناب پادشاه شمه از مبارزه را برای نجات افغانستان انجام نداده ؟"

قسمت دوم گفتارش بسیار دوستانه و نصیحت امیز بنظر میرسید :

(۱) روی نوشته اخیرم در شماره ششم ائینه افغانستان راجع به "ائتلاف امیر اسلامی با جناح خلق" بود چنین فرمودند : "ابراز نظرتان راجع با ئتلاف اقای حکمتیار وتنی قابل احترام است . واقعا همکاری با جناح خلق دور از قبول ملت مجاهد افغان میباشد . ولی ازبرخورد باین دوگروه جدا خود داری نمائی ."

(۲) نوشته های تانرا همیشه تعقیب کرده ام واقعا از احساس وقلب پاك یك خانم تحصیل یافته ودلسوز افغان نمایندگی میکند ولی نصیحت برادرانه من اینست تا خدای ناخواسته احساسات و نوشته های پاك شما دستخوش دستهای غرض آلودکه ظاهرا بطرفداری پادشاه سابق فعالیت میکنند همچو شعله ای ها و غیره ... نگردد." والسلام گفته گوشی را گذاشت .

چنانچه از گفتارهایش معلوم میشد این نا شناس مودب از خوانندگان همیشگی ائینه افغانستان میباشد . دلش را باصطلاح خالی کرد ولی بجوابات من موقع نداد . برای اینکه این برادر ناشناس روز دیگر وقت خود را ضایع نکرده بدریافت حل سوالاتش تیلفون نکند خواستم تا از طریق ائینه افغانستان نظریات خود را ارائه نمایم :

اول اینکه مصاحبه رادیوئی ۹ دسمبر ۸۹ که متشکل ازنماینده حضرت صاحب اقای فرند اقای تمیز و اینجانب بوده اصلا حضرت صاحب (رئیس دولت موقت مجاهدین) را طرف انتقاد قرار ندادم بلکه توصیف هم کردم . انتقادات روی اختلافات ذات البینی رهبران و پالیسی دولت بوده نه شخص حضرت صاحب . واقعا حضرت صاحب در مبارزات جهادی رول عمده داشته وحتی بهترین نزدیکان وعزیزانش را بشمول حضرت صاحب قلعه جواد با پسرانش وهم خسر بره هایش بدست خلقیهای ادم کش از دست دادند که قابل نهایت تاثر است . بحضرت صاحبان از پدر پدرکلان احترام بوده حتی دربین انها دوستان بسیار صمیمی وهمسایگان نیك داشته ام . ولی مطمئن باشید که در بین دوستان و نزدیکان جناب پادشاه سابق افغانستان اصلا دوستانی نداشته ام و کدام ادعائی نمایندگی خاصش را هم نمیکنم . ممکن در حین صحبت هایم احساساتی شده باشم ولی باید گفت مبارزات سیاسی و قلمی عاری از احساسات نمیباشد زیرا در همچومسائل حساس که بوی خون بمشام میرسد حرف زدن و قلم گرفتن بعضا مدهشتر از صحنه های داغ جهاد میباشد . زنان مانند مردان در افکارونظریات شان مستقل هستند . قلب پاك و حساس زن نشانه فداکار بودنش را دارد . فلهذا برای نجات افغانستان قدرت طلبی و قتال را عامل بدبختیها میدانند . باید اضافه نمایم که نوشته ها ونظریاتم صرف نظریات شخصی خودم میباشد هیچ وقت جز از خودم از فامیل واقارب وغیره نمایندگی نمیکنند .

در قسمت خلقیها حقائق را نوشتم . باقای حکمتیار صاحب که خود سالها بگفته خودش در راه اسلام جهاد کرده و مصدر خدمات شده اند صرف یاداوری کردم . ناگفته نماند که در بین پیروان امیر اسلامی هم دوستان بسیار مومن دارم . ولی اگردر راه حق وحقیقت ونجات افغانستان جان بدهم از حقائق نمیگذرم .

در مورد اینکه بمن دلسوزی کردید تا شعله ای وغیره از افکارم استفاده ننمایند خاطرتان بکلی جمع باشد پرچمی که نشدم (خانم ببرك از صنف ۷ تا ۹ معلمه تاریخ ما بود براستی شخصیتش با شوهرش بسیار فرق میکرد محبتش در حق شاگردان لایق بسیار زیاد بود) و ازطرفی دختران هم دوره وباچند سال پیشتر تقریبا پرچمیها بودند که سلام علیك بسیار داشتیم ولی پایم را از گلیمم بسیار دراز نکردم چون عقیده راسخ بخدای یگانه داشتم انها هم جرئت همچو مسائل را نمی کردند .

دیگر اینکه ازپدر مرحومم که شخص متدین با تقوی عالم شاعر نویسنده تاریخدان و سیاستمدار بوده وهم ازمادرم که یك خانم روشنفکر متدین و با تقوی با فهم ومنطقی ومبتکر است درس اسلام و امانت داری را بخوبی اموخته ام . هر دو همیشه اولادش را باموختن علم و مسائل اجتماعی تشویق کرده اند . داشتن چنین والدین و محبت هایشان به یقین نعمت خداوندی است و اعمال نیك انها سرمشق زندگی ام همیشه خواهد بود و همچنان با استفاده از چند سال تجربه معلمی و سالهای تحصیل کابل جرمنی و امریکا وتجارب مسافرت جرئت بحث و مذاکره را در امور سیاسی اجتماعی و بشری حتی بسویه های روسای جمهور میدهد که انسانهای مثل . همیشه متکی بخود خدا و دیانت اخلاقی میباشند نه از استفاده مغز و عقائد دیگران .

همچنان بارتباط اعلامیه پادشاه سابق افغانستان باید بگویم که اسماء ذکر شده خانمهای اعضای فامیلم بعضی از اقارب و دوستان شخصی خود میباشد که البته هدف ما تاجگذاری جناب پادشاه سابق نبوده زیرا شخصیت محترم خود شان نمایندگی بهتر ازشخص شان می نماید. مگرافکار ونظریات صرف برای نجات افغانستان از گواب هلاکت وپارچه شدن بین اجانب وجلوگیری ازقتل وقتال همه میباشد. امید وارم استیضاح وپریشانی اقای عبدالرحیم عفوری که اصلا ایشان وفامیل محترم شانرا نمیشناسم رفع شده باشد. باید اضافه کرد انانیکه مرا میشناسند ازاخلاق صداقت وامانت داری بهره کافی دارم هیچوقت بهیچ منظور ازنام دیگران چه حتی فامیل واقارب استفاده شخصی نمی نمایم . همیشه بخدای یگانه وشخص خودمتکی میباشم که یگانه رازموفقیت هایم است...

باامید یك افغانستان ازاد وسربلند . فخریه الفی .

محترمه فخریه الفی

نامه تان بجز دوپراگراف اخیر که توضیحات کافی نداشت عمدتاً بخاطری نشر شد تا مردم ببینند که علاوه بر فحشنامه نویسها مردان زن صفت نیز درجامعه افغانی امریکا وجود دارند که یك خانم شریف را مزاحم میشوند بدون آنکه جرئت افشای هویت خود را داشته باشند ویا باستدلال طرف گوش کنند. درچنین صورت گفتار و انتقادات و نصایح این نوع مرد نامرد باید در شعاع شخصیت او ارزیابی شود. بیچاره صبغت الله مجددی بارتباط احراز چوکی موقت ریاست تنظیمهای پشاور بطوریکه خودش اعتراف نموده "بدی کرده و ببلائی گرفتار شده" که حالا آبرومندانه وشرافتمندانه از آن خود راخارج ساخته نمیتواند. اما اقارب او که یا از رهگذر فیوضات مذهبی ویا از دسترخوان جهاد در پشاور طورطفیلی زندگی کرده بودند اکنون اصرار میورزند که بخاندان مجددی علاوه بر امتیازات مذهبی، سلطنت آینده افغانستان نیز سپرده شود در حالیکه امکانات تجدید موسسه سلطنت در افغانستان برای ابد برچیده شده وهیچ افغان خواستار آن نمیباشد. حمایت فخریه ها وهاشمیان ها و امثال آنها از پادشاه سابق بخاطریست که وی درین مدت ۱۲ سال باوجود آنکه امکانات استفاده جوئیهای مالی بارتباط گیر وگرفت جهاد برایش میسر بود، بمقایسه هفت ملا نمای طوا طلب پشاور، گذشت وتواضع و عزت نفس خوبتر وبهتر نشان داده و از منافع علیای افغانستان خوبتر نمایندگی کرده است که از همین رهگذر (بازهم بمقایسه امیران استفاده جو پشاور) حرمت بیشتر بین المللی را کسب کرده و امروز حتی دولتهای پاکستان وعربستان سعودی که به نفع افراطیون پشاور، بمنظور حفظ وتطبیق منافع واغراض خودشان در امور جهاد مداخلات بیجا کرده و میکنند، بزعامت و محبوبیت پادشاه سابق ملتفت بوده، گاه وبیگاه وزرای خارجه ونمایندگان خود ها را جهت کسب مشورت نزد او بروم میفرستند . خوشبختانه دولت ایران موقف سابق ضد شاه خود را تغییر داده درین اواخر رسما اعلان نمود که دولت اسلامی ایران بحق تعین سرنوشت مردم افغانستان احترام داشته هر شخصیتی - بشمول پادشاه سابق - را که مردم بپذیرند مورد شناخت دولت ایران قرار خواهدگرفت . حمایت ما از پادشاه سابق در راس حکومت انتقالی برای یك دوره موقت یکنیم تا دوسال بخاطریست که او در سن وسالی قرار دارد که نمیخواهد برای مقاصد نفسی و شخصی یا خاندانی خود حقوق مردم یا منافع افغانستان را فدانماید. این اعتماد بالای هیچکدام از امیران پشاور، که خویش خوریها واستفاده جوئیهای آنها از دسترخوان جهاد رونق روایات بازار قصه خوانی است، شده نمیتواند زیرا آنها بافغانستان کمتر وبرای مقاصد واغراض شخصی ونفسی خود بیشتر سعی وتلاش دارند. برای آنها بی تفاوت است که مثلا افغانستان ضمیمه پاکستان شود بشرطیکه آنها زعیم و امیر مطلق العنان آن باشند و اسلام نو با توجیهات ساخته خودآنها از وهابیت گرفته تا حکومت اهل حَل و عَقد (که عمدتا مشمول خودشان وپیروان شان میباشد) در آن مستقر گردد. اما اکثریت عظیم مردم افغانستان میخواهند یك قانون اساسی معتدل وغیر افراطی و یك انتخابات عادلانه برگزار شود تا باراده مردم و حق تعین سرنوشت بدون اعمال زور و قوه و بدون استعمال باروت وگوله حرمت گذاشته شود. آنوقت در نتیجه چنین انتخابات اگر یك حزب افراطی یا چپی برنده شود چونکه اراده مردم افغانستان چنین است ما هم بان ارج واحترام خواهیم گذاشت زیرا اراده مردم و حکومت قانون را هیچ فرد متمدن رد کرده نمیتواند.

محترمه فخریه الفی - همانطوریکه شما نوشته اید مردم حق پرست وحق بین افغانستان منکرخدمات و رهبریهای امیران تنظیمها درجهاد وقیام ملی مردم افغانستان بمقابل روس والحاد نمیباشند. رهبران جهادی خوب شروع کردند اما خوب ختم کرده نتوانستند بنحویکه در نزد اکثر مردم اکنون این ذهنیت قوت گرفته که انها محض لله یا برای افغانستان جهاد نکرده بلکه برای بدست آوردن ذلیت افغانستان و تحصیلخواسته خود بالای مردم از امکانات استفاده کرده اند. وما علینا الا البلاغ.

(اداره)

۲ - ایجاد نظام سیاسی و اجتماعی مطابق به اصول اسلام و به اراده اکثریت مردم .
۳ - ایجاد زعامت ملی در داخل کشور بدون مداخلهٔ خارجی .
۴ - اشتراک تمام مردم افغانستان بدون هر نوع امتیاز و تبعیض در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شان
۵ - عودت داوطلبانهٔ میلیون ها مهاجر افغانی با حفظ کرامت بشری شان بوطن و اشتراک شان در عملیه بازسازی وطن .

ب : منافعیکه باید در اثر موافقات بین المللی تامین گردیده و ضامن استقرار صلح و آرامش میباشند :
۱ - قطع ارسال اسلحه از طرف امریکا و اتحاد شوروی به تنظیم های پشاور و رژیم کابل (تناظر منفی)
۲ - موافقه بین المللی (ابرقدرت ها و کشورهای مجاور) برای ختم جنگ و برقراری آتش بس .
۳ - تشکیل یک کمیسیون صلح از سران تنظیم ها (سنی و شیعه) علاوه از قوماندانان معروف، شخصیت های بارز سیاسی، اجتماعی، روحانی و قومی از داخل و خارج (اقلاً بیست نفر) .

- ۳ - ۱ - مذاکره هیئت صلح با کشور پاکستان روی مسایل متنازع فیه سابقه و ترتیب موافقتنامه ای برای حل دایمی ذات البینی و آغاز همکاری های بعدی اقتصادی و سیاسی برای مجلس لویه جرگه آینده .

۳ - ۲ - مذاکرهٔ هیئت صلح با اتحاد شوروی مبنی براینکه دولت آیندهٔ افغانستان به هیچ کشور ثالث اجازهٔ فعالیت ضد اتحاد شوروی را در خاک خود نخواهد داد و هم خود چنین مداخلاتی نخواهد کرد . گرفتن تعهد بین المللی بدین منظور از اتحاد شوروی . علاوتاً بدست آوردن موافقه شوروی برای ترک دادن افغانستان از آنعده سران و اعضای حزب خلق و پرچم که مستقیماً در جنایات دهه اخیر دست داشتند . مذاکره با اتحاد شوروی در مورد تثبیت معیار و اندازه و چگونگی شرایط بازپرداخت غرامات جنگ .

۳ - ۳ - مذاکرهٔ کمیسیون صلح با حکومت ایالات متحدهٔ امریکا درباره امکانات بوجود آوردن یک حکومت معتدل و بیطرف در دوره انتقال و برابر ساختن زمینهٔ انتخابات آزاد و سرتاسری برای تعیین نظام آینده کشور مطابق بمنافع علیای افغانستان مندرجه فقرات الف ۱ تا ۵ . همچنان مذاکره درباره جلب امداد امریکا در مرحله بازسازی کشور .

چرا افتراء ؟

چرا اتهام ؟

زلمی پوپل

جناب هاشمیان نخست در نشریهٔ با امضا شان و بعداً در شمارهٔ فوق العادهٔ مجلهٔ شان (آئینهٔ افغانستان) یك سلسه افترااتی را در مورد بنده نشر نموده اند. اینك برای روشن شدن موضوع نه بمنظور مقابله، بلکه در اثر خواهش خود شان، نکات آتی را بسیار مختصر توضیح میدارم؛

۱ـ من هرگز و هیچ زمانی به هیچیك از گروپ های سیاسی راست و چپ به شمول گروه های فروخته شدهٔ خلق و پرچم وا بسته نبوده ام. فکر میکنم که این اطلاع جناب هاشمیان ساخته وپرداختهٔ کدام منبع مغرض باشد که برای بدنام ساختن اشخاصیکه در این مرحلهٔ دشوار برای نجات وطن از این جنگ خانمانسوز و قطع خون ریزی، کار میکنند، طرح و مجلهٔ هاشمیان را وسیلهٔ تبلیغ خود قرار داده است.

۲ـ جناب هاشمیان همچنان درشمارهٔ فوق العادهٔ لویه جرگه شان، در مضمون تحت عنوان ظرفیت افغان سنتر نوشته اند، که گویا شبنامهٔ لویه هاشمیان یا لویه ... را که خود شان از آن بنام فحشنامه یاد میکند از طرف افغان سنتر نوشته شده و یا به فرمایش افغان سنتر تحریر یافته است.

ما کارکنان به اصطلاح جناب هاشمیان کار گردانان افغان سنتر به مجرد گرفتن نشریهٔ لویه جرگه یا لویه خزانه که البته با امضای خود شان بود. برای روشن شدن موضوع، جواب تهیه و خدمت شان ارسال نمودیم. (کاپی درضمیمه ۱ تقدیم است) همچنان به مجرد گرفتن شبنامهٔ لویه هاشمیان یا لویه ... افغان سنتر در زمینه ابلاغیهٔ نشر و آنرا تقبیح نمود و یك کاپی آنرا برای جناب هاشمیان فرستاد. (کاپی در ضمیمه ۲ است) در اعلامیه افغان سنتر تذکار یافته بود که در تهیه یا نشر این شبنامه کارکنان افغان سنتر هرگز دست نداشته و آنرا کاز کسانیکه با حیله و تزویر میخواهند آتش نفاق و خصومت را بین جامهٔ افغان ایجاد کنند، میداند.

۲ـ در مورد ماموریتم در وزارت پلان باید عرض کنم، که بازهم برای جناب هاشمیان معلومات نادرست داده شده است. من درسال ۱۳٤٦ در بست ٦ یعنی پائین ترین بست در تشکیلات سلکی آنوزارت شروع به کار نمودم. (فکر میکنم که درهمان زمان و یا شاید بعدتر از آن جناب هاشمیان به صفت ترجمان در تیم مشاورین امریکائی رلبرت نیوتن کار می کرده است.) و بعد از یك مدتی کار و تحصیل در رشتهٔ اقتصاد به سطح ماستری و حتی گرفتن بعضی کورس های بالاتر در انستتوت انکشاف اقتصادی بانك جهانی، بعد از ایفای وظیفه در تمام بست های ٦، ٥، ٤، ٣ و ۲ در سال ۱۳٥٦ رئیس پلان های دورنمای اقتصادی وزارت پلان شدم. من و محترم سردار محمد روشن که فعلاً رئیس یکی از دفاتر جبهه نجات ملی در شهر پشاور می باشند، به اثر پیشنهاد مرحوم و مغفور محترم علی احمد خرم وزیر پلان آن وقت در یك زمان رئیس شدیم. باید گفت که در اکثر دورهٔ کارم بعد از دورهٔ احتیاط از سال ۱۳٤٨ الی ۱۳٥٦ مادون مستقیم مرحوم خرم بوده ام و با ایشان از زمان ریاست تا وزارت شان کار کردم. حتی در زمان تصدی ریاست پلان آن مرحوم میز کارم در دفتر کار ایشان بود. من شاگرد، مخلص و رفیق آن مرحوم بودم و به آن افتخار هم مینمایم. اطلاعاتیکه برای جناب هاشمیان داده شده که گویا من پرچمی بودم و به سفارش جلالر، آنهم در آواخر دورهٔ مرحوم داودخان، رئیس مقررشدم غلط محض است. توقع میرود معلومات خود را تکمیل نمایند.

٤ـ درمورد مشاوریت اقتصادی ام در صدارت و عضو بورد ادارهٔ مرکزی مامورین و اصلاحات اداری بودنم در صدارت، یك بار دیگر برای جناب هاشمیان معلومات غرض آلود و غلط فرستاده شده است. حقیقت طوری است که بنده یك جا با همه رؤسا و معین وزارت پلان بعد از کودتای ۷ ثور از کار برکنارشدیم. در حالیکه دار و دستهٔ پرچمی ها در وزارت پلان حکمرانی داشتند. اگر نوشتهٔ جناب هاشمیان درست می بود و من که گویا پرچمی بودم باید ارتقا میکردم به عوضی بست های بالاتر الی اخیر ماه جدی هشت ماه مکمل بیکار بودم؟ در اواخر ماه جدی چون ادارهٔ مرکزی مامورین و اصلاحات اداری یك پروژهٔ اصلاحات اداری با ملل متحد داشت و به یك عده مامورین که تحصیل داشته و لسان انگلیسی بدانند ضرورت بود. بنا به پیشنهاد رئیس آن اداره دوست محمد فضل (فعلاً در المان به سر میبرند) یك عده از روسای سابق وزارت پلان به شمول مرحوم و کیل احمد نوری سابق رئیس تربیه پرسونل وزارت پلان و اینجانب به حیث مشاور آن اداره تعیین شدیم و چندی بعد محترمان عبدالروف ویسا والی سابق و مرحوم کرام الدین خان رئیس سابق اداری وزارت عدلیه نیز به گروپ مشاورین اداره مرکزی مامورین و اصلاحات اداری پیوستند. آقای محترم عبدالعزیز فروغ معین آن وزارت (وزیر پلان درکابینه انجنیر احمدشاه احمدزی) به جمع ما اضافه شد. بعد از چندی جلالر نیز به آن جا فرستاده شد. به غیر از جلالر که رتبه و بست او را نمی دانستم همهٔ یك سان در بست سوم و آقای فروغ در بست دوم به حیث مشاورین ادارهٔ مرکزی مامورین و اصلاحات اداری موظف بودیم و یکجا با آقای محترم محمدقوی کوشان (فعلاً مدیرمسئول مجلهٔ نامه خراسان) و خواجه صاحب مامورین خدمتی مشاوریت و یك پیاده بنام بابه جان محمد در یك تعمیر کوچك ضبطی که بین دوستان بنام مشاوردانی یاد می شد موظف بودیم. طوریکه گفته شد هیچ یك از ما نه مشاور اقتصادی صدارت بودیم و نه بوردی در اصلاحات اداری صدارت وجود داشت. در تمام این مدت من شخصاً هیچ راپوری بالای مسایل اقتصادی مملکت به گفته هاشمیان به صدر اعظم و یا به دیگران که مطمع نظر او باشد ننوشته ام. تنها با دوست محمد فضل که آمرم بود تماس داشتم. از اینکه محترم هاشمیان نوشته می نمایند که جلالر منحیث سرگروپ مشاورین اقتصادی ما را انتخاب کرده بود دروغ محض است ما پیش از جلالر دربست سوم مشاورین اداره مرکزی مامورین و اصلاحات اداری بودیم.

همچنان باید متذکر شوم که پدر مرحوم محمد آصف پوپل سابق رئیس واردات وزارت مالیه و وکیل کوز کنر در دوره ۱۲ شورای ملی افغانستان از اوایل ماه دلو همان سال بندی بود. ما نه از محل زندان او، و نه از زنده یا مرده بودنش اطلاع داشتیم. هر روز جمعه من با چهار خواهر و برادرم بعد از رفع قیود شب گردی خود را پیش روی دروازهٔ زندان پل چرخی می رسانیدیم برای هر یك از بلاك های مختلف ثبت نام می نمودیم و کالای پدرم را به هریك از این بلاك ها می فرستادیم تا او را پیدا نمائیم. صبح ظهر میشد و از تمام بلاك های پلچرخی جواب رد میگرفتیم. اکثراً سید عبدالله آمر زندان پلچرخی این آدمکش حرفوی و قصاب پلچرخی را که با محافظین

کلشینکوف دارش به طرفیکه حرکت می کرد، با تفنگچه فیر مینمود و به ما پای واز ها دشنام میداد و مردم از آنجا دور میشدند به چشم سر میدیدیم. در حالیکه مقامات جهنمی خاد و وزارت داخله درجریان تلاش همروزهٔ همه اعضای فامیل ما برای گرفتن اطلاع در مورد زنده یا مرده بودن پدرم، می گفتند که در محبس دهمزنگ زندانی ندارند و او نزد آنها نیست، بلاخره ایشانرا از محبس دهمزنگ بعد از هشت ماه یافتیم که بعد از مدتی به زندان پلچرخی انتقال یافتند. هموطنان که اکثراً این حال را داشتیم و روزهای جمعه را در پیشروی زندان پلچرخی سپری میکردیم الحمدالله در همین کلیفورنیا زندگی می نمایند. خدا کند که بالای جناب هاشمیان که این حال نه آمده باشد. شرایط متذکره و حساسیت موضوع تحت آن سیستم برای همه قابل درک است. عجب پرچمی و مشاور نام نهاد اقتصادی صدارت و عضو بورد اصلاحات اداری...

۵- درمورد کار گردانی سیمنار اصلاحات اداری باید گفته شود که باردیگر جناب هاشمیان معلومات غلط ارائه شده است. ادارهٔ مرکزی ماسورین اصلاحات اداری بایك پروژه ملل متحد بنام پروژه اصلاحات اداری از بقایای رژیم مرحوم محمد داود خان بود. چنانچه آمر پروژه یك نفر متخصص امریکائی بنام مستر نارکراس با یك متخصص هندی تشکیلات و روش های پروژه الی یك یکنیم سال بعد از کودتای ۷ ثور در کابل بودند. در پروگرام پروژهٔ مذکور سیمناری اصلاحات اداری قبلاً طرح ریزی شده بود. دوست محمد فضل، متخصص امریکائی، اینجانب، محمدتوی کوشان و خواجه صاحب منحیث گروپ کار سیمنار در تدویر آن که مطابق پروگرام قبل پروژه که آوردن اصلاحات در اداره افغانستان بود، برای مدت بسیار کوتاه مصروف بودیم. من کدام بیانیهٔ در افتتاح، درجریان سیمنار و در جریان کار کمیته ها ایراد نکرده ام که مؤید ادعای جناب هاشمیان باشد. بل من صرف نتایج سیمنار را که از طرف متخصصین و گروپ کار سیمنارتهیه شده و قرار بود که آنرا محترم محمد توی کوشان بخواند، در آخرین لحظات بنابر امر رئیس اصلاحات اداری قرائت کردم. فضل خداوند که شاهدان آن همین اکنون در کلیفورنیا بسر می برند.

۶- در مورد ریاست ارزاق عامه بنده بجناب هاشمیان باز هم معلومات ناقص و غلط داده شده است. بنده هیچ وقت رئیس ارزاق عامه نه بوده ام. حفیظ الله امین در آواخر دورهٔ کارش یك عدهٔ از تحصیل یافته های امریکا را به شمول داکتر التزام به حیث رئیس ارزاق مقرر کرد. ریاست مذکور چندین اداره داشت و من منحیث رئیس ادارهٔ کوپراتیف ماسورین آن مقرر شدم. من بیش از یك ماه رئیس کوپراتیف نبودم که بار دیگر از کار معزول شده بعد از مدتی خانه نشینی برتبهٔ پنج به مدیریت قرارداد های ریاست تجارتی وزارت تجارت تعین شدم.

۷- بعد از یك مدتی در مدیریت قرارداد ها دوباره به اثر پیشنهاد ادارهٔ مرکزی ماسورین و اصلاحات اداری، رئیس انستیتوت اداره عامه شدم. در این زمان همکار سابق اصلاحات اداری ام محترم محمدتوی کوشان عسکر بودند. به غیر از ارسال چند پرنسیپ عمومی اداره به شکل متحدالمال و آنهم ترجمه از منابع امریکائی هیچ کاری صورت نگرفت، پروژه و انستیتوت فعال نشد. یکی دوماه بعد فضل رئیس اصلاحات اداری معزول و تمام تشکیل ریاست عمومی اصلاحات اداری در چوکات یك مدیریت عمومی ضم ریاست عمومی کار و تأمینات اجتماعی گردید و اینجانب بار دیگر مدیر شدم. این مدیریت بعد از تقریباً یکسال بنام ریاست انکشاف اداره جز تشکیل انستیتوت مل اداره و منجمنت ریاست عمومی کار و تأمینات اجتماعی

گردید و رئیس آن انجنیر آصفی که از بدخشان بود مقررشد. خوشبختانه در تمام این مدت محترم محمدتوی کوشان مدیر مسئول نامه خراسان با من همکار نزدیك بود.

در مورد دفتر کار من آقای هاشمیان می نویسند که دفتر من مقابل شفاخانه وزیر اکبرخان بود درست است اما باید گفته شود که دفاتر ریاست عمومی کار و تأمینات اجتماعی در تعمیر واقع انحصارات دولتی قدیم در مقابل مطبعه معارف قرار داشت. یك تعداد از دفاتر ریاست عمومی کار و تأمینات اجتماعی نسبت عدم گنجایش دفاتر در آن عمارت به وزیر اکبر خان نقل مکان نمود و آن ها عبارت بود از ریاست قوای بشری، مدیریت عمومی روابط خارجه، ریاست منجمنت، ادارهٔ مشاورین و ریاست انستیتوت مل اداره و منجمنت که دفتر بنده هم درهمین ضمن بوده است. فکر نمی کنم که بودن دفتر من در پهلوی همه این دفاتر دیگر در وزیر اکبر خان مهم بوده باشد. همچنان هاشمیان می نویسد که گویا من زیر نظر مستقیم کشتمند کار می کردم. ولی حقیقت اینست که من کشتمند را تنها در پردهٔ تلویزیون دیدم و از نزدیك نه او را دیده ام و نه با او هم صحبت شده ام.

۸- یگانه نکته متذکرهٔ مقاله کار گردانان، که درمورد من درست است و صحت دارد اینست که در سال ۱۹۸٤ از وطن برآمده ام. بل من در ۱۷ اپریل ۱۹۸٤ از وطن برآمدم.

پدرم تا اوایل آمدن پرچمی ها در زندان بود. تربیت فامیل ام اجازه نمیداد که پدر را در بندیخانه بگذارم و فامیل را بدون سر پرست و خودم را زنده بکشم. بعد از اینکه پدرم از بندی خانه رها شد، زیاد زجر کشیده بود، وی سه سال در زمان مرحوم هاشم خان صدراعظم، هفت سال با عبدالملك خان وزیرمالیه و تقریبا نزدیك به دوسال در زمان خلقی ها و پرچمی ها زندانی سیاسی بود، لذا مریض و نا توان نیز گردیده بود. بالاخره از درد وطن در راه عام در سرك لب دریا نزدیك پل لرزانك سکته نمود. روح شان شاد و خداوند مغفرت شان نماید.

بعد از این حادثه مثل هزاران هموطن دیگر با دل پر درد وطن را ترك کردم. با خانم و یك طفل سه ساله ام تازه به هند رسیده بودم که اموال بندگری پسری هفت ساله، دختر دوازده ساله، خواهران جوان و برادر هژده ساله ام که به جرم نداشتن پاسپورت و تیر شدن از سرحد هند در امرتسر بندی شده بودند گرفتم. قرار بود دولت هند آنها را دوباره به کابل بفرستند. آنها سه ماه بندی ماندند تا به کمك بعضی مردم خیرخواه هند از بند رها و بعد از نه ماه محکمه، در ماه می ۱۹۸۵ به امریکا آمدیم.

دروغگو در پیشگاه خداوند(ج) و قضاوت ملت مسلمان افغانستان محکوم و شرمنده باشد.

لَعْنَتُ اللهِ عَلَى الْکاذِبِینَ ط

درخاتمه باید گفت که آنچه بجواب اتهامات ناروا و نادرست جناب هاشمیان نوشتم همه درروی حقایق استوار بوده، میتوانند درمورد از اسامیکه نام بردم و یا طوریکه خواسته باشند برای ایقان مزید خود و خوانندگان مجلهٔ شان معلومات بنمایند. اما این محتوی محض برای تصحیح اذهانی میباشد که توسط نوشتهای بی اساس و غرض آلود جناب هاشمیان زهراگین میگردد، ورنه جناب هاشمیان باید بدانند و خود را بشناسند که به جز یك افغان شناخته شده به ارتباط مجلهٔ شان کدام صلاحیت دیگر که به او حق افشاگری های بی اساس، تهدیدآمیز و زهرآلود را در مورد من و دیگر برادران و خواهران افغانی بدهد به هیچ وجه ندارند. این نوع اتهامات نادرست، تحقیرآمیز و غرض آلود به من و دیگر افغان های محترم حق میدهد تا از طریق محاکم این جا اعاده حیثیت نمائیم.

ضمیمه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(توضیحات موسسه افغان سنتر)

دوست محترم هاشمیان صاحب !

مضمون تحت عنوان تحریک لویه جرگه درجوف کلموربا، مطالعه شد نکات عمده عبارت بود از:

مبلغ هشت ملیون دالر از طرف دولت امریکا برای تدویر مصارف لویه جرگه تحت نظر جناب پیرگیلانی صاحب تخصیص داده شده است و اظهار نظر شده که موسسه یی بنام بیاندوار به سرکردگی نوسیر ... تلاش دارند مبلغی را بنام رهنمایی و حساب از مبلغ مذکور چپاول برند.

مایل توضیح میداند که ما از تخصیص چند ملیون دالر برای این منظورهیچ اطلاع بدست نداریم شما می توانید اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد از جناب پیرگیلانی صاحب تفصیل بخواهید.

ما از جناب پیرگیلانی صاحب هیچ وقت پول مطالبه نکرده ایم. موسسه بیاندوار بحیث یک موسسه غیر حکومتی و بشر دوست که ضد جنگ و طرفدار صلح می باشد موسسه یی است که شاید سالانه ملیونها دالر در راه تحقق صلح و قطع جنگ از جیب خود مصرف کند ما فکر نمیکنیم موسسه شان تاجرپیشه و یا پای لچ باشند و موسسه بزرگ و غنیمتی می باشد.

داکتر صاحب هاشمیان می توانند مستقیما موسسه بزرگ وخدمات انسانی شان را در موسسه شان بخود معلوم بدارند.

نصیر درانی و نمرهای موسسه بیاند وار بعرض معلوم کردن وجستجوی طرق مسالمت آمیز حل قضیه افغانستان بپول و مصارف خویش به پاکستان سفر کرده بودند و با رهبران محترم جهادی، مجاهدین، مهاجرین و افغانان غیر وابسته ملاقاتهایی کرده و مطالعاتی را انجام داده اند که ایشان مصارف خویش را از حکومت امریکا، جناب پیرگیلانی و سایر جاها نگرفته اند وافغانان موسسه افغان سنتربحیث افغانان وطندوست ازکوشش لازم برای تحقق آرمانهای ملی که عبارت از استقلال، هویت اسلامی و صلح شرافتمندانه است دریغ نکرده و نمی کنیم.

ما به این نظر شما همنظر هستیم که افغانها لویه جرگه را بصورت عنعنه مهمترین ومقدس ترین مرجع برای حل موضوعات بزرگ ملی خویش درطول تاریخ احترام کرده، احترام میکنند و احترام خواهندکرد و هم باید علاوه و قبول کرد که لویه جرگه از عنعنات ملی افغانان بوده و هیچ مرجع و موسسه خارجی و خارجیهاحق ندارد به افغانان دستور بدهند.

حل پروبلم افغانان از طریق یک لویه جرگه مثل درحالت اضطراری سالها از طرف افغانان غیر وابسته و نشرات افغانی آزاد مثل: مجاهد ولس، مجله خراسان و آئینه افغانستان وغیره مطرح گردیده و حتی که المتوکل علی الله محمدظاهرشاه، شاه سابق افغانستان هم در چندین مصاحبه خویش به موضوع لویه جرگه اشاره فرموده اند و نظر شان به احترام از اراده اکثریت افغانان و به نفع استقلال حاکمیت ملی و خود ارادیت افغانان ارائه فرموده شده است. موسسه افغان سنتر که در خدمت مهاجرین افغان است با درک حالت خطرناک جاری مملکت و بدون درنظر داشت هیچ نوع پاداش مادی وظیفه ملی خود میداند در راه حل پروبلم کوشش لازم بعمل آورد از جناب داکتر صاحب هاشمیان و مجله وزین آئینه افغانستان که به نفع منافع ملی افغانستان و حل قضیه افغانستان خدمات ارزنده یی اجرا کرده اند توقع داریم باتشویق وحمایه از زحمات ناچیز ما، ما را حوصله افزایی نمایند که در راه ایجاد تفاهم ملی افغانها که در حال حاضر نهایت ضرور و ارزشمند است با همکاری مزید جناب شان مصدر خدمتی شده بتوانیم. ومن الله توفیق.

ضمیمه (۲)

افغان سنتر مرکز افغان

AFGHAN CENTER

یک روز قبل کاغذی از شهر اوکلاند بدفتر افغان سنتر رسید. درین کاغذ یا شب نامه مطالبی نامناسبی دربارهٔ محترم هاشمیان مدیرمسئول مجله آئینه افغانستان نوشته شده است.

چون درمتن این کاغذ دربارهٔ مجلس لاس آنجلس که در آن عدهٔ از افغانان به شمول آقای هاشمیان و نمایندگان افغان سنتر اشتراک ورزیده بودند با سفاهت مطالبی اظهار گردیده است. برای رفع اشتباه و سؤتفاهم دفتر افغان سنتر مراتب آتی را به اطلاع هموطنان محترم و گرامی میرساند؛

هر افغان حق دارد دربارهٔ سرنوشت افغانستان در هر محفل ومجلس اظهار نظر کند و در پرتوهمین مباحثات و مناقشات با استفاده از حقوق و آزادی های مسلم در جستجوی دریافت حقایق گردند. اینگونه مباحثات و مناقشات در واقع رهنمودی بسوی خیروفلاح ملت مسلمان افغانستان می باشد که بدون شک هر افغان صاحب تهذیب وتربیه از آن تابعیت میکند. اما اگر سلسله چنین مباحثات که تماماً برای خیر و نیک نامی ملت افغانستان است به مشاجرات فردی می کشد و از آن بدتر به سویه دور از آداب نویسندگی و اخلاقی سقوط میکند نه تنها موجب انزجار حلقه های باکرامت انسانی می گردد بلکه موجد حالت رقت باری نیز میشود. اتهامات نادرست و ناروا، بهتان در امور شخصی و اخلاقی. تجاوز با کلمات رکیک و وقیح دور از کرامت و شرافت هر افغان مسلمان است. کسانیکه با این شیوهٔ نامطلوب میخواهند با استفاده سؤ دربین جامعه مهاجر افغان تشتت، نفاق و عدم اطمینان ایجاد کنند جز دنائت و ذلت و خدمتگذاری برای دشمنان افغانستان و طیفهٔ دیگری انجام نمی دهند! افغان سنتر انتشار چنین اوراق شرم آور را محکوم می نماید و شخصیت هر افغان را به شمول آقای هاشمیان و فامیل محترم شان احترام می نماید. افغان سنتر نه تنها در گذشته بلکه در آینده نیز آرزو مند تماس با همه برادران وخواهران افغان بوده در هر فرصت مساعد از مشوره های ایشان استفاده نموده و می نماید. امید واریم آنهاییکه با حیله و تزویر میخواهند آتش نفاق و خصومت بین جامعهٔ افغانان ایجادکنند در پیشگاه خداوند (ج) و تضاوت ملت مسلمان افغانستان محکوم و شرمنده باشند.

باتقدیم حرمت

پیرامون توضیحات افغان سنتر

پاکتی راجستری بتاریخ ۲٤ نوامبر بمن رسید که در بین آن سه نوشته بود:

یکی) "چرا افتراء ؟ چرا اتهام ؟" نوشته اقای زلمی پوپل "بجواب داکتر هاشمیان"

دو) "(توضیحات افغان سنتر)" ضمیمه (۱)

سه) کاغذی بی عنوان که "ضمیمه (۲)" نشانی شده است.

ما باحترام حق دفاع هموطنان هر سه کاغذ را عیناً نشر مینمائیم و در مورد هر یک مختصر تبصره میکنیم :

آقای زلمی پوپل در جوابیه خود (صفحه اول ستون دوم) مینویسد که بجواب نامه سرکشاده مورخ ۱۲ سپتامبر شما "لویه جرگه یا لویه خزانه ؟" و همچنان فحشنامه ایکه از شهر اوکلند (منطقه افغان سنتر) بهمه افغانها رسیده قبلا جواب و ابلاغیه‌ای نشر و "یک کاپی آنرا برای جناب هاشمیان فرستادیم." من این ادعا را جدا تکذیب میکنم. اولین بار که از افغان سنتر درین موارد بمن نوشته ای رسیده همین پاکت راجستری است که بتاریخ ۲٤ نوامبر مواصلت ورزیده است.

آقای زلمی پوپل در چند جای نوشته خود بتکرار نوشته است که گویا هاشمیان شخصا وی را نمی شناختند و کسان دیگر در باره وی معلومات ناقص داده اند. واقعیت امر اینست که اقای پوپل در جمله پیروان پرچمی یک شخص سرشناس حزب بودند و تمام حلقه های کمونستی و ضد کمونستی افغانستان ایشانرا بهمین صفت میشناختند. مسرورم که اقای پوپل پیش قدمی و پیشبینی مقرون بواقعیت نموده پیشتر از رفقای دیگر خود ازین جهان بینی غیر انسانی و غیر افغانی منصرف گردیده از افغانستان برآمدند. البته شخص خودم ریسرچ کرده از بعضی مراجع معلومات اضافی نیز بدست آورده ام. کسانیکه از اروپا و امریکا بمن معلومات داده اند الحمدلله حیات داشته اگر بوطن خود افغانستان مدیونیتی احساس میکنند و جرات مقابله رویا رو را دارند اینک صدای مادروطن بلند است که نترسیدوبگوئید حقایق را چونکه نگفتید آنوقت که میبایست میگفتید پس وطن را از دست دادید دیگر چه دارید که از دست بدهید ؟

آقای پوپل باور بفرمائید که چهار نفر از همان هموطنانی که در رستوران تستی مصوبه لویه جرگه شما را امضاء کرده اندبعد از دریافت نامه سر کشاده مورخ ۱۲ سپتامبر من در گوشی تلفون بسابقه کمونستی شما اعتراف بلکه اظهار معلومات نموده هر کدام بقسمی اظهار تشویش میکرد و میگفت "ما میفهمیدیم که این موضوع بیرون می برآید و این حرکت را کُند میسازد ولی بخاطر فلان .... صاحب چیزی نگفتیم ...." و من بهر کدام گفتم که همین خاطر بازی ها بود که وطن را از دست دادیم !

جناب آقای پوپل - چنانکه در محفل رستوران تستی بجواب جناب وزیر صاحب منصوری بحضور خود شما گفتم که ما نمیتوانیم سوابق اشخاص را بارتباط مسائل ملی نادیده بگیریم و شما مشتعل شده بهمه سادات افغانستان هتاکی کردید اینک یکبار دیگر تکرار مینمایم که باساس جهان بینی من، کمونستی فقط یک طرز تفکر اقتصادی و یک ایدالوژی غیر اسلامی و افغانی است. شخص شما و هر کمونست شادم دیگر حق ندارد در سرنوشت افغانستان سهم بگیرید. ولی در یک طرح بس مهم و ملی موجودیت شخصی که سابقه کمونستی داشته در جمله هیئت رهبری لویه جرگه ایکه از طرف یک موسسه اجنبی بنیان گذاری شده باین حرکت صدمه میرساند و افغان سنترده ماه قبل از آوردن این طرح بجنوب کلفورنیا در منطقه خود بارتباط تشبثات (بباند وار) سیاه و کبود شده بود. و همان سخنان خود را یکبار دیگر اینجا تکرار کردم و نظر یابی آئینه افغانستان که درین شماره نشر شده این تصور را تائید مینماید. مقصد از تذکر این مطلب اینکه موقف من بمقابل شما بهیچوجه شخصی وعندی نبوده و نیست بلکه یک موقف پرنسیپی میباشد. از جانب دیگر من نه تنها مخالف دایر شدن لویه جرگه نیستم بلکه از طرفداران طرح یک لویه جرگه افغانی و دایر شدن آن توسط خود افغانها میباشم.

جناب آقای پوپل – شما در عنوان و متن نوشته تان کلمه "افترا" را استعمال کرده اید ولی در عین حال سوانح ماموریت خود را در هر مورد همانطوریکه من قبلا نوشته بودم تائید نموده اید با این تفاوت که در هر مورد فقط جنبه کمونستی آنرا تردید فرموده اید. اینک فقط سه مثال از خلال نوشته شما اقتباس میکنیم :

(الف) از ماده ۵ نوشته شما "... بلی من صرف نتایج سیمینار راکه از طرف متخصصین وگروپ کار سیمینار تهیه شده و قرار بود که آنرا محترم محمد قوی کوشان بخواند، در آخرین لحظات بنا بر امر رئیس اصلاحات اداری قرائت کردم ..."

(ب) از ماده ٦ نوشته تان "... بنده هیچ وقت رئیس ارزاق عامه نبوده ام ... ریاست مذکور چندین اداره داشت و من‌منحیث رئیس اداره کوپراتیف مامورین آن مقرر شدم ......"

(ج) از ماده ۷ نوشته تان "بعد از یك مدتی ... دوباره باثر پیشنهاد اداره مرکزی مامورین و اصلاحات اداری رئیس انستیتوت ادارهٔ عامه شدم ."

متوقعم یکبار دیگر بنوشته های من مراجعه فرمائید – بین مدعیات من و اعترافات شما چندان تفاوتی وجود ندارد . مثلا من نوشته بودم که شما رئیس ارزاق عامه بودید – شما میفرمائید که "رئیس اداره کوپراتیف مامورین ریاست ارزاق عامه مقرر شدم" من هیچگاه نگفته ام که شما وزیر یا عضو کابینه بودید، ریاست ارزاق عامه تشکیل مستقلی بود مانند یك وزارت و شما رئیس یکی از ریاسات آن بودید و شما هم بان معترفید.

هکذا من نوشته بودم که در سیمینار اصلاحات اداری وقت حفیظ الله امین شما بحیث نمایندهٔ دولت صحبتها و خطابه ها نمودید و طبعا به پیروی از سیاست دولت وقت طرز اداره سوسیالستی را برای افغانستان کمونستی سفارش میکردید (و در غیر آن بوده نمیتوانست!). شما اعتراف دارید که "نتایج سیمینار را قرائت کردم." درینصورت حتما بخاطر دارید که نتایج آن سیمینار چه بود ؟ آیا نتایج آن سیمینار این نبودکه افغانستان باید از طرز اقتصاد و ادارهٔ سوسیالستی در اداره عامه پیروی کند ؟ آیا در آنوقت که ترکی و امین هر دو و سیستم ادارهٔ حکومت شان توسط مشاورین روسی رهنمائی میشد، نتیجه دیگری از آن سیمینار متصور بود ؟

از طرف دیگر هموطن گل، با این نوشته ات که "در آخرین لحظات بنا بر امر رئیس اصلاحات اداری (نتایج سیمینار را) قرائت کردم" اگر خود را قناعت داده بتوانی سهل است اما هموطنانی را که در همانوقت بکابل بودند و هنوز حیات دارند چطور قناعت داده میتوانی ؟ در آن وقت که نادیده ها و پر عقده هایی مانند تره کی وامین در راس امور قرار داشتند هیچ شخص غیر حزبی برتبه رئیس مقرر نمیشد و حفیظ الله امین که همه کار ها تحت هدایت مستقیم خود او اجرا میشد بیك شخص غیر حزبی اجازه نمیداد که نتایج یك سیمینار مهم واجد اهمیت ایدیالوژیکی راکه بهمکاری ملل متحد با مرو موافقه امین دایر شده بود، توسط یك شخص غیر حزبی یا یك شخص عادی و یك عضو کوچك یك اداره خوانده شود ! همان فقره "در آخرین لحظات بنا بر امر...." چنین معنی دارد که مقامات بالای حزب در آخرین لحظات جناب شما را برای قرائت نتایج این سیمینار مهم انتخاب نموده بودبنحویکه این اعتماد حتی بالای آمر شما دوست محمد فضل هم نشده بود !؟ وسروصدای آن "نتایج" چندروزدرجراید بلند بود!

نکته سومی که من نوشته بودم که در وقت ببرك (با وجودیکه بخاطر همکاریهای شما با امین بالای خودت قهر بودند) بحیث رئیس انستیتوت ادارهٔ عامه مقرر شده بودید و دفتر تان در وزیر اکبر خان بود . شما هم بهر دو موضوع اعتراف نموده اید و قابل تذکر است که در این وقت نیز اشخاص غیر حزبی برتبه رئیس مقرر نمیشدند – یگان مدیر عمومی هنوز هم غیر حزبی بود اما فالتو و بدون اختیارات که فقط تنخواه میگرفت . اینکه شما نوشته اید "بغیر از ارسال چند پرنسیپ عمومی اداره ... هیچ کاری صورت نگرفت، پروژه و انستیتوت فعال نشد." شما را تبرئه نمیتواند، فقط مسئولیت شما را برای روز بازپرس بیشتر میسازد ! بهرحال بارتباط تردیدیه های شما حکایتی راکه در کدام جا شنیده بودم بیادم آمد :

میگویند شخصی برای دزدیدن محصولات فالیز از دیوار بلند باغ تناب انداخته بداخل فالیز در آمدبه عجله چند تربوز و خربوزه را کنده به جوالی که همراه داشت انداخت و آنگاه همرای بار خود در صدد فرار شد . باغبان که از همان لحظهٔ اول او را دیده و مراقبت میکرد نزدیك در خروجی باغ او را متوقف ساخته پرسان کرد چطور و بچه مقصد بباغ آمدی ؟ سارق گفت قربان شوم در راه روان بودم که باد تند وشدید پدید آمد و مرا از بالای دیوار بلند بدرون باغ انداخت . درختها دور و باد زور آور بود – برای آنکه از چیزی محکم گرفته بتوانم چشمم بفالیز افتاد از یك خربوزه یا تربوز بدیگری دست می انداختم و قایم میگرفتم ولی بوته ها سست بود و یکی پی دیگر کنده میشد .

باغبان گفت : تا اینجا قابل باوراست . اما اینها را بجوال کی انداخت و کی پشتاره بسته به پشت کرد ؟

سارق جواب داد : قربان شوم، والله خودم هم اینرا نمیدانم و بهمین چرت بودم که شما رسیدین .
"چه دلاور است دزدی که بشب چراغ دارد ؟"

در مورد ضمیمه (۱) شما بعد ان "توضیحات موسسه افغان سنتر" که در نامهٔ آقای زلمی (صفحه اول پاراگراف چارم) نوشته اند "... بمجرد گرفتن نشریه لویه جرگه یا لویه خزانه ؟" که البته با امضای خود شان بود برای روشن شدن موضوع جواب تهیه و خدمت شان ارسال نمودیم (کاپی در ضمیمه ۱ تقدیم است) "... هاشمیان توجه خوانندگان را بهضمیمه (۱) معطوف میخواهد (که در همین شماره عینا نشر شده) . این توضیحات افغان سنتر چنانکه از سطر اول آن مشهود است، بجواب خبری بعنوان "تحریک لویه جرگه در جنوب کلفورنیا" که در شماره ۷-۸ (جولای - اگست ۹۰) (صفحه ٥) نشر گردیده بود، ارائه شده است . توضیحات افغان سنتر تاریخ ندارد و معلوم نیست بکدام تاریخ صادر گردیده ولی از آنجائیکه بجواب خبر منتشره شماره اگست است، شاید در ماه اگست صادر شده باشد. در هر دو صورت این بار اول است که بمن رسیده وچون بسیار کهنه شده و بسا مسائل دیگر مربوط به لوی جرگه پدید آمده است، اظهار نظر در باره محتویات آن بیسود است . همینقدر معلوماتی که در باره موسسه (بیاند وار) ارائه شده که گویا یك موسسه بزرگ و پولدار و غنیمت است و اینکه "نصیر درانی و نفر های موسسه بیاند وار بغرض معلوم کردن و جستجوی طرق مسالمت آمیز حل قضیه افغانستان بپول و مصارف خویش بپاکستان سفر کرده بودند ...." برای هموطنان ما مفید و بموقع میباشد . این بیانات مدعیات مکرر ما را از زبان افغان سنتر ثابت میسازد که "نفر های بیبندوار" که نه از طرف افغانها نه از جانب ملل متحد و نه از جانب روسیه یا رژیم مزدور کابل صلاحیت میانجیگری "طرق مسالمت آمیز حل قضیه افغانستان" را دریافت نموده بود، دفعتا و بطور سری با نماینده، کل اختیار و سفیر کبیر سیار افغانها، یعنی آقای نصیر درانی وردك، بپاکستان میروند و در بازگشت قانون لویه جرگه افغانستان را میسازند وبنام لویه جرگه افغانستان محافل ساز و سرور واعانه گیری دایر میسازند که اسناد آن قبلا نشر شده است .

و اما موسسه (افغان سنتر) تا امروز جواب نامه سرکشاده "لویه جرگه یا لویه خزانه ؟" را نداده و چنین معلوم میشود که اصلا جواب آنرا داده نمیتوانند. خصوصا ما در آن مقاله و بعد از آن در دوجای دیگر ادعا کرده ایم و اینك آنرا باردیگر بصراحت تکرار میکنیم که افغان سنتر بمنظور دریافت کمك از موسسه ملل متحد بنام لویه جرگه افغانستان درخواست رسمی باقای پیکو تسلیم کرده و چهار مکتوب بین شان رد و بدل شده است . ما تقاضا کرده بودیم که افغان سنتر آن مکاتبات را برای اطلاع افغانها نشر کنند اما نکردند ونخواهند کرد زیرا توقع دریافت چندملیون دالر در بین است . آخرین خبر ها حاکی است که آقای چینزائی قباله ۱۴مضا ها را در ژنیو بدفتر آقای پیکو مامور ملل متحد برای امور افغانستان سپرده و (افغان سنتر) را بحیث موسسهٔ مستحق دریافت کمکها جهت تنظیم و تدویر لویه جرگه معرفی داشته است . هموطنان بدقت بنامه آقای زلمی وضمایم آن متوجه شوند می بینند که به این موضوع قطعا اشاره ای نکرده، بلکه بمدرك دیگری که بگیلانی تعلق دارد (باساس ترك های میرزائی) حواله داده اند.

یك عده افغانها تجویز کرده اند که باید درین مورد نامه ای از طرف افغانها بموسسه ملل متحد نوشته شود . اگر (افغان سنتر) باین موضوع جواب میداد حاجت بنوشته بملل متحد نبود، اما حالا که معلوم میشود زیر کاسه نیم کاسه ای است نظریات هموطنان را درزمینه انتظار داریم .

در مورد ضمیمه (۲) یعنی آنچه را که آقای زلمی پوپل "ابلاغیه افغان سنتر در مورد شبنامه" خوانده است قضاوت را بخوانندگان میگذاریم وفقط دو نکته را خاطر نشان می سازیم . (الف) یکعده همکاران (افغان سنتر) شفا شایع کرده اند که فحشنامه را خود هاشمیان نوشته است (ب) اگر واقعاً بانچه آقای زلمی پوپل و (افغان سنتر) نوشته اند ایمان دارند، یعنی "در تهیه و نشر این شبنامه کارکنان افغان سنتر هرگز دست نداشته و آنرا کار کسانیکه با حیله و تزویر میخواهند آتش نفاق و خصومت را بین جامعه افغان ایجاد کنند، میدانند." و "... افغان سنتر انتشار چنین اوراق شرم آور را محکوم می نماید ...." پس اگر افغان سنتر این فحشنامه را ننوشته و در نوشتن آن سهیم نبوده حتما درین مدت یکنیم ماه عاملین و نویسندگان آنرا شناخته باشند . چرا از جرأت افغانی و شرافت اسلامی و اخلاقی کار نمیگیرند و عاملین اصلی را بمردم معرفی نمیسازند ؟ تا "سیه رو شود هر که در او غش باشد" : و لعنت الله علی المنافقین .

نکتهٔ اخیر، تهدید آقای پوپل است در قسمت اخیر نامهٔ شان و ما قبلا شفاهی نیز این تهدید را گرفته ایم، حتی شنیدیم که (بیاند وار) وکیل قانونی و مصارف دعوی بمقابل هاشمیان را نیز متقبل شده است - ما از گفتهٔ خود نمیگردیم وبا هرپیش آمدی شرافتمندانه مقابله میکنیم .

پیرامون فحشنامه

نوشتهٔ: م. ا. نادر

ای مشت گل این غرور بیجای تو چیست؟
یک بار به خود نگر که معنای تو چیست؟
یک جعبهٔ استخوان، دو پیمانهٔ خون
پنهان تو چیست، آشکارای تو چیست؟

(استاد خلیلی)

"چرا نام سگ این باغ گرگ است؟"

آقای هاشمیان این بار دو ورق دشنامنامه‌ای را که کدام آدم عصبانی و زمام عقل به دست احساس سپرده برای شان ردیف نموده است نیز همراه با مجلهٔ آیینهٔ افغانستان فرستاده اند.

من معمولاً شب نامه‌ها را ناخوانده می‌گیرم چون طرف مسؤول در آن معلوم نیست و اگر به قرینه معلوم هم شود از آن انکار می‌نماید. ولی در قسمت این شب نامه بخصوص وضع اندکی فرق می‌کند.

در صفحهٔ دوم پاراگراف سوم شب نامه گفته می‌شود: "هموطن گرامی! نمی‌دانم معیار شخصیت و تبارز شخصیت چیست؟" کلمهٔ "نمی‌دانم" نشان می‌دهد که نویسنده فقط یک نفر است و باز در اخیر پاراگراف سوم صفحهٔ سوم گفته می‌شود:

"آیا این داستان جالب است یا این که مؤسسه‌ای را که برای نجات وطن فعالیت می‌نماید بدنام کردن؟"

این جا نویسندهٔ محترم ردپایی از خویشتن به جا می‌گذارد و نشان می‌دهد که قصدش دفاع از "مؤسسه‌ای است که برای نجات وطن فعالیت می‌نماید."

من در این مختصر قصد دفاع از آقای هاشمیان را ندارم و فکر نمی‌کنم که او در برابر ادعاهای عنوان شده در آن دشنامنامه به دفاع ضرورت داشته باشد. ولی قضیه برای من از جهتی دیگر جالب است و آن این که ده سال جنگ با روس‌ها در کشور ما سطح جدال و مباحثهٔ سیاسی را چه اندازه پایان آورده است که دیگر بحث و استنتاج منطقی از میان ما رخت بربسته است و ناگزیر شده‌ایم حرف خود را به زور باد کردن رگ گردن و دشنام دهی به همدیگر برکرسی بنشانیم.

هرگاه این دشنامنامه واقعاً به آن "مؤسسه‌ای که برای نجات وطن فعالیت می‌نماید" ارتباط داشته باشد و نویسنده که شخصی واحد است مدعی افتخار نمایندگی آن "مؤسسه" را در جیب داشته باشد، طرح منطقی مسأله از این قرار است: "مؤسسه" می‌پندارد که تب و تلاش در راه دایر نمودن لویه جرگه معقول و ملی است و باید بدان دست یازید. (اتفاقاً تا این جای قضیه آقای هاشمیان نیز مخالفتی ندارد.)

آقای هاشمیان فکر می‌کند که این طرح، طرحی افغانی نیست و یک مؤسسهٔ امریکایی مؤسسه‌ای افغانی را روی کش کار خویش نموده است تا به نام افغانستان پولی به جیب بزند. (وهنگامی که آدم می‌بیند تاجر غربی چنان در فن خویش وارد است که به اصطلاح خودمان از ریگ روغن می‌کشد، آدم ناخواسته احساس می‌کند که ممکن حق به جانب هاشمیان باشد و آزمندی در گاو دوشهٔ افغانستان نیز شاید بوی شیرین چرب را استشمام کرده باشد که در پای منبر لویه جرگه سینه می‌زند و دایهٔ مهربان‌تر از مادر می‌شود.)

در هر صورت اگر طرفین بخواهند که در این مورد جر و بحث منطقی و عالمانه نمایند دو شرط را باید رعایت کنند:

الف: مباحثه را از محدودهٔ موضوع مورد بحث نباید بیرون ببرند.

ب) زمام عقل خود را به دست اشتعال و برافروختگی نباید بدهند و کل شیخ شیرانه را نباید از یاد ببرند که:

دلایل قوی باید و معنوی
نه رگ های گردن به حجت قوی

«مؤسسه ای که برای نجات وطن فعالیت می نماید» باید ثابت کند که پای پول و پله ای در میان نیست و انگیزهٔ جز خیرخواهی وطن و هموطنان ندارد، یا ریشش در گرو آن مؤسسهٔ امریکایی نیست و یا اگر است آن مؤسسهٔ امریکایی نیز از خیراندیشان افغانستان و افغان که می باشد. آری قضیه به همین سادگی است ولی ما افغان که در طول دوازده سال اخیر به برچسب زنی و تبلیغات ارزان و بی خریدار عادت کرده ایم. در کابل هم که عنصر هواخواه دولت کابل را در زندان های صدارت و پل چرخی دیده بودم که مخالفان ایشان را با سلاح های ضد انقلابی بودن، اخوانی بودن و هوادار خمینی بودن کوفته و محکوم ساخته در سرداب های خاد صدارت و دشت میله های زندان پل چرخی نموده بودند و همه می دانیم که در پشاور نیز برچسب چاکر و آمادهٔ کفر و زندقه» را به سادگی آب خوردن بر پیشانی مردم الصاق کرده اند و زندگی هموطنان خود را که سرمایهٔ اجتماعی و اقتصادی کشور بود از ایشان باز گرفته اند. شیوهٔ برخورد هر دو گروه یک چیز بوده است. هیچ کس جز ما و هم گروهان ما افغانستان را دوست ندارد و منفعت آن را نمی خواهد و بنا براین اگر در پای دل ما نی قصد جاسوس KGB، CIA و صدها سازمان جاسوسی شناخته شده و ناشناختهٔ دیگر است.

من تصور می کردم که این تبلیغات ارزان و بی خریدار معلول محیط زیست مان بود که محیطی دیکتاتوری بود و تلاش داشت تفکر منطقی و خردگرایی را به خروش خفه شدهٔ استبداد تبدیل نماید، اما با کمال تأسف می بینیم که در بهشت دموکراسی «امریکا» نیز که کسی را با کسی کاری نباشد ما از همان شیوهٔ دیرین استفاده می کنیم و قبای فخر خود را درشت شب نامه که می پوشانیم و می پنداریم که مردم به سادگی سررشتهٔ خود را در اختیار قیچی و ماشین ما مسلمانان ناشی می سپارند که هر طور خواستیم مضحکه شان بکنیم.

نویسندهٔ محترم چنان گریبان خویش را به دست تعمیم ناقص سپرده است که نه تنها از هاشمیان بلکه از تمام نویسندگان آیینهٔ افغانستان به شمول هدف نشینان لویه جرگهٔ مجوزهٔ خویش یعنی دانشمندان گرانقدر دکتور صاحب کاکر و محترم جنرالی صاحب بدون استثنا سلب شخصیت می نماید و می گوید:

«هیچ نویسنده ی با شخصیتی حاضر نیست تا قلم و نوشته ی خود را در این آیینهٔ کثیف و شیطانی آلوده سازد....»

شاعر حق داشته است بگوید:

دشمن دانا بلندت می کند
بر زمینت می زند نادان دوست

جالب تر از همه سوگند نامهٔ اخیر شب نامه است. نویسندهٔ محترم که خود سخت دستخوش احساسات سرکش و طغیانی است می خواهد عین همان اشتعال و برافروختگی را به خوانندهٔ خویش انتقال دهد و عقل او را نیز تخدیر کند. او درست به شیوهٔ همان نگارش های کاشیانه دربارهٔ خوابهای مجاور مزار حضرت پیامبر(ص) حکایت می کرد از هموطن خویش می خواهد:

«هموطن عزیز! ترا به همه مقدسات سوگند که بعد از مطالعه، این نوشته را حد اقل پنج کاپی کرده به دیگر هموطنان تکثیر نمائید، امیدوارم دین تان را ادا کرده باشید.»

اگر خواننده ای مزاحم مانند نگارندهٔ این نوشته بپرسد که به چه دلیل من این دشنام نامه را پنج کاپی کرده به دیگر هموطنان تکثیر کنم نویسندهٔ محترم چه پاسخ خواهند داد؟ اگر رفقای هاشمیان را آن هم بدین شیوهٔ بازاری و مبتذل آن هم در حالتی که شاهد

صادق یعنی دوکتور صاحب کاکر به رضای خویشتن شهادت میدهند که وی نه این که گوشت نبوده بلکه خط جانی را نیز پذیرفته و شب نامه که نگاشته شده به خامهٔ ایشان را به سفارت خانه که رسانیده است عملی وطن خواهانه و با منافع ملی هماهنگ بوده است نویسندهٔ محترم به چه دلیل آن را این همه سال به عمدهٔ تعویق افگنده است؟ بگذریم از این که شهادت دوکتور صاحب کاکر آنچه را که ایشان پیشته اندیشه میکنند نشان میدهد که گفته های ایشان بر ظن یعنی گمان بد استوار است که خدای بزرگ مؤمنان را از آن برحذر میدارد و میگوید: «ای مؤمنان از گمان بد خود داری کنید که گمان بد بسیار وقت گناه است.»

اشتعال دبیرا فروختگی نویسندهٔ محترم اگر هیچ چیز دیگر را ثابت نکند کم از کم در یک مورد به گوش استدلال منطقی زنگ خطر میزند و میگوید: نکند راستی هم پای لقمه ای چرب در میان باشد و سر و صدای نابهنگام آقای هاشمیان در آن خارها چی خلانیده و بلعیدن آن را برای دست اندرکاران "مؤسسه" ناممکن و یا کم از کم در شرایط فعلی دشوار ساخته باشد که این چنین زمام عقل سلیم به دست احساسات بیمارگونه افتاده است. والله علیم بذات الصدور.

صندوق لالا مستانه

در شماره ۹ـ ۱۰ آئینهٔ افغانستان از هموطنان خیرخواه وسخاوتمند خواسته بودیم برای یك هموطن شریف و مبارز که نوشته هایش را قبلا درین مجله خوانده بودند و از صدمات کمونستها جان بسلامت کشیده از مدتیست در دهلی تحت معالجه و تداوی قرار داشته نیازمند میباشد کمك و مساعدت نمایند. هموطنان ذیل تا کنون در حدود توان مساعدت نموده اند:

محترم سردار راستگو ۵۰ دالر	محترم فرقه مشر محمد انور خان ۳۰ دالر
محترم سید مسعود پوهنیار ۵۰ دالر	محترم عصمت الله میوند ۲۰ رر
محترم محمد ناصر رشاد ۲۰ رر	محترم روح الله روحی ۱۰ رر
محترمه سوسن رحمان روشنا ۴۰ رر	محترم سید عبدالله واعظی ۲۵ رر
فامیل هاشمیان ۱۰۰ رر	جمعا ۳۴۵ دالر تا اخیر نوامبر

ما هویت لالا مستانه را بخاطر خطریکه بفامیل او درکابل متوجه خواهد شد افشاء کرده نمیتوانیم ولی خود از بهریك اعانه دهنده خواهد نوشت. از هموطنان خیر رسان خواهش میکنیم درین صندوق سهیم گردند.

عرض پوزش مدیر مسئول

خداوندمتعال را شکر گذارم که با این ناتوان وحقیر سراپا تقصیر توانائی بخشید تا مجلهٔ آئینهٔ افغانستان را به تنهائی از دسامبر۸۹ شروع و با تقدیم شمارهٔ آینده (دوازدهم) تعهد یکساله را بهر شکلی بوده انشاء الله بپایان برساند.

موجبات افتخار و مباهات است که همکاری قلمی هموطنان از نظر حجم به پیمانه ای رسیده که از توان هضم من و مجله خارج میباشد.

اینك مجله یازدهم در ۱۸۵ صفحه با تایپ ضیق که در واقعیت برابر ۳۰۰ صفحه میباشد نشر گردیده و جای مسرت است که برای دو شمارهٔ دیگر همین حالا مواد قابل نشر داریم. درین شماره بخاطر رجحان مسایل ملی، حدود ۴۰ صفحه تایپ شده مربوط به بخشهای «دینی و تربیتی»، «نقد و معرفی آثار» و مسایل دیگر از نشر باز ماند که در شماره آینده نشر خواهد شد.

از همکاران قلمی این مجله خصوصا جناب آقای متین سلجوقی (همکار دایمی مجله) پوزش میخواهم که مقالات شان بشماره آینده موکول گردید.

تمدید اشتراک

در اخیر دسامبر یا اوائل جنوری شماره دوازدهم (اخرین شماره امسال) بخدمت شما تقدیم و این مجله یکساله میشود.

هموطنانیکه سال گذشته اشتراك کرده بودند اگر فکر میکنند که این مجله به تجدید اشتراك می ارزد لطفا تا اخیر دسامبر وجه اشتراك خود را که برای سال آینده ۶۰ دالر میباشد بفرستند.

نامهٔ استاد پژواک

او

برادر دانشمند و گرامی سید خلیل‌الله هاشمیان، السلام علیکم.

به سؤالی که در بارهٔ تعمیم نامهٔ ارسالی مستحضر کرده بودید همان روز وصول آن جواب داده‌ام. انشاءالله رسیده است.

اوراق دیگر را که برای اطلاع من فرستاده بودید دیدم. خیلی متأثر گردیدم. نه تنها برای آنکه دوستی شریف مورد تجاوز نامردانه که مخالف آداب اسلامی، افغانی و انسانی است قرار گرفته بل برای آنکه نمایندهٔ حزن‌انگیز آداب و فرهنگ و نوامیس معنوی ما است و ترقی ذات ترا از سقوط ما تمثیل میکند.

شما با کسی آشنا است که شمار اینگونه افراد قلیل است و یقین که موجب انزجار و ملامت عامهٔ افغانهای با ناموس و مسلمان میگردد و در قلب خویش را باز میگیرند.

آن خانواده‌ها که شما بآن منسوب هستید خاندان بزرگیست که اعضا و منسوبین شان مدبر و شرف افغانستان عزیز که ساکن بوده اند در روشنفکری و مورد احترام مردم بوده اند و منبع اقدام شان علاوه بر صفات شخصی مقام والای شهادت شان نزد ملت مسلمان افغان بوده است.

مقام محترم و جلیل سیادت را کسی گذاشته ما از دین مبین اسلام در تعریف "مسلمان" آموخته‌ایم که "مسلمان کسیست که مسلمانان از دست و زبانش در امن و سلام باشند" و در فرهنگ و سنن ما بزرگترین بی‌ناموسی آن است که کسی بناموس دیگری ناسزاوار تجاوز کند.

لعنت به آنکه مسلمانی و افغانیت خود را احترام نمیگذارد.

آنچه این شخص به شما نسبت داده است همه دروغ و افترا است. و من آن را تکذیب و رد میکنم و افتخار میکنم که این شخص را نه بنام [illegible] و نه به دوست و نه به شهرت و نشان می‌شناسم. و او را به جزای خدای عادل حواله میکنم.

اگر در جایی نشراتی میکردید لطفاً انزجار مرا نیز طوریکه لازم دانید ثبت کنید.

به همشیرهٔ محترم همسرتان احترامات مرا تقدیم فرمائید.

خداوند حافظ باشند

پژواک

۲-۴- مذاکره کمیسیون صلح با حکومت اسلامی ایران بمنظور :

- فراهم نمودن شرایط عودت مهاجرین بوطن .
- طرح خطوط اساسی همکاری های اقتصادی، تخنیکی و فرهنگی در آینده .
- جلب کمک ایران در مرحله بازسازی .
- دادن اطمینان که اهل تشیع افغانستان مانند تمام اتباع کشور دارای حقوق و وجایب مساوی بوده در نظام آینده کشور متناسب نفوس خود شریک خواهد بود .

۲-۵- مذاکره با عربستان سعودی، هند، چین، جاپان، انگلستان، آلمان، فرانسه، کانادا و غیره ممالک صنعتی غرض جلب کمک های بلا قید و شرط شان برای دورهٔ بازسازی و هم چنان با جامعه اقتصادی اروپائی و یا ارگان اروپائی بهمین منظور .

تبصره : مذاکرات فوق جنبه مقدماتی داشته و میتواند که در عین وقت از طرف اعضای موظف کمیسیون صلح بصورت موازی صورت گیرد . در تمام مراحل مذاکرات حضور نمایندگان ملل متحد شرط اساسی میباشد .

مرحله انتقال قدرت :

بعد از مساعد ساختن جو بین المللی و ملی برای انتقال قدرت از رژیم فعلی به حکومت دورهٔ انتقال کمیسیون صلح مذاکرهٔ نهائی را بهمین منظور با طرف اصلی یعنی اتحاد شوروی روی دست خواهد گرفت . برای اینکه انتقال قدرت بحکومت دورهٔ انتقال بدون اصطکاک و حتی المقدور مسالمت آمیز صورت گیرد باید که ترکیب و ساختمان این حکومت قبلاً موجود باشد و عندالضرورت بجامعهٔ بین المللی عرضه گردد . بعقیدهٔ ما این حکومت بشکل ذیل بوجود آمده میتواند .

الف : افغانستان یک مملکت اسلامی بوده و قاطبهٔ ملت افغان اعتقاد خلل ناپذیر بدین مبین اسلام دارند . ارزش های جاویدان دین مبین اسلام در نظم اجتماعی افغانستان نقش اساسی دارد . بنا بران در وطن عزیز ما تنها یک دولت اسلامی میتواند اعتماد عامه را جلب و معضلات ناشی از اشغال و جنگ را رفع کند . برای حفظ هویت اسلامی و ارزشهای ملی تشکیل یک " شورای عالی رهبری اسلامی " اشد ضرورت است که در رأس یکی از روسای تنظیم های جهادی مقیم پشاور قرار داشته باشد . نحوهٔ انتخاب رئیس شورا از بین سران تنظیم مطابق به لایحه آن میباشد . رئیس شورای عالی دارای معاونین چهارگانه میباشد و از جمله یکنفر آن از اهل تشیع افغانستان میباشد .

محترم لالا مستانه از دهلی

احوال زار کابل جان

محترم و غمخور داکتر صاحب ها شمیان

هنوز هم در شفاخانه هستم عملیات اخیر بخیر گذشت یك هفته بعد بیرون میروم وبرای سه ماه باید برای عملیات آخری انتظار بکشم. هفته قبلی درینجا دو نفر از کابل برای تداوی و معالجه آمده بودند از کارهای ژورنالستیك شما کمی یادگرفته در خصوص اوضاع و نرخ ونوای کابل همرای شان حرف میزدم و صحبت ها کردم چونکه من این شفاخانه را اطاق باطاق و داکتر بداکتر می شناسم تجربه من مفید تمام شد بوطندار ها کمك و راهنمایی کردم بسیار خوش شدند برای یکنفر شان در اطاق خودم‌که چارنفر هستیم یك بستر خالی شده بود جای گرفتم. اینها مردم فهمیده استند از جمله کمونستهای پشیمان که هر دقیقه برای خوش ساختن من هزاربار لینن و کمونستهای کابل را دشنام میدهند. مجله های ائینه رزق شباروزی اینها بوده چند تا را یك برادر بیرون برده چندتای دیگر نزد مریض نو وارد است آنقدر میخوانند که خسته میشود وخوابش میبرد. اینها میگویند کاپیهای مجله شما هم بصورت جلد وار بقیمت سه صد روپیه پاکستانی از پشاور خریداری و بکابل آورده میشود وهم یك تعداد مقاله های آن جدا گانه فوتوکاپی بکابل بفروش میرسد. جواب شما را برای نجیب الله یکی از اینها در کابل خوانده بود میگفت در روز جمعه بعد از نماز در مسجد پل خشتی تیت شده بود. این شخصی که در بستر شده میگوید پیش از رفتن همه مجلات شما را کاپی گرفته روان میکند کابل، او و همچنان خواهش کرده که مجله ۱۱ و ۱۲ را توسط من برایش ارسال کنید قیمت ان را بدالر خواهد پرداخت یعنی فی شماره ۱۵ دالر همرای مصرف پوسته هوائی.

راجع بنرخ ونوا این معلومات از اینها بدست آمده: قیمت گوشت گاو فی کیلو ۱۲۰۰ افغانی گوشت گوسفند فی کیلو ۱۵۰۰ اف، برنج باریك خوب فی سیرچهار هزار اف - سبزیجات بمشکل پیدا وبقیمت بلند بوده اکثر دیده نمیشود. میوه تازه بچشم نمیخورد. پطرول، تیل دیزل تیل خاك وجود ندارد - یگان تکسی اگر پیدا شود از هزار افغانی کمتر گپ نمیزنند.

برق بنوبت یك شب بعد یا دوشب بعد بخانه ها می اید ولی در مکروریان از شام تا صبح برق دارند - روز برق ندارند به استثنای اپارتمانهای وزراء و مشاورین روس که از طرف روز دیده نمیشوند. تعداد فیر راکت روزانه از پنجاه و شصت به بالا - بیشتر طرف خوشحال مینه - میرویس میدان - کارته پروان و خیر خانه همچنین هر روز بمیدان هوائی کابل راکت میخورد. از یکماه باینطرف فیر راکتها در شهر کابل زیاد شده هر فیر راکت حتما چند نفر را میکشد و زخمیها علاوگی؟ لاکن رادیوی دولت همگی را اعلان نمیکند یگان فیر راکت را که تلفات سنگین باشد اعلان میکنند. شفاخانه ها از زخمیها پر شده هر روز از هر شفاخانه (صبح وقت یا شام) مرده ها کشیده شده و باقارب شان تسلیم داده میشود. شهر کابل ماتم سرا شده دوام زندگی خیلی مشکل است. اطفال معصوم و بیگناه از ترس و واهمه که در وقت فیر راکتها که پس از فیر اول مسلسل میبارد در زیر خانه ها مخفی میشوند تا ختم راکت و آرامی موقتی جیغ و فغان میزنند و اعصاب اکثر شان مختل شده و از اثر عدم موجودیت غذای سالم بامراض عدم ویتامین مصاب گردیده. دکانها بعد از ساعت ۲ بعد از ظهر بسته و دکانداران طرف خانه های خودمیروند نان خشك یك قرص ۲۸ افغانی بمشکل دستگیر ی میکند اکثر خام یا پر ریگ میباشد باید یکی، دو ساعت در لین نانوائیها ایستاده شوند.

گرمی تابستان امسال خلاف سالهای سابق شدید بود از طرف روز در بین خانه ۳۵ تا ۳۷ درجه بوده برق وبادپکه وجود نداشت. قیمت خانه ها خیلی تنزیل یافته گریز و فرار از شهر کابل زیاد شده دولت قصدا میخواهد که شهر کابل بی نفوس گردد زیرا دادن نان و آرد برای آنها بسیار مشکل شده رژیم کابل ترس دارد که کدام مظاهره عمومی از طرف شهریان کابل صورت نگیرد اگرچه گفته میشود که مظاهرات کوچك هر روز بوده رژیم فورا برای دلخوشی مظاهره چیان پول و مواد خوراکه توزیع و آنها را طور موقت آرام میسازد.

این نفر خود را مدیر عمومی معرفی و معاش خود را حدود هفت هزار میگوید و علاوه میکند که با مادر و پدر و دو طفل خود زندگی داشته باوجودیکه کرایه خانه نمیدهند در یك ماه اگر بتوانند دو کیلو گوشت دو کیلو بوره و حدود دو کیلو روغن با این معاش خریداری نمیتوانند. او گفت تکلیف مرا در کابل مرض قلبی تشخیص کردند که یك وال قلب کار نمیدهد لذا سامان ولوازم پدری خود را فروختم ومناصفه خانه را هم گرو دادم تا بدهلی آمده توانستم فضل خداوند تشخیص در اینجا غلط برامد.

او گفت فامیلهای موجوده شهر کابل را اگر از نزدیك ببینید که چگونه زندگی میکنند خیلی تاثر آور است آیا مردم دهات، قصبات، ولایات مثل مردم موجوده شهر کابل زندگی دارند؟ البته بمراتب بدتر وخرابتر از مردم کابل (پایتخت وطن عزیز ما کشور پر افتخار افغانستان) یعنی مثل حیوانات زندگی میدارند.

در دهلی مظاهرات دامنه دار هفته ها دوام کرد که حتما شما شنیده اید. حکومت هندوستان روز سه شنبه ۲ اکتوبر را بافتخار مولود حضرت محمد (ص) رخصتی عمومی اعلام کرد. من لیاقت لطف شما و کمک مردم را ندارم چون خود شما اعلان کرده میباشید اگر برسد یا نرسد خانه تان آباد. با احترام

تشویش حمله بر کابل

گر چه مثلثهٔ حمله بر کابل ،که از طرف استخبارات پاکستان I.S.I طرح و توسط اقای گلبدین ،عملی میگردید قرار مسموع ،عجالتاً از ان صرف نظر گردیده ،با انهم – چون امکان تطبیق این طرح از طرف پاکستان هر ان موجود است ،لهذا بنظر اینجانب هنوز هم موضوع حمله بر کابل جی و قابل بحث است .

صرف نظر از اینکه ،با تعویض قدرت از دست نجیب به گلبدین و تنی ،جی تغیرات در سطح جهاد و هجرت و بلاخره وضع فلاکتبار مردم بخوبی تبیده ما رُخ خواهد داد میبینیم ،که طرح پلان و عملی شدن ان بالای کابل جی عواقب را در بر خواهد داشت ،و ایا اقای گلبدین چنانچه ادعا میکند موفق به سقوط کابل بدست اورادش خواهد شد و یا خیر ؟

حمله را که گلبدین بلای کابل در نظر دارد ،خارج از دو حالت نخواهد بود یا حمله بصورت جبهوی و منظم ان و یا هم بصورت مختلط (پراکنده و منظم که در حین زمان شاید اعضای ارتباطی تنی گلبدین در قوت های مسلح دست به یک – سلسله اقدامات کودتاه مانند بزنند)

بنظر اینجانب نوع دومی را مشاورین نظامی گلبدین به هدف نزدیکتر تشخیص میدهند

مقایسه مختصر دو طرف –

حزب گلبدین از اوان تشکیل تا امروز ،فقط براه خود بدون خواست اکثریت ملت عمل نموده روی این ملحوظ نه تنها امروز در بین ملت،بلکه در بین مجاهدین مسلح – نیز تنها است و حتی با ائتلاف،تنی و سرویی ،نخبه ترین افراد خود را نیز از دست داده ، مگر از نظر امکانات اولین حزب و گروه در بین مجاهدین میباشد . جی این حزب و شخص گلبدین ،با اعتماد ترین نفر و حزب نزد حکومت پاکستان بوده جون پاکستان همه ارزوهای خود را در وجود گلبدین جستجو میکند لهذا از نظر – سلاح و وسایط و همچنان امکانات مادی اولین حزب میباشد .

حکومت دست نشانده کابل –

نجیب بعد از به قدرت رسیدن نظر به دستور (کی – جی – بی) حد اقل توانست که کمونست های پراکنده و متواری چون سفرا ... را بدور یک محور جمع کرده – و به نفع خود بکار اندازد .

همچنان رسیدن جوانان تازه دم از روسیه که ده سال قبل در اوان طفلیت به روسیه برده شده بودند ،خود اردوی منظم بظاهر افغان و در حقیقت روس میباشد که باید – هیچگاه از نظر دور نداشت.

دستگاه مزدور و بدنام خاد و (واد) خلق ، اعضای خود حزب که همه مسلح و تقریباً به هر نوع پیش امد امادگی دارند ،گذشته از ان موجودیت قوماندانهای خاین بمجاهدین که در اثر سُست عنصری و یا هم خیانت های بعضی از احزاب به دولت مزدور روس – ملحق شده اند ، خود رقم درشت قوای مسلح محسوب شده ،که مرکز تجموع همه انها در کابل میباشد و از همه مهمتر ..

در خود کابل موجود بودن دو قوه اتش قوی رزهوار (قوای پانزده و قوای چار) – موجود بودن دو قوه جنگی و ترانسپورتی هوائی (بگرام و خواجه رواش) که به کمترین وقت جبهات متعرض (مثال قصبه جلال اباد) که فاقد وسایط حمل و نقل سریع و فاقد قوه اتش قوی بوده ،زیر اتش گرفته و در عقب ان قوا کماندو را پیاده و خطوط ارتباطی انرا قطع و هر نوع حرکت را سر کوب مینمایند .

وجود قوای راکت و توبچی موجودیت قوت های پیاده قوای مرکز ، فرقه فرقه و – قوای ریشخور ،که طوری جابجاه شده اند که هر حمله از هر جانب را به تنهائی و سرعت دفع نمایند مثلاً فرقه قرغه بالای راه کابل قندهار (راه پغمان) ریشخور – بالای راه لوگر (للندر) و رزهوار بالای راه جلال اباد (ماهیپر) و مهمتر از همه این قطعات بیرون از قرارگاه ها ،در حالت امادگی نمبر یک (احضارات حارجی) – قرار داشته که سقوط تنها قوت های نظامی (ولو در بین خود و بالای یکدیگر اتش باز کنند) با امحای نصف نفوس کابل هم بسنده نخواهد بود . چی باباز شدن اتش توبچی و تانک و راکت با فعال شدن طیارات،حد اقل هشتاد در صد مناطق مسکونی بخاک یکسان و پنجاه در صد امحا نفوس کابل قابل پیش بینی است .

چیزی دیگری را که هیچوقت از نظر دور نباید داشت موقعیت جغرافیائی خود کابل است چه کابل با احاطه کوههای دورادور و داشتن تپه های متعدد ،در داخل چنان یک – کمر بند امنیتی را بار اورده که این کوه ها و تپه ها در دست هر کی باشد – حاکمیت تام را بالای کابل خواهد داشت ، روسها و مزدوران شان این موضوع را درک و قبلاً قسمت های مهم و استراتیژیک این کوه ها و تپه ها را با نصب راکت ها و و جابجاه کردن بطریه های توبچی استحکام بخشیده اند (شاید خود روسها دور از انظار در انجاها جابجاه باشند .

همچنان از نظر روانی که مهمترین فکتور حرب بوده و قرار عقیده دکتورین حرب بزرگترین عامل برد و باخت در حرب ها ، سایکولوژی حرب میباشد ، لهذا قرار مشاهده بعد از – خروج عساکر روس از افغانستان ،اتش که ملت را علیه تجاوزگران بر انگیخته بود – فرو کش نموده ، و همچنان حرکات غیر مسؤلانه افراطیون بدون در نظر داشت خواست – ملت و گذشته از همه انلاز و بزرگ نمایش دادن ان از طرف رسانه های گروهی نجیب چنان وضع را بار اورده (البته بنظر اینجانب) که اگر به مردم کابل که فعلاً در – شرایط نهایت بد روانی و اقتصادی قرار دارند ، سلاح داده شود علیه گلبدین و افراطیون بدون وابستگی دولت مزدور ، ایستادگی خواهند کرد . به هر ترتیب

روی فکتور های بالا سقوط دولت مزدور روس توسط گلبدین به هیچ صورت موفق نمی‌باشد از امکان بعید نیست که اقای گلبدین این تناسب قوا و شرایط را در کابل نداند پس سوالیکه پیدا میشود ،اینکه چگونه اقای گلبدین اصرار بر این امر نموده و با – کمال اطمینان از سقوط کابل سخن میزند ؟

بنظر اینجانب یگانه راهیکه اقای گلبدین را قادر به جامه عمل پوشاندن پلانش – خواهد کرد ، اینست که قبلاً روسها به گلبدین و تنی دستور چنین حرکت را داده باشند جی در اثر تعویض قدرت حزب خلق و دیگر کمونست های مزدور مانند سرچشی و کلابزی زیر نام حزب اسلامی به حکومت پرداخته تا شرایط عوض کردن مهره ها مساعد گردد .

به هر ترتیب ...

با عملی شدن این حمله به دستور روس و یا دستور نظامیان پاکستان و یا هم – به اشارهٔ و دستور هر دو ، فاجعـــه در تاریخ پنجهزار ساله ملت ما رخ خواهد

دارک بعد از حمله چنگیز به شهر غلغله
این نمونه دمن شهر و بربادی آن در –
قرن حاضر خواهد بود . نوشته – فرهاد لبیب
استاد پوهنتون هوائی و مواصله هوائی
قبل از هجرت
زنده باد افغانستان

مکاتیب وارده

درد دندان و نکندن !

محترم دکتور هاشمیان

در مورد "سوداگری طبابت در امریکا" سرگذشتی دارم که باید گفته آید:

وقتی داکتر دندان به بیره هایم نظر افگند انگشت حیرت بدندان گزید و گفت:

" با این بیره هاي بیماریکه تو داری عجبم آید که هنوز چند تا نیش دندان ترا در دهنت هست! تجویز من اینست که در هفته چند بار نزد من آیی تا هربار چند تای آنرا از دیگران منفی کنم تا آنگاه که چیزی بنام دندان در کلهات نماند. "

پرسیدم : جناب داکتر آیا درست شنیدم ؟
گفت : چی را ؟
گفتم : اینکه دندانهای مرا این نعمت حیات مرا دانه دانه بر میکشید ؟ !
گفت : آری درست شنیده ای
گفتم : من که از این پدیدهٔ چاك چاك هرگز اذیتی ندیده ام و شکایتی ندارم .
گفت : پس برای چه آمده ای ؟
گفتم : توصیه شما گرامی داکتران هست که هر ساله " چك آپ " باید کرد .
گفت : ... و تجویز من است که میباید این دندانهای دندانه دار از ریشه بیرون آیند و فورا هم بیرون آیند ورنه چنان صدمه ای از طریق بیره ناجور به پیکرت خواهد زد که فغانت حتی به نبیره ات برسد .

گفتم : نه بیره ام بیمار است و نه دندانم کشیدنی ...
خانم مداخله کرده گفت: با داکتران پرخاش مکن آنان از توبهتر میدانند. گفتم: آخر جانم اگر " نعمت دنیا زر و دندان بود " یقین دارم که او جهت حصول نعمت اول این نعمت بزرگ را از دهنم بیرون میکشد ... پس نباید دندان روی جگر نهاد و هیچ نگفت . آیا قصهٔ آن استاد (از پکتیا) بیادت نیست که چگونه در عین جوانی او را " کسپی " ساختند ...؟
خانم خندهٔ دندان نمایی کرد و هیچ نگفت ولی داکتر که (اگرچه زبان ما را نمیدانست) قصر هوس را در حال فروریختن دید با برافروختگی (که هیچ حق نداشت) گفت: اگر دندان هایت یکه یکه بیرون نیاید به یقین بدان که در طول دو سه ماه آینده شدیدا بیمار خواهی شد و خیلی ممکن است که باعث مرگت شود ... بنابران جهت رفع مسئولیت من درین ورقه بنویس که " خودم مانع کشیدن دندانهایم شدم ".

من آن جمله را بتاریخ ۱۵ اکتوبر سال ۱۹۸٤ در ورقهٔ داکتر دندان نوشتم و تا بحال که شش سال از آن تاریخ میگذرد فقط و فقط انگشتانم درد میکند !
(انگشت طلا ــ ازالمیدا)

پاسخ به ابتذال بی فرهنگي میبود

برادربزرگوار آقای داکترسیدخلیل هاشمیان

شمارهٔ فوق العادهٔ لویه جرگه رسید و فحشنامه را که تحلیل کرده بودید وواقعا در هر دو قسمت بیدادکرده اید وبیادم آمد ازآن محاکمه که سارتر وبرتراند راسل در رابطه با جنگ ویتنام راه انداخته بودند . نکات وملاحظاتیرا کهراجع به لویه جرگه درشماره هاي آئینهٔ افغانستان وراجع بشبنامه تذکر داده بودید با اسناد وگواهان زنده.... بعنوان شاهدان عینی قبلا از طریق نامه سرکشاده والحال بوسیله " روزهٔ ناماشجاعانه پاسخ موفقانه تهیه دیده اید و مخصوصا یادداشت آن پیر مرد حقشناس (آقای کریمی) ازهمه جالبتر بود چونکه عاطفهٔ قدردانی ومردم سالاری گذشتگان ما را بخوبی تمثیل میکرد وآنچه بگفتن میارزیده شما با سند وگواه آنرا بکرسی نشانیدید وفقط آنچه را که پاسخ نگفته بودید همانهائی بود کهنباید هم بآنپاسخ میگفتید چون در آنصورت بگفته گورکی علامت ابتذال وبی فرهنگی میبود. صفحات مجله را ورق زدم و بیشتر مضامین آنرا خواندم وبعضی راهم عناوین آنرا وبقیه را ممکن بهمین زودیها ...
عبدالله سمندر غوریانی از اندیانا

محترم پاینده محمد کوشانی

قابل توجه قوماندانان بزرگ جهاد

اجتماع تاریخی قوماندانهای جهاد افغانستان در چترال و نشر خبر تصمیم مشترک شان مبنی بر گرفتن اداره جهاد از دست زعمای تنظیمهای هفتگانه پشاوری خبر بسیار خوش برای اکثریت افغانها در داخل و خارج بود. ولی مسافرت قوماندان احمد شاه مسعود براولپندی وپشاور به دعوت مقامات پاکستانی یک اندازه تشویش برای افغانهای خبیر که از فعالیت های پشت پرده ٔ (آی اس آی) پاکستان اطلاع دارند خلق نموده . اداره استخبارات نظامی پاکستان (ای اس ای) به پشتیبانی از تنظیمهای مطیع تر نسبت بدیگر تنظیمها و بقدرت رسانیدن انها در افغانستان برخلاف ارزوی اکثریت مردم افغانستان و ترور عده کثیری از افغانهای منور بدست اشخاص نا معلوم در پاکستان خاطره بسیار بدی نزد مردم افغانستان ایجاد کرده است .دعوت حکومت پاکستان از احمد شاه مسعود و پذیرائی مجلل از او دامی برای رام کردنن این شیر پنجشیر است . برای احمد شاه مسعودو دیگر قوماندانهای بزرگ جهاد باید سرنوشت زعمای تنظیم ها ی ساخت پاکستان درس عبرت خوب باشد . این قهرمانان برحق جهاد باید مثل گذشته در آغوش ملت شجاع و ازاد افغانستان پناه و جا داشته باشند تا مبادا گول این مداریهای پنجابی را بخورند و خدا ناکرده بحیثیت ملی افغانها صدمه برسانند .

جنرال حمید گل و همکاران نظامی او باید خوب بدانند که مداخله سیاسی ونظامی انها د ر مورد آزادی و تعین سرنوشت افغانستان بدست اکثریت ملت افغانستان عینا مانند مداخله و فعالیت ناکام کی جی بی اتحاد شوروی در افغانستان است و نزد مردم افغانستان بین فعالیت های کی جی بی روس و آی سی آی پاکستان عملا کدام فرق وجود نداردزیرا هر دو موسسه منفور برای اختناق ازادی در افغانستان کار کرده و کار میکنند و هر دوی این موسسات شیطنت و جاسوسی در نهایت امر بر علیه منافع علیائ افغانستان کار میکنند. با افشاگری جناب صبغت الله مجددی رئیس دولت عبوری مجاهدین از تولید فشار بالای نامبرده دیگر هیچ جای شبهه به نیات سوء آی اس آی پاکستان برعلیه استقلال افغانستان باقی نمانده است . خدا کند جناب مجددی در اتخاذ موقف ملی شان بمقابل آی اس آی استوار و ثابت قدم بمانند. در غیر آن برای جناب اوشان بهتر خواهد بود بعوض اقامت در پاکستان به آغوش ملت افغانستان پناه ببرند . اگر احمد شاه مسعود جهاد مظفر افغانستان و جبهات خود را در مقابل قوای مهاجم روس و حکومت کمونستی کابل در این ده سال مفتخرانه حفظ کرد جناب مجددی را هم میتواند در مقابل دشمنان استقلال افغانستان در صفحات شمال افغانستان حفظ نماید .

اما ائتلاف و آشتی مجبوری که درین اواخر در اثر فشار و وساطت آی سی آی بین حضرت مجددی و حکمتیار از یکطرف و بین احمد شاه مسعود و حکمتیار از جانب دیگر صورت گرفته خدا کند صادقانه باشد زیرا آی اس آی تمام فعالیت های خود را به نفع موقف اقای حکمتیار متمرکز ساخته خدا کند که قوماندان مسعود روی یک پلان حساب شده ٔآی اس آی قربانی این ائتلاف نشود.

(پاینده محمد کوشانی مورخ ۵ نوامبر ۱۹۹۰ از فریمان ـ کلفورنیا)

محترم دکتور عبدالاحد بارکزوی

طرح لیگ جهاني دکتور ذکي

طرح زیبای لیگ معقول است ـ ـ کاش اسان دهند فرمانم
لیگ کاغذ کجا کند درمان ـ ـ متحد تا نسازی افغانم

خلص نظر من بر لیگ جهانی پیشنهاد اقای دکتور عبدالولی ذکی ازینقرار است :
پیشنهاد لیگ جهانی افغانها فعلا در روی کاغذ معقول است و برای اینکه از پشتیبانی ملت مجاهد و قهرمان افغان برخوردار باشد وعملا یک اتحاد سراسری افغانها میسر گردد باید ملت مجاهد افغانستان در داخل و خارج کشور ازان پشتیبانی کنند و تقویه نمایند نه اینکه این لیگ لیگ گروپهای مهاجر افغان اروپا و امریکا باشد. و ملت قهرمان و جنگ زده افغان ستان نه از لیگ جهانی چیزی بفهمد و نه از تشکیل و اهداف ملی آن باخبر باشند که در آن صورت این لیگ هم باثر معضله سیاسی و مخالفت مردم افغانستان بسرنوشت لیگ ملل مبتلا خواهد شد و متلاشی خواهد گردید. (لیگ ملل در سال ۱۹٤۷ بعلت پروبلم های سیاسی سقوط نمود و Palais des Nations بامور ملل متحد سپرده شد.)

<u>نتیجه :</u>

اول ـ باید این لیگ پیشنهادی افغانها اولا از پشتیبانی ملت مجاهد افغان در داخل و خارج افغانستان بهر فیصدی که میسر گردد برخوردار باشد تا لیگ افغانها بصفت speaker وبا

porte parole با اعتماد و اعتبار ملی با سازمانهای ذیعلاقه مختلف جهانی از قضیه ملی افغانستان بشکلیکه لازمه یك ملت قهرمان است دفاع کند و ازین چینل طرح یك حکومت موقت ملی را در جلای وطن تحت مطالعه دقیق قرار دهند.

دوم ـ در راس این لیگ افغانها یك شخصیت بزرگ افغانستان که از تقوای بزرگ سیاسی برخور دار باشد و هم در طول خدمت بکشور خود در بین ملت مجاهد و قهرمان افغانستان از آلودگی های مادی با گردن افراشته و وجدان سالم بدر آمده باشد که در آنصورت بهترین نمونه عملی آن بنظر من پادشاه سابق افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را می شناسم که باید بپاخیزند و از یك حنجره با اعتبار ملی و سابقه طولانی در امور بین المللی پروبلم دردناك افغان ستان را در سطح بین المللی با سازمانهای مربوط جهانی مطرح کنند و در احیای مجدد یا Renaissance ملت آزاده و قهرمان افغان فرض منصبی و نقش موثر ملی شانرا ایفا نمایند تا خدا بخواهد ملت قهرمان افغان دوباره در قطار ملل جهان آزاد عرض وجود کنند. امین .
و من الله التوفیق . داکتر عبدالاحد بارکزوی .

محترم دکتور صاحب ها شمیان   از محترم داکتر ولی زاده ـ نیویارك

شماره های ۵ و ٦ مجله پر محتوی آئینه افغانستان را توسط یکی از دوستانم که به آن اشتراك داشت خواندم . معلومات و نظریات بسیار جامع و مفیدی از طرف نویسندگان محترم داشت ـ ساعات متوالی بلکه اکثر ساعات روز ها من و فامیلی ام را بخود مصروف و از واقعات مهم و رویداد ها آگاه ساخت . موفقیت مزید شما و همکاران این نشریه جوان و محبوب را از خداوند بزرگ نیازمندم .... با عرض حرمت . داکتر محمد شریف ولی زاده از نیویارك .

محترم داکتر صاحب ولی زاده

از حسن نظر و احساسات نیك شما هموطنان حق بین که خدمات ناچیز ما را تقدیر می نمائید کمال امتنان را داریم . توقع و تقاضای ما از هموطنان حساس اینست که بمنظور دوام طبع و نشر این مجله از طریق اشتراك آن مساعدت مالی نمائید و بلکه پیام و مرام ما را بسایر هموطنان برسانید. با عرض احترام . (مدیر مسئول)

موقف من روشن است

محترم حمید انوری ـ کانکورد

"مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
که توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ."

در صفحه ۱۰۷ شماره هفتم ـ هشتم ائینه افغانستان "مکتوب انتقادی از شاغلی محترم محسن زاده" به نشر رسیده که انتقادات شان متوجه بنده میباشد و چون اکثرا خاموشی را علامت رضاء می پندارند پس میکوشم چند سطر مختصر نوشته و قناعت شانرا فراهم نمایم .

۱ ـ ایشان در حالیکه از عفت قلم حرف میزنند خود عفت قلم را پامال نموده مینگارند :
"... مضامین انعده اشخاص را که ازادی بیان را در چوکات عقل و منطق ادب و اخلاق مراعات نکرده باشند میباید حذف نمود و باین چنین مضمون نویسان موقع داده نشود تا در سایه ازادی بیان لجام گسیخته حقوق دیگران را تلف و پایمال نمایند و بدون موجب بردگران اتهام وارد نمایند ."

این جملات ایشان باصطلاح عوام "در بتو گفتم دیوار تو بشنو" است . آیا انانیکه حقوق ملت را پایمال نموده و از نام اسلام و جهاد سوء استفاده مینمایند نباید افشاء شوند؟ !
ایا افشاء چنین افراد و گروپ ها بنظر ایشان دور از عقل و منطق ادب واخلاق است ؟ !
و چه خوش است که نوشتار خود شان در بعضی موارد از طرف اداره مجله حذف گردیده . ایشان اگر باردیگر میل نوشتن کردند بهتر است متوجه باشند که انچه را از دگران توقع دارند خود مراعات نمایند .

۲ ـ اگر جمله یی را از مضمونی اقتباس نموده در نوشته خویش می آورند بکوشند تا جمله را طوری اقتباس نمایند که خواننده را دچار مشکل نسازد. چه اگر خواننده شماره قبلی و مضمون مورد بحث را مطالعه نکرده باشد از یك جمله نا مکمل چیزی حاصلش نشده و باساس ان قضاوت کرده نمیتواند .

ایشان بصورت بسیار ماهرانه جمله "جناح دیگر این ائتلاف شوم حزب اسلامی گلبدین خان حکمتیار است که همه در مورد شخص وی گذشته اش و کارنامه های طلائی وی از بدو کودتای ثور و اغاز جهاد تا کنون اطلاع دارند و" را قبل از جمله "حزب وی هم ..." حذف نموده اند که خواننده را دچار اشتباه میسازد که منظور از حزب وی کدام حزب است .

۳ – بنده هرگز ادعای کشور شناس بودن را نکرده ام بلکه صرف در موردیک حزب و رهبر آن واقعیت ها را بیان داشته ام که خوشبختانه خلاف توقع ایشان مورد استقبال عده زیادی از هموطنان مخصوصا در شهر کولورادو قرار گرفت . (مقالهٔ متذکره آقای انوری را اقلا سه هموطن توسط تلفون باداره مجله آئینه افغانستان مورد تبصره و تمجید قرار داده بودند. مدیر مسئول).

٤ – منظور از افراد حزب اسلامی حکمتیار صرف آنعده اشخاصی اند که در اطراف وی جمع گردیده و باصطلاح سر رشته را بدست دارند . چون حساب مجاهد از حساب کارفرمایان دفتر نشین کاملا جدا است و من شخصا بهمه مجاهدین راه حق احترام عمیق داشته و بفرد فرد شان افتخار میکنم در حالیکه آن گونه دفتر نشینان را مجاهد نمیدانم .

آن عده افرادیکه احساس وطندوستی و هموطندوستی داشته و باصطلاح شما وجدان بیدار دارند و... از آغاز جهاد تا امروز از آقای حکمتیار فاصله گرفته و شریک جرم وی نشده اند و مثال برجسته آن انشعاب قاضی محمد امین وقاد معاون حکمتیار و بتازگی انشعاب دسته دیگر بشمول آقای کریاب مسئول امور سیاسی حزب ازپیکر حزب گلبدین میباشد و آن عده اشخاصیکه بساز حکمتیار میرقصند شریک جرم وی محسوب گردیده و چون حامی منافع کشور های دیگر اند خاین بخدا ، خاین بوطن و خاین بملت محسوب میگردند . و من هرگز آب را نادیده موزه را از پا نکشیده ام و آنچه نوشته ام چون آفتاب روشن بوده و به همگان هویدا است .

آیا قتل عام و وحشیانه بیشتر از سی نفر ورزیده ترین قوماندانان جهاد خیانت بملت نیست ؟!
آیا حمایه از جانی ترین و بیرحم ترین افراد حزب خلق خیانت بملت نیست ؟ !
آیا اتحاد با تنی و سروری خیانت بملت نیست ؟ !
آیا ترور بهترین فرزندان وطن خیانت بملت نیست ؟ !
آیا ایشان گاهی بیانیه های رئیس حکومت موقت را مطالعه نموده اند ؟ !
آیا اطلاع دارند که صبغت الله مجددی و اعضای حکومت وی علیه حکمتیار بپا خواسته و رسما در نشرات داخلی و خارجی از وی بعنوان یك خاین و تروریست یادکرده و خواهان محاکمهٔ وی گردیده اند ؟ !
اگر از این مثالها داده شود کتابها پر خواهد شد . اگر ایشان از رویدادهای کشورا طلاع دارند و از زد و بند های سیاسی که بر منافع شخصی استوار اند مطلع هستند پس خود باید بمقابل اینگونه زد و بندهای خاینانه بپا خواسته و از حقوق حقه ملت خویش دفاع کرده و راه خویش را از راه منفعت طلبان جدا سازند . با احترام . حمید انوری ۷ . اکتوبر ۱۹۹۰

هموطن گرامی اقای حمید انوری

نامه شمادر وقت بسته شدن مجله ۹ – ۱۰ رسیده ودر آنوقت از نشر بازمانده بود که اینك باعتبار نوبت چاپ میشود .
آنچه قابل تبصره میباشد از جمله شش "آ یا "ی شما ششمین و آخرین آنست که اکنون وقتی خود شما آنرا میخوانید حتما خندهٔ قهقهه سر خواهید داد و ملتفت میشوید که فشار و مداخله حکومت پاکستان از یکطرف و دنیا دوستی و چوکی برستی امیران پشاور ازجانب دیگر موازنه ها را آنقدر بهم زده است که بمشکل میتوان باور کرد مثلا مجددی همان شخصیست که یکنیم ماه قبل از حنجره های رادیو ها گریان میکرد که " حکومت پاکستان مرا امر اخراج داده" و " حکومت پاکستان امر میکند بالای کابل حمله کنم و من نمیکنم و ...." و یا اینکه (بتائید نوشته شما)میگفت که گلبدین حکمتیار " قاتل و جانی و دروغگوی و همدست خلقیها و قابل محاکمه و مجازات است ... و من هرگز با او در یك مجلس نمی نشینم و ...." ولی بقرار آخرین اطلاعات از پشاور بعد از آنکه حکومت پاکستان حفظ و دوام چوکی مجددی را تضمین کرد او را در موتر شانده سر راست برای عذر و آشتی بخانه شخصی گلبدین برد ! !
(فاعتبروا یا اولوالابصار) .
در آخرین نامه ایکه بما از پشاور رسیده حکایتی درجاست که خلاصه آن ازینقرار میباشد :
" یك مجاهد دلیر که شخص شریف و مسلمان بوده پشت چوکی و معاش نگشته بمجددی گفت:تا دیروز در باره گلبدین چه میگفتی ؟ آخر فیللی فس برای عذر و آشتی بخانه اش رفتی !
اگر آنچه که گفته بودی راست بود چطور که گلبدین را بخشیدی و اگر دروغ بود پس گپ ترا بعد ازین مردم چه قسم قبول کرده میتوانند ؟ "
مجددی گفت حاجی صاحب صلح و آشتی در اسلام امر است افغانها در هرجا میگفتند که جرا آشتی و اتحاد نمیکنید حالا که آشتی و اتحاد کردیم چرا انتقاد میکنید ؟

در نامه مذکور اظهار تشویش شده است که مجددی شخص ساده و بی سیاست بوده امکان دارد بزودی ترور و یا رسما از پاکستان اخراج شود و همچنین راجع به ربانی و احمد شاه مسعود تبصره شده نوشته اند که ربانی چونکه از مدرك قاچاق زمرد و لاجورد ملیاردها کلدار وملیونها دالر در بانکها ذخیره کرده مردم او را خوجه ثین صدا میکنند و حیثیت جهادی خود را از دست داده اکنون قوماندان مسعود را که یك قوماندان محلی نیك نام بود رویکش ساخته بپاکستان آورد و او را نیز بخانه گلبدین برای سلام و آشتی روان کرد حیثیت مسعود در نظر مجاهدین پایان آمده، آمدن پاکستان برای مسعود یك دام است که شاید گلبدین و آی اس آی او را ترور کنند !!!

برادرمحترم جناب سید خلیل هاشمیان

اولتر از همه سلام و احترامات فایقه مرا قبول دارید.. امیدوارم در کلیه امور زندگی موفق و سرفراز باشید. آئینه افغانستان که انعکاس دهنده واقعیت های زمان است متواتر برایم میرسد خیلیها مطالب زنده و دلچسپ دارد . خداوند (ج) بشما خیر دهد که برای تاریخ نویسان این فرصت را مساعد ساخته اید تا مدارك آموختنی را درج آرشیف ملی نمایند. زندگی آوارگی و پر دردسر در این دنیای مادی و ماشینی فرصت و مجال را بسیار ضیق ساخته است .... باامید آزادی افغانستان عزیز . مخلص شما داکتر حسین دانشور سابق استاد نسائی و ولادی پوهنحی طب ننگرهار ـ کانادا .

برادر محترم داکتر صاحب دانشور

مسرور و ممنونم با ما تماس گرفتید. یك طریق هضم کردم دوری و فراق وطن عزیز اینست که از طریق نوشت و خوان بامور آن سهیم شویم . نزد شما وقایع مهم از فجایع دوره کمونستی و قبل و بعد از ان در خاطره ثبت است الحمدلله شخص دانشمند و نویسنده میباشید امیداست یادداشت ها و خاطرات تانرا برای نشر بفرستید . انتخاب موضوع بدست خود تان است . به انتظار همکاری های قلمی شما . احترامات و تمنیات نیك ما را بپذیرید . (مدیر مسئول) .

جلاللر و پسرانش

هموطنی از نیویارك

جناب محترم داکتر هاشمیان

قبل از اینکه باصل مطلب شروع نمایم میخواهم بعرض برسانم که نمیخواهم نام اصلی ام در مجله چاپ شود چون مطلبی که می نویسم باشخاصی ارتباط میگیرد که قدرت داشته و ممکن باعث دردسر شوند . من و فامیلم مردم غریب و بیچاره بوده و به هزاران مشکلات مهاجرت، کار مداوم، خستگی روحی و جسمی که خود تان بیشتر بطرز زندگی درین جامعه ماشینی جامد و بیروح آشنا هستید ،گرفتار هستیم .

مطلب مورد نظر اینست که "جلاللر" را همگی میشناسند که داکتر حقشناس در کتاب خوددر مورد این شخص و آمدن آن بافغانستان و منظور آمدن آن ؟ و اینکه این شخص تربیه شدهٔ کدام دانشگاه و مکتب است ؟ و از زمان کی بقدرت رسیده همگی از طرز کار و اندیشه آن آگاهی دارند . این شخص خاین بدین و مملکت که در مکتب فساد و جاسوسی تربیه شده و از زمان آمدن باین خاك (منظورم افغانستان است) این خاك را از خود ندانسته وتا توانسته در مقابل مردم این سرزمین و مملکت خیانت نموده بملیونها دارائی این ملت بیچاره ومظلوم را یا دربانك های خارج یا اینکه به چوچه های روس (یعنی فرزندانش) فرستاده است . اصل موضوع درین نیست که بنده میخواهم در مورد خودش مطلبی بنویسم . چونکه خودش را همگی مردم میشناسند و از اعمال وی واقف هستند و روزی تاریخ در بارهٔ وی قضاوت خواهد نمود و مردم انتقام خود را از وی گرفتنی هستند و بیت مشهور "خون نا حق دست از دامان او بر نداشت ..." مصداق این مدعاست . مقصدم از چوچه های این گرگ مزور است که از خون مردم افغانستان تغذیه میکنند، در عالیترین سطح زندگی در نیوجرسی حیات بسر میبرند. سه پسر جلاللر خاین بنامهای عمر و جلال (نام سومی را فراموش کرده ام) و دخترش و نواسه هایش، همگی دارای خانه های بسیار لوکس و قیمتی بوده صاحب بیزنس و دوکان های متعدد هستند. البته همگی میدانند که مجرای این پول های مفت کجاست ؟ که توسط جلاللر در هر ششماه بفامیلش فرستاده میشود این بندلهای دالر خون مردم افغانستان است . هر سال زن جلاللر بامریکا آمده و خریطه های روبل و دالر حتی طلا وجواهرات برای بچه هایش میاورد . این خون آشامان که سرشار کمونیستی از نشه پول و قدرت در امریکا زندگی میکنند از قرار معلوم مانند پدرشان به سی آی ای ارتباط داشته و از کی جی بی جیب خرچی میگیرند، یك مجله امریکائی بنام (انسایت) در دو مقاله خود جلاللر و فامیلش را افشا ٔ نموده بود و پرده از کارها وخیانت های شان برداشته بود وحتی در آن مقاله نوشته بود که حاضر است برای اثبات ادعای خود مبنی بر جاسوس بودن ایشان شواهد و مدارك بیاورد اما دولت امریکا قضیه را تعقیب نکرده و ایشان همچنان بر اسپ مراد سوار هستند و ترك تازی میکنند. وحتی افغانهای بیچاره که باصدها نوع مشکلات اقتصادی و اجتماعی گرفتار هستند می ترسند که بایشان چپ نگاه کنند. چونکه اینها مامور دو جانبه بوده و هر آن میتوانند برای افغانها دردسر خلق کنند. باید علاوه نمود که اینها در بیزنس چوکات مصروف بوده و در همین کارها هم غیر از تقلب کاردیگری نمیکنند. از قرار معلوم بمافیا هم ارتباط داشته و رسمهای تقلبی را در زیرزمینی ها مارك زده ماهیت آنرا تغیر داده حقیقی جلوه میدهند وبعدا بقیمت های گزاف میفروشندو تاکنون ازین راه صدها هزار دالر بجیب زده اند .

لکه ننگ دیگری که بدامن این فامیل چسپیده است پسر خورد جلاللر است که یکسال پیش از بلغاریا بحالت نیمه جان آورده شده است . بقول خودش یك شب نشه نموده و از بالکن لیلیه که در آن تحصیل می نموده بزیر افتیده است وعدهٔ دیگر میگویند از جانب گروه های مخالف رژیم بر سر اقتدار یعنی مسلمانان و مسیحیان بلغاریا این عمل صورت گرفته است .خلاصه اینکه این پسر بعد از یکسال تداوی در امریکا بر سر پای ایستاده است و هر روز برای برادرانش جنجال نو خلق میکند . این پسر جلاللر بقول امریکائیها (گی) بوده و هرکس و ناکس را بخود میخواند. برادرانش جزاهای مختلف از حبس دادن ها بخانه گرفته تالت و کوب تطبیق کرده اما نتیجه نداده و بالاخره پدرش گفته که برایش زن بدهند شاید این عمل زشت را بکنار نهد . در پایان عرض میکنم که کجا هستند تروریستهای گلبدین که مردم بیچاره و مسلمان و مجاهد در پاکستان را میکشند ؟ باند تروریستی گلبدین که در نیویارك هم موجود وقدرتمند است اگر واقعا میخواهند انتقام مردم افغانستان را بگیرند باید این چوچه های روس را ترور نمایند . اما قراریکه شنیده میشود چوچه های روس به تروریستهای گلبدین ماهانه جزیه میدهند که غرضدار شان نباشند. بااحترام . ش .

هموطن عزیز اقای ش

نامه شما را که هویت کامل و آدرس شما را داشت نشر و بپاس خواهش شما نام تانرا مخفی داشتیم و اینکار را در مورد هر هموطن دیگری که تقاضا کند مراعات خواهیم کرد. ولی لازم تذکر میباشد که با چند قسمت نوشته تان هم نظر و همنوا نمیباشیم :

آنچه در مورد محمد خان جلاللر نوشته اید من خود او را میشناسم، جاسوس و خاین بود و است و شاید روز آن برسد که در افغانستان محاکمه شود - خصوصا که در مورد ولینعمت خود محمد داود خان خیانت و نمك حرامی کرد و در روز اخیر حیات او احوال و تصمیمات داخل اطاق رئیس جمهور را توسط آله مخابره مخصوص که با خود داشت، بسفارت شوروی در کابل مخابره میکرد که در واقعیت شریك قتل محمد داود خان و فامیلش میباشد .

ولی در مورد پسران جلاللر که در افغانستان مسئولیت داشته یا جرم و جاسوسی کرده باشند اطلاعات موثوق نداریم . پسران جلاللر مسئول اعمال خودشان بوده بقرار شرعیت اسلام وقوانین مدنی افغانستان و دیگر ممالك از بابت اعمال پدر شان مسئول شناخته نمیشوند، اگر اینها تابعیت افغانی خود را حفظ کرده باشند در افغانستان آزاد دارای حقوق زندگی، ماموریت، تجارت، رایدهی و حتی کاندید مقامات عالی میباشند (صرف نظر از اینکه استاد سیاف یك قانون انتخابات ساخته و گفته که کسانیکه اقارب شان حتی برتبه ریاست در دوره کمونستی رسیده باشند، حق رای دادن و کاندید شدن را ندارند!) .

چنین بنظر میرسد که شما با این فامیل قرابت و رفت و آمد داشته باشید زیرا از اسرار داخل فامیل چیزهائی نوشته اید. بعقیده ما بیزنس داشتن و پیسه پیداکردن در امریکا جرم نبوده بلکه در مملکتیکه اقتصاد کاپیتالیستی دارد هر کس حق دارد پیسه بسازد- شما هم میتوانید از همان مدرك و بیزنسی که آنها پول هنگفت ساخته یا میسازند برای خود پول بسازیدکه نا مشروع نخواهد بود . بمقابل اقارب و هموطنان نباید حسود بود "" و تعز من تشاء و تزل من تشا و بیدك الخیر ....""یعنی عزت و ذلت از جانب اوتعالی مقدراست . اینکه مجلهٔ (انسانیت) در باره محمد خان و فامیلش دو مقاله نوشته و پسران او را جاسوس کی جی بی قلمداد کرده باشد ما این مقالات را ندیده ایم، اگر کاپی برای ما بفرستید از همکاری تان ممنون میشویم. حاصل مطلب اینکه در صورتیکه دولت امریکا ازین مسائل خبر داشته و مزاحم آنها نمیشود، از دو حالت خارج بوده نمیتواند : یا سند و ثبوتی د ر زمینه وجود ندارد، گویا افواه و پروپاگند است و یا اینکه چنانکه در کابل نیز شایع بود محمد خان جلاللر دوطرفه کار میزد . از جانب دیگر مهاجرین وپناه‌گزینان (از هر مملکتیکه باشند) بخاطر جرایم سابق شان در وطن اصلی شان در امریکا تعقیب و محاکمه نمیشوند مگر اینکه تعهدات دوجانبه بین المملکتین موجود باشد. بهمین ملحوظ است که آقای حکمتیار یك عده تروریستهای حزب خود را که هرکدام ده ها افغان مجاهد را در پشاور و محاذات جنگ بدون حق بشهادت رسانده اند باروپا و امریکا اعزام داشته تا هم مصئون باشند و هم در صورت لزوم بعضی اعمال حزبی و تروریستی را انجام بدهند . ما طرفدار اینکه پسران جلاللر بخاطر اعمال پدر شان در امریکا ترور شوند، نمیباشیم و نه تنها این کار را تشویق نمیکنیم بلکه آنرا جرم و گناه و جنایت میدانیم .بااحترام

(مدیر مسئول)

یک تذکر ضروري

محترم دکتور نورزائی از المان

محترم هاشمیان صاحب

خواهش میکنم تا این چند سطر مختصر را بحیث یك توضیح ضروری نشر نموده برمن منت گذارید:
در شماره ۷-۸ مجله آئینه افغانستان بارتباط اوضاع شرق میانه و "ارسال قوای افغانی به منطقه خلیج "در مصاحبه تلفونی از قول من مطالبی نوشته بودید . در مورد یك جمله آن از طرف دوستان شفاها و تیلفونا پرسشهائی بمیان امده است - ان جمله ازینقرار است:

"... دولت عبوری در پشاور از دید ملل متحد ماهیت یك دولت را بمفهوم حقوقی ندارد" هموطنان میپرسیدند که اگر این دولت دارای ماهیت حقوقی نمی باشد پس ماهیت اصلی آن چیست ؟

دوستان گرامی - اگر بساده ترین تعریف دولت بمفهوم حقوقی آن اتکا کنیم " دولت عبارت میگردد از قدرت که اقلا از طرف یك اکثریت ساده ای از اتباع خود انتخاب و یا قبول شده باشد ...."هر دولت دیگری که خارج ازین تعریف (صرفنظر از عناصر متممه ان) بمیان می آید حقوقا ماهیت دولت را نمیتوانند احتوا کند . مثلا رژیم کابل که ترکیبی است ازپولیس و یا دولت پاکستان که ترکیبی است از مذهب که اکثریت اتباع این دو کشور در ساختمان این دولت ها نقش اساسی نداشتند و ندارند .

همچنان حکومتهای جلای وطن و یا حکومتهای (Exil) شکلی از همین ساختمانهای سیاسی اند که صرف بحیث حکومت (نه بحیث دولت) بمیان می ایند و از نظر عنعنه ٔ سیاسی دارای قدرت دولتی نبوده ماهیت حقوقی ان ها بحیث دولت نمیتوانند شناخت حقوقی داشته باشد بلکه بحیث حکومتهای جلای وطن ساختمانهای سیاسی اند که خارج از کشور اصلی خویش در یکی از سر زمینهای خارجی جهت احراز قدرت سیاسی تلاش و مبارزه می نمایند که ترسیم حکومت نیز بالای انها یك استفاده اصطلاحی میباشد وبس . اینجور حکومتها فاقد صدر اعظم وتشکیلات وزارت خانه های قابل نفوذ بوده و همیشه در هر کجائیکه بمیان امده اند تحت ریاست یك رئیس با موجودیت چند کمیسیون و یا دیپارتمنت های ضروری امرار حیات سیاسی می نمایند و ...
امید است با همین مختصر رفع ابهام شده باشد . با احترام دکتور عطا نورزائی از جرمنی

میهنی داشتم

محترمه داکترمینا انصاری

استاد گرامی هاشمیان صاحب اسلام علیکم

بعد از تقدیم سلام خواهان خوشبختی شما در همه امور زندگی میباشم مخصوصا در قسمت بزرگ شدن اندازه آئینه افغانستان زیرا هر روز از روز چهره های گم شده هموطنانم را درآن مشاهده میکنم . خداوند (ج) برای شما اجر عطاکند باین کار بزرگ قلمی و جهادی . و همچنان خداکند چند جمله ٔ که از تراوش احساسم بود برایتان تحریر کردم و قابلیت نشر بمجله وزین شما باشد و تمنا میبرم تا هیچگاه تصور نگردد که من خدای ناخواسته دریچه باغ ادبیات را باز کرده ام نه هیچگاه زیرا دستم خیلی ها کوتاه است .

خاطره

روزگاری را بخاطر دارم که وحشیانه و کودکانه در مزرعه ٔ سبز میهن پرواز میکردم و تمام سر وصورتم را با خاك نازنینش ملبس میساختم و دوباره به آب شفاف نیلگونش پاك میساختم . بازهم روزگاری را بخاطر دارم که جوان بودم آزاد با شور شوق جوانی که همه ازهوا ناز میهن و از صفای خاك وطنم گرفته بودم چگونه شادمانه راهی مکتب بودم بی صبرانه لحظه ها را یکی پی دیگر پشت هم میگذاشتم .

زمانی رسید که حالا فکر میکنم که قدری بزرگترم باید طبیب شد و غمخوار.
زیرا حق میهن و ثمره هائیکه از او گرفته باید دوباره تحویل میدادم .
بالاخره روزی طبیب هم شدم . ولی دریغا حسرتا ....
که چگونه چرخ روز گار دگرگون میشود اسمان پاره میگردد وسنگ پاره های یاس نومیدی بر سر افغانستان نازنین میبارد و سایه سیاه استعمار پرده می افگند و نعره های ازادی را در گلو خفه میسازد همه مجبوربه ترك دیار و فرار میگردد.

حسرتا - میهنی داشتم آزاد بودم و شاد... فارغ از همه رنجهای زندگی ....

مسئولیت مدیر مسئول !

تاریخ: جمعه چهارم جنوری ۱۹۹۰

محترم آقای داکتر صباشیان مدیر مسئول آئینه افغانستان !

اولاً سلامهای دوستانهٔ اینجانب را بپذیرید و در ثانی میخواهم از زحمات خستگی ناپذیرتان در نشر مجله وزین آئینه افغانستان قدردانی نمایم. گرچه من از جمله مشترکین مجلهٔ شما نیستم اما آنرا از طریق دوستان بدست می آورم و مطالعه میکنم. بعلاوه مطالب گرانبهای مجله تان چیزیکه زیاد مرا وا داشت تا ضمیمهٔ این نامه مضمونی را که تهیه دیده ام در این موقع حساس و روشن کردن افکار مردم جهت نشر به شما بنویسم، همانا روحیه آزاد و دموکراتیک مجلهٔ شما بود. امیدوارم که نوشتهٔ اینجانب را بدون تصرف بصورت مکمل در یک شمارهٔ مجلهٔ وزین آئینه افغانستان به نشر بسپارید و این دوست مجلهٔ تانرا ممنون سازید. البته مضمون را تایپ کرده فرستادم تا از ضیاع وقت گرانبهای شما جلوگیری کرده باشم و نیز اگر دلیلی برای نشر نکردن آن داشتید لطفاً آنرا هر چه زودتر برای من تحریری اطلاع داده و مرا مفتخر سازید.

با احترام

(کریم یوسف)

آدرس پوستی اینجانب از قرار ذیل است:

KARIM YUSUF
12922 Harbor Blvd
#669
Garden Grove CA 92640
Phone# (714) 590-7730

آقای محترم محمد کریم یوسف

اولا سلامهای دوستانه وتمنیات نیك ما را بپذیرید.

نامه مورخ ١٤ سپتامبر ٩٠ شما به مقاله ٔ تایپ شده در ده صفحه بدفتر مجله مواصلت ورزیده نامه ٔتان درین صفحه نشر شده است.

از حسن نظرهموطن گرامی درتقدیر از زحمات ما بارتباط ترتیب ونشر مجله آئینه ٔ افغانستان و مطالب خواندنی آن کمال امتنان را داریم و دعا میکنیم در جمله خوانندگان این مجله باقی بمانید.

در نامه ٔتان از "روحیه آزاد و دیموکراتیك مجله" توصیف نموده با استناد آن سه فرمایش بما سپرده اید، اینکه : (١) "نوشته اینجانب را بدون تصرف" ـ (٢) "بصورت مکمل" و (٣) "در یك شماره ٔ مجله ٔ وزین آئینه افغانستان به نشر بسپارید..."

متاسفانه باید بعرض برسانیم که فرمایشات شما دیموکراتیك نبوده با پالیسی و اهداف نشراتی مجله آئینه ٔ افغانستان و هر مجله ٔدیگر مطابقت بهم نمیرساند. مدیر مسئول یك نشریه ٔ مسئول حق تصرف ـ حذف بعضی قسمتها و نشر بعضی مقالات را بچند قسمت در چند شماره دارد و اگر این صلاحیتها را نداشته باشد وظیفه ٔ پسته چی یا حروف چین را اجرا میکند که اولی از یکدست میگیرد و بدست دیگر می سپارد و دومی مطالب را ناخوانده در قالب حروف میریزد. علاوه بر اینها، مدیر مسئول یك نشریه حق حفظ و عدم نشر مقالات وارده را نیزدارد واین صلاحیت در یك قسمت هر مجله بخط جلی نوشته میباشد. این نکات را بخاطری بتوجه شما رسانیدم که اگر در آینده نوشته ای برای نشر بکدام مجله ارسال می نمودید این نوع قیودات را در میان نگذارید چه اینچنین قیودات فقط در مواردی قسما مراعات شده میتوانند که نوشته ٔشما بجواب اعتراضی یا انتقاد نشر شده ٔ قبلی جنبه ٔ دفاعی داشته باشد، در حالیکه در مجله ٔ آئینه افغانستان تاکنون نه کدام مقاله ٔشما نشر گردیده و نه بالای شما کدام اعتراض یا انتقاد نشر شده است ـ حتی تا جائیکه جستجو کردیم در بیست سال اخیر کدام نوشته یا مضمونی بقلم شما در نشرات دوره ٔ شاهی، داود خانی، کمونستی و جهادی بمشاهده نرسیده است.

برمیگردیم بمقاله ٔده صفحه ای شما که در مدت دوماه گذشته چهار بار در آنباره با ما تلفونی صحبت نموده ویکبار فرمودید که مبلغی حدودپنجاه دالر برای تایپ آن پرداخته اید. بعقیده ٔما شما بنا حق خود را خساره مند ساخته اید. بهتر میبود اگر مسوده ٔ نوشته تانرا اول میفرستادید تا نظر خود را در مورد آن بشما میرسانیدیم. علاوتا برادر عینی شما آقای صفی الله شهاب ناشر و مدیر مسئول مجله "قلم درخدمت جهاد" بوده در جوار هم زندگی دارید نمیدانم چطور از برادر تان در آن مورد استشاره نکرده اید؟ ایشان ماشین تایپ مانند همینکه مقاله شما را تایپ کرده است در اختیار خود دارند. نمیدانم چرا رواداری نشر مقاله ٔ تانرا از برادر عینی خوددریغ نموده بما ارزانی فرمودید؟

شورای عالی رهبری اسلامی مرجع عالی کلیه مسایل دینی و مذهبی افغانستان میباشد و روابط کشور را با مقامات دینی جهان اسلام محکم میسازد. شورای مذکور علاوتاً دارای وظایف ذیل است:

۱ - ترکیب و تنظیم شورا از نمایندگان اهل سنت و شیعه

۲ - نظارت و حمایت دولت و حکومت در حرکات ارزش های اسلامی

۳ - حفظ و نگهداشت منافع سایر اقلیت های مذهبی که مغایر نظم اجتماعی نباشند

۴ - سایر وظایفی که در دوره انتقال برای آن ایجاد میگردد.

ب: دولت و ارکان آن.

۱ - در راس دولت اسلامی افغانستان در دوره انتقال یک افغان مسلمان قرار میگیرد که هم طرف اعتبار و اعتماد اکثریت بوده و هم شناخت بین المللی داشته و قدرت آنرا داشته باشد که در دوره انتقال یک اندازه وحدت ملی را قایم سازد.
رئیس دولت مقام مسئول بوده و بیشتر وظایف تشریفاتی را انجام داده و دولت جمهوری اسلامی افغانستان را در داخل و خارج تمثیل میکند. رئیس جمهور برای اینکه بتواند وظیفه خود را بیطرفانه و مطابق به مصالح علیای افغانستان انجام بدهد باید که در ماورای احزاب سیاسی قرار داشته باشد.

۲ - رئیس حکومت (صدراعظم) دوره انتقال از طرف رئیس جمهور پیشنهاد و با تائید شورای عالی رهبری اسلامی تعیین و مقرر میگردد. صدراعظم باید افغان مسلمان بوده و در پیشبرد وظایف محوله دارای سابقه و تجربه کافی باشد و هم مورد اعتماد نسبی ملت بوده شناخت کافی بین المللی داشته باشد. صدراعظم برای اینکه بتواند کارهای بزرگ و زیربنائی دوره انتقال را مطابق به منافع ملی انجام دهد باید مربوط به هیچ یک از احزاب سیاسی و یا تنظیم های جهادی نباشد.
صدراعظم دوره انتقال دارای وظایف ذیل است:

۲ - ۱ - تشکیل حکومت دوره انتقال

۲ - ۲ - دعوت قوای صلح ملل متحد بمنظور برقراری امنیت و صلح در دوره انتقال.

۲ - ۳ - فراهم ساختن و مراقبت بازگشت مهاجرین بوطن با کمک ملل متحد و کشور های میزبان.

Volume I, No. 11 Haqrab 1369 , November 1990

آیینهٔ افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

اتفاق په پښتنو کښې پیدا نشته — کنه ما به د مغل ګریوان پاره کړم

خوشحال خټک

بیا د توحید په منارو کښې د تکبیر چغې دي
د دهریت په ضد اعلان دی د قیام قیام
د بت شکنو په حرم کښې واویلا ده د دین
د لوی وارو په خوله تاریدی د اسلام اسلام

عبدالله غمخور



یادی آری که بود تکشوری؟ — آفتاب و اختران دیگری!
تو ز خورشید و دیاری داشتی — سبزه زار و کهساری داشتی
یادی آری کزین جا نیستی؟ — تو ازین معمورهٔ دنیا نیستی!
هست دنیای تو دنیای دگر — خاک دیگر دشت و دریای دگر.

خلیلی

AFGHANISTAN
MIRROR

آئينهٔ افغانستان شمارهٔ يازدهم

آيينهٔ افغانستان

ماهنامهٔ مستقل، غير حزبي، ملي و اسلامي

مجلهٔ آيينهٔ افغانستان يك نشريهٔ غير انتفاعي است
اعانه و مساعدتها با كمال امتنان پذيرفته ميشود

موسس و ناشر:
دكتور سيد خليل الله هاشميان

وجه اشتراك

در امريكا	ميعاد	در اروپا و آسيا
۶۰ دالر	سالانه	۱۰۰ دالر
۳۰ دالر	ششماهه	۵۰ دالر

قيمت يك شماره شش دالر در امريكا

آدرس:
5379 GRANADA ST.
MONTCLAIR, CA 91763
(714) 626 8314

مقالات وارده بايد هويت مكمل نويسنده را دارا باشد

مقالاتيكه نشر نشود مسترد نميشود

مقالات منتشره از نظريات ناشر و هيئت تحرير نمايندگي نميكند.

عنوان	صفحه

آیینهٔ افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

Address: 5379 Granada St.,
Montclair, CA 91763, U.S.A.
- (714) 626-8314

Every writer is responsible for his/her writing.

Articles published here do not represent the views of the publisher or the board of editors.

Articles sent for publication should bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A.	Duration	Europe/Asia
$ 60	Yearly	$ 100
$30	Six months	$ 50

$5 per issue in U.S.A.

Articles not published shall not be returned.

AFGHANISTAN MIRROR

بخش انگلیسی

Volume I, No. 11 Haqrab 1369, November 1990

وجه اشتراک و مراجع فروش مجله

AFGHANISTAN MIRROR

وجه اشتراك در امريكا و كانادا

سالانه ٦٠ دالر
ششماهه ٣٠ دالر

وجه اشتراك در اروپا آسيا

سالانه ١٠٠ دالر (پوسته هوائی)
ششماهه ٥٠ دالر رر رر
سالانه ٧٠ دالر (پوسته زمينی)
ششماهه ٣٥ دالر رر رر

قيمت تك فروشی در مغازه ها شش دالر

مراجع فروش

كسانيكه بمجله اشتراك ندارند اگرخواسته باشند آنرا از مراجع ذيل دستياب نموده ميتوانند :

دركلفورنيای جنوبی

International Market
13460 Hawthorne Blvd.
Hawthorne, CA 90250
(213) 676 1482

Asian Grocery
14204 Brookhurst St.
Garden Grove, CA 92643
(714) 636 2293

Supersonic Travel
3250 Wilshire Blvd.,
Suite 702
Los Angeles, CA 90010
(213)

در واشنگتن

New Kabul Market
512-B.S. Van Doran St.
Alex., VA 22304
(703) 823 5213

Kabab House
2800 South Eads St.
Crystle City
Arlington, VA 22202
(703) 836 5450

در نيويارك

New Kabul Market
87-22 Parsons Blvd.
Jamaica, N.Y. 11432
( )

Salimi Grocery
72-55 Kissena Blvd.
Flushing, N.Y. 11367
(718) 793 2984

Northern California

Khyber International
Bayan.M.Akbar
114 Center Square
37070 Fremont Blvd.
Fremont, CA 94536
(415) 795 9549

Pamir Food Mart
37422 Fremont Blvd.
Fremont, CA 94536
(415) 790 7015

Damavand Market
33956 Alvarado-Niles Rd.
Union City, CA 94587
(415) 487 4117

Bamian Grocery
1536 Webster St.
Alameda, CA 94501
(415)

Europe

FRANCE

Wali Nouri
141 Rue
R.Losserand
75014 Paris
France

Tel: 45450903

آيينهٔ افغانستان